تَرْغِيبُ الصَّلاة

وَ تَيْسِيرُ اْلأَحْكَام

لمحمد بن أحمد زاهد البونى

قد اعتنى بطبعه طبعة جديدة بالأوفست

مكتبة الحقيقة



HAKÎKAT KİTÂBEVİ
Darüşşefeka Cad. 53 P.K.: 35 34083
Tel: 0212 523 45 56 Fax: 0212 523 36 93
http://www.hakikatkitabevi.com
e-mail: info@hakikatkitabevi.com
Fâtih-İSTANBUL
EYLÜL-2010

تَرْغِيبُ الصَّلاَة

و

تَيْسِيرُ اْلاَحْكَام

لمحمد بن أحمد زاهد البونى

و يليه

رسالهٔ فرضيّت سلوك

لخواجه محمد حضرت نقشبندى سيفى

قد اعتنى بطبعه طبعة جديدة بالأوفست

مكتبة الحقيقة



يطلب من مكتبة الحقيقة بشارع دار الشفقة بفاتح ٥٧ استانبول-تركيا

هجري قمري	هجري شمسي	ميلادي
١٤٣١	١٣٨٨	٢٠١٠

Baskı: İhlâs Gazetecilik A.Ş. 29 Ekim Cad. No. 23 Yenibosna-İSTANBUL Tel: 0.212.454 30 00

ترغيب الصلوة

پس از حمد خداوند و درود بر رسول وی میگوید این بندهٔ ضعیف محمد بن احمد الزاهد رحمه الله که چون بدین حدیث رسیدم که رسول ﷺ فرمود که اول حسابی که در روز قیامت بر بنده کنند از نماز باشد اگر از عهدهٔ نماز بیرون نیاید بعذاب گرفتار شود پس بدین سبب کتابی در بیان علم نماز بپارسی از صد و شش کتاب معتبر مشهور جمع کرده شد و چون بعضی مردمان را در نماز گزاردن کاهل دیدم حدیثی چند در فضیلت نماز در اول کتاب بیاوردم تا رغبتی باشد نماز گزارانرا و این کتابرا (**ترغیب الصلوة**) نام کردم و بر سه قسم بنا نهادم: **قسم اول** در بیان آنکه نماز فریضه است از بیان قرآن و حدیث و اجماع امت و در بیان فرایض نماز و سنّتها و واجبات و مستحبات و آداب و مکروهات **قسم دوم** در بیان طهارت **قسم سیم** در بیان چیزهایی که وضورا بشکنند و تباه کند و در بیان نجاستها و هر یکی ازین سه قسم جداگانه یاد کرده شود ان شاء الله تعالی فهرست کتابهایی که این کتابرا ازان جمع کرده **ونام آن کتابها اینست**[١]:
قدوری ١٧، نافع ٤٧، شرح قدوری ١٧، منظومه ٩، شرح منظومه ٣٧، شرح علایی ٢٨، متّفق ٣٧، شرح نافع ٤٧، هدایه فقه ٢١، شرح هدایه ٢١، ١٣٨، منافع ٥٨، اصول فقه ١١٣، فتاوای مسعودی ٣٩، فتاوای خلاصه ٤٢، صلوة مسعودی ١٦، کیمیای سعادت ١٨، حقایق سلمی ٤٦، فتاوای صغری ٢٠، مناقب العلوم ٢١، کافی ٢١، فتاوای ملتقط ٢٢، فتاوای ظهیری ١٤، فتاوای حجهٔ بلخی ٢٣، بدایه فقه ٢٤، فتاوای اوحدی ١٦٧، کنز ١٧،

---

(١) رقمها که پس از نامهای کتب نوشته شد رقم صفحها اند

وافی ۳۵، شرح وافی ۳۶، شامل بیهقی ۳۸، جامع صغیر حسامی ۱۱۹، جامع صغیر خانی ۳۱، مصفّی ۳۸، اسباب المغفرة ۲۷، مشارق الانوار ٤۳، حقایق ٤۱، فتاوای نوادر ٤۲، مختصر ایضاح ۵۰، ذخیرۀ فقه ٦٤، محیط ۱۲، مختصر کافی ۱۱۳، مجمع البحرین ۵۲، مبسوط ۵۰، جامع کبیر اوحدی ۱۳۵، روضۀ زندوستی ۵۰ [۱]، مغرب ۵۷، اصول حسامی ۱۰، اصول پزدوی ۱۱۳، منتخب طحاوی ۷۱، شرح طحاوی ۵٦، واقعات ناطفی ٦٦، فتاوای کبری ٦٦، تفسیر کنز المعانی ٦۸، تفسیر امام زاهد ۷۲، تفسیر درر ۱۲۲، ملتقی البحار ۳۵، زاد الفقهاء ۷۲، فتاوای سراجی ۷۷، استحسان ۷٤، بستان ۷٦، فتاوای خانی ۷۹، شرعة الاسلام ٤٤، صحیحین ۷٦، نوادر الاصول ۸۸، فتاوای تجنیس ۸٤، ملتمس ۸٦، تفسیر کامل ۸۷، فتاوای نسفی ۱۷۰، احیاء العلوم ۸۸، تهذیب ۱۰۵، شرح تهذیب ۱۰۵، فروق نیشاپوری ۱٤۲، عیون المسائل ۱۱٤، فتاوای حسامی ۲۳، مکمّل ۱۱٤، فتاوای برهانی ۱۰۱، فتاوای مرغینانی ۱۰۰، فواید ۱۵۵، جامع صغیر ۲۷، کتاب المناهی ۲٦، کتاب السیر ۲٦، فروق ناطفی ٦۸، تحفة الفقهاء ۱۲٦، فتاوای عتابی ۱۲۲، شرح کرخی ۱۲٦، مختلف فقیه ابو اللّیث ۱۰۲، جامع الصغیر اوحدی ۲۱۲، جامع المضمرات ۱۳۲، کفایه شعبی ۱۳۲، ینابیع ۱۰٦، عمدة الفتاوی ۱٤۸، عمدة المفتی ۱٤۸، جامع کبیر ۱۱۸، نوادر الفقه ۹، جامع صغیر عتابی ۱٦٦، کفایه ۱۳۸، سامی الاسامی ۱۳۸، هارونیّات ۱۳۹، ریاحین الاحادیث ۱۳۹، لوامع البیان ٦٦، نصاب الاخیار ۵۷، مجمع الامثال ۸۲، خزانه ٦۷، رسالة القرا ۵٤، عوارف المعارف ٤٦، وجیزه فقه ۵٤، کتاب بحر ۵۱، تفسیر نسفی ٦۹، عتبه ۷۹، ابوجعفر هندوانی ۸۲، نصاب الفقه ۸۳، امالی ۱۱۵، فصول عماد الدین ۹۷، مصابیح ۲۵، تفسیر اوحدی ۱۰۷، اصول صفاری ۱۲۸، شرح کرخی ۱۲۹، نصاب الفتاوی ۱۳۱، انفع ۱۳٤، اصول لامشی ۱۵۰، فتاوای ابوالليث ۲۰۷ هر کرا درین کتاب روایتی مشکل شود در کتابی که یاد کرده شد بنگرد تا بیابد

---

(۱) مؤلف (**روضة العلماء**) حسین بخاری توفی سنة ٤۰۰ هـ. [۱۰۱۰ م.]

بدانکه شصت و هفت فصل بترتیب یاد کرده شد اکنون بیانهای آن یاد کرده میشود بفضل الله سبحانه و تعالی

فصل اوّل در بیان فضیلت نماز بر قانونی که رسول خدای گزارده بدان ای بندهٔ خدای که فرمان بردن رسول خدای تعالی بر همه بندهٔ عاقل واجبست و رب العالمین میفرماید که آنچه رسول ما شمارا باز داشت باز ایستید پس فرمان بر داریٔ رسول ﷺ فریضه باشد رسول ﷺ فرمود که هر که سنت مرا ضایع کند حرام باشد بر وی شفاعت من و رسول ﷺ فرمود که هر کس که زنده دارد سنّت مرا بدرستی که دوست داشته باشد مرا و هر که مرا دوست دارد روز قیامت با من در بهشت باشد و زنده داشتن سنّت رسول ﷺ آنست که بندهٔ مؤمن همه سنّتهای اورا بجای آورد و علم دین و شریعت را بیاموزد که علم دین و شریعت آموختن بر مردان مؤمن و زنان مؤمنه فریضه است پس بندهٔ مؤمن مسألهایی که در نماز از دانستن آن چاره نیست باید که بیاموزد تا نماز او درست باشد که اگر کسی این شرایط نماز نداند و بجای نیاورد نماز او باطل باشد و روز قیامت بحساب آن در ماند و از جملهٔ زیان کاران باشد خوشا حال کسی که خودرا و فرزندان خودرا از تاریکیٔ جهل بیرون آرد و بنور علم در آرد و بعمل مشغول شود که از سر علم باشد هر چند اندك باشد ثواب آن بسیار باشد و عملی که بی علم کند هر چند بسیار باشد ثواب آن اندك باشد پس هر کس که از سر علم پنج وقت نماز بجماعت بگزارد بدهد خدای تعالی اورا ثواب هزار شهید و رسول ﷺ فرمود که مثل پنج نماز همچون آب روانست که بر در سرای یکی از شما میرود و او هر روزی در آن آب پنج بار غسل میکند هیچ چرکی بر اندام او ماند یاران گفتند نی پس رسول ﷺ فرمود که هر که در شبان روزی این پنج نماز را از سر علم بگزارد بجماعت از گناهان هیچ بر وی باقی نماند و امیر المؤمنین عمر رضی الله عنه گفت که رسول الله ﷺ فرمود که فرق میان کفر و ایمان نیست مگر نماز پس هر کس که نماز را بی عذر شرعی بقصد ترك کند و

نگزارد کافر گردد یعنی چون سهل انکار کند و امام شافعی میگوید که اورا بکشند و این روایت در (**منظومه**) است [۱] و روایت اینست که هر که یك شبانروز نماز نگزارد فاسق گردد و گواهئ وی نشنوند و این نزدیك ابوحنیفه است و در روایتی دیگر چنین آمده است که هر که یکشبانروز نماز نگزارد بی عذر شرعی اورا بکشند روا باشد و این روایت در (**نوادر فقه**) [۲] آورده است که هر که نماز را خوار دارد یعنی نماز را نیکو نگزارد خدای تعالی در وقت مرگ کلمۀ شهادت را از زبان او باز دارد و کلمۀ شهادت نتواند گفت و رسول ﷺ فرمود که بزرگترین گناهان آنست که دو نماز فریضه را در یك وقت گزارند یعنی تأخیر کنند تا وقت یك نماز بگذرد پس آن نماز را قضا کند این بزرگترین گناهانست و رسول ﷺ فرمود که هر که نماز را از وقت بیرون برد و بعد ازان قضا کند خدای تعالی اورا هشتاد حقب در آتش دوزخ بدارد که هر حقبی هشتاد سال باشد و هر سالی سیصد و شصت روز باشد و هر روزی هشتاد سال باشد این جهانی را پس این چنین عذاب کسی راست که یك نماز را فوت کند و بعد ازان که وقت بگذرد قضا کند پس آنکس که نماز نگزارد دانی که حال او خود چگونه باشد نعوذ بالله من غضب الله پس بدانکه پای داشتن نماز فریضه است در وقت بر هر که عاقل و بالغ و مسلمان باشد از برای آنکه خلاص از عذاب مر نماز گزارانراست و عذاب کسی راست که ترك نماز گزاردن گیرد از برای آنکه خدای تعالی میفرماید که بهشتیان از دوزخیان سؤال کنند که بچه چیز خدای تعالی شمارا بدوزخ آورده دوزخیان جواب گویند که نبودیم ما از نماز گزاران یعنی بی نمازی مارا بآتش دوزخ در آورد و الله الموفق و المعین

فصل دوم بدانکه فرض بودن نماز از قرآن و حدیث و اجماع امّت معلوم شده است و در قرآن فرموده است که بپای دارید نماز را و بدهید زکوة را و فرمان برداریٔ رسول کنید تا بر شما رحمت کنند پس فرمانهای خدای تعالی بر دو نوعست یکی نوع

---

(۱) مؤلف (منظومه) عمر نسفی توفی سنة ۵۳۷ هـ. [۱۱۴۳ م.] فی سمرقند

(۲) مؤلف (نوادر فقه) عبد العزیز شمس الائمة حلوانی توفی سنة ۴۵۶ هـ. [۱۰۶۴ م.] فی بخاری

آنست که از برای ماست و آنرا امر مباح گویند چنانکه فرمود که بخورید و بیاشامید و یك نوع دیگر آنست که بر ماست و آنرا امر فریضه گویند چنانکه فرمود که نماز بر پای دارید و زکوة بدهید و حدیث اینست و نقلست که عبد الله بن مسعود رضی الله عنه گفت که رسول ﷺ فرمود که بنای مسلمانی بر پنج چیز است اول کلمهٔ شهادت گفتن دوم پنج وقت نماز بپای داشتن سوم زکوة مال بدادن چهارم روزهٔ ماه رمضان بداشتن پنجم حجّ اسلام کردن اگر توانایی باشد و چندانی مال باشد که سواره بتوانی رفت با باقی شرایط آن و در (**اصول حسامی**) [۱] آورده که اگر در گزاردن حجّ یا در دادن صدقه فطر تقصیر و تأخیر کند تا زاد و راحلهٔ او ضایع شود و در دادن فطر تأخیر کند تا مال او از یك نصاب [۲] کمتر شود حجّ و صدقهٔ فطر همچنان در گردن وی بماند امّا آنچه گفتم که نماز فریضه است باجماع امّت و آن آنست که جمله مسلمانان از عهد رسول ﷺ تا امروز متفق بوده اند بر فریضه بودن نماز بی انکار منکری یعنی از علما هیچ کس نگفته است که نماز فریضه نیست و اجماع مسلمانان بقوت ترین حجّتهاست از برای آنکه رسول ﷺ فرمود که امّتان من جمع نشود بر گمراهی پس معلوم شد که نماز فریضه است از قرآن و حدیث و اجماع امّت پس بدانکه فریضه بر دو نوعست یکی آنست که همیشه فرض است و دیگر نوع آنست که گاهی فریضه است و گاهی نه امّا آنکه همیشه فریضه است بر بنده ایمانست و همیشه بر ایمان بودن امّا بدانکه ایمان گرویدنست بزبان بخدای تعالی یعنی راست گوی داشتن مر خدایرا عزّ و جلّ در آنچه خبر داده است در بیان ایمان کتابها جمع کرده اند و بعضی از علما از برای عوام اعتقادنامها نبشته اند تا عوام آنرا یاد گیرند و میخوانند تا در ایمان و اعتقاد ایشان خللی در نیاید از برای آنکه هر کرا در ایمان خللی افتد اگر بر پُرئ زمین و آسمان طاعت

---

(۱) مؤلف (اصول حسامی) حسام الدين عمر استشهد سنة ٥٣٦ هـ. [١١٤٢ م.]

(۲) نصاب صدقهٔ فطر و قربان بیست مثقال از هر مال که زیاده از حاجت اصلیه باشد مثقال بیست قیراط است که ٤,٨٠ غرام باشد یك لیرای عثمانی یك و نیم مثقال

ومجاهدت بیارد بجای آن خلل ناپسند آید و هیچ کس روز قیامت اورا شفاعت نتواند کرد پس بنابرین مقدّمه بمعتقدی که اهل سنّت و جماعت بران اند و علمای سلف نبشته اند نبشته شود ان شاء الله تعالی (**آمنت** بالله و **بما جاء من عند** الله **علی مراد** الله **و آمنت برسول** الله **و بما جاء من عند رسول** الله **علی مراد رسول** الله **و تبرأت عن جحد** الله **و عن جحد رسول** الله **و الالحاد فی قول** الله **و الالحاد فی قول رسول** الله) ایمان آوردم بخدای عزّ و جلّ و بفریشتگان وی و بکتابهای وی و برسولان وی و بروز قیامت و بآنکه نیکی و بدی همه به تقدیر خدایست عزّ و جلّ راست گوی داشتم بدل و محمد رسول الله و جمله پیغمبران را و بدانچه خدای تعالی بایشان فرستاده بگرویدم بدل بمحمد رسول الله و بدانچه محمّد رسول الله بآن گرویده است و بیزارم بدل ازانچه محمد رسول الله از وی بیزارست پذیرفتم دین مسلمانی را و آنچه در ویست و بیزارم از کفر و کافری و آنچه در ویست شناختم خدایرا بصفات سزا و پاك است وی از صفات ناسزا یکیست بذات خود و یگانه است بصفات خود یکیست یکی از وی زایل نگردد همیشه بود و همیشه باشد هرگز نبود که وی نبود و هرگز نباشد در ازل موصوف بود بصفات سزا و پاك بود از صفات ناسزا هیچ صفتی مر ویرا نو شونده نی و هیچ صفت از وی زایل شونده نی و هیچ نقصانی بوی نرسد و هیچ عیبی بصفات وی نه پیوندد حال و زوال بر وی روا نَیْ زمان بر وی گذرنده نی تغیر و تبدّل بر وی روا نی هستی که هستئ ویرا آغاز نی سپری شونده نی کان کما هو و یکون کما هو جسم نی جوهر نی عرض نی صورت نی مکان نی از چیزی نی بر چیزی نی جهت بر وی روا نی زنده که بر وی مرگ روا نی و زنده گانئ وی بجان نی دانایی که دانائ وی بدل و اندیشه نی و نادانئ بر وی روا نی و توانایئ وی بعدت و آلت نی بینایی که نا بینایی بر وی روا نی و بینایئ وی بچشم نی گویایی که گنگی و آفت بر وی روا نی و گویایئ وی بصوت و حرف نی و آواز نی شنوایی که کری و گرانی بر وی روا نی و شنوایئ وی بگوش نی خداوندی که معدوم را بداند اگر موجود شود بهست کردن وی شود و داند که چگونه هست شود مختاری

که جمله مختاران باختیار خود جز آن نکند که وی خواهد دهنده که چون دهد کس نتواند باز داشت باز دارنده که چون باز دارد کس نتواند و از خداوندی که هر چه خواست کرد و هر چه خواهد کند بر کردن وی کس را چون و چرا نرسد و خواست وی کس را حجت نشود هر چه دروهم آید از خیال و مثال که وی آنست وی آن نیست بلکه آفریدگار آنست بهیچ وجهی بمخلوقان و مخلوقان بوی نمانند (**لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ وَ هُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ * الشورى: ۱۱**) پس اول چیزی که فریضه است بر عاقل بالغ دانستن ایمان است و هر که صفت ایمان را نداند بنزدیك بعضی علما کافر شود و اگر از وی پرسند که ایمان چیست بگوید نمیدانم باتفاق کافر شود و دست کش او حرام باشد و زن در خانهٔ وی حرام باشد اگر چه میگوید که (**لا اله الا الله محمد رسول الله**) و این روایت در (**محیط**) [۱] است و این ایمان فرض دایمیست یعنی همیشه فریضه است بر بنده که با ایمان باشد و ایمان خودرا نگاه دارد از کفر و نفاق و بدعت اما آن فریضهایی که بوقتهای معیّن باز بسته آن نیز بر دو نوعست فرض عین است و فرض کفایت و فرض عین آنست که اگر بعضی بجای آرند از گردن دیگران ساقط نشود هر کس بنفس خود آنچه فرض عین است باید کردن امّا فرض کفایت آن باشد که بعضی آنرا بجای آورند از گردن دیگران ساقط شود امّا فرض عین مانند نمازهای فریضه گزاردن و زکوة مال دادن و روزهٔ ماه رمضان داشتن و حج اسلام گزاردن و غسل جنابت کردن و آموختن علم شریعت و قرآن آن مقدار که ازان چاره نباشد و جهاد کردن با دشمنان خدای تعالی وقتیکه کافران بر مسلمانان غلبه کنند وآنچه مانند این باشد که گفته شد امّا فرض کفایت چون جواب سلام گفتن و جواب عطسه زننده گفتن یعنی کسی که عطسه زند الحمد لله گوید یرحمك الله گفتن در جواب او فرض کفایت است وبروایتی نماز هردو عید و نماز جنازه گزاردن و مرده‌را بشستن و کفن کردن وامرمعروف کردن یعنی مردمانرا بنیکی فرمودن و نهی منکر کردن یعنی مردمانرا از بدی باز داشتن و بیمار پرسیدن و خواندن علم شریعت و قرآن

(۱) مؤلف (محیط سرخسی) شمس الائمة محمد سرخسی است توفی سنة ۲۸۳ هـ. [۸۹۶ م.]

زیادت از آن مقدار که فرض عین است و جهـاد کردن وقتی که کافران غلبـه کرده نباشند این همه فرض کفایتست و در (**متّفق**) آورده که معنئ فرض کفـایت آنست که اگر بعضی مردمـان بکنند از کـردن دیگران ساقط شـود و اگر هیچ کس نکند همـه بزه کار باشد و باللّه التوفیق و العصمة

فصل سوم در بیان فریضهای نماز امّا بدانکه نماز افعال معلومه وارکان مخصوصه را گویند تکبیـر و قیام و قراءت و رکوع و سجود و قـعده و گزاردن نماز تا وقت نماز در نیاید واجب نشود و گزاردن نماز فریضه است بـر مسلمان عاقل بالغ امّا شرطهای نماز اوّل طهارتست و جـامۀ پاك و جای پاك و نیت کـردن و عورت پوشیدن و روی بسـوی قبله آوردن امّا رکنهـای نماز تکبیـر است و قـیام و قـراءت و رکوع و سـجود و قـعدۀ آخـرین مقـدار تشهد امّا فـریضهای نماز دوازده است شش بیـرون نماز و آنرا شرطهـای نماز گویند چنانکه گـفته شـد امّا بفعلی از نماز بیـرون آمدن نزدیك ابوحنیـفه رحـمة الله علیه فـریضه است و شیخ ابو حـفص کبـیر [۱] رحمة الله علیه گـفته کـه هر که این دوازده مـسئله را نداند یعنی دوازده فـریضه که ازان شـرایط نماز است که آن طهـارت است و جای پاك و جـامـۀ پاك و وقت و روی بسـوی قـبله آوردن و بنیت نماز گـزاردن و شش دیگـر کـه رکنهای نماز است آن تکبـیر اوّل گفتن است و قـیام و قراءت و رکـوع و سجود و قـعدۀ آخرین یعنی نشستن در آخـر نماز آن مقدار که **التّحیات** را بخواند اگر این فـریضه نداند هر چند که بجای آورد نماز او روا نبـاشد و اگر کسی بر جـای پاك در آید امّا گرد بر گرد او نجاست باشد نماز او روا باشد امّا مکروه باشد و اگر در زیر هردو قدم او زیادت از مقدار یکدرم [۲] نجاست باشد بعضـی علما گفته اند که نماز او روا باشد و ایـن وقتی باشد که یك قـدم بر زمین نهد و یك قـدم بالا دارد امّا اگر در زیر هردو قـدم او زیادت از یك درم نجاست باشد و هردو قـدم بران نجاست باشد آن مقـدار که یك رکن نماز بگزارد اوّل رکن

---

(۱) احمد ابوحفص کبیر تلمیذ امام محمد شیبانی توفی سنة ۲۱۷ هـ. [۸۳۲ م.] به بخارا

(۲) یك درم درینجا مقدار یك مثقال یعنی چهار غرام و هشتاد سانتی غرام است

تا آخر رکن و هردو پای بران نجاست باشد نماز او تباه شود و اگر کمتر از مقدار درمی در زیر قدم وی باشد و کمتر از مقدار درمی بجای سجده گاه او باشد اگر در وقت سجده کردن روی وقدم او برین نجاست باشد نماز او تباه شود اگر پیش ازان که سر بسجده نهد قدمهای خود بر خاك پاك نهد نماز او روا باشد و این جایی باشد که نجاست غلیظه باشد اما اگر نجاست خفیفه باشد روا باشد و نجاست خفیفه بول حیوانی است که گوشت او حلال است و اگر سجده بر جای پلید بیارد و ندانست پس بعوض آن سجده بر جای پاك سجدهٔ دیگر بیارد نزدیك ابویوسف و محمد روا نباشد و اگر دستها بر جای پلید نهاد وبر جای پاك سجده کرد بقول ابوحنیفه و ابویوسف و محمد روا باشد و بقول زفر و شافعی روا نباشد ودر زانوها همچنین روا نبود بنزدیك شافعی و زفر امّا نزدیك ابوحنیفه و ابویوسف و محمّد روا باشد و این روایت در (**منظومه**) است و اگر زانوها را بر جای پلید نهد و بر جای پاك سجده کند بر قول بعضی از علما روا باشد امّا روایت صحیح آنست که روا نباشد ودر (**خلاصه**) آورده است که نهادن هردو قدم در سجده فریضه است اگر یك قدم بنهد و دیگر قدم ننهد نماز تباه نشود و اگر هردو قدم را در هردو سجده بر زمین ننهند نماز تباه شود و اگر در آب پلید یا در نجاست گیاه بر آید آنچه در هوا باشد پاك باشد و آنچه در میان آب باشد پلید باشد و اگر آن گیاه را بر وی آن نجاست بخوابانند و بر بالای آن نماز گزارند روا باشد بشرط آنکه آن نجاست پوشیده شود و اگر پلاسی است یك طرف پاك و یك طرف پلید امام طحاوی گفته که اگر آن یك طرف پاك را بر بالای سر در هوا کنند آن طرف پلید نجنبد بران طرف پاك نماز روا باشد و این قول نصر بن یحیی است امّا قول شیخ (**برهان الدّین**) [١] آنست که اگر جای قعده و سجده پاك باشد نماز روا باشد و پلاس بزرگ حکم زمین دارد و در (**فتاوای ظهیری**) [٢] آورده که اگر بوریا پلید شود بنگرند اگر خشك باشد چاره نباشد

---

(١) برهان الدین علي مرغیناني مؤلف تجنیس توفی سنة ٥٩٣ هـ. [١١٩٦ م.]

(٢) مؤلف (فتاوای ظهیریه) قاضی محمد زاهد توفی سنة ٦١٩ هـ. [١٢٢٢ م.] فی بخاری

از مالیدن و تراشیدن آن و اگر تر باشد سه بار آب بر آن برانند پاك شود و اگر پلاسی پلید شود اگر آن پلید را بشویند بعد ازان پلاس را یك شب یا یك روز در جوی آب روان بنهند تا آب بر آن پلاس بگذرد پاك شود و هم در (**فتاوای ظهیری**) آورده که هر چیزی را که پاره کنی دو شود چنانکه تخته اصطبر باشد که اگر آن تخته را بدو باز برند دو تخته شود اگر یك روی چنین تخته و آنچه مانند این تخته باشد پلید شود بر دیگر روی پاك نماز بگزارند روا باشد و اگر سنگی یا خشتی که از زمین جدا باشد پلید شود تا نشویند پاك نشود و اگر در زمین نشانند تبع زمین شود و زمین چون خشك شود پاك شود و سنگ و خشت چون خشك شود پاك شود چون بر وی نشان پلیدی باقی نماند و اگر پوستی باشد یك روی پاك و یك روی پلید بران روی که پاکست نماز گزارند روا باشد بقول شیخ ابو الحسن امّا بقول شیخ برهان الدین روا نباشد و اگر جامه باشد دو تو یك تو پاکست و یك تو نا پاك اگر بران توی پاك نماز بگزارد بقول محمّد روا باشد و بقول ابویوسف روا نباشد و این روایت در (**منظومه**) است و علما را درین مسئله اختلاف است و اگر جامهٔ دو تو نکنده کرده باشند و یك روی نا پاك بر آن روی که پاك باشد نماز گزارند روا نباشد باتفاق و اگر این جامه بی نکنده باشد بران روی که پاك باشد باتفاق نماز روا باشد و اگر جامه ایست دو تو بر یك تو کمتر از درمی نجاست رسیده و از دیگر روی بیرون نیامده اگر هردو روی جامه فراهم گیرند زیادت از درمی باشد بقول بعضی بر وی نماز روا باشد امّا صحیح آنست که روا نباشد و در (**نوادر فقه**) آورده که روا باشد نزدیك ابویوسف و اگر کمتر از درمی تن یا جامه پلید بود نزدیك ابوحنیفه و ابو یوسف و محمّد روا باشد و نزدیك شافعی روا نباشد مگر در چیزی که جامه را ازان نگاه نتوان داشت چنانکه خون کیك و مکس که از نجاست بر خیزد و بر جامه نشیند نزدیك امام شافعی هم روا باشد و اگر جامه ایست دو تو بر یك تو زیادت از یك درم نجاست رسیده و بر روی دیگر کمتر از درمی نجاست بیرون آمده بران روی که کمتر از درمی باشد نماز روا باشد و بقول محمّد و ابویوسف روا نباشد و اگر در

پوشد و بدان جامه نماز بگزارد باتفاق روا نباشد و اگر نهالی ایست که اوره و آستر هردو پاکست و آگین پلید و اگر سختی زمین بپیشانی او رسد بر آن نهالی باتفاق نماز او روا باشد و اگر مصلّی بغایت تنگ باشد چنانکه اگر ویرا بر بالای چیزی که اندازند آن چیز از زیر مصلّی بنماید اگر بر زمین پلید اندازد و بر آن نماز گزارد بقول امام فخر الدین روا باشد و بقول برهان الدین روا نبود و اگر سه کس بر یك مصلّی سه نماز را امامت کردند نماز پیشین و نماز دیگر و نماز شام بعد از نماز شام برین مصلّی زیادت از درمی خون دیدند قیاس آنست که هر کدام را که متّهم کنند که این خون از وی بوده او با قوم خود نماز باز گزارد و اگر معلوم نمیشود که از کدام امام بوده نزدیك ابوحنیفه آنست که امام نماز دیگر و نماز شام با قوم خود این هردو نماز باز گزارند و صحیح اینست و در **(صلوة مسعودی)** آورده [١] که بر بوریای مسجد مصلّی انداختن کراهیت بود از برای آنکه رسول ﷺ فرمود که نماز بر چیزی گزارید که بر زمین نزدیکتر بود تا فاضلتر بود و علماء ماوراء النّهر گفته اند که بر بوریای مسجد مصلّی انداختن مکروهست و گفته اند که این طریق مبتدعانست و سجده بر خاك کردن فاضلتر است از برای آنکه زاهد صحابه عبد الله بن عمر بود و فقیه عبد الله بن مسعود رضی الله عنهم اجمعین چون ایشان هردو به سفر رفتندی و در کشتی نشستندی خاك با خود در کشتی بردندی و بریختندی و بران خاك در نماز سجده کردندی پس ایشانرا گفتند که چرا بر خاك سجده میکنید گفتند که مارا از خاك آفریده اند و باز بخاك خواهیم رفت و دوست داریم که بر خاك سجده کنیم اما پوشیدن عورت فریضه است از برای آنکه خدای تعالی فرموده است که ای فرزندان آدم بگیرید زینت خودرا نزدیك هر مسجدی یعنی بپوشید عورت خودرا در وقت هر نمازی که می گزارید و رسول ﷺ فرمود هر مردان و زنان رسیده را بپوشیدن عورت خود

فصل چهارم در بیان پوشیدن عورت مردان و زنان را بدانکه عورت مردان از ناف تا زیر زانوست و نزدیك علمای ما ناف عورت نیست و زانو از عورتست و

---

(١) مؤلف (صلوة مسعودی) رکن الدین مسعود بن حسین سمرقندی توفی سنة ٥٢٠ هـ. [١١٢٦ م.]

نزديك شـافعى ناف از عـورتست و زانو عورت نيـست [نزديك مالكى هـردو از عورت نيست] و در (**متفق**) ميگويد كه آنچـه عورت مـردانست عـورت كنيزك همـان است و پشت و شكم ايشـان نيـز عـورتست امّا زن آزاد را از سـر تا پاى عـورتست مگر روى و كف دست و پشت دسـت و قـدم و پشت قـدم و مـردانرا در عـورت مـردان نگريستن و بسودن نشايد زيرا كه حرامست و زنانرا نشايد نيز كه از ناف تا بزانوى يكديگر به بينند و يا بسايند و كنيـزك را نشايد كه از ناف تا زانوى بيبى ببـينند و يا بمالند و ازان مادر و دختـر همچنين است كـه گفته شد مگر بوقـت ضرورت چنانكه ختـنه كردن و در وقت زادن عـورت و اگـر كنيـزكى و غـلامى باشـد كـه وهم آن باشـد كـه عـيب دار بود بكر خواهند كه بدانند كه بكرست يا نى و مردانرا روا باشـد كه از سر تا پاى عورت خود يا كنيزك خود به بينند و ماليدن همه اندام ايشـان اورا روا باشد و هر زنى كه روا نباشد كه اورا بخواهد و محرم او باشد روا باشد آن مـردرا كه موى و ساق دست و بازو و سينه و سـاق پاى و پس گردن و اين مـوضعـها در وقت ضـرورت به بيند چنانكه بر چـهـار پاى نشـاند يا فـرو گـيـرد ديدن و يا بسـودن روا باشـد و اين روايت در (**منظومه**) اسـت و در (**قدورى**) [۱] و (**كنز**) [۲] و (**متّفق**) و (**صلوة مسعودى**) آورده كه از محارم خود از سر تا سينه و دسـت تا بازو و پاى تا زانو شايد ديدن چون خطر شـهوت نباشـد و همشـيره همين حكم دارد و مـادر زن و مادر رضـاعى همين حكـم دارد و در (**متفق**) آورده كه غلام بنده همچـون مرد بيگانه است در حق بيبئ خود تا اگر بشـهوت نظر كند حـرام باشد و خواجه سراى همين حكم دارد و عورت كنيزك بيگانه را روى و كف و قدم او روا باشد كه مـرد بيگانه به بيند اگر هردو از شـهوت ايمن باشند و اگر ايمن نبـاشند نه بينند مگر از براى گواهى دادن و يا بر وى حكم كردن و يا در وقت شـوهر دادن كه گواه را روا باشد كه روى آن عورت را به بيند و اگر زن طبيبه نباشد مرد طبيب را روا باشد كه آن موضع

---

(۱) مؤلف كتاب (**مختصر قدورى**) احمد توفى سنة ٤٢٨ هـ. [۱۰۳۲ م.] فى بغداد

(۲) مؤلف (**كنز الدقائق**) عبد اللّه النسفى توفى سنة ۷۱۰ هـ. [۱۳۱۰ م.] فى بغداد

که درد میکند یا جراحت دارد به بیند اما مرد طبیب باید که بقدر ضرورت بیش ننگرد این روایت در (**منظومه**) است و در (**صلوة مسعودی**) آورده که این مسئله در میان صحابه رضی الله عنهم اجمعین مشکل شده بود نزدیك عایشه رضی الله عنها فرستادند و مسئله این بود که زنانرا از برای علم خواندن و آموختن روا باشد که از خانه بیرون رود یا نی عایشه رضی الله عنها فرمود که اگر کسی را در خانه عالم دارد چنانکه پدر یا پسر یا برادر یا شوهر نشاید که از خانه بیرون رود ایشان ویرا تعلیم کنند و اگر کسی ندارد که اورا تعلیم کند از خانه بیرون آید بشرط آنکه چادر کهنه بر سر افکند بر بالای چادر و پشت خودرا خم کند و سر موزهٔ خود بر بندد و چیزی در دهان گیرد تا سخن درست نباید پس عبد الله بن مسعود رضی الله عنهما گفت که هر زنی که چنین از خانه بیرون آید در چادر و موزهٔ وی نگاه کردن باکی نیست یعنی ظنّ من آنست که خطر شهوت نباشد و رسول ﷺ فرمود که هر زنی که از خانه بیرون آید چهار دیو اورا بیارایند و اگر بچه امردی بیرون رود هفتاد دیو اورا بیارایند و نقلست که روزی عبد الله بن عمر رضی الله عنهما بر در حجرهٔ خود ایستاده بود بچهٔ امرد میگذشت عبد الله اندرون حجره رفت و دربست و گفت با کسان که این فتنه در گذشت یا نی گفتند بلی آنگاه عبد الله بیرون آمد و رسول ﷺ فرمود که پرهیز کنید از پسران ملکان و متنعمّان که ایشانرا شهوتی باشد همچون شهوت زنان و نقلست که اگر زنی را در خنبی کنند و آن خنب بر دو چوب بندند و چهار پای آن چوبها چهار مرد بگیرند و آن خنب را بر دارند اوّل کسی را که در دوزخ کنند آن چهار مرد باشند و هر زنی که از خانه بیرون آید بی اجازت شوهر تا آنگاه که باز بخانهٔ خود آید در لعنت خدای تعالی باشد و اگر بدستوریٔ شوهر بیرون آید شوهر و زن هردو در لعنت خدای تعالی باشند و شیخ الاسلام غزالی رحمة الله علیه در (**کیمیای سعادت**) آورده [۱] که بر شوهر واجبست که زن خودرا علم و ایمان بیاموزد و شریعت آن مقدار که بر آن زن فریضه است یعنی از علم ایمان و طهارت و نماز

---

(۱) مؤلف (**کیمیای‌سعادت**) فارسی امام محمد غزالی توفی سنة ۵۰۵ هـ. [۱۱۱۱ م.] فی طوس

و روزه و حیض و نفاس و آنچه در دین او دانستن آن چاره نباشد از برای این مقدار از علم آموختن فرض عین است و اگر شوهر تقصیر کند عاصی باشد یعنی اگر این علم که گفته شد بآن زن خود نیاموزند آن زن بی دستوریٔ شوهر خود از خانه بیرون رود و علمی که فرض عین او باشد بیاموزد از برای آنکه خدای تعالی فرمود که ای مؤمنان نگاه دارید نفسهای خودرا و اهل خودرا از آن آتش دوزخ و نگاه داشتن جز بعلم و عمل نباشد یعنی چون علم بیاموزد و بدان علم کار کند امیدست که خدای تعالی اورا بفضل خود از آتش دوزخ نگاه دارد

مسئله: اگر زنی پیش از آفتاب فرو رفتن از حیض یا از نفاس پاك شد نماز دیگر مر اورا قضا باید کرد و این روایت در (**منظومه**) است و مرد را می باید که مروّت و غیرت باشد و علم را بدو آموزد اگر خود نمیداند خود میرود و علم می آموزد و بزن و فرزندان خود می آموز اند و زن خودرا از جایی که خطری خواهد بود باز دارد و باید که زن خود بر پس در و بر بام و دریچهٔ خانه و بنظارهٔ مردان نگذارد اصلا تا تواند چنان کند که چشم زن او بر هیچ مردی که نا محرم آن زن باشد نیفتد از برای آنکه رسول ﷺ از فاطمه رضی الله عنها پرسید که زنانرا چه بهتر گفت که مردان ایشانرا نه بینند پس رسول ﷺ را این سخن از فاطمه رضی الله عنها خوش آمد و رسول ﷺ فرمود که زنانرا جامه نیکو مکنید که چون جامهٔ ایشانرا نیکو شود ایشانرا آرزوی بیرون رفتن کند و اختیار علما درین روزگار آنست که زنان به نماز جماعت و بمجلس علم نروند پس از تماشا و نظاره و حمام و آنچه مانند این باشد واجب باشد منع کردن و باز داشتن ایشان از برای آنکه زنانرا از مجلس علم که درانجا مردان باشند آفت بسیار بود و باید که زنان چشمهای خودرا نگاه دارند از برای آنکه روزی نابینایی در خانهٔ رسول ﷺ در آمد و عایشه رضی الله عنها با زنی دیگر نشسته بود [ازین محل] بر نخاستند رسول الله ﷺ فرمود که اگر او شمارا نمی بیند شما اورا می بینید و در (**محیط**) آورده که مردرا روا باشد که عورت خودرا بهفت جای بگذارد اوّل بدیدن مادر و پدر و بپرسیدن و تعزیت

ایشان دوم بدیدن قرابتانی که محرم او باشند بغیر از مادر و پدر مانند عمّ و خال و آن مردانی که این زنرا در پیش ایشان نشستن روا باشد بتعزیت ایشان و پرسیدن ایشان بوقت ضرورت روا باشد سیم زنی که دایه باشد از برای دایگی چهارم اگر زنی مرده شُوی باشد که از برای مرده شستن بیرون آید پنجم زنی که بر کسی وام دارد و محرمی ندارد که آنرا بستاند اگر بیرون رود و بستاند روا باشد ششم اگر زنی را وامی باشد و محرمی ندارد که آن وام را بگزارد بیرون رود و آن وام خودرا بگزارد روا باشد هفتم بحج رود چون اورا توانایی باشد و محرمیش باشد روا باشد و اگر محرم ندارد روا نباشد و زنرا بزیارت گورستان و بیماری پرسشی و تعزیت بیگانگان و مهمانی گذاشتن روا نباشد و اگر بگذارد شوهر و زن هردو در لعنت خدای تعالی باشند و در (**حقایق سلمی**) آورده که دیوث در بهشت در نیاید و ابن المنذر گفته که دیوث آن مرد باشد که بمراد زن باشد و کار کند اگر زن او گوید که از خانه بیرون روم و جامهای رنگین بپوشم راضی شود ودستوری دهد واگر زن گوید که از سوی گوچه دریچه باز کشای باز کشاید و اگر غلامی بالغ دارد و زن خود پیش آن غلام میگذارد آن مرد دیوث باشد و اگر مرد با غیرت و مروّت باشد زن خودرا پیش هیچ مرد نگذارد و در (**فتاوای صغری**) [۱] آورده است که اگر زنی شوهر خودرا گوید که ای قلتبان مرد گوید که اگر من قلتبان باشم زن من طلاق این زنرا بطلاق شود اگر این مردرا غلامی است بالغ و در غیبت خود گذاشته تا در خانه که زن اوست در می آید این مرد قلتبانست و این زن او بطلاق باشد و درست ترین قولها آنست که خواجه سرای و آلت بریده و مخنّث را روا نباشد که زنان در پیش ایشان آیند و غلامی که ملك زن باشد در پیش بیبیٔ خود آید روا باشد و لیکن نظر کردن به بیبیٔ خود روا نباشد و بیبی در روی غلام خود نظر کردن روا نباشد بلکه نظر کردن در حق بیبیٔ خود همچون مرد بیگانه است خواه خواجه سرای باشد و خواه آلت بریده و خواه غیر آن و این روایت در (**متّفق**) است و امام ابو اللّیث رحمه الله

(۱) مؤلف (**فتاوی صغری**) حسام الدین عمر استشهد سنة ٥٣٦ هـ. [١١٤١ م.]

گفته که اگر زنی باشد که مادر و پدر او هردو بیمار باشند و این مادر و پدر بغیر ازین دختر کسی دیگر ندارند که ایشانرا خدمت کند دختر بی اجازت شوهر خود بخانۀ پدر و مادر خود رود و ایشانرا خدمت کند روا باشد از برای آنکه درین حالت بخدمت کردن دختر خود محتاجست اگر چه مادر و پدر کافر باشند از برای آنکه درین حالت خدمت کردن ایشان بر دختر فریضه است و هر جای که بیرون رود که گفتیم روا باشد باید که چنان بیرون رود که عایشه رضی الله عنها فرموده است و در (**مناقب العلوم**) و (**هدایه**) [١] و (**کافی**) [٢] آورده است که اگر در نماز چهار یکی از ساق پای زن آزاد برهنه شود نماز او تباه شود بنزدیك ابوحنیفه و محمد و نزدیك ابویوسف تباه نشود وفتوی بر قول ابوحنیفه ومحمد است واین روایت در (**منظومه**) است وهمچنین اگر چهار یکی از ساق دست وپای ویا سینه یا شکم یا ران یا سرون ویا اندام پیش ویا اندام پس و یا موی سر غیر کیسو ازین اندامها از هر کدام که چهار یکی در نماز برهنه شود و آن زن آزاد باشد نماز او تباه شود و ازان کنیزك و مرد آنچه عورتست همچنین حکم دارد که ازان زن گفته شد و این همه که گفتیم نزدیك ابوحنیفه است امّا نزدیك شافعی برهنه شدن عورت زن یا مرد اگر چه اندك باشد نماز تباه شود و این روایت در (**منظومه**) است و در (**صلوة مسعودی**) آورده که اگر زنی جامه چنان در پوشد که اندام وی می نماید و یا مقنعۀ باریك چنانست که موی وی مینماید اگر چه در خانۀ تاریك باشد که درانجا هیچ کس نباشد نماز او روا نباشد و رسول ﷺ فرمود که لعنت خدای بر پوشیدگان برهنه باد پس بهتر آن باشد که مرد یا زن جامه چنان در پوشد که تن ایشان ننماید و زن در وقت نماز دست در آستین کند و پای در پاچه کند تا باتفاق نماز او روا باشد

و روی بسوی قبله آوردن فریضه است در وقت نماز گزاردن از برای آنکه خدای تعالی فرمود که ای محمد روی سوی قبله آر در وقت نماز گزاردن و در جای دیگر

---

(١) مؤلف (هداية) برهان الدين علي مرغيناني استشهد سنة ٥٩٣ هـ. [١١٩٦ م.] و شارح (هدايه) برهان الدين تاج الشريعة عمر سماه (نهاية) استشهد سنة ٦٧٢ هـ. [١٢٧٣ م.]

(٢) مؤلف (كافى) حاكم محمد استشهد سنة ٣٣٤ هـ. [٩٤٥ م.]

فرموده است که ای مؤمنان هر جای که باشید در وقت نماز روی بجانب قبله آرید ورسول ﷺ اعرابی را نماز تعلیم میکرد اورا گفت که روی بقبله آر

فصل پنجم در بیان شناختن قبله نزدیك امام شافعی قبله میان مشرق و مغرب است و نزدیك علمای ما قبله میان دو مغرب است یکی مغرب تابستان و دیگر مغرب زمستان در اوّل تابستان آفتاب بر طرف چپ کعبه فرو میرود و در اوّل زمستان آفتاب بر طرف راست کعبه فرو میرود پس در میان این دو مغرب هر جای که روی فرا کند روا باشد امّا مستحب آنست که چهار دانك بر دست راست خود بگذارد و میان این چهار دانك و دو دانك روی فرا کند که روی سوی قبله کرده باشد و مهندسان حساب کرده اند و گفته اند محراب شافعی مذهبان هزار فرسنگ در طرف چپ کعبه است و در (**صلوة مسعودی**) آورده که حنفی مذهب را در محراب شافعی مذهبان نشاید نماز گزاردن و در (**ملتقط**) [۱] آورده که قبله در میان دو مغرب است یکی مغرب زمستان و دیگر مغرب تابستان اگر چنان گزارد که روی او از میان این دو مغرب بیرون نباشد نماز او روا باشد و قبلهٔ اهل هند میان حجر الاسود و رکن یمانی است و بعضی از عارفان گفته اند که قبلهٔ ما کعبه است و قبلهٔ اهل آسمانها بیت المعمور است و قبلهٔ حاملان کرسی است و مراد همه طلب رضای خدای تعالی است

فصل ششم در بیان نمازهایی که فریضه است در وقت گزاردن فریضه است بحکم خدای تعالی و رسول الله ﷺ فرمود که امامت کرد جبریل علیه السلام در پیش کعبه مرا دو روز ودر حدیث دیگر فرمود که بدرستی که هر وقت نمازی را اوّلی وآخریست وخدای تعالی فرمود که بدرستی که نماز بر مؤمنان فریضه است در وقت گزاردن [۲]

فصل هفتم در بیان نیت نماز بدانکه نماز فریضه است بحکم خدای تعالی از برای

---

(۱) مؤلف (**فتاوای ملتقط**) ناصر الدین محمد سمرقندی توفی سنة ٥٥٦ هـ. [١١٦٠ م.]

(۲) اوقات پنج صلوة مفروضه در رسالهٔ عربی (**کتاب مواقیت الصلاة**) تألیف حسین حلمی بن سعید استنبولی با تفصیلات بیان کرده شده است این رساله را مکتبهٔ (**حقیقت کتاب اوی**) چاپ و نشر کرده است

آنکه فرموده است خدای تعالی که بگوی ای محمد که نیافریده اند ما را مگر از برای آنکه به پرستیم خداوند را باخلاص و اخلاص نیست بی نیت پس نیت فریضه باشد در همه طاعتهای فریضه و رسول ﷺ فرمود که کارهای معتبر به نیت است پس نیت نماز گزاردن فریضه باشد و باید که نیت نماز کند آن نیت در دل او باشد چنان که میان نیت و تکبیر اول هیچ چیزی دیگر بدل او در نیاید و اگر چیزی دیگر بدل او در آید باز دیگر بار نیت باید کرد بعد ازان تکبیر گفت و باید که بداند که کدام نماز میگزارد و در **(فتاوای ظهیری)** آورده است که تنها گزار باید که نیت کند که کدام نماز میگزارد و روی بجانب کعبه نیز نیت کند و امام بدین هر سه نیت کند و نیت امامت نیز کند و در **(فتاوای حجّهه بلخی)** آورده که اگر امام نیت امامت مردان نکند روا باشد و اگر مردی تنها میگزارد و دیگری اقتدا بوی کند نماز او روا باشد و اگر زنان در آخر صف باشند و امام نیت امامت ایشان نکند و ایشان اقتدا بامام کرده باشند نماز ایشان روا باشد اما اگر زنان در میان صفهای مردان بایستند چنانکه نماز مردان بسبب ایشان تباه شود اگر امام نیت امامت ایشان نکرده باشد نماز ایشان روا نباشد نزدیك ابوحنیفه و ابو یوسف و محمد و بنزدیك زفر روا بود واین روایت در **(منظومه)** است و در **(فتاوای حسامی)** [١] آورده که اگر مردی تنها نماز میگزارد و نیت کرده است که امامت نکند قومی اقتدا بوی کنند نماز ایشان درست باشد و اگر این امام سوگند خورده بود که امامت نکند سوگند در گردن وی نیاید و نماز جماعت ایشان درست باشد از برای آنکه نیت امامت مردان شرط نیست امّا مقتدی نیت کند که کدام نماز میگزارد و از برای خدای میگزارد و روی بجانب قبله و اقتدا بامام و این روایت در **(فتاوای ظهیری)** است امّا در **(مختصر قدوری)** آورده که مقتدی نیت کند که کدام نماز میگزارد و نیّت اقتدا بامام نیز کند و نیت کعبه و وقت را ذکر نکرده از برای آنکه در نیت اقتدا بامام هردو هست امّا این همه نیتها که گفته شد بدل نیت کردن فریضه است امّا بزبان گفتن مستحب باشد نزدیك امام ابوحنیفه

---

(١) مؤلف (فتاوای حسامی) حسام الدین عمر استشهد سنة ٥٣٦ هـ. [١١٤١ م.]

و اگر بدل نیت کند و بزبان نگوید روا باشد و اگر بزبان نیت کند و بدل نیت نکند روا نباشد و باید که نیت چنین کند که نیت کردم که بگزارم دو رکعت فریضهٔ نماز بامداد فریضهٔ وقت روی آوردم بجهت کعبه اقتدا کردم بدین امام و در همه نمازهای فریضه چنین نیت کند و اگر اقتدا بامام گوید درست باشد اما اگر بدین امام گوید بهتر باشد و باید که وقت معیّن کند که چند رکعتست و در نماز پیشین چهار رکعت فریضهٔ نماز پیشین فریضهٔ وقت و در نماز دیگر همچنین و در نماز شام سه رکعت نماز شام فریضهٔ وقت و در نماز خفتن چهار رکعت فریضهٔ نماز خفتن فریضهٔ وقت و در نماز وتر سه رکعت نماز وتر گوید و در جمعه چنین گوید نیت کردم اینکه بگزارم فرض وقت بأدا کردن دو رکعت جمعه خدایرا عزّ و جلّ روی آوردم بجهت کعبه اقتدا کردم بدین امام و سنّتها را چنین گوید که نیت کردم که بگزارم دو رکعت سنت نماز بامداد و روی آوردم بجهت کعبه و مجموع سنّتها را چنین نیت کند و لیکن هر چه چهارست چهار گوید و هر چه دو است دو گوید

و سنّتهای نماز دو رکعت پیش از نماز بامداد و چهار رکعت پیش از نماز پیشین و دو رکعت بعد از نماز پیشین و بعد از نماز شام دو رکعت و بعد از نماز خفتن دو رکعت و از عایشه رضی الله عنها روایتست که او گفت که رسول ﷺ گاهی نماز سنّت خفتن دو گزاردی و گاهی چهار گزاردی فاضلتر آن بود که هم چهار گزاری اوّل چهار گزارد بعد ازان دو رکعت و در (**بداية الهداية**) [١] آورده است که چنین که اول دو رکعت گزارد بعد ازان چهار رکعت تا با فریضه مشابه نشود و درین چهار در رکعت اول فاتحه یکبار و آیة الکرسی سه و در رکعت دوم فاتحه یکبار و قل هو الله احد سه بار و در رکعت سوم فاتحه یکبار و قل اعوذ بربّ الفلق سه بار و در رکعت چهارم فاتحه و قل اعوذ بربّ الناس سه بار و هر که این نماز بگزارد خدای تعالی اورا ثواب شب قدر کرامت کند و در سنّتهای نماز هر چه بر خواند روا بود و لیکن نقل چنین است که رسول ﷺ در سنّت

(١) مؤلف (بداية الهداية) صابونی احمد بخاری توفی سنة ٥٨٠ هـ. [١١٨٤ م.]

نماز بامداد در رکعت اوّل قل یا ایّها الکافرون خوانده و در دوم قل هو الله احد خوانده و در چهار رکعت سنّت نماز پیشین چهار قل خوانده و در دو رکعت دیگر سنّت نماز پیشین معوّذتین خوانده و در دو رکعت سنت نماز شام قل یا ایّها الکافرون و قل هو الله احد خوانده و در دو رکعت سنت نماز خفتن معوذتین خوانده هر که این سورتها را در سنتها می خواند خدای تعالی اورا از درد دندان نگاه دارد و از قولنج نیز و رسول ﷺ فرمود که هر که پیش از نماز دیگر چهار رکعت نماز بگزارد خدای تعالی اورا ثواب دوازده ساله طاعت بدهد و در (**مصابیح**) آورده [۱] که رسول ﷺ فرمود که رحمت کناد خداوند تعالی بر بنده که پیش از نماز دیگر چهار رکعت بگزارد و رسول ﷺ فرمود که هر که پیش از نماز دیگر چهار رکعت نماز بگزارد بهر رکعتی اورا گنجی باشد در بهشت و در هر رکعتی بعد از سورهٔ فاتحه و العصر یکبار بخوانده و این نماز سبب بقای ایمانست و در (**صلوة مسعودی**) آورده که امام فخر الدین شمس الایمة السرخسی این حدیث فرمود که هر که بعد از نماز شام دو رکعت نماز بگزارد در هر رکعتی فاتحه یکبار و آیة الکرسی و (**شهد الله**) یکبار و (**قل هو الله احد**) پنج بار و معوذتین یکبار بخواند خدای تعالی ویرا از سختئ جان دادن و همه دشواریها نگاه داریها کند و این نماز را (**نماز اوّابان**) گویند و بهشت را دریست که آنرا باب الاوّابین گویند چون روز قیامت آید بندهٔ مؤمن سر از خاك بر کند آن در ندا کند که راه تو بر منست نقلست که مادر مؤمنان حفصه رضی الله عنها که دختر امیر المؤمنین عمر خطّاب رضی الله عنه بوده است که رسول ﷺ فرمود که هر که بعد از نماز وتر سه بار بگوید (توکّلت علی الحیّ الذی لا یموت سبحان الله و الحمد لله رب العالمین) خدای تعالی هشتاد ساله عبادت در دیوان اعمال وی بنویسد و رسول ﷺ فرمود که هر که بعد از نماز وتر دو رکعت نماز بگزارد در هر رکعتی بعد از فاتحه یکبار (**شهد الله**) تا (**ان الدین عند الله الاسلام**) و بعد از شهد الله بگوید که (و انا علی ذلك من الشاهدین) ایمان ویرا خدای تعالی از زوال نگاه دارد و

---

(۱) مؤلف (**مصابیح**)حسین بغوی محی السنة شافعی توفی سنة ۵۱۶ هـ. [۱۱۲۲ م.]

این نماز سبب بقای ایمانست و اگر این نماز را برای حفظ گزارد خداوند ویرا حفظ روزی کند ویرا و این نماز در خانه گزاردن اولیتر بود و در (**فتاوای حجةٔ بلخی**) آورده که نماز جمعه را ده رکعت سنت است نزدیك ابویوسف چهار پیش از خطبه و شش بعد از فریضهٔ جمعه امّا نزدیك ابوحنیفه ومحمد این دو رکعت که سنتست در روز جمعه نباید گزاردن از برای آنکه رافضیان در گزاردن آن غلو میکنند از برای مخالفت ایشان و نزدیك ابویوسف این دو رکعت اگر نگزارد بزه کار شود و نزدیك ابوحنیفه و محمد اگر نگزارد بزه کار نشود امّا فتوی بر آنست که هر جمعه بگزارند و ترك نکنند از برای آنکه رسول ﷺ فرمود که هر که این نماز بگزارد در هر رکعتی فاتحه یکبار و قل هو الله احد سه بار و هردو قل اعوذ را بخواند خدای تعالی ویرا تا جمعهٔ دیگر در امان خود بدارد امّا نیت چنین کند که نیت کردم که بگزارم دو رکعت نماز سنّت وقت و روی آوردم بجهت کعبهٔ خدای را عزّ و جلّ امّا در نماز عید گوید نیت کردم بگزارم دو رکعت نماز عید روی آوردم بجهت کعبه خدایرا عزّ و جلّ اقتدا کردم بدین امام و در نماز جنازه چنین گوید که نیت کردم که بگزارم چهار تکبیر نماز جنازه خدایرا عزّ و جلّ و دعا این مرده را در (**فتاوای حجّه**) آورده که اگر نماز جمعه و عید و جمله نمازهای فریضه چون بجماعت میگزارد اگر چنین گوید که در آمدم در نماز امام بس باشد اگر امام نیت نمازرا چنانکه یاد کرده شد کرده باشد یعنی امام گفته که نیت کردم بگزارم دو رکعت فریضهٔ نماز بامداد فریضهٔ وقت و روی آوردم بجهت کعبهٔ خدای عزّ و جلّ مقتدی گوید که در آمدم در نماز امام بس باشد و در (**فتاوای ظهیری**) می آرد که اگر امام نیت چنین کرده باشد مقتدی گوید که اقتدا کردم بدین امام بس باشد واگر امام را در رکوع در یابد ویا در قعده آنجا چنین نیت کند امام اگر نیت چنانکه پیشین گفته شد اگر تمام بگوید بهتر بود واگر نماز پیشین میگزارد ودر دل او نیت نماز پیشین است بر زبان نماز دیگر برفت یا بر عکس این نماز روا

مؤلف (**كتاب العلل و المناهي**) محمد ترمذی توفی سنة ٢٧٩ هـ. [٨٩٢ م.]

مؤلف (**كتاب السير**) محمد بن اسحاق توفی سنة ١٥١ [٧٦٨ م.]

باشد ودر (**صلوة مسعودی**) آورده که اگر نیت قضا کند بعد از آن معلوم شد که وقت نماز بیرون نرفته یا نیت وقتی کند بعد ازان معلوم شود که وقت نماز بیرون رفته درین هردو نیت نماز روا باشد و اگر کسی را نمازهایی فوت شده باشد گوید نیت کردم که بگزارم چهار رکعت فریضهٔ پیشین فریضهٔ قضا روا نباشد باید که گوید اوّلین نماز پیشین یا نخستین نماز پیشین یا نزدیکترین نماز پیشین که بر منست واین نزدیك مشایخ سمرقندست و در (**جامع الصغیر**) آورده [١] که اوّلین نماز پیشین که برویست اولی تر باشد [٢]

وآنچه گفتیم که تکبیر اول فریضه است از برای آنکه خدای تعالی فرمود که ای محمد چون خواهی که بنماز درآیی تکبیر بگوی یعنی خدای خودرا بخوان و به بزرگی یاد کن و رسول ﷺ فرمود که تکبیر اوّل حرام کنندهٔ امرهایی است که مباح است در بیرون نماز و حلال کنندهٔ آنها بر شما سلام نماز گفتن است

فصل هشتم در بیان فضل تکبیر اوّل در (**اسباب المغفرة**) آورده [٣] که رسول ﷺ فرمود که هر که تکبیر اوّل نماز با امام در یابد اورا بهتر بود از آنکه هزار شتر بخانهٔ کعبه هدیه فرستد تا قربان کنند و رسول الله ﷺ فرمود که ای مردمان اگر یکی را از شما دو همیان باشد یکی پر از زر و یکی پر از نقره و هردو را در راه خدای تعالی صدقه کند بدانید که تکبیر اوّل ازان بزرگترست از روی ثواب نقلست که یکی را از یاران رسول ﷺ تکبیر اوّل فوت شده بود پیش رسول ﷺ آمد و پرسید که یا رسول چه میفرمایی اگر سه یکی مال خودرا صدقه کنم که صد و هشتاد هزار دینار زر است در راه خدای تعالی ثواب تکبیر اوّل در یابم یا نی فرمود که نی پس گفت که یا رسول الله اگر تمام مال

---

(١) مؤلف (**جامع الصغیر**) امام محمد شیبانی توفی سنة ١٨٧ هـ. [٨٠٣ م.] فی ریّ

(٢) علامهٔ شامی مؤلف (رد المحتار) محمد امین (**ابن عابدین**) توفی سنة ١٢٥٢ هـ. [١٨٣٦ م.] فی الشام آورده که (ولو نوی فرضا ونفلا صح الفرض لا النفل لقوته لان الفرض مع النفل جنسان مختلفان وصح أداء الفرض او غيره عن تحية المسجد بلا نية فلو نوى فرضا او فائتة صحت تحية بلا نية اذا نوى جنسا آخر مثل ما نوى فرض الظهر و سنته فالاولى أن ينويها بذلك الفرض ليحصل له ثوابها لان حصول ثوابها متوقف على النية) امّا الفائتة مع النفل كانا جنسا واحدا

(٣) مؤلف (اسباب المغفرة) ابوبکر محمد البغدادی توفی سنة ٤٨٢ هـ. [١٠٨٩ م.]

خودرا صدقه کنم ثواب تکبیر اول در یابم یا نی گفت نی بعد ازان رسول ﷺ فرمود که تکبیر اول بهتر از دنیاست و هر چه در دنیاست و نقلست که امیر المؤمنین ابوبکر الصدّیق رضی الله عنه گفت که هر که ختم کند بشمار هر حرفی خدای تعالی اورا در بهشت کوشکی بدهد و اگر من توفیق یافتمی که هزار بار ختم قرآن کردمی وآن همه از من فوت شدی بر دل من چندان رنج نرسیدی که تکبیر اوّل از من فوت شدی و امیر المؤمنین عمر رضی الله عنه گفت که هر که یك گرسنه را سیر کند و یا روزه داریرا روزه بکشاید بشمار هر دانه که در آن طعام بوده باشد خدای تعالی در بهشت کوشکی بنام آن بنده بنا کند و اگر من توفیق یافتمی که همه گرسنگان عالم را سیر کردمی و این همه از من فوت شدی بر دل من چندین رنج نرسیدی که تکبیر اوّل از من فوت شدی و امیر المؤمنین عثمان رضی الله عنه گفت که هر که شتری در راه خدای تعالی قربان کند بشمار هر مویی که بران شتر باشد خدای تعالی آن بنده را در بهشت کوشکی بدهد و اگر من توفیق یافتمی که جمله شتران عالم قربان کردمی و آن همه از من فوت شدی بر من چندان رنج نرسیدی که تکبیر اوّل از من فوت شدی و امیر المؤمنین علی رضی الله عنه گفت که هر که کافریرا بکشد در جنگ بشمار هر مویی که بر تن آن کافر باشد خدای تعالی در بهشت کوشکی از برای او بنا کند و اگر من توفیق یافتمی که جمله کافران عالم را در جنگ بکشتمی و آن همه از من فوت شدی بر دل من چندان رنج نرسیدی که تکبیر اول فوت شود و در (**فتاوای مسعودی**) آورده که رسول ﷺ فرمود که هر کرا در دنیا تکبیر اول فوت شود روز قیامت اورا حسرت و ندامت بیش ازان کس باشد که چهل هزار بار منکر و نکیر از وی سؤال کنند و چهل هزار بار بهول و فزع قیامت مبتلا شده باشد حسرت آن کس که تکبیر اول ازو فوت شده باشد ازین همه زیادت باشد و در (**شرح علایی**) می آورده [١] که نزدیك ابوحنیفه مقتدی تکبیر اول را برابر تکبیر امام گوید و درست آنست که اختلاف در فضیلت است اما اگر برابر گوید یا پس از امام گوید روا

(١) مؤلف شرح علایی (مسلسلات علائی) صلاح الدین خلیل توفی سنة ٦٩٤ هـ. [١٢٩٥م.]

بود و نزديك ابوحنيفه مادامكه امام سبحانك اللّهم ميخواند اگر مقتدى تكبير اول بگويد ثواب تكبير اول در يابد اگر مقابل تكبير امام بگويد بهتر باشد و از ابوحنيفه نيز روايتست كه اگر مقتدى تكبير پيوسته تكبير امام نگويد ثواب تكبير اول در نيابد و نزديك ابويوسف و محمد آنست كه اگر امام سبحانك اللّهم ميخواند مقتدى تكبير گويد ثواب تكبير اول در يابد و اگر نه نيافته باشد و امام زاهد (**ابونصر صفّار**) [١] گويد كه هر كه خواهد كه ثواب تكبير اول در يابد چنان بايد كه پيش از آنكه امام سه آيت تمام نكرده باشد اقتدا كند و يا هفت آيت يعنى اگر پيش از آنكه فاتحه نكرده باشد اقتدا كند تكبير اوّل در يافته باشد و بعضى گفته اند كه اگر امام را در ركعت اول در يابد تكبير اول در يابد و چنان بايد كه چون امام براء اكبر رسد مقتدى آغاز كند و فتوى برين است كه چون امام تكبير تمام كند مقتدى در پى او بگويد و در (**صلوة مسعودى**) آورده كه حسن بصرى رحمه الله بعد از صبح خفته بود شيطان بيامد و پاى مبارك وى بگرفت و گفت كه برخيز كه نبايد كه تكبير اول فوت شود خواجه برخاست و گفت كه اى ملعون همه را از نماز باز ميدارى و مرا بنماز ميخوانى چونست اين شيطان گفت كه ترسيدم كه اگر تكبير اول از تو فوت شود چندان بگريى كه ثواب هزار تكبير اول در يابى پس ترا آگاه كردم تا ثواب يك تكبير اول بيش در نيابى و (**سفيان ثورى**) [٢] گفته است كه حضرت پروردگار بادى را بيافريده است فرمان دهد آن بادرا تا ذكرها و تسبيحها و استغفارها كه در سحرگاه بنده‌گان بگويند آنهارا در حضرت پروردگار عرض كند و هم سفيان ثورى ميگويد كه چون شب در آيد منادى ندا كند از زير عرش كه اى عابدان برخيزيد آواز منادى بگوش جان عابدان رسد برخيزند و بنماز گزاردن مشغول شوند تا وقت سحر و چون وقت سحرگاه شود منادى ندا كند از زير عرش كه اى آمرزش خواهندگان برخيزيد پس اين ندا بگوش جان ايشان رسد برخيزند و توبه و

---

(١) ابونصر اسحاق صفار بخارى توفى سنة ٤٠٥ هـ. [١٠١٤ م.] فى الطائف

(٢) سفيان ثورى صاحب مذهب توفى سنة ١٦١ هـ. [٧٧٧ م.] فى بصرة

آمرزش مشغول شوند تا بوقت دمیدن صبح چون صبح روشن شود منادی ندا کند که برخیزید ای غافلان پس برخیزند از جامهای خواب چون مرده گان از گور فردای قیامت یعنی بتعجیل وضویی بیحضور بسازند و نمازی از سر غفلت بگزارند و رسول الله ﷺ فرمود که خدای تعالی سه آواز دوست میدارد آواز خروس و آواز خواندن قرآن و آواز آمرزش خواهندگان در وقت سحرگاه و نقلست که چون شب در آید و مردمان در خواب شوند فرشتگان ندا کنند که ای مؤمنان برخیزید هر کرا حاجتیست بحضرت خدای تعالی چون یك نیمهٔ شب بگذرد باز ندا کنند که بر خیزید ای مؤمنان خدای تعالی در حق هر بنده که عنایت دارد اورا توفیق دهد که بر خیزد و روی بطاعت و عبادت آرد چون صبح روشن شود ندا کنند که بر خیزید ای بنده گان که روزگار بباد دادید جهد کنید تا تکبیر اوّل در یابید و بباد ندهید و اگر مؤمنی در آن زمان در خواب بماند و تکبیر اول فوت کند بزه کار شود و نقلست که رسول الله ﷺ با یاران خود در وادئ شیطان در خواب بماندند و نماز بامداد از ایشان فوت شد چون آفتاب بر آمد آنگاه بیدار شدند همه طهارت کردند و رسول ﷺ با یاران خود فرمود که قامت نماز بکردند و فریضهٔ نماز بامداد بجماعت قضا کردند پس معلوم شد که اگر مؤمنی بخواب ماند تا تکبیر اوّل ازو فوت شود بزه کار نشود امّا اگر بعد از صبح بیدار شود و بر نخیزد و ازین پهلو بران پهلو میگردد تا تکبیر اوّل ازو فوت شود بزه کار بود و قوی زیان کار گردد و رسول ﷺ فرمود سه وقتست که آسمانها و زمینها بحضرت خدای تعالی بنالند و عرش و کرسئ عظیم در جنبش آیند یکی آن وقت که یتیمی را بناحق برنجانند و بگریانند و دیگر وقتی که کسی زنا کرده باشد غسل کند دیگر وقتی که تکبیر اوّل از بندهٔ مؤمن فوت شده باشد آسمان بنالد و بگوید که خداوندا مرا فرمان ده تا خودرا بر سر وی زنم فرمان آید که ای آسمان ساکن باش که بندهٔ من است شاید که توبه کند و بیامرزم اورا امّا بدانکه اگر بجای الله اکبر الله اعظم و یا الله و یا الله الرحمن و یا لا آله الاّ الله و سبحان الله گوید بنزد ابوحنیفه و محمد درست بود و نزد ابویوسف جز الله اکبر یا الله الاکبر یا

الله الكبير دیگر هیچ لفظ روا نباشد و فتوی بر قول ابوحنیفه و محمد است و اگر تکبیر اول بپارسی بگوید و یا قرآن در نماز بپارسی بخواند یا چون گوسفند را میکشد و نام خدای تعالی بپارسی میبرد یا خطبهٔ جمعه یا التحیات بپارسی میخواند اگر این شخص عربی نمیداند باتفاق درست باشد و اگر این شخص عربی میداند نزدیك ابوحنیفه درست باشد و بنزدیك ابو یوسف و محمد درست نباشد و همچنین هر ذکری و هر دعایی که در نماز میخواند اگر همه بپارسی خواند یا بزبان ترکی یا بزبان حبشی و غیر آن نزدیك ابوحنیفه روا بود و نزدیك ابویوسف و محمّد روا نبود و فتوی بر قول ابویوسف و محمّد است و (**ابوبکر رازی**) [١] رحمه الله روایت میکند که امام ابوحنیفه بقول ابویوسف و محمد آمده و این روایت در (**جامع الصغیر خانی**) آورده [٢]

امّا آنکه گفتیم قیام فریضه است خدای تعالی میفرماید که ای مؤمنان نماز کنید ایستاده و رسول الله ﷺ فرمود که بیمار نماز گزارد ایستاده و اگر نتواند بنشسته نماز و اگر نتواند بخوابانندش اورا بر پشت و روی بقبله تا باشارت بگزارد و اگر باشارت نتواند گزارد خدای تعالی سزاوار ترست بر قبول عذر بنده‌گان

و آنچه گفتیم که قرآن خواندن فریضه است در نماز خدای تعالی فرمود که ای مؤمنان بر خوانید در نماز آنچه شمارا آسان ترست از قرآن و رسول ﷺ فرمود که نیست نماز مگر بخواندن قرآن پس بندگان بدانند که قرآن خواندن در نماز فریضه است در نمازهای سنّت و نافله در هر چهار رکعت و در نماز فریضه در دو رکعت اول امّا معین کردن قراءت در دو رکعت اوّل از نمازهای فریضه که چهارگانی باشد واجبست و چون در دو رکعت اوّل قراءت بر خواند در دو رکعت آخرین اگر خواهد فاتحه بر خواند و اگر خواهد تسبیح گوید و اگر خواهد خاموش باشد و این نزدیك علمای ماست امّا نزدیك شافعی در هر چهار رکعت قرآن خواندن فریضه است و مشایخ گفته اند که چونکه هر

---

(١) ابوبکر احمد رازی توفی سنة ٣٧٠ هـ. [٩٨٠ م.] فی بغداد

(٢) مؤلف (**شرح جامع الصغیر شیبانی**) حسن بن منصور قاضیخان توفی سنة ٥٩٢ هـ. [١١٩٦ م.]

چهار رکعت نافله بیك سلام گزارند باید که چون دو رکعت بگزارند و قعده بیاورند چون بر پای خیزند سبحانك اللّهمّ بر خوانند و در هر سه رکعت نماز وتر قرآن خواندن فریضه میگوییم از برای احتیاط از برای آنکه به نزدیك ابوحنیفه نماز وتر فریضه است بیك روایت و بیك روایت واجب و این درستر است که واجبست و نزدیك ابویوسف و محمد سنت است و بدین قول که سنّت است قرآن خواندن در هر سه رکعت فریضه باشد امّا مقدار فرض در نماز خواه نماز فریضه و یا سنّت و یا نافله نزدیك ابوحنیفه یك آیت کوتاه است و نزدیك ابو یوسف و محمد سه آیت کوتاه است یا یك آیت دراز چنانکه آیة الکرسی و آیة مداینه و در سفر سنّت چنانست که بعد از فاتحه هر سوره که خواهد بخواند امّا چون مقیم باشد سنّت چنانست که در نماز بامداد و در نماز پیشین از (**يَآ أَيُّهَا الَّذِينَ اٰمَنُوا لاَ تُقَدِّمُوا * الحجرات: ۱**) تا (**وَالسَّمَآءِ ذَاتِ الْبُرُوجِ**) بخواند و در نماز دیگر و نماز خفتن از والسماء ذات البروج تا اذا زلزلت بخواند و در نماز شام از اذا زلزلت تا آخر قرآن [۱] و در رکعت اوّل قراءت درازتر از رکعت آخر خواند که مستحب است نزدیك محمد در همه نمازهاي فریضه امّا مقیم را باید که در نماز بامداد چهل آیة یا پنجاه آیت بخواند بغیر از فاتحه و بروایتی پنجاه یا شصت و از شصت تا صد آیة بخواند و درین همه حدیث آمده است که اگر قوم راغب باشند صد آیة خواند و اگر بی رغبت و کاهل باشند شصت یا پنجاه آیة خواند و بلند خواندن امام واجبست در دو رکعت نخستین اگر چه در نماز قضا بود که بجماعت گزارد بلند باید خواند و در نماز عید و نماز آذینه و نماز تراویح و نماز وتر که بجماعت گزارند بلند خواندن واجبست و در (**جامع صغیر**) آورده که حدّ بلند خواندن آنست که امام چنان خواند که صف اوّل بشنوند امّا تنهاگزار را اگر خواهد بلند خواند و اگر خواهد پست خواند یعنی در نماز بامداد و دو رکعت نماز شام و دو رکعت نماز خفتن و در نماز نافله که در شب گزارد اگر خواهد آهسته خواند و اگر خواهد بلند روا باشد و در (هدایه) آورده که بلند خواندن فاضلتر بود

---

(۱) این حکم برای نیك خوانان است نه برای عوام

تنها گزار را تا نماز او مانند نماز جماعت باشد و درست آنست که چنان خواند که خود بشنود و یا دیگری از وی بشنود و هر چه ازین آهسته تر خواند نماز روا نباشد و این فریضه است بر تنهاگزار امّا امام باید که چنان خواند که صف اوّل بشنوند و اگر در دو رکعت نخستین نماز پیشین یا نماز دیگر یا نماز خفتن سوره خواندن فراموش کند در دو رکعت آخرین فاتحه و سوره بر خواند و بآخر نماز سجدهٔ سهو بیارد و این در حق تنهاگزارست امّا اگر امام در دو رکعت نخستین سوره خواندن فراموش کند در دو رکعت آخرین فاتحه بخواند و سوره بخواند بروایتی هردو بلند بخواند و بروایتی هردو پست خواند و اگر در دو رکعت اوّل فاتحه فراموش کند در دو رکعت آخرین فاتحه را بخواند خواه تنهاگزار باشد خواه امام و لکن سجدهٔ سهو بیارد و اگر تنهاگزار یك رکعت نماز فریضه که در وی بلند می باید خواند بگزارد و آهسته خواند و در دو رکعت دوم اقتدا بوی کردند درین رکعت بلند خواندن بر وی واجب باشد و اگر بفراموشی آهسته خواند بر وی سجدهٔ سهو لازم آید و اگر بقصد آهسته خواند بزه کار باشد بدانکه مقتدی در پس امام خاموش شود اگر چه امام آیة رحمت و آیة عذاب خواند امّا آنچه گفتیم که رکوع و سجود فریضه است از برای آنکه خدای تعالی فرمود که ای مؤمنان رکوع و سجود کنید پروردگار خود را و رسول ﷺ اعرابی را نماز تعلیم میکرد فرمود که نماز بی رکوع و سجود نباشد

سؤال قیام یکیست و رکوع یکیست و سجود دو **جواب** آنست که قیام اقرار ست بشکستگی و رکوع اقرارست بافکندگی وسجود گواه گرفتن است به بندگی واین جواب از حکمتست امّا جواب اهل اصول آنست که فریشتگان را فرمان رسید که آدم را سجده کنید همه سجده کردند ابلیس نکرد چون فریشتگان سر از سجود بر آوردند ابلیس را دیدند که سجده نکرده بود و درست ایستاده شکرانهٔ آنکه حق تعالی ایشانرا توفیق سجده کردن داد یك سجدهٔ دیگر کردند پروردگار ازیشان قبول کرد و بر ما فریضه کرد پس فقها چنین گفته اند که سجده عبادت است که خدای تعالی را شاید و

هیچ کس دیگر را نشاید پس در وی حکمت نشاید طلبیدن و سجده کردن مبارك است وجادوان فرعون بی وضو با جامهای ناپاك روی بقبله آوردند و یك سجده کردند خدای تعالی ایشانرا بصدر جنّت برسانید و سجده ناکردن نامبارکست ابلیس سجده نکرد ملعون ابد گشت و آنچه گفتیم که قعدهٔ آخرین فریضه است خدای تعالی فرمود که آن کسانی که یاد کنند خدای تعالی را عزّ و جلّ ایستاده و نشسته و بر پهلو و مراد ازانجا نماز گزاردنست واگر پرسند که چون قعده فریضه است باید که هردو قعده فریضه باشد جواب میگوییم که رسول ﷺ قعده اوّل را بسهو ترك کرد و در آخر نماز سجدهٔ سهو آورد و نماز باز نکردانید پس معلوم شد که قعدهٔ اوّل فریضه نیست که اگر فریضه بودی نماز باطل شدی پس معلوم شد که قعدهٔ آخرین فریضه است از برای آنکه رسول ﷺ فرمود که چون در قعدهٔ آخر آن مقدار نشیند که التحیات را تا آنجا که عبده و رسوله بر تواند خواند بعد ازان اگر وضوی او تباه شود نماز او تمام باشد ونماز آنکس که در پس او باشد نیز تمام باشد و این روایت در (**منظومه**) است و این روایت ابن مسعود است و درسترین اینست از قولها و بقول ابوحنیفه و محمّد در اشهد ان لا اله الاّ الله در قعده انگشت شهادت بر نیارد که رافضیان در انگشت بر آوردن غلو میکنند از برای مخالفت ایشان بر نیارند

فصل نهم در بیان وقتهای نماز [١] بدانکه اول وقت نماز بامداد آن زمان باشد که صبح صادق بدید و آخر وقت آن زمان باشد که آفتاب بر خواهد آمد و اوّل وقت نماز پیشین آن زمان باشد که آفتاب از وقت زوال بگردد و آخر وقت پیشین بنزدیك ابوحنیفه آن زمان باشد که سایهٔ هر چیزی دو مقابل آن چیز شود بغیر از سایهٔ اصلی و سایهٔ اصلی آن سایه است که هر چیزها را باشد در وقت زوال اگر خواهی که بدانی که وقت زوال کی است باید که پیشین از وقت زوال چوبی راست بقدر چهار قدم که از انگشت اسطبر تر باشد در زمین هموار فروبرد [٢] وسایهٔ آن چوب را نشان کند اگر سایه کمتر

---

(٢) ترجمه فارسی بحث اوقات نماز که به آخر این کتاب علاوه گردیده است، در کتاب سعادت ابدیه ترکی موجود می باشد. کتاب سعادت ابدیه ترکی از طرف عالم بزرگ اسلام حضرت حسین حلمي بن سعید استانبولي قدس سرّه [توفي سنة ١٤٢٢ هـ. (٢٠٠١م.) في استانبول] تألیف گردیده است.

(٢) گز یك ذراع است و قدم یك و نیم ذراع که بیست و چهار انگشت است انگشت دو سانتیمتره است یك گز چهل و هشت سانتیمتره میشود

میشود هنوز وقت زوال نشده است و هر وقت که سایه زیادت میشود اوّل وقت نماز پیشیین شده است پس آن سایه را قدم کند و به بیند که چند قدمست و این سایه را **(فئ زوال)** گویند مثلا این سایه اگر پنج قدم باشد نزدیك ابوحنیفه آنست که هشت قدم بر سایهٔ اصلی زیاده شود آن زمان وقت نماز دیگر شود و نزدیك ابو یوسف و محمّد و مالك و شافعی آنست که چون چهار قدم بر سایهٔ اصلی زیادت شود وقت نماز دیگر شود و این اول نماز دیگر است و آخر وقت آن زمان باشد که آفتاب فرو خواهد رفت و اوّل نماز شام آن زمان باشد که آفتاب تمام فرو رود و آخر وقت وی آن زمان باشد که شفق تمام به نشیند و اوّل وقت نماز خفتن آن زمان باشد که شفق تمام به نشیند و آخر وقت آن زمان باشد که صبح صادق بر خواهد آمد و وقت نماز وتر و نماز خفتن هردو یکیست امّا نماز وتر بعد از نماز خفتن باید گزارد از برای آنکه ترتیب نگاه داشته شود امّا شفق نزدیك ابوحنیفه سفیدیست که از پس سرخی باشد و نزدیك ابویوسف و محمد سرخی باشد و در **(ملتقی البحار)** آورده [۱] که امام ابوحنیفه بقول ابویوسف و محمد آمده و گفته است که شفق سرخیست نه سفیدی و در **(وافی)** [۲] می آورد که مستحب است تاخیر کردن نماز بامداد در همه اوقات یعنی در روشنی گزاردن و نماز پیشین در زمستان در اوّل وقت و در تابستان در آخر وقت گزاردن و نماز دیگر را تاخیر کردن تا آن زمان که آفتاب متغیر نشود و چون رنگ آفتاب متغیر شود مکروهست و بعضی علما گفته اند که نشان تغیر آنست که چون در قرص خورشید نگاه کنی چشم خیره نشود و بعضی گفته اند که تغیر آن باشد که رنگ آفتاب بر قرار خود نماند و تاخیر کردن نماز خفتن تا آن زمان که سیکی از شب بگذرد مستحب است و تاخیر کردن نماز وتر نزدیك صبح اگر اعتماد بود که پیش از صبح برخیزد فاضلتر باشد و در **(هدایه فقه)** آورده که تأخیر کردن نماز خفتن تا نیمهٔ شب مباحست و در نیمهٔ آخر شب مکروهست از برای

---

(۱) مؤلف **(ملتقی البحار)** محمد دمشقی توفی سنة ۷۸۸ هـ. [۱۳۸٦ م.]

(۲) مؤلف **(وافی)** نسفی عبد الله توفی سنة ۷۱۰ هـ. [۱۳۱۰ م.] فی بغداد

آنکه جماعت فوت شود امّا در ابر تعجیل کردن نماز دیگر و تاخیر کردن نماز خفتن مستحب است از برای آنکه اگر پیش از وقت نماز بگزارد روا نبود و اگر وقت گذشته باشد بعد از گذشتن وقت بگزارد روا باشد

فصل دهم در بیان وقتهایی که نماز مکروهست در (**کافی**) [١] می آرد که نزدیك آفتاب بر آمدن نماز فریضه گزاردن روا نبود و نزدیك آفتاب راست ایستادن و نزدیك آفتاب فرو شدن مگر نماز دیگر آن روز که روا بود امّا سجدهٔ تلاوت و نماز جنازه و نماز نافله روا بود با کراهیت امّا نزدیك امام شافعی درین سه وقت نماز فریضه روا بود بیکراهیت واین روایت در (**منظومه**) است و در (**صلوة مسعودی**) آورده که وقت بر آمدن آفتاب وفرو شدن مگر نماز بامداد آن روز قضا کردن و نماز دیگر آن روز ادا کردن روا بود ودر روز عید رمضان وعید قربان پیش از نماز عید نافله نشاید گزاردن واگر نماز بامداد از وی فوت شده باشد از نمازگاه عید بیرون رود وآن نماز را قضا کند آنگاه باز آید بنمازگاه و زنانرا روز عید پیش از نماز عید نماز چاشت گزاردن روا نبود که در خانه گزارند بیك روایت و بیك روایت روا بود امّا فاضلتر آن بود که بعد از نماز عید گزارند و نماز دیگر را پیش از آنکه آفتاب متغیّر شود باید گزارد از برای آنکه رسول الله ﷺ فرمود که این نماز منافقانست این نماز منافقانست سه بار فرمود و این در حق کسی باشد که هر روز نماز دیگررا تأخیر کند تا بوقت آفتاب فرو رفتن گزارد امّا اگر مسلمانی را ناگاه چنین افتد اورا از حساب منافقان نشمرند و در (**هدایهٔ فقه**) آورده که بعد از نماز دیگر و بعد از فرود شدن آفتاب پیش از نماز شام و بعد از دمیدن صبح نماز نافله بغیر از سنّت نماز بامداد باقی همه نمازها مکروه باشد و در (**کافی**) می آرد که در آن وقت که خطیب بر منبر رود از برای خطبه گفتن نماز نافله گزاردن مکروهست اگر چه تحیّت مسجد و سنّت جمعه باشد و سخن گفتن نیز مکروهست از برای آنکه رسول الله ﷺ فرمود که چون امام بر منبر بر آید سخن نشاید گفتن و نماز نشاید گزاردن تا آن زمان که از نماز جمعه فارغ شود

---

(١) مؤلف (**کافی شرح وافی**) نسفی عبد الله توفی سنة ٧١٠ هـ. [١٣١٠ م.] فی بغداد

ونزديك امام شافعي در آن زمان كه خطيب خطبه ميگويد سنّت نماز جمعه مستحب است گـزاردن و اين روايت در (**منظومه**) است و در (**هدايه**) ميآرد كه باكى نيست نماز قضا گزاردن و سجدهٔ تلاوة آوردن و نماز جنازه گزاردن بعد از نماز بامداد و بعد از نماز ديگر

فصل يازدهم در بيان بانگ نماز و قامت در (**قدورى**) و (**متّفق**) آورده و در همه كتابهای فقه كه بانگ نماز سنت است از برای پنج وقت نماز فريضه و نماز جمعه و در نماز عيد و نماز تراويح و نماز جنازه و نماز خسوف و نماز كسوف بانگ نماز گفتن سنت نيست و نزديك علمای ما در اوّل بانگ نماز الله اكبر چهار بار بلند بايد گفت و نزديك مالك دو بار بايد گفت و در (**قدورى**) ميآرد كه در بانگ نماز بامداد بعد از حيّ على الفلاح (**الصلوة خير من النوم**) دو بار گفتن سنت است وبدانكه در هر نمازى كه بانگ نماز گفتن سنّت است در وقت گزاردن آن نماز قامت گفتن سنّت است اما بايد كه در قامت بعد از حيّ على الفلاح دو بار بگويد (**قد قامت الصلوة**) و اين روايت در (**متفق**) است [۱] و بايد كه بانگ نماز را بتعجيل نه گويد و اگر قامت بتعجيل بگويد بهتر بود و بانگ نماز بتأنى بايد گفت و قامت بتعجيل و اگر مردى بانگ نماز بگويد و اگر ديگرى قامت بگويد نزد علمای ما روا بود و امّا نزديك امام شافعى قامت همان كس بگويد كه بانگ نماز گفته است و اين روايت در (**منظومه**) است و در (**كنز**) آورده كه مؤذن را نشايد كه در وقت بانگ نماز و قامت سخن گويد و بايد كه چون بانگ نماز ميگويد روى سوى قبله كند اگر روى بطرفى ديگر كند مكروه بود و اگر كسى در صحرا بود و سواره بانگ نماز بگويد بهر طريق كه چهار پاى او ميرود بانگ نماز بگويد روا بود و چون حيّ على الصّلوة ميگويد روى سوى دست راست كند و چون حيّ على الفلاح گويد روى سوى دست چپ كند و بايد كه قدم از جاى بر ندارد و هردو انگشت شهادت در گوش نهد و پيش از وقت بانگ نماز نگويد و اگر گفته شود چون وقت نماز درآيد ديگر بار بگويد و ابويوسف گفته است كه اگر نيمهٔ آخر شب بانگ نماز بامداد

---

(۱) مؤلف (**متفق**) فى الفروع الحنفية لابى بكر محمد الجوزقى المتوفى سنة ۳۸۸ هـ. [۹۹۸ م.]

بگوید روا بود واین روایت در (**منظومه**) است ودر (**هدایه**) میآرد که در میان بانگ نماز و قامت نماز بامداد (**قامت قامت**) یا (**الصلوة الصلوة**) وآنچه مردمانرا بدان آگاه کنند تا بنماز حاضر شوند مستحب است امّا علمای بخارا گفته‌اند که در همه نمازها آگاه کردن مستحب است مگر در نماز شام که درانجا نیاکاسانند از برای آنکه بیشتر آدمیان در کار دین سست اند و نزدیك شافعی جز در نماز بامداد آگاهی نکنند و این روایت در (**منظومه**) است و در (**جامع الصغیر خانی**) آورده که مؤذّن در پنج وقت نماز بدر سرای امیر رود از برای آنکه گوید حیّ علی الصّلوة یرحمك الله و در (**منظومه**) آورده که نزدیك ابوحنیفه و محمد مؤذن را مکروهست که بدر سرای قاضی و مفتی و امیر رود از برای آنکه مردمان در آمدن بجماعت همه برابر اند و در (**مصفّی**) آورده [١] که مؤذّن بانگ نماز و قامت پیوسته کردن مکروهست باتفاق در همه نمازها و در (**محیط**) میآرد که میان بانگ نماز و قامت جدا کردن مستحب است که رسول الله ﷺ فرمود که میان هر بانگ نماز و قامتی نمازیست مگر که بانگ نماز شام و قامت که آنجا نماز نیست امّا بقول ابویوسف و محمد چندانی بنشینند که خطیب میان دو خطبه نشیند و نزدیك ابوحنیفه نه نشیند و لیکن بقدر سه آیت کوتاه خواندن خاموش باشد بعد ازان قامت بگوید و در نماز شام تاخیر نکنند که رسول ﷺ فرمود که این امّت من همیشه بخیر اند مادامکه نماز شام را تاخیر نکنند تا آن زمان که ستاره بر آسمان انبوه نشود و باید که بانگ نماز و قامت بر وضو گوید و در (**کنز**) آورده که بانگ نماز بنده و فرزند زنا و نابینا و بیابانی مکروه نیست و در (**وافی**) می آرد که اگر مسافر بانگ نماز و قامت هیچ کدام نگوید مکروه باشد و اگر بانگ نماز نگوید و قامت بگوید مکروه نبود و اگر در خانهٔ خود نماز میگزارد و قامت نگوید و بانگ نگوید مکروه نبود امّا مستحب است که مسافر و کسی که در خانهٔ خود میگزارد بانگ نماز و قامت هردو بگوید و در (**شامل بیهقی**) آورده [٢] که اگر نماز جمعه فوت

---

(١) مؤلف (**مصفی مختصر شرح منظومه**) عبد اللّه نسفی توفی سنة ٧١٠ هـ. [١٣١٠ م.] فی بغداد

(٢) مؤلف (**شامل**) اسماعیل بیهقی توفی سنة ٤٠٢ هـ. [١٠١١ م.]

شد در شهر و نماز پیشین در خانه میگزارد یا زندانیان در زندان روز جمعه نماز پیشین یا مسافر در منزل خود روز جمعه نماز پیشین میگزارد این جماعت که یاد کرده شد بانگ نماز و قامت نگویند اما بر زنان بانگ نماز و قامت نیست در هیچ وقت و در (**شامل بیهقی**) آورده که مکروه است در شهر بانگ نماز سواره گفتن و در سفر مکروه نباشد و در (**متفق**) آورد که بانگ نماز بی وضو و جنب و مست و فاسق و کودك و زن و دیوانه مکروه است و اگر مست و جنب و دیوانه بانگ نماز گویند باتفاق باز گردانند امّا در بانگ نماز زن و کودك اختلاف است به نزدیك بعضی باز نگردانند و در (**فتاوای مسعودی**) آورده [۱] که اگر یك کس هم بانگ نماز گوید و هم امامت کند باید که حیّ علی الفلاح بگوید بر در مسجد و باقی دیگر در اندرون مسجد گوید و بقول ابو اللیث بر در مسجد تمام کند بعد از آن در مسجد در آید و این روایت در (**منظومه**) است و دُرستر اینست و در (**روضه**) [۲] میآرد که اگر کافری در وقت بانگ نماز بگوید حکم بر اسلام وی کنند از برای آنکه بانگ نماز علامت مسلمانیست

فصل دوازدهم در بیان فضیلت و ثواب نماز جماعت در (**صلوة مسعودی**) آورده که نماز جماعت فضیلت دارد بر جمله عبادتها که اگر مردی جمله عبادتهارا بجای آرد و روزهٔ ماه رمضان بدارد و زکوة مال بدهد و حج بگزارد و جهاد با کافران کند شریعت بایمان او حکم نکند امّا چون بصف جماعت در آید و با ایشان نماز جماعت گزارد شریعت بایمان وی حکم کند و از وی جزیه نخواهند و اگر بعد ازین از ایمان بر گردد اورا بکشند و در (**شرح منظومه**) آورده که اگر کافری بصفّ جماعت در آید و نماز جماعت بگزارد در شریعت بایمان وی حکم کنند و این قول ابوحنیفه است و ابویوسف و محمّد و رسول الله ﷺ فرمود که هر که نماز جماعت بگزارد او از ماست و در (**اسباب المغفرة**) آورده که رسول الله ﷺ فرمود که جبریل علیه السّلام بیامد و گفت که یا

---

(۱) مؤلف (**فتاوای مسعودی**) رکن الدین مسعود بن حسین سمرقندی توفی سنة ۵۲۰ هـ. [۱۱۲۶ م.]

(۲) مؤلف (**روضة العلماء**) حسین بن یحیی بخاری توفی سنة ۴۰۰ هـ. [۱۰۱۰ م.]

محمّد چون بندهٔ مؤمن نماز خفتن بجماعت بگزارد همچنان باشد که صد و بیست و چهار هزار پیغمبر را در یافت باشد و با هر یکی یکسال خدایرا عبادت کرده باشد و همچنان باشد که هزار مسلمانرا از دست کافران باز خریده باشد و آزاد کرده باشد و یك رکعت که بندهٔ مؤمن بجماعت بگزارد بهتر است از هزار رکعت که به تنها بگزارد و بهتر از آنکه صد هزار گرسنه را سیر کند و بهتر ازان که صد هزار برهنه را بپوشاند و بهتر از آنکه صد هزار بار ختم قرآن کند و بهتر از آنکه صد هزار اسب بغازیان دهد تا با کافران جنگ کنند و بهتر از آنکه خانهٔ کعبه را صد بار طواف کند و بهتر از آنکه یك سال روزه دارد و رسول الله ﷺ فرمود که چون نماز دیگر شود فریشتگان در آسمان چهارم جمع شوند در بیت المعمور پس بیایند جبریل و میکائیل بانگ نماز گویند و میکائیل امامت کند و فریشتگان نماز جماعت بگزارند گرد بر گرد بیت المعمور خدای تعالی بفرماید تا درهای آسمان بکشایند بوقت نماز مردمان در مسجدها باشند پس خدای تعالی مباهات کند بمؤمنان بر فریشتگان یعنی بفرماید که ای فریشتگان من نظر کنید بامّتان محمد که بامید رحمت من در مسجدها جمع شده اند و روی بطاعت من آورده اند پس جبریل را بفرماید که ثواب خودرا از برای مؤذّنان امّت محمد بنویس و میکائیل را فرمان رسد که ثواب خودرا از برای امامان امّت محمد بنویس و ثواب باقی فریشتگان را از برای جماعتیان امّت محمّد بنویس و این فضیلت مر امّت محمد راست و رسول الله ﷺ فرمود که هر که چهل شبانه روز نماز جماعت بگزارد بنویسد خدای عزّ و جلّ اورا آزادی از نفاق و رسول الله ﷺ فرمود که فریشتگان آمرزش خواهند و خدای تعالی بیامرزد مر کسانی که نماز جماعت گزارند در صف اوّل و رسول ﷺ فرمود که هر که بپای دارد پنج نماز را بجماعت اورا از غافلان ننویسند و رسول الله ﷺ فرمود که ترك مکنید نماز جماعت را که آن بهتر باشد از هزار رکعت که تنها بگزارند و در (**مشارق**) آورده است که رسول الله ﷺ فرمود که هر که نماز خفتن بجماعت بگزارد همچنان باشد که یك نیمهٔ شب نماز گزارده باشد و هر که نماز بامداد بجماعت بگزارد همچنان

باشد که همهٔ شب نماز گزارده باشد و در (**حقایق**) آورده [١] که رسول الله ﷺ فرمود که اگر یکی از امّتان من نماز همه امّتان بگزارد و روزهٔ همه امّتان بدارد و حج همه امّتان بگزارد و جمله نیکیهای همه امّتان بجای آرد امّا تا پنج نماز بجماعت [هیچ] نگزارد و بنماز جمعه [هیچ] حاضر نشود ایزد تعالی بفرماید تا سرنکون ویرا بدوزخ در اندازند و نه پرسند از وی از هیچ کار وی و خدای تعالی بوی نظر رحمت نکند نه در دنیا و نه در آخرتست و توبهٔ وی قبول نکند مگر آنگه که بجماعت در آید پس یاران گفتند یا رسول الله فریضه میگزارد یا نی رسول ﷺ فرمود که اگر چه فریضه میگزارد لیکن چون بجماعت [هیچ] نیاید در آتش است و رسول ﷺ فرمود که هر که از نماز جماعت باز ایستد بدرستی که گردن خودرا مقدار یك بدست از مسلمانی باز کشید و هر کس که او پنج وقت نماز بجماعت [هیچ] نگزارد اورا از سنّت و جماعت چه نصیب و چه بهره باشد قومی از خارجیان نماز جماعت نگزاردند و ایشان میگفتند که هر که گناه کبیره کند کافر شود پس در پس هیچ کس نماز نباید گزارد که شاید که گناه کبیره کرده باشد و کافر شده و در پس کافر نماز روا نباشد پس هر که نماز جماعت نگزارد خودرا با خارجیان مانند کرده باشد و بزرگان دین گفته اند که نشان آنکه در گور جواب منکر و نکیر نیکو باز خواهد داد آنست که در پنج وقت نماز جواب مؤذن نیکو باز میدهد پس اگر در پنج وقت نماز جواب بانگ نماز نمیدهد در گور جواب منکر و نکیر نتواند داد و جواب بانگ نماز بحقیقت آنست که چون او از بانگ بشنوی بسوی نماز جماعت بشتابی از برای آنکه رسول الله ﷺ فرمود که هر کس را از برای آن کار که آفریده اند آن کار بر وی آسان کرده اند و نماز جماعت فاضلترین جمله طاعتهاست از روی ثواب

فصل سیزدهم در بیان رفتن بمسجد چون بندهٔ مؤمن خواهد که نماز جماعت بگزارد باید که سنّتهارا نگاه دارد تا ثواب یابد در (**صلوة مسعودی**) آورده که چون بندهٔ مؤمن بانگ نماز بشنود ادب اوّل آنست که اگر براه میرود بایستد و اگر ایستاده است

---

(١) مؤلف (**حقایق منظومه**) محمد بخاری توفی سنة ٦٧١ هـ. [١٢٧٢ م.] فی بخاری

بنشیند و هر چه بتعظیم نزدیکتر باشد آن کند و در (**حقایق**) آورده که باید که چون بندهٔ مؤمن آواز بانگ نماز بشنود بآرزومندئ تمام بگوید (**لبّیك دعوة الحق و داعی الله**) و معنی لبیك آن باشد که ایستاده ام و منّت دارم خواندن حق تعالی را از برای آنکه معنی بانگ نماز آن باشد که همه مؤذنان ترا میخوانند و میگویند بیا بنماز و کاری که آسایش تو در آنست نقلست که شیخ ابو بکر در وقت جان دادن آواز از مؤذن بشنود که حیّ علی الفلاح میگفت شیخ برخاست و بدوید و بیفتاد و رنجه شد پس گفتند که چرا تن خودرا در رنج انداختی پس شیخ گفت که مؤذن مرا میگوید که خدای تعالی ترا میخواند چگونه شتاب نکنم تا خلاص یابم و در (**فتاوای نوادر**) [١] میآرد که هر که بانگ نماز بشنود بر وی است که جواب گوید اگر چه جنب باشد و در (**خلاصة الفتاوی**) آورده [٢] که اجابت مؤذن بقدم است نه بزبان که اگر کسی بزبان جواب گوید و بمسجد نیاید جواب نگفته باشد و اگر در مسجد حاضر باشد و بانگ نماز بشنود بر وی اجابت نباشد و اگر در مسجد بقرآن خواندن مشغول باشد و بانگ نماز بشنود ترك قرآن خواندن گیرد و قامت نیز همین حکم دارد و چون مؤذن قامت میگوید جواب باید داد و اگر بدعا مشغول شود گفته اند که باکی نیست و لیکن رسول ﷺ فرموده است خدای تعالی فرمود که هر که مشغول کند خودرا بیاد من از سؤال کردن از من اورا بدهم بهتر از آنکه سؤال کنندگانرا پس قامت گفتن یاد کردن خداوند است و ذکر خدای تعالی هر کس که جواب قامت باز گوید اورا فاضلتر باشد از آنکه دعا کند و رسول ﷺ فرمود که هر که جواب مؤذن باز دهد اورا چنین و چندین ثواب باشد و اگر جواب نگویند ثواب نیابند امّا ترك جواب مؤذن کردن مکروهست می باید که چون بانگ نماز بشنوی همچنان که وی میگوید تو نیز همان گویی و چون حیّ علی الصلاة گوید تو در جواب وی (**لا حول و لا قوة الاّ بالله العلیّ العظیم**) باید گفت و چون حیّ علی الفلاح بگوید (**ما شاء الله كان و ما لم یشأ**

---

(١) مؤلف (**فتاوای نوادر**) موسی جوزجانی توفی ٢٠٠ هـ. [٨١٥ م.] فی بغداد

(٢) مؤلف (**خلاصة الفتاوی**) طاهر بخاری توفی سنة ٥٤٢ هـ. [١١٤٧ م.]

لم یکن) باید گفت و چون الصلوة خیر من النوم بگوید در جواب او بگوید (**صدقت و بررت**) و در (**حقایق**) آورده که چون قامت بشنود همان گوید که در بانگ نماز گفته شد امّا چون مؤذن بگوید قد قامت الصلوة در جواب او بگوید (**اقامها الله و ادامها ما دامت السموات و الارض**) و چون از جواب بانگ نماز فارغ شود این دعا را بخواند که (**اللّهمّ ربّ هذه الدعوةِ التّامةِ و الصلوةِ القائمةِ آت محمدا الوسیلةَ و الفضیلةَ و الدرجةَ الرفیعةَ العالیةَ و ابعثه المقامَ المحمودَ الذی وَعَدْتَهُ**) و در (**مشارق**) [١] آورده که رسول ﷺ فرمود که هر که بعد از بانگ نماز این دعا را بخواند سزاوار شفاعت منست و روز قیامت شفاعت من اورا در یابد و باید که در وقت بانگ نماز سخن نگوید از برای آنکه رسول ﷺ فرمود که هر کس که در میان بانگ نماز سخن گوید خطر آنست که ایمان بر وی زوال آید و چون بانگ نماز بشنود پیش از آنکه جواب گوید این دعا بخواند (**اللّهم یا اهلَ الکبریاءِ و العظمةِ و یا منتهیَ الجبروتِ و العزّةِ و یا ولیَّ العونِ و القدرةِ و یا مالكَ الدنیا و الآخرةِ سمعنا و اطعنا غفرانك ربنا و الیك المصیر**) که خواجه امام فخر الدین زاهد گفت که ظالمی قاضی امام عاصم را بگرفت و بند کرد قاضی دران اندیشه بود در خواب رفت دید که یکی اورا گفت که چون صبح بدمد اوّل بانگ نماز که بشنوی این دعا را بخوان بعد ازان جواب بانگ نماز بگوی تا خلاص یابی قاضی همچنین کرد چون از بانگ نماز فارغ شده آوازی بگوش وی رسید پرسید که این آواز از چه بود گفتند که آن ظالم از رواق بیفتاد و گردنش بشکست و بمرد قاضی از بند خلاص یافت امام (**بکر عماد الدین**) [٢] رحمه الله گفت که هر که مهمّی در پیش آید بانگ نماز را در گوش راست او بگویند و قامت را در گوش چپ وی خدای تعالی آن مهم ویرا کفایت کند از وی بفضل و رحمت خود و هو الکافی

---

(١) مؤلف (**مشارق‌الانوار**) رضی الدین حسن صغانی توفی سنة ٦٥٠ هـ. [١٢٥٢ م.]

(٢) عماد الدین ابوبکر مرغینانی ابن صاحب الهدایة استشهد سنة ٦٢٠ هـ. [١٢٢٣ م.]

فصل چهاردهم در بیان آداب رفتن بمسجد در (**شرعة الاسلام**)[١] ودر (**حقایق**) آورده که چون بندهٔ مؤمن پای از خانهٔ خود بیرون نهد بگوید (**بسم الله توکّلتُ علی الله لا حول و لا قوّةَ الاّ باللّه العلی العظیم**) رسول ﷺ فرمود که هر که پای از خانهٔ خود بیرون نهد و این کلماترا بگوید سه فریشته اورا بشارت دهند یکی گوید که همه کارهای تو راست کردند و دیگری گوید که ترا از همه بلاها نگاه داشتند و دیگری گوید که ترا راه راست نمودند و چون در راه مسجد میرود باید که شتاب نکند و ندود و آهسته رود و سنّت نگاه دارد اگر چه تکبیر گفته باشند و رسول ﷺ فرمود که در راه مسجد مدوید آنچه در یابید بگزارید و آنچه در نیابید تنها بگزارید و رسول ﷺ فرمود که هر کس که در مسجد در آید و مردمان نماز گزارده باشد و او غمگین شود همه را مزد یکباره دهند و اورا مزد دو باره دهند یکی از برای طلب جماعت و دیگری از برای غمی که بر دل وی نشسته باشد از برای فوت شدن جماعت و رسول ﷺ فرمود که هر که بمسجدی رود از برای خدای تعالی بهرکامی که بر گیرد و می نهد یکساله طاعت ویرا بنویسند و اگر دران مسجد سخن علمی خوانند بدان نیت رود که مسئلهٔ علمی بشنود بهرکامی که میرود اورا هزار ساله طاعت بنویسند و در (**ملتقط**) آورده که اگر در محلتی دو مسجد باشد بمسجدی رود که بخانهٔ وی نزدیکتر باشد اولیتر باشد و اگر هردو برابر باشد هر مسجدی که قدیم تر باشد اگر آن هردو قدیمی باشد اگر این مرد عالم باشد بدان مسجد رود که جماعتی کمتر باشند تا بسبب او جماعت زیادت شود واین فاضلتر بود و اگر در مسجدی که همسایهٔ اوست نماز جماعت گزارده باشند ودر مسجدی که همسایه نیست تکبیر میگویند فاضلتر آن باشد که در مسجد همسایه نماز بگزارد از برای آنکه آن مسجد را بر وی حقی است و این در (**فتاوای مسعودی**) است و رسول ﷺ فرمود که نماز نیست همسایهٔ مسجد را مگر در مسجد و درین مسئله علمارا اختلافست بعضی میگویند که بدان مسجد رود که قامت میگویند وجماعت بگزارد وبعضی گفته اند که اگر

---

(١) مؤلف (**شرعة الاسلام**) امام زاده محمد بن ابی بکر توفی سنة ٥٧٣ هـ. [١١٧٧ م.] فی بخاری

بمسجدی که در همسایۀ اوست در نیامد مسجد دور که قامت میگویند وبه جماعت بگزارد و اگر در مسجد در آمده باشد بیرون نرود و نماز تنها بگزارد و بعضی گفته اند که بدان مسجد رود که به جماعت میگزارند اگر چه که در مسجد همسایه در آمده باشد وبعضی گفته اند که اگر در مسجد همسایه درآمده باشد وهنوز تحیّت مسجد نگزارده باشد بیرون آید و در مسجد دیگر رود از برای نماز جماعت و اگر تحیّت مسجد گزارده باشد بیرون نیاید و هم دران مسجد نماز بگزارد و در **(متفق)** آورده که اگر معلوم شود که در مسجد همسایه نماز گزارده اند باید که با اهل خود در خانه بجماعت بگزارد و در **(محیط)** آورده اگر در مسجد مردی در آمد و نماز جماعت گزارده اند نماز تنها بگزارد و باید که بانگ نماز و قامت بگوید و اگر جماعت گزارد مکروه باشد نزدیك علمای ما از برای آنکه جماعت اندك میشود و هم در **(محیط)** آورده که این حکم مسجدیست که در کوچه ایست که راه گذر مردمان نباشد و مسجد معیّن اهل محلّه باشد اما اگر مسجدی باشد که براه گذر مردان باشد و آنرا قومی معیّن نباشد قوم قوم میآیند و جماعت میگزارند مکروه نباشد ودر **(صلوة مسعودی)** میآرد که اگر مسلمانی در ملك خود مسجدی سازد و محراب راست کند هر چند که دران مسجد نماز جماعت گزارند تا دران مسجد از کوچه نکنند حکم مسجد نگیرد اگر جنب وحایض ونفاس دار در آیند روا باشد وبزه کار نشوند و در **(حقایق)** آورده که چون در راه مسجد میرود باید که بخواند **(بسم الله الذی خلقنی فهو یهدین والذی هو یطعمنی و یسقین واذا مرضتُ فهو یشفین والذی یمیتنی ثم یحیین والذی اطمعُ اَنْ یغفر لی خطیئتی یوم الدین ربِ هب لی حکما والحقنی بالصالحین واجعل لی لسان صدق فی الاخرین واجعلنی من ورثة جنة النعیم واغفر لابی انه کان من الضالین و لا تخزنی یوم یبعثون یوم لا ینفع مال و لا بنون الا من اتی الله بقلب سلیم اللّهم اغفر لی و لوالدی وارحمهما کما ربیانی صغیرا)** از برای آنکه رسول الله ﷺ فرمود که هر که این آیتهارا بخواند در راه مسجد هر دعایی که کند مستجاب شود و راهی که دشوار بود بر وی آسان گردد و حضرت الله سبحانه و تعالی اورا خوردنی و آشامیدنی کرامت

کند و از بیماریها شفا یابد و گناهان ویرا بیامرزد و حکمت در دل وی بنهد و اورا از جملهٔ نیك مردان گرداند واز بهشت محروم نکند ومادر وپدر ویرا بیامرزد و بر سر جمع اورا رسوا نکند و در (**عوارف**) [١] آورده که چون از خانه بیرون آید که بمسجد خواهد رفت بگوید (**رب ادخلنی مدخل صدق و اخرجنی مخرج صدق و اجعل لی من لدنك سلطانا نصیرا**) و چون در راه مسجد رود بگوید (**اللّهم انی اسألك بحق السائلین و بحق ممشایی هذا الیك لم اخرج اشرا و لا بطرا و لا سمعة و لا ریاء خرجتُ اتقاء سخطك و ابتغاء مرضاتك اسألك ان تنقذنی من النار و ان تغفر لی ذنوبی انه لا یغفر الذنوب الا انت**) رسول الله ﷺ فرمود که هر که این دعا در راه مسجد بر خواند موکّل گرداند خدای تعالی بر آن بنده هفتاد هزار فریشته تا اورا آمرزش میخواهد و اقبال کند خدای تعالی برضای خود بسوی آن بنده تا آن زمان که از نماز فارغ شود یعنی آن بنده برضای خدای تعالی برسد تاآن زمان که نماز تمام کند وچون پای در مسجد نهد پای راست فرا پیش نهد و بگوید که (**توکلت علی الحی الذی لا یموت صلّ علی محمد و بارك و سلم علیه اللّهم افتح علینا ابواب رحمتك وجنتك واغفر لنا بفضلك وکرمك**) واگر مسجد نباشد درهر جای که نماز خواهد گزارد آنجا بحقیقت مسجد وی باشد وسجده بجای مسجد است بعد ازان دو رکعت نماز تحیّت مسجد بگزارد بنشیند ودر (**فتاوای ظهیری**) آورده که (**تحیّت مسجد**) نزد علمای ما سنّت است در هر روزی دو رکعت نماز و نزدیك شافعی واجبست امّا نزدیك بعضی آنست که چون در مسجد در آید بنشیند وبعد ازان برخیزد وتحیّت بگزارد وبعضی گفته اند که نخست تحیّت بگزارد وبعد از آن بنشیند وفتوی برین است و رسول ﷺ فرمود که هر چیزیرا تحیتی است وتحیت مسجد هر روزی دو رکعت است امّا تحیت وضو اگر در خانه نگزارده بود چون بمسجد در آید ودو رکعت بگزارد آن هردو حساب بیرون آید و در (**حقایق سلمی**)[٢] آورده که اگر سنّت در خانهٔ خود بگزارده باشد چون در مسجد در

---

(١) مؤلف (**عوارف المعارف**) شهاب الدین سهروردی توفی سنة٦٣٢ هـ. [١٢٣٤ م.] فی بغداد

(٢) مؤلف (**حقایق**) محمد سلمی توفی سنة ٤١٢ هـ. [١٠٢١ م.]

آید بنشیند و بگوید که (**رب انزلنی منزلا مبارکا وانت خیر المنزلین**) واگر سنّت در خانه نگزارده باشد در مسجد در گوشه بگزارد پس در صف در آید ودر صف اول بنشیند از برای آنکه رسول ﷺ فرمود که اول رحمت بر امام فرومیآید پس بر آن کس که در پس پشت امام باشد پس بر آن کس که بر پهلوی وی باشد از دست راست امام تا آخر صف پس بر دست چپ تا آخر صف وبر صف دوم وسیم همچنین درآخر صفها پس جهد کند تا در صف اول جای یابد واگر در صف اول جای نیابد در صف دوم و سوم بایستد واگر تنها بماند یکی را از صف بیرون کند و واپس آرد که نماز تنها نباید گزارد که در نماز جماعت بیرون از صف ایستادن مکروهست و چون نماز بامداد بگزارد باید که در جایگاه نماز چندانی بنشیند که آفتاب بلند شود و بذکر و قرآن خواندن مشغول شود و سخن علمی گفتن که فضل بسیار دارد و رسول الله ﷺ فرمود که هر که نماز بامداد بگزارد و بر جای نماز چندان بنشیند که آفتاب بلند شود بعد از آن دو رکعت نماز بگزارد در هر رکعتی فاتحه یکبار و قل هو الله احد پنج بار بخواند خدای عزّ و جلّ عبادت هفتاد ساله ویرا بنویسد و گناه هفتاد ساله ویرا بیامرزد و ثواب چهار بنده آزاد کردن ویرا کرامت کند چندان ثواب ویرا بنویسد که دو هزار دینار زر سرخ بر درویشان صدقه کرده باشد و اگر صد بار بگوید (**لا اله الا الله الملك الحق المبین**) خدای تعالی ویرا از درویشی برهاند و بتوانگری برساند و از عذاب برهاند وببهشت باقی برساند خدای تعالی همه را توفیق طاعات وخیرات کناد بفضله وکرمه

فصل پنجدهم در بیان نماز جماعت گزاردن به نزد (**امام مالك**) [١] رحمه الله فریضه است و به نزدیك شیخ منصور ماتریدی نیز فریضه است چنانکه خدای عزّ و جلّ فرمود که رکوع کنید با رکوع کنندگان اما نزدیك امام ابوحنیفه و ابویوسف و محمد رحمهم الله سنت مؤکده است و سنت مؤکده آنرا گویند که بواجب نزدیك باشد و این روایت در (**متفق**) و (**نافع**) [٢] است و رسول الله ﷺ فرمود که قصد کردم که بفرمایم

---

(١) امام مالك بن انس اصبحی توفی سنة ١٧٩ هـ. [٧٩٥ م.] فی المدینة المنورة علی ساکنها الصلاة و السلام

(٢) مؤلف (**نافع**) محمد ابوالقاسم سمرقندی توفی سنة ٥٥٦ هـ. [١١٦١ م.] شارح (**نافع**) عبد الله نسفی سماه (**مستصفی**) توفی سنة ٧١٠ هـ. [١٣١٠ م.]

جوانان قوم خودرا تا هیزم جمع کنند بفرمایم بلال را تا بانگ نماز و قامت بگوید پس هر که در نماز جماعت حاضر نیامده باشد بسوزم خانه ویرا و در (**شامل بیهقی**) آورده که اگر اهل محلتی یا اهل قبیله ترك بانگ نماز کنند کشتن ایشان نزد امام محمد مباح باشد از برای آنکه جماعت گزاردن علامت مسلمانیست و ترك جماعت کردن معصیت است و گزاردن نماز جماعت راه راست و سعادتست و امام ابویوسف گفت که هر قومی که نماز جماعت نگزارند و بانگ نماز نگویند ایشانرا بزنند و لیکن بکشتن ایشان حکم نکنند ودر (**صلوة مسعودی**) آورده که رسول ﷺ فرمود که یا علی هر نیکبخت را سه علامت است اول آنکه روزئ حلال از شهر او بدست او رسد دوم صحبت ونشست وخاست او با علماء متقی باشد و سوم آنکه نماز بجماعت گزارد و بدبخت را نیز سه علامت است اول آنکه روزئ او از حرام باشد دوم آنکه با فاسقان نشیند و از علما دور باشد سوم آنکه نماز تنها گزارد و رسول ﷺ فرمود که از جماعت دور ماندن سبب عذاب است و نماز جماعت گزاردن سبب رحمت است نقلست که روزی وزیر هرون الرّشید بحضور امام ابویوسف گواهی داد ابویوسف گواهی او نه شنید (**هرون الرشید**) [١] گفت که چرا گواهی او نمیشنوی امام ابویوسف گفت از برای آنکه روزی در حضور شما بودم شما وزیررا کاری فرمودید وزیر در جواب گفت که من بندهٔ شما ام اگر راست گفت گواهی بنده نتوان شنید و اگر دروغ گفت گواهی او نتوان شنید که فاسق است هرون الرشید گفت که اگر من گواهی دهم نشنوی گفت که نشنوم از برای آنکه تو بنماز جماعت حاضر نمی شوی هرون الرشید گفت که من کار خلق راست میکنم امام ابویوسف گفت که رسول ﷺ فرمود که چون حق خدای تعالی بیامد حق بندگان نماند بعد ازان هرون الرشید فرمود تا بر در سرای او مسجدی ساختند و امامی معین کرد و پنج وقت نماز بجماعت میگزارد و خواجه ابو منصور ماتریدی فرمود که اگر من همی دانستمی که مردمان بآواز طبل بجماعت حاضر خواهد شد بفرمایم تا در پنج وقت نماز بر در مسجدها

---

(١) هارون الرشید حفید جعفر منصور خلیفه عباسی توفی سنة ١٩٣ هـ. [٨٠٨ م.] فی طوس

طبل بزنند خاصّه در نماز بامداد که مؤمنان در غفلت و به ترك جماعت آفتها و عقوبتهای بسیار است که رسول ﷺ فرمود که اگر در خانهای شما زنان و کودکان نبودی بسوختمی من خانهای شما را که بنماز جماعت نمی آیید و امیر المؤمنین عمر رضی الله عنه گفت که اگر نه خوف آن باشد که بعد از من سنت شود من جزیه نهادمی بران کسی که نماز جماعت نمی آید و امیر المؤمنین علي رضی الله عنه گفت که درین مسئله پنج قولست اوّل آنکه هر که از همسایگان مسجد بانگ نماز بشنود و نماز در خانه بگزارد و بجماعت مسجد نیاید بی عذری نماز او روا نباشد در خانه گزاردن و قول دوم آنکه ترك نماز جماعت نگیرد مگر منافق و بدبخت و ملعون در دنیا و آخرت و قول سیم آنکه هر که ترك کند نماز جماعت را بدرستی که در بدعت و ضلالت افتاد و قول چهارم آنکه هر که ترك کند نماز جماعت را خدای تعالی برکت از عمر وی و از مال وی بر گیرد و قول پنجم آنست که هر که ترك نماز جماعت کند حرام باشد بر وی شفاعت رسول روز قیامت و در (**صلوة مسعودی**) آورده اگر مسلمانی را رنجی رسد که اگر در خانه نماز میگزارد بر پای میتواند و اگر بمسجد میرود بر پای نمی تواند گزارد اما باید که تکبیر اول ایستاده بگوید و بنشیند و چون امام برکوع خواهد شد برخیزد و با او برکوع رود روا باشد و اگر نیمه برخیزد روا نباشد و اگر در خانه میگزارد با وضو میتواند و چون بمسجد میآید وضو نمیماند در خانه بگزارد با طهارت و اگر ایستاده میگزارد طهارت نمیماند و اگر نشسته میگزارد میماند نشسته بگزارد برکوع و سجود و اگر نشسته برکوع و سجود میگزارد وضو نمیماند و اگر باشارت میگزارد ماند بعضی گفته اند که حکم صاحب جرح دارد هر وقت نمازی را وضویی سازد و نماز بگزارد ایستاده برکوع و سجود اما شیخ برهان الدین گفته است که اگر باشارت بگزارد روا باشد و اگر مسلمانی را در دهان جراحت باشد که اگر میخواند از دهان او میرود و اگر نمیخواند نمی رود خواجه (**امام زاهد**) گفته که نخواند و اگر هم نمیخواند نیز میرود اینجا هر وقت نمازی را وضویی سازد و هر چند میرود نماز بگزارد تا وقت نماز باقی است و قراءت بخواند روا

باشد و در (**مختصر ایضاح**) [١] آورده و (**شرح قدوری**) که هر جراحتی که بخود قوت ندارد که برود اگر آنرا بیفشارند برود و اگر نیفشارند نرود بدان وضو تباه نشود و اگر پیشانی و بینی مجروح است چنانکه سجده نمیتواند کرد نزدیك (**امام شافعی**) [٢] رحمه الله قیام و رکوع بکند و سجده باشارت کند و نزدیك علمای ما چون سجده باشارت میکند قیام و رکوع هم باشارت کند و اگر مسلمانی را یك پای نباشد و لیکن میتواند که آن مقدار که تکبیر اول بگوید بر پای بایستد اگر نشسته تکبیر اول بگوید روا نباشد واگر نمیتواند نشسته بگوید روا باشد و در (**روضة الفتاوی**) آورده که نماز نافله بجماعت گزاردن مکروهست در روز و شب نزدیك علمای ما و اگر نماز تراویح را زیادت از بیست رکعت بجماعت بگزارند مکروه باشد نزدیك علمای ما ونماز وتر بغیر از ماه رمضان بجماعت گزاردن مکروهست و در (**قدوری**) میآرد که نماز وتر در باقی سال بجماعت گزاردن مکروه باشد و در (**مبسوط**) [٣] می آرد که نماز نافله بجماعت گزاردن مکروه باشد اگر مردمان بخوانند که بیایند تا نماز نافله بجماعت بگزاریم اما اگر یکدیگررا نخوانند و در یك طرف مسجد بجماعت بگزارند مکروه نباشد و شمس الایمه گفته است که اگر امام و سه کس دیگر نماز نافله بجماعت بگزارند مکروه نباشد باتفاق و در چهار کس اختلاف کرده اند و در (**ذخیره**) آورده که نافله بجماعت گزاردن وقتی مکروه باشد که یکدیگر را خبر کنند وآواز دهند از برای جماعت گزاردن و در (**محیط**) آورده که حاضر شدن بجماعت بر بیمار و لنگ و نابینا نیست به نزدیك امام ابوحنیفه و در (**شامل**) آورده که لازم نیست بر نابینا حاضر شدن بجماعت هر چند اورا عصاکش باشد و بر زن و بر مفلوج که ایشان از خانه بیرون نمیتوانند آمد نماز جماعت نیست و بر پیری که از رفتن عاجز باشد و بر کسی که یك دست و پای ندارد برین قوم حاضر شدن بجماعت لازم نیست و اگر دو مرد نماز جماعت گزارند درست باشد و در (**کافی**) آورده

---

(١) اختصر (**شرح کنز الزیلعی**) یوسف رازی سنة ٧٧٣ هـ. [١٣٧١ م.]

(٢) الامام محمد بن ادریس الشافعی توفی سنة ٢٠٤ هـ. [٨١٩ م.] فی القاهرة

(٣) مؤلف (**مبسوط**) شمس الائمة محمد سرخسی توفی سنة ٤٨٣ هـ. [١٠٩٠ م.]

که اگر خواجه غلام خودرا از جماعت باز دارد خواجه غلام را برین تکلیف نتوان کردن که بنماز جماعت نرود و الله اعلم بالصواب

فصل شانزدهم در بیان امامت کردن در **(فتاوای حجه)** آورده که رسول ﷺ فرمود که هر که در پس امام پرهیزکار نماز بگزارد همچنان باشد که در پس پیغمبری نماز گزارده باشد و هر که در پس عالمی نماز گزارد همچنان باشد که در پس من نماز گزارد و هر که در پس عالمی پرهیزکار دو رکعت نماز بگزارد چنان باشد که چهار هزار و چهار صد و چهل رکعت نماز گزارده باشد در پس غیری و این حدیث در **(کتاب بحر)** [۱] است و در **(اسباب المغفرة)** آورده که رسول الله ﷺ فرمود که (هر که رضای من میطلبد گو بزرگ دارد دوستان مرا گفتند که یا رسول الله دوستان شما کدام اند فرمود که طالب علمان پرهیزکار که ایشان بنزد من دوستر اند از فرشتگان خدای تعالی پس هر که بزرگ دارد علمای پرهیزکار بدرستی که بزرگ داشته بود مرا و هر که مرا بزرگ دارد بدرستی که خدای تعالی را بزرگ داشته بود و هر که خدای تعالی را بزرگ دارد در آید در بهشت) و رسول الله ﷺ فرمود که هر که عالم پرهیزکار را زیارت کند چنان باشد که مرا زیارت کرده باشد و هر که دست عالم پرهیزکار بگیرد همچنان باشد که دست مرا گرفته و هر که با وی نشیند همچنان باشد که با من نشسته باشد و هر که با من نشیند در دنیا بنشانند اورا در بهشت با من و رسول الله ﷺ فرمود که هر که برود بطلب علم دوکام و بنشیند به نزدیك عالمی دو ساعت و بشنود ازو دو سخن خدای عزّ و جلّ اورا در بهشت دو باغ دهد که هر باغی دو چندان دنیا باشد و رسول ﷺ فرمود که (علمای امّت من همچون پیغمبری از بنی اسرائیل) و فرمود که (عالمان میراث بران پیغمبرانند) و (فضل عالم بر عابد چندانست که فضل من بر کمترین کسی از شما) و رسول الله ﷺ فرمود عابدی که اورا علم نباشد همچون خری باشد که اورا در آسیا میگردانند و علما گفته اند که هر که زهد کند بی علم در آخر عمر یا دیوانه شود یا کافر میرد و فرمود که

---

(۱) مؤلف **(بحرالعلوم)** محمد سعد الدین حموی توفی سنة ٦٥٠ هـ. [١٢٥٢ م.]

رسول ﷺ (نگریستن در روی علما عبادت است و خواب علما عبادت است) پس علما ازین حدیثها گفته اند که اولترین مردمان بامامت عالم تر ایشانست و اگر همه در علم برابر باشند پرهیزکار ترین ایشان و اگر درین همه برابر باشند مهتر ایشان بسال و در (**مجمع البحرین**) [١] آورده که اگر درین همه برابر باشند باتفاق یکدیگر هر کدام که اختیار کنند اولی باشد و در (**محیط**) آورده که در خانهٔ کسی که مهمان باشد اگر همه برابر باشند خداوند خانه امامت کند و در (**کنز**) آورده که امامت چهار گروه روا باشد امامت مسافر مقیم را و امامت کسی که تیمم کرده باشد هر کسی را که وضو ساخته باشد و امامت کسی که مسح کشیده باشد هر کسی را که پای شسته باشد و امامت کسی که نشسته میگزارد هر کسی را که بر پای نماز میگزارد و بنزدیك محمد اگر نشسته ایستاده را امامت کند روا نباشد و این روایت در (**منظومه**) است اما فتوی بر آنست که روا بود و در (**فتاوای ظهیری**) آورده که امامت کوژپشت روا نبود هر کسی را که بر پای میگزارد و بعضی گفته اند که روا بود امّا صحیح آنست که روا نبود و در (**مبسوط**) آورده که ده طایفه اند که امامت را نشایند و نماز در پس ایشان روا نباشد اول امامت زن مردرا و امامت برهنه پوشیده را و امامت کودك بالغ را و امامت صاحب عذر غیر صاحب عذر را امامت کسی که شکم روان دارد و امامت کسی که بول ازو میچکد و امامت بیمار تن درست را و امامت نا خواننده مر خواننده را و امامت کسی که باشارت میگزارد مر کسی را که برکوع و سجود میگزارد و امامت کسی که نافله میگزارد مر کسی را که فریضه میگزارد و امامت کسی که نماز وقتی میگزارد مر کسی را که نماز قضا میگزارد و امامت گنگ مر گویا را و امامت کسی که حرفها درست نمیخواند گفت روا نباشد و در (**صلوة مسعودی**) آورده که امامت پیر کوژپشت که قیام او همچون رکوع باشد روا نباشد و امامت ثاثا و تم تم و فافا درست نباشد اما ثاثا کسی را گویند که بارها بثاثا بر زبان او آید آنگاه سخن گوید و تم تم کسی را گویند که بارها

---

(١) مؤلف (**مجمع البحرین و ملتقی النهرین**) امام احمد ابن الساعاتی البغدادی توفی سنة ٦٩٤ هـ. [١٢٩٥ م.]

تم بر زبان آرد آنگاه سخن گوید و فافا کسی را گویند که بارها فا بر زبان آرد آنگاه سخن گوید و همچنین امامت الثغ روا نباشد و الثغ کسی را گویند که سین را بثا گوید یا را را بلام گوید یا غیر این و در (**محیط**) آورده که امامت الثغ روا نباشد از برای آنکه در هر حرفی که درست نمیتواند گفت دران امّی است و نماز خوانده در پی امّی روا نباشد و اگر همچون خودیرا امامت کند شاید و کسی که الثغ باشد باید که آیتی و سورهٔ خواند که در آن آیت و سوره آن حرف که درست نمیتواند گفت نباشد تا نماز او روا باشد مگر سورهٔ فاتحه را که ترك نتوان کرد و اگر آیتی یا سورهٔ که درست بر میتواند خواند نمی یابد بعضی گفته اند که نخواند و اگر بخواند نمازش روا نباشد اما فتوی بر آنست که اگر در همه وقت جهد میکند تا آنچه خطا خواند درست کند نماز او روا بود هر چند که درست نمی شود از برای آنکه عاجز است و اگر درست کردن جهد نمیکند نماز او روا نباشد از برای آنکه تقصیر میکند و در (**صلوة مسعودی**) آورده که ده طایفه اند که امامت ایشان مکروهست امامت بنده و امامت بیابانی و امامت فاسق بقول مالك روا نباشد و این روایت در (**منظومه**) است و امامت مبتدع و امامت نابینا و امامت فرزند زنا و امامت کسی که در نماز گرشمه میکند و امامت کسی که بسیار سرفه میکند و امامت کسی که جایی که وقف نیست وقف میکند و امامت خوش خوان مکروهست از برای آنکه چون امام خوش خوان باشد جماعتیان بآواز خوش مشغول شوند و از خضوع و خشوع باز مانند و از فکر کردن در معنی باز مانند و این مکروهست از برای آنکه بنیاد نماز بر خشوع و ترس است نه بر خوش آمد و ذوق پس امام چنان باید که خاشع و گریان باشد تا قوم را از خواندن او حضور حاصل آید و در (**صلوة مسعودی**) آورده که قرآنرا در نماز بزمزمه نشاید خواندن باتفاق علما اما بیرون نماز بقول امام شافعی نشاید خواندن و بقول علمای ما شاید وجه قول امام شافعی آنست که بزمزمه ادای حروف و نگاه داشت وقوف بجای نتوان آورد بدین آیت که (**و رتّل القران ترتیلا**) عمل نکرده باشد و وجه قول علماء ما آنست که رسول الله ﷺ از جهاد باز آمده بود با ظفر و

نصرت و غنیمت بسیار چون بدر مدینه رسیدند عبد الله بن معقل پیش آمد و سوره انّا فتحنا را بصوت حزین و آواز خوش میخواند پس رسول ﷺ فرمود که نیکو کنید خواندن قرآنرا بآوازهای خوش پس معلوم شد که بیرون نماز بزمزه یعنی بآهنگ و اصول تجوید و نگاه داشتن آواز خواندن قرآن روا باشد بشرط آنکه درست خواند و مد و وقف را نگاه دارد و در (**رسالهٔ قاضی امام شرف الدین**) آورده که رسول الله ﷺ علامت قیامت یاد میکرد و گفت یکی از علامات بیع حکومت یعنی قاضی و حاکم بی رشوت حکم نکنند و دیگر آنکه خون ناحق کنند و آنرا سبك دارند و در مقابل آن قصاص و دیة واجب نبینند و دیگر آنکه قرآنرا بآواز مزامیر خوانند و اورا پیش کنند و آن کسی که قرآنرا درست خواند اورا پیش نه کنند و فرمود رسول الله ﷺ که قرآنرا بالحان عرب و آوازهای ایشان خوانید و دور باشید از آوازهای فاسقان و مفسدان و جمع کنندهٔ (**رسالة القرا**) گفته که هر که قرآنرا بآواز اهل فسق خواند یعنی بآواز رود و سرود خواند اورا امامت فرمودن حرام باشد و نماز در پس او روا نباشد از برای آنکه هر چه از برای نگاه داشت پرده و آواز حاصل میآید آن سخن خوانندهٔ است قرآن نیست و رسول الله ﷺ فرمود که در نماز ما نیکو نیاید سخن مردمان و در (**وجیزهٔ فقه**) آورده که هر که قرآنرا بآواز دف و نی خواند کافر گردد و کافر شایستهٔ امامت نباشد و در (**صلوة مسعودی**) آورده که اگر امام اقرار کرده که مبتدع بوده نمازها که در پس او کرده باشد روا بود یا نی جواب آنست که اگر بدعت او حکم کفر ندارد نمازها روا باشد و اگر حکم کفر دارد ملحد شود چون بصف جماعت در آمد بایمان او حکم کنند پس امامت او روا باشد اما اگر اقرار کند که گبر بوده یا جهود یا ترسا و در پی او نماز گزارده اند روا باشد این مشکلست که تا جهود و ترسا از دین خود بیزار نشوند مسلمان نباشند امّا اگر بصف جماعت در آید و نماز جماعت بگزارد شریعت حکم کند بایمان وی و نمازهایی که در پس وی گزارده اند روا باشد اما اگر اقرار کرد که بی وضو بوده یا جامهٔ وی ناپاك بوده یا قراءت خطا خوانده اگر امام پرهیزکار و متقی و امین بوده باشد و بی طمع نمازها باز

گزارند و اگر پرهیزکار نبوده باشد و از جماعتیان طمع داشته و بوی چیزی نداده باشند نمازها باز نگزارند و نمازهای گزارده روا باشد و امامی که اورا اجرهٔ معیّن باشد امامت او با کراهیت بود و امام بی طمع باید و پارسا امّا اگر اجرهٔ اورا که معین کرده باشند واجب باشد دادن آن از برای آنکه در (**فتاوای حجه**) آورده که فتوی بر آنست که اجرتی از برای استادی که تعلیم علم دین کند و اجرهٔ مؤذن و امام و اجرهٔ باقی کاری خیر چون ختم قرآن کردن و آنچه مانند این بود واجب بود دادن چون معین کرده باشند بدهند تا کارهای خیر در بند نشود اما تعلیم کردن علم صرف و نحو و شعر و خط و آنچه مانند اینها بود و در تعلیم کردن پیشها و صنعتها که کردن آن حلال و مباح بود اجرهٔ آن گرفتن بعد ازان که معین کرده باشند روا باشد باتفاق و هر پیشه که آموختن آن و کردن آن گناهست چنانکه تعلیم سرود و دف و نی و مزامیر و بازیها بغیر اسب تاختن و تیر انداختن و شنابازی کردن در آب بغیر ازینها بر هر بازی دیگر که باشد از بازی تعلیم کردن آن و اجرهٔ گرفتن بران حرام باشد و الله الموفق و المعین

فصل هفتدهم در بیان روا بودن اقتدا کردن بامام بدانکه چهار چیز است که اقتدا را باز دارد اول دیوار دوم جوی سوم راه چهارم زنان اما اگر دیواری چنان باشد که حال امام بر جماعتیان پوشیده شود اقتدا درست نبود و اگر حال امام بر جماعتیان پوشیده نشود اقتدا درست باشد از برای آنکه امام در مسجد حرام در مقام ابراهیم علیه الصلوة و السلام می ایستد و جماعتیان در گرد کعبه استند چون حلقهٔ انگشترین و نماز همه رواست و در مساجد جمعه میگزارند و مؤذنان تکبیر بلند میگویند نماز ایشان رواست از برای آنکه جماعتیان را حال امام معلوم میشود و در (**مبسوط**) آورده که اگر در میان بعضی از جماعتیان و امام دیواری باشد نماز این قوم که در پس دیوار باشند روا باشد و در (**ذخیره**) آورده که اگر دیوار باریك و کوتاه بود اقتدا روا بود اگر دیوار بلند و پهنادار بود روا نباشد و بعضی گفته اند که اگر دیوار چنان باشد که حال امام بر جماعتیان پوشیده و مشتبه میشود روا نباشد و اگر دیوار بلند بود اما دریچها دارد که

حال امام مشتبه نمی شود چنانکه امام را میبینند و یا آواز امام را می شنوند اقتدا درست باشد و اگر از بام خانۀ خود اقتدا کند و یا بام خانۀ او پیوسته مسجد باشد روا باشد نزدیك شمس الائمة از برای آنکه حال امام بر وی پوشیده نماند و در (**نصاب الفقه**) آورده که اگر همسایۀ مسجد که دیوار خانۀ او پیوسته مسجد باشد از پس دیوار اقتدا درست باشد اگر حال امام بر وی پوشیده نشود و این روایت درستر است و در (**شرح طحاوی**) [١] میآرد که اگر مردی از بیرون مسجد اقتدا بامام کند و امام در درون مسجد است اگر مسجد پر شده تا پیش در اقتدای او درست باشد و اگر تا پیش در صفها پیوسته نباشد و میان او و آن قوم که در مسجد ایستاده اند چندانی کشاده ماند که گردونی بگذرد اقتداء او درست نباشد و فتوی برینست مگر در نمازگاه عید که در آن وقت که نماز عید میگزاردند حکم مسجد دارد که اگر میان صفّی تا صفی صد گز کشادہ باشد یا زیاده باشد در نماز عید اقتدا درست باشد و نمازگاه عید در وقت گزاردن نماز عید حکم صحرا ندارد باقی در همه اوقات حکم صحرا دارد و در (**فتاوای حجه**) آورده که اگر در نمازگاه عید نماز فریضه بگزارند اگر میان صفی تا صفی چندانی کشاده ماند که گردونی بگذرد اقتدا آن صف درست نباشد و اگر میان این کشادگی دو مرد بایستد نزدیك ابویوسف اقتدای آن قوم که در پس این دو مرد باشد درست باشد و نزدیك امام ابوحنیفه و محمد اگر سه مرد باشد آن صف که در پس آن سه مرد باشد درست باشد و اگر دو مرد بایستد درست نبود و اگر امام بر یك طرف راه بایستد قوم بر دیگر طرف و اقتدا کند اگر چندانی کشاده مانده باشد که گردونی بگذرد اقتدا درست نباشد و اگر درین کشادگی دو مرد بایستد نزدیك ابویوسف درست باشد و نزدیك ابوحنیفه و محمد درست نباشد و ابویوسف دو مرد را یك صف میدارد و ابوحنیفه و محمد سه مردرا یك صف میدارند اما اگر امام بر یك طرف جوی بایستد و قوم بر دیگر طرف اقتدا درست نباشد و در (**محیط**) آورده که بعضی گفته اند که اگر جویی باشد که پیاده از آنجا نتواند

---

(١) شارح (**جامع الصغير و الكبير**) احمد طحاوی توفی سنة ٣٢١ هـ. [٩٣٣ م.]

گذشت و بعضی گفته اند که اگر جویی باشد که مردی بقوت ازان نتواند که باز جهد و بعضی گفته اند که اگر جویی چنان باشد که بی کشتی خرد و بزرگ از آنجا نتوان گذشت اقتدا درست نباشد و فتوی برین است و اگر حوضی چنانکه اگر نجاستی در یك طرف آن حوض افتد از دیگر طرف آن حوض وضو ساختن روا باشد اگر امام در یك طرف چنین حوض بایستد و قوم در دیگر طرف اقتدا درست نبود و در (**نصاب الاخیار**) [۱] گفته که سه زنرا یك صف گیرند اما ظاهر روایت آنست که تا چهار یا زیادت نشود یك صف نگیرند پس اگر امام نیّت امامت زنان کرده باشد و بعد از صف مردان صفّ زنان بایستد هر چند صف که بعد از صف زنان باشد نماز همه تباه شود بوجه استحسان امّا بوجه قیاس نماز همان یك صف که در پس صف زنان باشد بیش تباه نشود و در (**نصاب الفقه**) آورده که سه زن در حکم یك صف نباشد که اگر بعد از صف مردان سه زن بایستند و در پس صف ایشان یك صف مردان بایستند نماز این سه مرد که در برابر آن سه زن از پس پشت درست نباشد و تباه شود و در (**شرح طحاوی**) آورده که سه زن اگر در میان صفی در آمدند و در پس ایشان یك صف دیگر از مردان بایستادند نماز پنج کس از مردان تباه شود یك مرد از دست راست آن زنان و یك کس از دست چپ و سه کس از پس پشت آن زنان که مقابل باشند و دیگر نماز هیچ کس تباه نشود و در (**مغرب**) آورده که برابر ایستادن مرد و زن در قدم برابر کردنست و در (**مصفی**) آورده که اگر امام نیت امامت زنان کرده باشد و زنی در میان صف مردان در آمده باشد و اقتدا کرده باشند بقول شافعی نماز هیچ کس تباه نشود و بقول علمای ما رحمهم الله نماز سه مرد تباه شود یکی از راست آن زن و یکی از چپ و یکی از پس پشت و اگر دو زن باشند بقول امام ابوحنیفه و محمد رحمهما الله نماز چهار مرد باطل شود یکی از راست و یکی از چپ و دو از پس پشت که مقابل آن زنان باشند و نزدیك ابویوسف رحمه الله یکی از راست و یکی از چپ و همچنین دوگان دوگان از پس

---

(۱) مؤلف (**نصاب الاخیار**) علي بن عثمان اوشي توفي سنة ٥٧٥ هـ. [١١٧٩ م.]

پشت تا آخر صفها نماز تباه شود و اگر زنان سه باشند نزدیك امام ابوحنیفه و ابویوسف و محمد رحمهم الله یکی از راست و یکی از چپ و همچنین سه گان سه گان از پس پشت آن زنان تا آخر صفها نماز تباه شود و اگر یك زن در پهلوی امام بایستاد و اقتدا کرد و در پس این زن چهار صف مردان بایستادند اگر امام نیّت امامتئ زن کرده نماز همه تباه شود از برای آنکه نماز امام تباه شده و اگر امام نیت امامت زن نکرده نماز هیچ یك از مردان تباه نشود نزدیك امام ابوحنیفه و ابویوسف و محمد رحمهم الله و نزدیك زفر نماز همه تباه شود و در **(منافع)** [١] و **(کنز)** آورده که محاذات را شش شرط است اول آنکه امام نیت امامت زنان کرده باشد دویم آنکه نمازی باشد که آنرا رکوع و سجود باشد نه نماز جنازه سیم آنکه آن زن چنان بود که مردرا بدو اشتها شود و در **(محیط)** آورده که اگر زن دیوانه بود هر چند که چنان باشد که مردرا بدو اشتها شود نماز تباه نشود از برای آنکه بر دیوانه نماز نیست و نماز او نماز نیست چهارم آنکه مرد و زن هردو یك نماز گزارند یعنی نماز جماعت گزارند و پهلو یکدیگر بایستند و در وقتی که تکبیر تحریمه میگفته باشند با هم گفته باشند پنجم آنکه مرد و زن هردو در یك جای باشند ششم آنکه در میان مرد و زن پرده یا ستون یا دیواری نباشد پس هر وقت که این شش شرط که یاد کرده شد بیابند نماز مرد تباه شود خواه این محرمه باشد این مردرا و خواه نباشد و در **(کافی)** می آرد که نشاید زنان را که بجماعت حاضر آیند و امروز فتوی برین است که مکروه است زنانرا بجماعت حاضر شدن از آنکه فاسق بسیار شده و همچنین مکروه است زنانرا حاضر شدن بمجلس علم و وعظ و خاصة نزدیك این جاهلان که خودرا بصورت عالمان آراسته اند و زنانرا بی مرد در خانه نماز جماعت گزاردن مکروه است و اگر با جماعت گزارند زنی که امامت کند باید که در میان صف بایستد و پیش نرود و امام گویند آنکس را که پیش نمازی کند خواه مرد باشد و خواه زن و اگر در نماز جماعت مردان باشند و خنثی باشد و زنان باشند و کودکان باشند در **(متفق)**

---

(١) مؤلف **(منافع شرح نافع)** احمد بن عمر نسفی استشهد سنة ٥٥٠ هـ [١١٥٥ م.]

آورده که اوّل صف مردان بایستند پس ازان صف کودکان پس ازان صف خنثی پس ازان صف زنان و در (**کنز**) آورده که اگر بامام یك کس باشد باید که بر دست راست امام بایستد چنانکه سر انگشتان پای او بر کعب امام برابر باشد و اگر دو کس باشند در پس امام ایستند و این روایت در (**متفق**) است و امام محمد رحمه الله می گوید که یك کس نیز در پس امام بایستد و در (**کنز**) آورده که اگر جماعتی را معلوم شود که امام را وضو نبوده نماز را باز گزارند و اگر امام امّی بوده و جماعتیان بعضی قاری نزدیك امام ابوحنیفه رحمه الله نماز همه تباه شود و به نزدیك امام ابویوسف و امام محمّد نماز قاریان بیش تباه نشود و اگر اقتدا بامام کرد و امام سه رکعت گزارده بعد از آنکه امام سلام باز دهد بر خیزد و یك رکعت دیگر بگزارد و با فاتحه و سوره و بنشیند و التحیات بخواند ویك رکعت دیگر بگزارد با فاتحه وسوره بعضی گفته اند که در رکعت آخرین فاتحه بخواند و بعضی گفته اند که نخواند و اگر امام مسافر باشد باید که چون دو رکعت بگزارد سلام دهد و گوید که شما برخیزید و نماز خود تمام کنید که من مسافرم پس باید که ایشان برخیزند و نماز خود تمام کنند و اگر امام مسافر بود و جماعتیان بعضی مسافر وبعضی مقیم اگر امام دو رکعت بگزارد وبنشیند والتحیات بخواند و برکعت سوم بر خاست باید که مسافران با او برخیزند و نماز تمام بگزارند و مقیمان بعد از آنکه امام سلام دهد برخیزند و نماز خود تمام کنند پس مقیمان درین دو رکعت آخرین امام مسافر را متابعت نکنند که اگر متابعت کنند نماز ایشان تباه شود از برای آنکه دو رکعت آخرین امام مسافر را نافله است و در حق مقیمان فریضه است و نماز فریضه در پس امام نافله گزار درست نبود و باید که مقیمان درین دو رکعت آخرین فاتحه بر خوانند و اگر جماعت مسافران بامامی اقتدا کردند امام بر سر دو رکعت سلام داد و جماعت مقیمان در میان ایشان بودند بر خاستند بگزاردن آن دو رکعت بعضی گفته اند که اگر خواهند سورهٔ بخوانند و اگر خواهند نخوانند اما (**کرخی**) [١] گوید که بخوانند و امام جعفر

---

(١) امام عبید الله کرخی مؤلف (**جامع الصغیر**) و (**جامع الکبیر**) و (**مختصر**) است توفی سنة ٣٤٠ هـ. [٩٥١ م.] فی بغداد

گوید که نخوانند اما کرخی گفت وقتی که شاکردرا مشکل شود باستاد باز گردد فقیه خراسان تویی و فقیه عراق منم هر چه کتاب گوید بران بر ویم کرخی فرستاد تا کتاب بیاوردند نوشته بود که بخوانند جعفر گفت که نخوانند کرخی گفت که کتاب میگوید که بخوانند و شما میگوییـد که نخوانند مرد از کتاب داننده‌تر نبود امام جعفر گفت که چون من مردی از کتاب یاد دارنده‌تر بود پس **(مبسوط)** امام محمدرا بیاوردند اول نوشته بود که بخوانند و آنرا بر تراشید بودند و بجای آن نوشته بودند که نخوانند فقیه امام جعفر بر خاست که مسئله روشن شد امام کرخی بامام جعفر شتری داد امام جعفر بران شتر سوار شد و امام کرخی مهار آن شتر را بر دوش انداخته بود و میکشید چون ببازار بغداد رسید آواز بر آورد که ای مسلمانان خواریٔ شاکردی بکشید تا عزّت استادی یابید

فصل هشتدهم در بیان واجبات نماز در **(کنز)** و **(وافی)** آورده که در نماز یازده چیز واجب است خواندن فاتحه و خواندن سورهٔ با فاتحه و خواندن قراءت در دو رکعت اوّل و ترتیب نگاه داشتن و تعدیل ارکان و قعدهٔ اول در فریضه و خواندن التحیات در قعدهٔ آخرین و بقول بعضی در هردو قعده و دعای قنوت خواندن در نماز وتر و بلند خواندن امام در نماز بامداد و در دو رکعت نخستین نماز شام و نماز خفتن و پست خواندن امام در باقی نمازها و تکبیرهای نماز عید و بیرون آمدن از نماز بلفظ سلام و در **(مبسوط)** آورده که سلام گفتن در نماز فریضه است و این روایت در **(منظومه)** است و رسول الله ﷺ فرمود که تکبیر اول حرام کنندهٔ کارهایی است که مخالف نمازست و سلام نماز حلال کنندهٔ کارها است اما علما گفته اند که فرض بودن تکبیر اول ثابت و معلوم شد که خدای تعالی فرمود که **(و ربّك فكبّر)** و فرض بودن سلام بحدیث واحد معلوم شده است و بحدیث واحد فرضیّت ثابت نشود و رسول الله ﷺ اعرابی را وضو و نماز تعلیم میکرد گفت در قعدهٔ آخر نماز التحیات تا آنجا که عبده و رسوله بخوانی نماز تو تمام باشد خواهی بنشین خواهی برو اعرابی سؤال کرد گفت که یا رسول الله از فریضه چیزی بر من باقی ماند یا نی رسول الله ﷺ فرمود که نی اگر لفظ سلام فرض بودی ویرا تعلیم کردی

و (**عبد الله مسعود**) [١] روایت میکند از رسول الله ﷺ که گفت چون سر از سجدهٔ آخرین بر آوردی بقدر خواندن التحیات بنشینی پس نماز تو تمام شد خواهی بنشین و خواهی برو پس معلوم شد که سلام فرض نیست و واجب نیست و اما علماء ما رحمهم الله که واجب میگویند بدان سبب که هرگز رسول الله ﷺ لفظ سلام را ترك نکرد خواجه امام ابو بکر (**خواهر زاده**) [٢] میگوید که سلام از نماز نیست که اگر از نماز بودی رسول الله ﷺ نفرمودی که پیش از سلام نماز تمام شد و خواجه امام شمس الدین سرخسی میگوید که سلام از نماز است که اگر سلام را تأخیر کند سجدهٔ سهو لازم شود به نزدیك علمای ما و این روایت در (**منظومه**) است و به نزدیك علمای ما دو بیش نیست راست و چپ و در (**مبسوط**) آورده که هر سلامی که بسهو باز دهد نماز را باطل نکند چنانکه کسی نماز پیشین میگزارد چون قعدهٔ اوّل بیاورد سلام دهد بسهو و چون معلوم شد برخیزد و نماز خود تمام کند روا باشد و اگر در قعدهٔ اوّل سلام داد بگمان آنکه نماز مسافرانه میگزارد نماز تباه شود و امام محمد گفته است که اگر مسلمانی نماز پیشین میگزارد و بر سر دو رکعت سلام داد پنداشت که نماز جمعه میگزارد یا پنداشت که دو رکعت سنّت نماز پیشین میگزارد تباه شود اگر برخیزد و نماز تمام کند روا نباشد و اگر نماز شام میگزارد و دو رکعت بگزارد و پنداشت که دو رکعت سنت نماز شام میگزارد و سلام داد نماز تباه شود و اگر امام نماز وتر میگزارد پنداشت که نماز تراویحست بر دو رکعت سلام داد نماز او تباه شود و اگر مسافر نیت اقامت کرد نماز او چهارگانی شد و نماز خفتن میگزارد و بر سر دو رکعت سلام داد پنداشت که همچنان مسافر ست نماز او تباه شود و در (**مبسوط**) آورده خواجه امام ابوبکر خواهرزاده در فصل واجبات که یاد داشتن در نماز که چند رکعت است این نماز که میگزارم واجبست و سجدهٔ تلاوت و سجدهٔ سهو به نزدیك علمای ما یعنی امام ابوحنیفه و امام ابویوسف و امام محمد

---

(١) عبد الله ابن مسعود توفی سنة ٣٢ هـ. [٦٥٢ م.] فی المدینة المنورة علی ساکنها افضل الصلاة و السلام

(٢) محمد ابوبکر خواهر زاده بخاری مؤلف (**تجنیس**) و (**مبسوط**) توفی سنة ٤٨٣ هـ. [١٠٩٠ م.]

واجبست و به نزديك بعضى از مشايخ سجدهٔ سهو سنت است اما روايت صحيح آنست كه سجدهٔ سهو واجبست از براى آنكه سنت را قوت آن نبود كه نقصانرا از فريضه بر گيرد

فصل نوزدهم در بيان تعديل اركان بجاى آوردن و در (**كافى**) ميگويد كه به نزديك امام ابويوسف و امام شافعى تعديل اركان فريضه است اگر كسى ترك كند نماز او روا نباشد امّا به نزديك امام اعظم وامام محمد تعديل اركان واجبست وصحيح آنست كه اگر كسى بقصد ترك كند بزه كار شود و نماز وى با نقصان باشد و اگر بسهو ترك كند سجدهٔ سهو لازم آيد وواجبات ديگررا كه شمرده ايم همين حكم است يعنى اگر ترك كند بسهو سجدهٔ سهو لازم آيد واگر بقصد ترك كند نماز وى با نقصان باشد ودر (**صلوة مسعودى**) آورده كه تعديل اركان تمام كردن ركوع و سجود است و از امام اعظم سه روايت است يكى آنست كه اگر از ركوع سر بر ميآرد اگر چنان سر بر آرد كه بقيام نزديكتر واز سجده كه باز ميآيد بقعده نزديكتر است تعديل اركان بجاى آورده است فقيه (**عبد الله جرجانى**) [١] گويد تعديل اركانرا از عدل گرفته اند هر كه در نماز عدل بجاى آرد از عذاب پروردگار خلاص يابد و شايستهٔ فضل و رحمت وى گردد شيخ الاسلام برهان الدين گفته كه هركه تعديل اركان بجاى نيارد بهتر آن باشد كه نماز نگزارد از براى آنكه رسول ﷺ اعرابى را ديد كه نماز ميگزارد و تعديل اركان بجاى نمى آورد هر بارى كه سلام نماز ميداد رسول ﷺ ميفرمود كه برخيز و نماز بگزار كه نماز نگزاردى پس چون بار سوم سلام نماز داد رسول ﷺ فرمود كه نماز بگزار كه نماز نگزاردى پس اعرابى گفت كه يا رسول الله نماز چگونه گزارم پس رسول ﷺ فرمود كه چون بركوع روى چندانى توقف كن كه اندام تو قرار گيرد وچون از ركوع سر بردارى پشت راست كن ايستاده وسمع الله لمن حمده بگوى و چون بسجود روى چندانى توقف كن كه تن تو قرار گيرد و چون سر از سجده بر آورى بنشين و دستها بر روى ران نه بعد ازان اعرابى

---

(١) عبد الله بن عدى جرجانى مؤلف(**انتصار**) معروف بابن قطان توفى سنة ٣٦٥ هـ. [٩٧٥ م.]

همچنانکه فرموده بود بگزارد پس رسول الله ﷺ فرمود که اکنون نماز گزاردی و در **(روضه)** آورده که بدترین دزدی آنست که از نماز بدزدند گفتند که یا رسول الله از نماز چگونه دزدند فرمود آنکه رکوع و سجود تمام نکند **(ابوهریره)** [١] رضی الله عنه گفت که کسی باشد که شصت سال نماز گزارده باشد و یك نماز او نپذیرند و این آنکس باشد که رکوع وسجود تمام بجای نیارد نقلست که زید ابن وهب مردیرا دید که نماز میگزارد ورکوع وسجود تمام نمیگزارد آن مردرا گفت که چند سال است که تو چنین نماز میگزاری مرد گفت چهل سالست زید گفت که تو درین چهل سال هیچ نماز نگزاردهٔ اگر تو بمیری نه بر سنّت رسول ﷺ مرده باشی

فصل بیستم در بیان نماز وتر در **(کافی)** آورده که در نماز وتر از امام اعظم رحمه الله سه روایتست بیك روایت واجبست وبیك روایت سنّت است و به نزدیك ابویوسف و محمد همین است و یك روایت دیگر از امام ابوحنیفه آنست که وتر فریضه است در حق عمل نه حق اعتقاد اگر کسی فرضیت وتررا منکر شود کافر نشود اما در حق عمل اگر وتر نگزارده باشد بر یاد داشت آن نماز بامداد روا نباشد و درست آنست که نماز وتر فرض عملیست و این روایت در **(منظومه)** است الله سبحانه و تعالی اعلم

فصل بیست و یکم در بیان آنکه نماز وتر چند رکعتست چنانکه نماز وتر سه رکعتست بدو قعده و بیك روایت دیگر نزدیك شافعی یك رکعت و این روایت در **(منظومه)** است و نزدیك علمای ما وتر سه رکعتست بدو قعده و یك سلام و در **(صلوة مسعودی)** آورده که نزدیك امام شافعی در وتر مخیر ست اگر خواهد یك رکعت و اگر خواهد سه رکعت گزارد تا یازده رکعت و سیزده رکعت امّا باید که طاق گزارد و در **(هدایه)** و **(کافی)** می آرد که در نماز وتر قراءت معین نیست نزدیك علمای ما و باید که در هر رکعتی فاتحه و سورهٔ دیگر خواند بی آنکه معین کند یعنی معین نکند که کدام سوره خواند اما نزدیك شافعی در وتر قراءت معین است میگوید که در رکعت اول انا

(١) ابو هریره در غزوه خیبر مسلمان شد توفی سنة ٥٧ هـ. [٦٧٦ م.]

انزلناه و در دوم قل یا ایها الکافرون و در سوم قل هو الله احد از برای آنکه رسول ﷺ در سه رکعت وتر این سه سوره خوانده که گفتیم و روایت کرده اند از (**عایشه**) [١] رضی الله عنها و عن ابیها که گفت کاهی بودی که رسول الله ﷺ در نماز وتر در رکعت اول سبّح اسم خواندی و در دوم قل یا ایها الکافرون و در سوم قل هو الله احد و کاهی بودی که در رکعت اول قل یا ایها الکافرون خواندی و در دوم اذا جاء و در سوم تبت و گاهی بودی که در رکعت اول انا انزلناه خواندی و در دوم اذا زلزلت و در سوم الهیکم التکاثر خواندی پس معلوم شد که در نماز وتر قراءت معین نیست و در (**شرح قدوری**) آورده که در نماز وتر فاتحه و هر چه از قرآن بخواند روا باشد اما مستحب آنست که ازین سورها خواند که یاد کرده شده و الله الموفق و المعین

فصل بیست و دوم در بیان قنوت و در (**مغرب**) گفته قنوت بمعنی طاعت و بمعنی دعا و بمعنی قیام آمده امّا مشهور آنست که معنی قنوت دعاست و در (**ذخیره**) [٢] می آرد که قنوت دعاست قیام نیست و در (**کافی**) آورده که دعاء قنوت نزدیك امام شافعی در نماز وتر جز در نیمهٔ آخر ماه رمضان نخوانند و باید که بعد ازان که از رکوع سر بر آرد پشت راست کند دعای قنوت بخواند و نزدیك علمای ما همیشه در نماز وتر در رکعت سوم بعد از قراءت پیش از آنکه برکوع رود دعای قنوت می باید خواند اوّل باید که دست بردارد تا نرمهٔ گوش و تکبیر بگوید و بعد ازان دعاء قنوت بخواند و نزدیك ابویوسف اگر نماز وتر بجماعت گزارند باید که چون امام در وقت دعاء قنوت خواندن تکبیر بگوید جماعتی صلوات گویند بجای تکبیر بعد ازان دعاء قنوت بخواند و نزدیك امام محمد جماعتی را دعای قنوت نباید خواند از برای آنکه قرآن خواندن در پس امام بدعتست و بقول بعضی دعای قنوت قرآنست امّا اجماع علما گفته اند که امام اللّهمّ اهدنا بآواز بلند بخواند چنانکه صفّ اول در یابند و بقول ابوحنیفه و ابویوسف نخواند

---

(١) عایشه رضی اللّه عنها توفی سنة ٥٧ هـ. [٦٧٦ م.] در مدینه

(٢) مؤلف (**ذخیرةالفتاوی**) برهان الدین محمود بخاری استشهد سنة ٦١٦ هـ. [١٢١٩ م.]

و بقول محمد هر جایی که امام خاموش میشود جماعتی کلمه کلمه گویند و جایی که آمین توان گفت بگویند آمین و اگر نماز وتر می گزارد و دعای قنوت را فراموش کرد و بیاد او نیامد تا برکوع رفت بعد ازان که از رکوع باز آمد بیاد او آمد باید که نخواند از برای آنکه جایی خواندن دعای قنوت پیش از رکوع است اما سجدهٔ سهو بیارد از برای آنکه قنوت قرآنست نزدیك ابیّ بن کعب و عمر بن خطاب رضی الله عنهما و دعاء قنوت دو سوره است از قرآن سوره اوّل اینست که اللّهم انّا نستعینك تا آنجا که من یفجرك و سوره دوم اللّهمّ ایاك نعبد تا اینجا که ملحق و سر این سورتها بسم الله الرحمن الرحیم نوشته است پس خواندن دعای قنوت واجبست و این روایت در (**جامع صغیر خانی**) است و در (**شرح قدوری**) و شرح امام محمد آورده که جنب و حایض و نفاس دار را نشاید دعاء قنوت خواندن از آنکه شبه قرآنیّت دارد اما مطلقا قرآن نیست از برای آنکه نماز بدان روا نباشد پس در نماز وتر میخوانند تا اگر قرآن باشد حق او گزارده شود و اگر بفراموشی نخواند سجدهٔ سهو لازم شود و در (**هدایه**) آورده که اگر در رکوع یاد آمد که قنوت نخوانده چون از رکوع سر بر آرد بخواند و درست اینست و لکن سلام چون بگوید سجدهٔ سهو بیارد و در (**جامع صغیر خانی**) آورده که درست آنست که قنوت از قرآن نیست و دعایی است که از پیغمبر ﷺ روایت کرده اند که همیشه در نماز وتر میخوانده هرگز ترك نکرده و نشاید که کوتاه کنند این دعارا یعنی باید که **اللّهمّ اهدنا** را نیز بخوانند و در (**فتاوی حجه**) آورده که امیر المؤمنین حسن بن علي رضی الله عنهما گفت که جدّ من رسول الله ﷺ مرا دعاء قنوت بیاموخت و گفت که مرا بگوی **اللّهم انا نستعینك و نستغفرك و نستهدیك و نؤمن بك و نتوكّل علیك و نثنی علیك الخیر كلّه نشكرك و لا نكفرك و نخلع و نترك من یفجرك اللّهمّ ایاك نعبد و لك نصلّی و نسجد و الیك نسعی و نحفد نرجو رحمتك و نخشی عذابك انّ عذابك بالكفّار ملحق اللّهمّ اهدنا فیمن هدیت و عافنا فیمن عافیت و تولنا فیمن تولیت و بارك لنا فیما اعطیت وقنا شرّ ما قضیت انك تقضی و لا یقضی علیك انّه لا یذل من والیت و لا یعزّ من عادیت و لا یضل من**

هدیت تبارکت ربّنا و تعالیت عما یقولون علوا کبیرا یا ذا الجلال و الاکرام نستغفرك و نتوب الیك ربّ اغفر و ارحم و انت خیر الراحمین و این در (**فتاوی حجه**) آورده است و در (**مغرب**) نشکرك نیست امّا بعضی میگویند که در چند کلمه واو نمیباید اما اولی آنست که بر هر کلمه واو گویند تا ثواب زیادت باشد و در (**ذخیره**) آورده که هر که دعای قنوت نداند باید که بیاموزد و تا آن زمان که نیاموخته سه بار بگوید یا رب و در (**شرح طحاوی**) و (**روضه**) آورده که سه بار بگوید اللّهم اغفر لی و این قول فقیه ابواللّیث است و در (**واقعات**) [١] آورده که (**ربّنا آتنا فی الدنیا حسنة و فی الآخرة حسنة وقنا عذاب النّار**) اگر قنوت نمیداند این خواند و سعی کند تا دعای قنوت را بیاموزد و در (**فتاوای کبری**) [٢] آورده که اگر در ماه رمضان یك رکعت آخرین وتر با امام در یافت و دعاء قنوت بخواند بقول بیشتر علما در رکعت سوم دیگر بار بخواند و فتوی برین است و در آخر دعاء قنوت تا یا ذا الجلال و الاکرام می باید گفت از برای آنکه در (**لوامع البیان**) [٣] میگوید که نام بزرگترین خدای تعالی است و در (**هدایه**) آورده که چون خواهد که دعاء قنوت بخواند تکبیر گوید و دستها بر دارد و رسول الله ﷺ فرمود که دستها بر نیارند مگر در هفت جایگاه یکی در نماز وتر در وقتی که دعای قنوت خواهد خواند و در (**کافی**) این را بیان کرده است اوّل در تکبیر اوّل دوم در وقتی که دعاء قنوت خواهد خواند سوم در تکبیرهای نماز هر دو عید چهارم در وقت بوسه دادن حجر الاسود پنجم آنگه که بکوه صفا بر آید و دعا میکند ششم در مروه بوقت دعا کردن هفتم در وقت سنگ انداختن در هردو جمرهٔ اوّل و دویم

فصل بیست و سوم در بیان سنتهای نماز بدانکه سنتهای نماز بیست و هشت است هفت در قیام و هفت در رکوع و هفت در سجود و هفت در قعده و این روایت در

---

(١) مؤلف (**واقعات ناطفی**) احمد ناطفی توفی سنة ٤٤٦ هـ. [١٠٥٤ م.]

(٢) مؤلف (**فتاوای کبری**) صدر الشهید حسام الدین عمر استشهد سنة ٥٣٦ هـ. [١١٤١ م.]

(٣) مؤلف (لوامع البیان) فخر الدین الرازی محمد بن عمر توفی سنة ٦٠٦ هـ. [١٢٠٩ م.] فی هرات

(خزانه) [١] و **(متفق)** و **(منظومه)** و **(مختصر)** قدوری و **(کنز الدقایق)** است امّا آن هفت سنّت که در قیام است بر آوردن هردو دست است در تکبیر اوّل این باشد که نیست هیچ خدایی و گفتن الله اکبر این باشد مگر الله که خدای است و کبریا و بزرگی و بزرگواری خاصهٔ اوست و عظمت و رحمت و مهربانی جز او هیچکس را شایستهٔ پرستیدن نیست پس چون دست راست بر دارد نیّت کند که دنیارا ترك کردم و چون دست چپ بر دارد نیت کند که عقبی را ترك کردم و روی به بنده گیٔ خداوند خود آوردم خالص امّا نزدیك ابویوسف می باید که دست بر آوردن و تکبیر گفتن هردو برابر باشد و نزدیك امام اعظم و امام محمد اوّل دست بر آرند بعد ازان تکبیر گویند و اگر پرسند که بنماز بسنّت در آیند یا بفریضه درست آنست که هم بسنّت در آیند و هم بفریضه اما بسنت بر آوردن دستهاست و بفریضه تکبیر اوّل گفتن و سنّت دوم دست راست را بر بالای دست چپ زیر ناف نزدیك محمد سنّت نماز است و نزد ابوحنیفه و ابویوسف سنّت قیام است و هر قیامی که در وی ذکری و دعایی سنّت است دست راست بر بالای دست چپ نهادن سنت است چون دعای قنوت خواندن و نماز جنازه گزاردن امّا در تکبیرات نماز عید در وقتی که سر از رکوع بردارد درین هردو دست راست بر بالای دست چپ نهادن نباید اما بعضی گفته اند که پشت دست راست گیرد و بعضی گفته اند که ساق دست گیرد اما بیشتر برانند که بند سر دست گیرد و در **(کافی)** آورده که بانگشت خرد و بانگشت بزرگ دست را حلقه کنند و بند دست چپ را بگیرد و سه انگشت دست راست را بر ساق دست چپ نهد و سنّت سوم آنست که در قیام در سجده گاه خود نگرید و این روایت در **(متفق)** است و سنت چهارم آنست که در قیام **سبحانك اللّهم و بحمدك و تبارك اسمك و تعالی جدّك و لا اله غیرك** بخواند سنت پنجم **اعوذ باللّه من الشیطان الرجیم** گفتن و در **(شرح علایی)** می آرد که نزدیك ابویوسف از برای نماز سنت و نزدیك محمد از برای قرآن خواندن و فایدهٔ اختلاف در دو

---

(١) مؤلف **(خزانه اکمل)** یوسف جرجانی توفی سنة ٥٢٢ هـ. [١١٢٨ م.]

مسئله پیدا آید یکی نزدیك ابویوسف جماعتی را اعوذ باللّه باید گفت و نزدیك محمد نباید گفت دوم کسی که آخر نماز امام در یافته بعد از آن که امام سلام نماز باز دهد و برخیزد نزدیك محمد چون قرآن خواهد خواند اعوذ باید گفت و نزدیك ابویوسف نباید گفت از برای آنکه در اول نماز گفته و در **(خلاصه)** و **(ذخیره)** گفته که فتوی بر قول ابو یوسف است یعنی جماعتی را اعوذ باید گفت ودر **(تفسیر کنز المعانی)** [١] آورده که معنی اعوذ پناه گرفتن است بحضرت خدای عزّ و جلّ از وسوسهٔ شیطان و بعضی گفته اند که معنئ اعوذ آسنت که نگاه دارد مرا از دیو رانده نفرین کرده و در **(صلوة مسعودی)** آورده که بندهٔ مؤمن چون بامداد برخیزد و ده بار اعوذ باللّه من الشیطان الرجیم بگوید خدای تعالی فریشتگانرا بفرستد تا دیو ازان بنده برانند و دور کنند چنانکه عسل فروش بمکس ران زنبور ومکس را از عسل میراند سنت ششم در قیام بسم الله الرحمن الرحیم گفتن است و در **(فتاویٔ حجه)** آورده که نزدیك ابویوسف در اوّل هر رکعتی پیش از فاتحة الكتاب بسم الله الرحمن الرحیم باید گفت و فتوی برین است واین روایت در **(منظومه)** است و هم در **(کنز)** آورده که بسم الله الرّحمن الرحیم باتفاق از قرآنست خاص بهیچ سوره نیست از برای آنست که بر سر سورها می نویسند و میخوانند تا سوره ها از یکدیگر جدا شوند و این نزدیك علمای ماست رحمهم الله امّا نزدیك شافعی یك آیتست از فاتحه و از اوّل هر سوره و در **(صلوة مسعودی)** آورده که بسم الله الرّحمن الرحیم یك آیت تمام است جنب و حایض و نفاس دار را نشاید خواندن و این نزدیك شافعی است اما نزدیك علمای ما رحمهم الله یك آیت از آنجا است که **(انه من سلیمان و انه بسم الله الرحمن الرحیم)** و آیت تمام است نشاید که این را جنب و حایض و نفاس دار را که بخوانند و بنیّت قرآن خواندن روا نباشد اما در اوّل کار برای تبرّك خواندن روا بود و در **(صلوة مسعودی)** آورده که بسم الله الرحمن الرحیم نوزده حرف است و زبانیهٔ

---

(١) مؤلف **(کنزالمعانی)** امیر یمین الدین توفی سنة ٧٢٤ هـ. [١٣٢٤ م.] مؤلف **(فروق‌ناطفی)** احمد ناطفی توفی سنة ٤٤٦ هـ. [١٠٥٤ م.]

دوزخ بقـول خدای تعـالی نوزده اند هر کـه بسم الله الرحـمن الرحیم بر زبان راند خـدای تعالی اورا از زبانیـه نگاه دارد و رسـول ﷺ فرمود که هر کرا در نـامـهٔ اعمال بر آیـد که هفتصد بـار گفته باشد بسم الله الرحمن الرحیم خـدای تعالی اورا از آتش آزاد گرداند و در (**تفسیر نجم الدین نسفی**) [١] آورده است که هر خیر و برکتی که خدای تعالی در تورية و انجیل و زبـور نهاده است آن همـه را در سورهٔ فاتحـه نهاده است و هـر فضیلـتی که در سورهٔ فاتحـه نهاده است آن همه را در بسم الله الرحمن الرحیم نـهاده است هر که بسم الله الرحـمن الرحیم از سـر اخلاص و صـدق بگوید خـدای تعالی اورا ثواب تورية و انجیل و زبور و فرقان بدهد بفـضل و کرم خود و در (**اسباب المغفرة**) آورده که هر که یکبار بسم الله الرحمن الرحیم گوید خدای تعالی گناهـان پنجاه سالهٔ ویرا بیامرزد و هر که زیاده کند خدای تعالی ثواب اورا زیاده کند و امـیر المؤمنین علي رضی الله عنه گفته که رسول ﷺ فرمـود هر که یکبـار بسم الله الرحـمن الرحـیم گـوید خـدای تعـالی چهـار هزار گناه ویرا بیامرزد گناه کـبیرهٔ ویرا و رسـول ﷺ فرمود کـه چون بندهٔ مؤمن بقضاء حـاجت خواهد رفت پیش از آنکه پای در مـبرز نهد یکبـار بگوید بسم الله الرحمن الرحیم حـجابی باشد میان او و پریان و فرمود رسول ﷺ که هر که کاغذ پاره از زمین بر دارد که بر وی بسم الله الرحـمن الرحیم نوشتـه باشـد از برای تعـظیم و تبـرك و بزرگ داشتِ خـدای تعـالی بنویسد اورا بحضرت خود از جملهٔ صدیقان و از مادر و پدر وی عذاب کم کند اگر چه ایشان کافر باشند و این در (**شرعة الاسلام**) است و سنّت هفتم در قـیام آمین گفتن است بعد از و لا الضالین امام و جماعتیـان را و تنها گزار را نیز باید گفت اما نزدیك علمای ما رحمهم الله آهستـه باید گفت و نزدیك شافعـی بلند باید گفت و این روایت در (**منظومه**) است اما آن هفت سنت که در رکوع است اول تکبـیر رکوع گفتن است دران وقت که برکـوع می رود و این روایت در (**کنز**) است و در (**هدایه**) آورده که در تکبیـر مد نکند که در اوّل از جهت دین خطاست و در آخـر از جهت لغت و سنت دویم در رکوع چشم

(١) مؤلف (**تیسیر تفسیر نسفی**) نجم الدین عمر نسفی توفی سنة ٥٣٧ هـ. [١١٤٢ م.]

بر پشت پای داشتن است و سر زانو بانگشتان گرفتن و سه بار **سبحان ربی العظیم** گفتن و **سمع الله لمن حمده** گفتن مر امام را و جماعتیانرا **ربنا لك الحمد** گفتن و دران وقت که گویند سر از رکوع بر آرند و این نزدیك امام ابوحنیفهٔ کوفی است رحمه الله اما نزدیك ابویوسف و محمد رحمهما الله هم امام و جماعتیان و هم تنها گذار **سمع الله لمن حمده ربّنا لك الحمد** هردو را باید گفت و این روایت در (**منظومه**) است و در (**فتاوای حجه**) آورده که **سمع الله لمن حمده** را بجزم ها گویند و هارا حرکت ندهد یعنی لمن حمده نگویند و در (**صلوة مسعودی**) آورده که هارا پیدا و روشن گوید که بعضی گفته اند که اگر هارا پیدا نکند نماز تباه شود و سنت هفتم آرام گرفتن است در رکوع و در (**صلوة مسعودی**) آورده که هر ذکری و دعایی که در رکنی از ارکان نماز می باید که هم دران رکن تمام کند چنانکه قراءت در قیام تمام کند و الف الله اکبر در قیام آغاز کند و در رکوع تمام کند و امام و جماعتیان و تنها گزار **سمع الله لمن حمده ربنا لك الحمد** چون سر از رکوع بر آرد ایستاده تمام کند و الف الله اکبر ایستاده آغاز کند و رای اکبر در سجده تمام کند و الف الله اکبر از سجده آغاز کند و رای اکبر در قعده تمام کند و خواندن التحیات در قعده آغاز کند و هم در قعده تمام کند هر چه بیش ازین کند یا کم ازین کند ظلم کرده باشد و ظلم نهادن چیزی باشد در جایی که جای آن چیز نباشد امّا آن هفت سنّت که در سجود است تکبیر گفتن در اوّل و آخر سجده و بهفت اندام سجده کردن بدو دست و بدو زانو و سر انگشتان هردو پای و پیشانی و بینی از برای آنکه رسول ﷺ فرمود که مرا فرموده اند که سجده کنم بهفت اندام و در (**کنز**) آورده که مکروهست بر بلندی دستار سجده کردن یا بر پیشانی بی بینی یا بر بینی بی پیشانی بی عذری مکروهست مگر آنکه جراحتی باشد که پیشانی بر زمین نتوان نهاد باتفاق بر بینی سجده کند روا باشد و در (**منظومه**) آورده که سجده کردن به پیشانی و به بینی نزدیك ابویوسف و محمد فریضه است و نزدیك ابوحنیفه بر بینی بی پیشانی بی عذری روا باشد و در (**ملتقی البحار**) آورده که فتوی بر آنست که بر بینی بی پیشانی سجده کردن

روا نباشد و روی را در میان هردو کف دست نهادن و روی انگشتان دست سوی قبله کردن و سبحان ربی الاعلی سه بار گفتن و در حال سجده در پشت بینی نگاه کردن و میان دو سجده آن مقدار نشستن که اندامها قرار گیرد و این در **(متفق)** است و رسول ﷺ فرمود که هر که در سجده چشم باز دارد خدای تعالی چشم او از درد نگاه دارد امّا آن هفت سنت که در قعده است نهادن پای چپ و نشستن بر وی و ایستانیدن پای راست بر سینه انگشتان و نهادن دستها بر هردو ران و این روایت در **(متفق)** است و انگشتان دست خودرا روی سوی قبله کردن در قعده و در کنار خود نگاه کردن و این روایت در **(متفق)** است و در **(کنز)** می آرد که در هردو قعده هردو پای را از سوی راست بیرون کردن و سُرون بر زمین نهادن نزدیك شافعی مردان و زنان در قعده اوّل بر پای چپ نشینند و پای راست را بایستانندن و در قعدۀ آخر مردان و زنان هردو پای را از سوی راست بیرون کنند و سُرون بر زمین نهند و این روایت در **(منظومه)** است و در **(صلوة مسعودی)** آورده که هر چه از افعال نماز مردانرا سنّت است زنانرا بدعتست امّا در ذکرها و دعاها برابر اند و مردانرا در تکبیر اوّل دستها از آستین بیرون کردن سنت است و زنانرا بدعتست و زنانرا در قیام دستها بر سینه نهادن سنتست و مردانرا بدعتست و مردانرا در سجده شکم بر ران نهادن بدعتست و زنانرا سنت است ششم در قعده آخرین صلوات دادن بر رسول الله ﷺ سنت است بعد از خواندن التحیات نزدیك علمای ما و نزدیك شافعی فریضه و این روایت در **(منظومه)** است و در **(محیط)** آورده که صلوات دادن بر رسول ﷺ بروایت ابو الحسن الکرخی فریضه است و لیکن در همه عمر یکبار اگر خواهد در نماز گوید و اگر خواهد بیرون نماز گوید و شمس الایمة السّرخسی گفته که آنچه **(طحاوی)** [۱] گفته که هر باری که ذکر رسول کنند بر شنوندگان صلوات گفتن فریضه است مخالف قول علماست از برای آنکه بیشتر علما برانند که هر باری که ذکر رسول بشنوند صلوات گفتن مستحب است و در **(هدایه)** آورده که صلوات دادن بر

---

(۱) مؤلف **(المختصر فی الفروع)** ابوجعفر احمد الطحاوی توفی سنة ۳۲۱ هـ. [۹۳۳ م.]

رسول ﷺ بیرون نماز نزدیك کرخی در همه عمر یکبار گفتن واجب است و (**طحاوی**) گفت که هر باری که نام رسول الله ﷺ بشنوند صلوات گفتن فریضه است از برای آنکه رسول الله ﷺ فرمود که هر که نام من شنود و بر من صلوات نفرستد بر من جفا کرده باشد و در (**زاد الفقها**) [١] آورده که درسترین قولها اینست یعنی هر باری که نام رسول الله ﷺ بشنوند صلوات گفتن فریضه است و در (**منافع**) آورده که رسول ﷺ فرمود که عملها موقوفست و دعاها در بند تا آنگاه که بر من صلوات فرستند پس آنگاه قبول شود عملها و مستجاب شود دعاها و در (**ذخیره**) آورده که در صلوات و ارحم محمدا و آل محمد گفتن مکروهست از برای آنکه این نوع گمانست بتقصیر رسول ﷺ و کسی مستحق رحمت نشود تا آن وقت که کاری کند که شایستهٔ ملامت بود و مارا فرموده اند که بزرگ داشت کنیم پیغامبرانرا صلوات الله علیهم اجمعین و چون نام صحابه بشنوند رحمه الله نگویند رضی الله عنه گویند و در (**تفسیر امام زاهد**) [٢] آورده که چون (**يَآ اَيُّهَا الَّذِينَ اٰمَنُوا صَلُّوا عَلَيْهِ وَ سَلِّمُوا تَسْلِيمًا * الاحزاب: ٥٦**) نازل شد یاران نزدیك رسول ﷺ آمدند و گفتند که ما بر تو سلام میگوئیم صلوات چگونه گوئیم پس رسول ﷺ (**اللّهم صل علی محمد و علی آل محمد کما صلیت علی ابراهیم و علی آل ابراهیم انك حمید مجید و بارك علی محمد و علی آل محمد کما بارکت علی ابراهیم و علی آل ابراهیم انك حمید مجید**) بخواند و فرمود که صلوات چنین گویند و در (**ذخیره**) همچنین آورده گفته که در نماز بعد از التحیات این صلوات خوانند و سنت هفتم در قعده سلام گفتن است بر دست راست و دست چپ و در (**فتاوای حجه**) آورده که اگر بفراموشی اوّل بدست چپ سلام داد باید که دیگر سلام بدست راست گوید و دیگر بار بدست چپ سلام دادن حاجت نباشد واگر بدست راست سلام داد و بفراموشی برخاست و تا مادامکه سخن نگفته و از مسجد بیرون نرفته بنشیند و سلام

---

(١) مؤلف (**زاد الفقها شرح قدوری**) شیخ الاسلام محمد اسبیجانی توفی سنة ٥٩١ هـ. [١١٩٥ م.]

(٢) مؤلف (**تفسیرزاهد**) محمد بن عبد الرحمن زاهد بخاری حنفی توفی سنة ٥٤٦ هـ. [١١٥١ م.]

دهد بدست چپ و اگر در سلام دست راست روی از قبله نگردانید دیگر بدست چپ
دهد سلام و در وقت سلام دادن بر سر دوش خود نگرد و در **(هدایه)** آورده که بهتر آن
باشد که سلام جماعتی پیوستهٔ سلام امام باشد چنانکه در تکبیر اوّل گفته شد و در
سلام دست راست نیت کسانی کند که بر دست راست وی اند از مؤمنان و فریشتگان
و باید که نیّت یك فریشته نکند از برای آنکه بغیر از نویسندگان عمل پنج فریشته دیگر
اند که نگاه بانان اند و بروایتی دیگر صد و شصت فریشته اند و اگر جماعتی میگزارد
سلام بر مؤمنان و فریشتگان و امام کند و اگر بدست راست امام باشد در سلام دست
چپ نیت امام نیز کند و اگر بدست چپ امام باشد در سلام دست راست نیز نیت امام
کند و اگر در پس پشت امام باشد در هردو سلام نیت امام و جماعتیان کند و فریشتگان
نیز و این نزدیك ابویوسف و محمّد است اما نزدیك ابوحنیفه در سلام دست راست
نیت امام کند و در سلام دست چپ نیت جماعتیان و فریشتگان و اگر تنها گزارد باید
که نیت فریشتگان کند و امام باید که نیت جماعتیان کند و بیك روایت در سلام اول
نیت جماعتیان و در سلام دوم نیت فریشتگان و امام کند و امام باید که سلام چنان کند
که صف اول در یابند و جماعتیان و تنها گزار چنان گویند که خود در یابند و این سلام
نمازست اما سلام بیرون نماز باید که مسلمانان سلام را فاش دارند و رسول الله ﷺ فرمود
که سلام را فاش دارید و طعام بدهید و از خویشان مبرید و نماز گزارید در شب که
مردمان در خواب باشند تا بسلامت در آیید به بهشت و رسول ﷺ فرمود که بخیل ترین
مردمان آنکس است که در سلام بخیلی کند وهر زنی که نکاح کردن او بر مرد حرام
باشد چنانکه هرگز حلال نشود بران مردرا بران زن سلام گفتن روا باشد و اگر زن چنین
سلام گوید جواب سلام او واجب باشد و هر زنی که نکاح او بر مردی حرام ابدی
نباشد بر وی سلام نشاید گفتن و اگر زن چنین سلام گوید جواب واجب نیاید اما زنانی
که نکاح ایشان بر مرد حرامست یازده اند مادر و دختر و خواهر و عمه و خاله و دختر
برادر و دختر خواهر و زن پدر و زن پسر و دختر زن از زوج دیگر و مادر زن و ازین

یازده هفت بسبب خویشاوندی حرام اند و چهار ازان بسبب غیری باشد اما آن هفت که بسبب خویشاوندی حرام اند از رضاع نیز حرام اند یعنی از سبب شیرخوردن بایکدیگر چنانکه شرط آنست که همه حرام ابدی باشند از برای آنکه رسول ﷺ فرمود که حرام است از رضاع آنچه حرامست از خویشاوندی و از نسب هفت زن حرام ابدی اند و زنانی که بر مرد حرام اند بیست و پنج اند هژده از ایشان حرام اند که هرگز حلال نشوند و هفت از ایشان حرام اند بسببی که هر وقتی که آن سبب نماند نکاح کردن آن زنان حلال باشد اما آن هژده که حرام ابدی اند هفت از آن بسبب خویشاوندی و هفت ازیشان بسبب شیر خوردن و چهار ازان بسبب خویشاوندئ خویشاوند برین زنان سلام گفتن روا باشد اگر ایشان سلام گویند جواب ایشان واجب باشد اما اگر آن هفت زنان که حرام اند بسببی چون آن سبب نماند نکاح کردن ایشان حلال باشد و آن زنان که بسببی حرام اند بدین تفصیل پنج از ایشان بسبب جمع اند خواهر زن و عمهٔ زن و خالهٔ زن و برادرزادهٔ زن و خواهرزادهٔ زن و در (**متفق**) آورده که اصل درین مسئله آنست هردو زن که اگر یکی مرد بودی و دیگری زن میان ایشان نکاح روا نبودی هردورا در یك نکاح داشتن روا نباشد و اگر کسی زن خودرا طلاق دهد و عدة آن زن بگذرد هر کدام ازین زنان که بخواهد روا باشد اما ششمین زن مشرکه است تا آن وقتست که مسلمان نشود نکاح او روا نباشد و چون مسلمان شود نکاح او روا باشد هفتم کنیزك بنده بر سر زن آزاد نکاح کردن روا نباشد چون آزاد شود روا بود پس زنانی که حرام موقّت اند یعنی این هفت زن که گفته شد بر ایشان سلام کردن نشاید و اگر ایشان سلام کنند جواب ایشان واجب نباشد و در (**شرعة الاسلام**) آورده که بر زن بیگانه سلام نشاید کردن و اگر ایشان سلام کنند جواب واجب نیاید و در (**استحسان**)[١] آورده که اگر کسی بطمع چیزی بر کسی سلام کند جواب سلام او واجب نشود و در (**فتاوای کبری**) آورده که توانگر را از برای مال عزت نباید داشتن و از برای توانگری اورا سلام نباید

---

(١) مؤلف (استحسان) عبد الرحمن ابن القاضی

گفتن که رسول الله ﷺ فرمود که هر که توانگریرا از برای مال عزت دارد چهار دانگ از شش دانگ دین او برود و اگر توانگری سلام کند جواب او واجب باشد و اگر توانگری را سلام خواهد گفت باید که بدین نیّت سلام کند که بسال از وی مهتر باشد گوید که شاید که عبادت خدای تعالی از من بیشتر کرده باشد و اگر به سال کمتر باشد بدین نیت سلام کند که از من کمترست و گناه از من کمتر کرده باشد وسلطان را در وقت داد و حکم کردن و قاضی را در وقت قضیّه پرسیدن و مفتی را در وقت جواب فتوی نبشتن وخطیب را در وقت خطبه گفتن و عالم را در وقت بیان علم کردن و مؤذن را در وقت بانگ نماز و قامت گفتن درین وقتها برین جماعت نشاید سلام کردن و اگر بر ایشان سلام کنند جواب بر ایشان واجب نشود و نزدیك امام شافعی اگر در حالت خطبه گفتن سلام گوید جواب او واجب باشد و این روایت در (**منظومه**) است و در (**روضه**) آورده که راحتها بر روضهٔ پاك وی باد که پنج جایگاه سلام گفتن مکروهست وسلام گوینده بزه کار باشد اوّل در وقت خطبه ودوم در میان نماز گزاردن سیم در حالت قرآن خواندن چهارم در حالت بانگ نماز و قامت گفتن پنجم در حالت وعظ و تذکیر و شمس الائمة السُرخسی گفته که اگر در میان خطبه سلام گویند جواب نباید گفت که در حالت خطبه سخن حرامست و لیکن مشکل مینماید جواب سلام فریضه است و شنودن خطبه واجب پس بجای آوردن فریضه اولی باشد از آوردن واجب جواب گفته اند امام ابوحنیفه و محمد میگویند که جواب سلامی فریضه باشد که آن سلام سنّت باشد و این سلام بدعتست پس جواب این سلام فریضه نباشد اگر جماعتی بگناه کردن مشغول باشند چنانکه شطرنج و نرد می بازند یا دف و نی میزنند و چنگ و امثال اینها بقول ابوحنیفه برین جماعت سلام باید گفت از برای آنکه سلام رحمتست و ایشان عاصی اند رحمت مر عاصیان راست و دیگر آنکه چون بر ایشان سلام گویند ایشان بجواب مشغول شوند دران وقت بطاعت مشغول نیز شده باشند و از معصیت باز ایستاده و بقول ابویوسف و محمّد بر ایشان سلام نشاید گفت **مسئله** بر کودکان سلام باید گفت یا نه فقیه ابواللّیث

آورده که علما را درین مسئله اختلافست بعضی گفته اند که نشاید از برای آنکه جواب سلام فریضه است وبر کودکان هیچ فریضه نیست وبعضی گفته اند که بر کودکان سلام کنند و علما برین قول عمل میکنند از برای آنکه رسول ﷺ بر حسن و حسین رضی الله عنهما سلام گفتی و(**انس بن مالك**) [١] رضی الله عنه گفت که من خادم رسول الله ﷺ بودم رسول ﷺ بر جماعت کودکان بگذشت و بر ایشان سلام کرد و عنبسه پسر عمّار گفت که من کودك بودم و با کودکان در خانه ایستاده بودم عبد الله بن عمر رضی الله عنهما بر ما بگذشت و بر ما سلام کرد و در (**بستان**) [٢] ابو اللّیث آورده که علما اختلاف کرده اند که بر اهل ذمّه یعنی گبران و جهودان و ترسایان که جزیه میدهند اگر برین طایفه سلام کنند باکی نیست و بعضی گفته اند که نشاید بر اهل ذمّه سلام کردن و فتوی برینست اما اگر اهل ذمّه سلام کنند جواب ایشان چنین باید گفت که و علیکم و برین زیاده نباید کرد از برای آنکه رسول الله ﷺ فرمود که زیادت مکنید بر علیکم چیزی در جواب جهودان و گبران و ترسایان و امیر المؤمنین علي رضی الله عنه گفت که سلام مکنید بر غیر مسلمانان و در (**فتاوای خانی**) آورده که هر که از غیر مسلمانان بر شما سلام گوید در جواب او و علیك گویید و بیش از این نشاید گفتن و در (**شرعة الاسلام**) آورده که مسلمانانرا نشاید باشارت انگشت سلام کردن که آن عادت جهودانست و نشاید انگشت بر کف دست نهند و سلام کنند که آن عادت ترسایانست و نشاید که اهل ذمّه را مصافحه کنند یعنی دست ایشانرا بگیرند و اگر مؤمنی که با وضو باشد دست ذمّی را بگیرد باید که وضو باز سازد امّا مراد ازین وضو دستهارا شستن است نه وضوی تمام ودر (**صحیحین**) [٣] آورده که رسول الله ﷺ فرمود که هر که بامداد از خانه بیرون آید وبر برادر مؤمن سلام کند خدای تعالی اورا ثواب آزاد کردن

---

(١) انس بن مالك خزرجی توفی سنة ٩١ هـ. [٧١٠ م.]

(٢) مؤلف (**بستان العارفین**) ابو اللیث نصر سمرقندی توفی سنة ٣٧٥ هـ. [٩٨٥ م.]

(٣) مؤلف (**صحیحین**) امام محمد بن اسماعیل بخاری توفی سنة ٢٥٦ هـ. [٨٧٠ م.] فی سمرقند و امام مسلم بن حجاج قشیری توفی سنة ٢٦١ هـ. [٨٧٥ م.] فی نیشاپور

بندهٔ بدهد و شیخ برهان الدین گفته که سلام گوینده‌را بیست ثواب دهند و جواب دهنده را ده ثواب و در (**کیمیای سعادت**) آورده که چون دو مسلمان فراهم رسند وسلام کنند صد رحمت میان ایشان قسمت شود نود ویك از آن سلام کننده را باشد و نه از آن جواب گوینده و این مشکل مینماید از برای آنکه سلام گفتن سنّت است و جواب سلام فریضه چگونه سنّت را ثواب بیشتر باشد بر فریضه جواب آنست که او بخیر ابتدا کرده ثواب او ازان زیاده است امّا بقول امام شافعی سلام علیکم باید گفت از برای آنکه در قرآن سلام علیکم طبتم آمده و نزدیك علماء ما السلام علیکم باید گفت از برای آنکه در التحیّات چنین سلام گوید در (**بوستان فقیه**) میگوید که‌اگر کسی بر تو سلام گوید که السلام علیکم تو بگوی و علیکم السلام و رحمة الله و اگر گوید که السلام علیکم ورحمة الله جواب بگوید که وعلیکم السلام ورحمة الله وبرکاته و اگر وی اینچنین گوید تو نیز چنین بگوی ونشاید چیزی برین زیاده کردن از برای آنکه از ابن عباس رضی الله عنهما چنین روایت کرده اند که او مردی را دید که گفت السلام علیکم و رحمة الله و برکاته و مغفرته ابن عباس رضی الله عنهما اورا منع کرد و گفت که باز ایستید آنجا که فریشتگان باز می ایستند یعنی بر برکاته چیزی زیاده مکنید و فرمود که هر چیزیرا پایانی است وپایان سلام و برکاته است و در (**فتاوای سراجی**) [۱] آورده که السلام علیکم باید گفت و السلام علیك نباید گفت از برای آنکه بندهٔ مؤمن تنها نبود و جواب سلام چنین گوید و علیکم السلام و در (**بوستان فقیه**) آورده که زنی بنزدیك رسول الله ﷺ آمد و گفت که و علیکم السلام پس رسول ﷺ فرمود که این سلام اهل گورستان است بر زندگان چنین سلام گوی که السلام علیکم و اگر دو کس بر یکدیگر سلام کردند و هیچ کدام جواب نگفتند اگر سلام هردو برابر افتد بر هردو جواب واجب آید و اگر برابر نبود پستر افتاد و بجواب حساب شود ودر (**بوستان فقیه**) می‌آرد اگر یکی بر قومی سلام گوید جواب بر همه واجب شود واگر یك کس جواب گوید ازهمه حساب شود ولیکن همان

---

(۱) مؤلف (**فتاوای سراجیه**) علي بن عثمان اوشی فرغانی صاحب قصیده امالی توفی سنة ۵۷۵ هـ. [۱۱۷۹ م.]

کس را که جواب سلام داده باشد بیش ثواب نباشد و اگر هیچ کس جواب نگوید همه بزه کار باشند و اگـر بر یکی از آن قوم گوید جواب هم بر آنکس واجب شود و در **(صلوة مسعودی)** آورده که سنّت سلام آنست که مهتر بر کهتر سلام کند وشهری بر روستایی سلام کند وسواره بر پیاده سلام کند وخواجه بر غلام سلام کند وبیبی بر کنیزك سلام کند واستاد بر شاکرد سلام کند وپدر بر پسر سلام کند ومادر بر دختر سلام کند وهر کرا مال و جاه زیادت باشد سلام گفتن بران کس بود و رسول ﷺ فرمود که من این ادب را از پروردگار خود بیاموخته ام که در شب معراج بر من سلام کرد وگفت **السلام علیك ایّها النّبیّ ورحمة الله وبرکاته** و در **(مناقب العلوم)** آورده که شترسوار بر اسب سوار سلام کند واسب سوار بر خرسوار سلام کند وخرسوار بر پیاده سلام کند و نعلین پوشیده بر پای برهنه سلام کند و اندك بر بسیار سلام کند که سنّت اینست خواجه حسن بصری رحمه الله گفت که اگر دو قوم فراهم رسیدند اندك بر بسیار سلام گویند که رسول ﷺ چنین فرمود و مشایخ بلخ چنین گفته اند که اگر در مسجد در آید و کسی نباشد باید که سلام چنین گوید که السلام علینا من ربّنا و اگر کسی باشد چنین گوید که السلام علینا و علی عباد الله الصالحین چنانکه خود شنود و اگر مردمان خاموش باشند چنین گوید که السلام علیکم و رحمة الله وبرکاته ومشایخ ماوراء النهر گفته اند که اگر مردمان بذکر و قرآن خواندن و سخن علمی مشغول اند بر ایشان سلام نباید گفت و اگر مردمان بذکر حکایت مشغول اند یا بسخن دنیا بریشان سلام باید گفت تا ایشانرا از معصیت کردن منع کرده باشند وبر طاعت داشته باشد و در **(مناقب العلوم)** آورده که سلام گفتن بر پادشاه عادل طاعتست و بر علمای پرهیزکار بزرگ داشت علمست وبر مادر وپدر حرمت داشتن ایشان است وبر قرابتان رحم پیوستن است وبر اهل خانهٔ خود سنت است وبر ضعیفان ایمن کردن است و بر ظالمان امر معروف و نهی منکر کردنست و بر کودکان تعلیم تا بیاموزند و بر اهل گورستان دعا کردنست و سلام بر اهل گورستان چنین گوید که علیکم السلام یا اهل الاسلام رحم الله المستقدمین منکم والمستأخرین منّا

انتم لنا سلف ونحن لكم تبع وانّا ان شاء الله بكم لاحقون ودر (**مناقب العلوم**) آورده كه معنى سلام اين باشد كه من مسلمانم و بر سلامتى از من يعنى تو از من ايمنى و معنى جواب اين باشد كه من مؤمنم و تو از من ايمنى بدانكه مؤمنانرا **مصافحه كردن** يعنى دست يكديگر گرفتن سنت است يعنى كفهاى دست بر هم نهند و در (**عتبه**) [١] آرد كه مصافحه بهردو دست راست است يعنى اين مصافحه كه سنت است بهردو دست است سنت آنست كه بهردو دست خود هردو دست برادر مؤمن خودرا بگيرد تا ثواب يابد و نشايد كه سر انگشتان بگيرند كه آن عادت رافضيانست و دست خودرا در ربابيدن نشايد و جامه خودرا در كشيدن آن عادت متكبرانست و از جفا كردن بر مؤمنان است و رسول الله ﷺ فرمود كه چون دو مؤمن فراهم رسند و سلام گويند و كف دستها بهم باز نهند و بجنبانند گناهان ايشان چنان فرو ريزد كه برگ از درختان در تير ماه و رسول الله ﷺ فرمود كه چون دو مرد فراهم رسند و سلام گويند و كف بر كف نهند و يكبار بر من صلوات گويند از گناهان چنان پاك شوند كه همچنانكه از مادرزاده باشند و در (**متفق**) آورده كه اگر زنى بغايت پير باشد كه بدو آرزو نبرند اگر او سلام كند و مصافحه كند روا باشد امّا معانقه كردن مردان بوسه زدن دست و روى و شانه وسر نزديك ابوحنيفه ومحمد نشايد امّا ابويوسف گويد كه جعفر طيار از حبشه نزديك رسول الله ﷺ آمده بود رسول الله ﷺ اورا در كنار گرفت وبوسه بر ميان دو ابروى وى زد امام ابوحنيفه و محمد گويند كه آن در اوّل اسلام بوده بعد ازان نهى كرده شده و در (**فتاواى خانى**) [٢] آورده كه باكى نيست بوسه زدن بر دست علما وسلطان عادل وامّا بر دست باقى مسلمانان علما گفته اند كه اولى آنست كه بوسه ندهند از براى آنكه علما گفته اند كه باكى نيست پس ناكردن اولى باشد اما مصافحه كردن و دست خود بوسيدن و پاى مردم بوسيدن و سر نهادن پيش ايشان اين همه كار جاهلان است امّا پاى

---

(١) مؤلف (**عُتبَه**) محمد عبد العزيز عُتْبى قرطبى توفى سنة ٢٥٤ هـ. [٨٦٨ م.]

(٢) مؤلف (**فتاواى خانى**) قاضيخان حسن بن منصور توفى سنة ٥٩٢ هـ. [١١٩٦ م.]

مادر و پدر بوسه دادن روا باشد و در (**فتاوای کبری**) آورده که دست عالم و دست سلطان عادل بوسه دادن روا باشد وسفیان ثوری گفته که دست عالمان و سلطانان عادل بوسه دادن سنتست و چون عبد الله مبارك این را به شنود بر خاست و سر سفیان بوسه زد سفیان گفت که نیکو بود این تو یعنی نیکو کردی و در (**کیمیای سعادت**) آورده که دست بزرگان دین بوسه دادن سنّتست از برای آنکه ابو عبیده جرّاح دست امیر المؤمنین عمر رضی الله عنهما بوسه داد اما اگر جماعتی قرآن میخوانند یکی در آید روا نباشد که از برای او برخیزند مگر از برای عالمی یا از برای مادر وپدر یا استادی که از وی علم شریعت آموخته باتفاق علما بر خاستن روا باشد و این در (**فتاوای خانی**) است و از رسول ﷺ پرسیدند که چون سلام خواهیم کرد پشت خم کنیم یا نی فرمود که نی گفتند پیشانی را بوسه دهیم فرمود که نی گفتند که مصافحه کنیم گفت کنید انس ابن مالك رضی الله عنه گفت که عبد الله بن عمر عبد الله بن مسعود عبد الله بن عباس رضوان الله تعالی علیهم اجمعین از نزدیگان رسول ﷺ بودند و از برای رسول ﷺ بر پای نمی خاستند امّا اگر کسی از برای بزرگ داشت مؤمنی بر پای خیزد در جایی که عادت باشد باکی نیست

فصل بیست و چهارم در بیان آنچه مستحب است در نماز انی وجّهت وجهی للذی فطر السموات و الارض حنیفا و ما انا من المشرکین مستحبست پیش از تکبیر اوّل باید خواند نزدیك ابوحنیفه و محمد و نزدیك ابویوسف بعد از تکبیر اوّل باید گفت و نزدیك شافعی بعد از تکبیر اوّل گفتن سنت است و این روایت در (**منظومه**) است و علما انی وجهت پیش از تکبیر اوّل خوانده اند و مستحب است بعد از فاتحه سه آیت زیادت خواندن در رکعت اول و تسبیحات رکوع و سجود زیادت از سه بار گفتن و خواندن دعاهایی که مشهورست بعد از التحیات و صلوات و آن **اللّهم اغفر لی** است تا آخر ربّنا آتنا و آن دعاهایی که مانند لفظ قرآن باشد و دعاهایی که مانند سخن باشد نخوانند و در (**متفق**) آورده که مستحب است بعد از التحیات و صلوات خودرا و مادر و پدر خودرا و

جمله مؤمنان را دعا کردن و دعایی که مانند سخن آدمی بود نزدیك علمای ما در نماز خواندن روا نبود و نزدیك شافعی روا باشد و میگوید شافعی که هر چیزی که خواستن آن در بیرون نماز از خدای تعالی روا باشد در نماز هم روا باشد چون زن و اسباب و این روایت در (**منظومه**) است و در (**کافی**) آورده که دعاهایی که بعد از التحیات و صلوات خواندن آن مستحب است اینست که **اللّهم اغفر لی و لوالدَیَّ** [و **لأُستاذِیَّ**] **و لجمیع المؤمنین و المؤمنات و المسلمین و المسلمات الاحیاء منهم و الاموات ربّنا لا تزغ قلوبنا بعد اذ هدیتنا و هب لنا من لدنك رحمة انك انت الوهاب ربنا آتنا فی الدنیا حسنة و فی الاخرة حسنة وقنا عذاب النّار و عذاب القبر و ارزقنا شفاعة محمّد ﷺ برحمتك یا ارحم الراحمین** و در (**صلوة مسعودی**) آورده که بعد از التحیات و صلوات این دعارا باید خواند که امیر المؤمنین ابوبکر الصّدیق رضی الله عنه و ابوهریره رضی الله عنه گفتند که رسول الله ﷺ ما را بیاموخت این دعا را و فرمود که در نماز بخوانید **ربّ ظلمت نفسی ظلما کثیرا و عملت سوء فاغفر لی مغفرة من عندك فانه لا یغفر الذنوب الاّ انت** و وصیت کرد که در آخر هر نمازی این را بخوانید تا دعای شما مستجاب شود

فصل بیست و پنجم در بیان آداب نماز در (**مناقب العلوم**) آورده که آداب نماز هشت است **ادب اوّل** آنست که چون مؤذن بحیّ علی الفلاح رسد امام و جماعتیان بر پای خیزند و این نزدیك ابوحنیفه و ابویوسف و محمد ست و نزدیك زفر آنست که چون مؤذن اوّل بار بگوید که قد قامت الصلوة امام و قوم بر پای خیزند و چون بار دوم بگوید امام تکبیر نماز بگوید و این روایت در (**منظومه**) است و نزدیك ابوحنیفه و محمد چون مؤذن اوّل بار قد قامت الصلوة بگوید امام تکبیر نماز بگوید و نزدیك ابویوسف امام تکبیر نماز آن وقت گوید که مؤذن قامت تمام کند و این روایت در (**منظومه**) است و در (**شرح علایی**) آورده که نزد مالك آنست که چون مؤذن از قامت گفتن فارغ شود امام گوید صف راست کنید بعد ازان تکبیر نماز بگوید اما فتوی بر قول ابوحنیفه و محمد است که چون مؤذن حیّ علی الفلاح گوید امام و قوم بر پای خیزند و چون قد قامت

الصلوة بگوید امام تکبیر اول نماز بگوید **و ادب دوم** آنست که در وقت تکبیر اول دستها بر آرد و هردو انگشت نر مقابل نرمهٔ گوش بر آرد و نزدیك امام شافعی برابر سر دوش بر آرد ونزدیك مالك برابر سر بر آرد **و ادب سوم** در قیام میان هردو پای کشاده نهادن بقدر یك دست **و ادب چهارم** آنست که اگر بیاسا آید لب زیرین بد ندان بگیرد **و ادب پنجم** بیرون کردن دستها از آستین در وقت تکبیر اول گفتن **و ادب ششم** سرفه را تا تواند نگاه دارد که نیاید **و ادب هفتم** آنکه اول زانو بر زمین نهد بعد ازان دستها و بعد ازان روی بر زمین نهد و در برداشتن اول روی بر دارد و بعد ازان دستها و بعد ازان زانو و اگر در نماز کف پای برهنه باشد بقول بعضی دست پس کند و بپوشد و گفته اند که نگاه داشتن ادب آنست که فرا پوشد دستها سوی روی مؤمنان داشتن از ادب نبود بیرون نماز فکیف درون نماز و در **(مجمع الامثال)** [۱] آمده است که **حسن الادب یستر قبح النسب** و شیخ برهان الدین گفته که دست پس نباید کرد و پای برهنه را بدست نباید پوشیدن از برای آنکه دست بر ران نهادن سنت است و آنکس را که در پس پشت وی است اورا سنت آنست که در کنار خود نگرد باید که هردو بسنت عمل کنند و در **(بوستان فقیه)** و در **(صلوة مسعودی)** آورده که در نماز آداب و سنّتها است آنرا نیکو نگاه باید داشت که آداب حصار سنت است و سنت حصار واجب و واجب حصار فریضه و فریضه حصار ایمانست خواجه امام ابو القاسم حکیم گفته که نماز گزارنده باید که ادب نگاه دارد تا ابلیس قصد سنّت وی نکند وسنت نگاه دارد تا ابلیس قصد واجب وی نکند و واجب نگاه دارد تا ابلیس قصد فریضهٔ وی نکند وفریضه نگاه دارد تا ابلیس قصد ایمان وی نکند و در **(محیط)** آورده که آنکس که قبای بارانی پوشد و نماز خواهد گزارد باید که دست از آستین بیرون کند و بند بارانی و قبارا به بندد تا ادب نگاه داشته باشد و فقیه **(ابوجعفر هندوانی)** [۲] گفته که هر که نماز گزارد با قبا و فرجی و بند آن در نبندد بی

(۱) مؤلف **(مجمع الامثال)** احمد میدانی نیسابوری توفی سنة ۵۱۸ هـ. [۱۱۲۳ م.]

(۲) ابو جعفر محمد هندوانی توفی سنة ۳۶۲ هـ. [۹۷۲ م.] فی بخاری

ادب و بدگردار باشد و در (**نصاب الفقه**) [۱] آورده که اگر فرجی یا قبای بارانی پوشیده و دست از آستین بیرون نکرده یا بندهای آن نبسته بعضی علما گفته اند که با آن نماز گزاردن مکروه باشد و بعضی گفته اند از علما که مکروه نباشد و الله اعلم بالصواب

فصل بیست و ششم در بیان آن چیزهایی که کشتن آن در نماز مباحست و آن هفت چیزست اول مار دوم کژدم سیم کرباسه چهارم کیك پنجم کنه ششم شبش هفتم زنبور اگر یکی ازینها در نماز بکشند نماز تباه نشود و در (**صلوة مسعودی**) آورده که کشتن مار و کژدم در نماز مباحست لیکن بعضی گفته اند تا قصد نماز گزارنده نکند کشتن او نشاید اما درست آنست که بی آنکه قصد کند شاید کشتن که رسول الله ﷺ فرمود که بکشید بهردو سیاه را اگر چه در نماز باشید یعنی مار و کژدم را که کژدمان عرب بیشتر سیاه می باشد و شمس الائمة السرخسی گفته که امام ابوحنیفه رحمه الله در نماز بود ماری از سقف مسجد فرود آمد مردمان نماز تباه کردند مگر امام ابوحنیفه رحمه الله که آن مار را در نماز سه نعلین پراکنده بزد در سه رکن آن مار سست شد چون سلام نماز باز داد آن مار را بکشت و بکشیدند هفتده من بود پس معلوم شد که بی آنکه قصد نماز گزارنده کند کشتن او روا باشد و از اینجا گفته اند که با موزه نماز گزاردن چون پاك بود اولی بود و نماز گزار را نعلین و کفش پیش خود نهادن سنّتست اگر گزندهٔ بیند پای یا موزه یا نعلین بر وی زند اورا هلاك کند بعضی گفته اند که اگر در یك رکن سه زخم یا زیادت بزند نماز تباه شود و بعضی گفته اند که تباه نشود اما اگر در هر رکنی زخمی بزند باتفاق تباه نشود و این روایت در (**متفق**) است و در (**هدایه**) آورده که مار سفید و آنچه در رفتن راست رود کشتن او نشاید اما درست آنست که شاید که جمله ماران در کشتن برابر اند و در (**نوادر**) آورده که کشتن شبش در نماز روا باشد لیکن از سی وچهل بعقد نه بعدد یعنی شبش بسر انگشت شهادت وبسر انگشت نر بر بگیرند وی مالند چنانکه به بن انگشت شهادت برسانند که سر این دو انگشت با هم آوردن سی باشد و انگشت نر را

---

(۱) مؤلف (**نصاب الفقه**) طاهر بخاری توفی سنة ٥٤٢ هـ. [١١٤٧ م.]

باین انگشت شهادت آوردن چهل باشد و در (**صلوة مسعودی**) آورده که اگر در نماز کیك یا کنه یا زنبور یا شبش را بگیرد امام محمد گفته که بکشد و امام ابویوسف گفته که بمالد و شیخ برهان الدین گفته که از عقد سی تا چهل برساند و امام اعظم گفته که در هر رکنی که باشد چندانی توقف کند که بسجده رود و بزیر خاك پنهان کند که عبد الله بن مسعود رضی الله عنه چنین کردی و در (**جامع صغیر خانی**) آورده که اگر کسی در پیش نماز کسی بگذرد باید که گذرنده را دور کند باشارت که رسول ﷺ فرمود که چون شما در نماز باشید و کسی در پیش نماز شما بگذرد اورا باشارت دور کنید و در (**متفق**) آورده که اگر در صحرا نماز میگزارد باید که در پیش خود حجابی کند اگر خطی بکشد حجاب نباشد و حجاب کمتر از یك گز و باریك تر از انگشتی نباشد و در (**منافع**) و (**هدایه**) آورده که هر که بحج رود چون احرام بندد صید کردن در خشکی بر وی حرام باشد و اگر صید کند کفارت آن بر وی لازم شود و لیکن صید در دریا بر وی حلال باشد و صید آنرا گویند که رمنده باشد از آدمی از اوّل آفرینش و اورا نتوان گرفت مگر بدام یا بشکار کردن و این دو نوع باشد صید خشکی و دریایی صید خشکی آن بود که زادن و بودن او در خشکی باشد و صید دریایی محرم را حلال باشد و صید خشکی محرم را حلال نباشد پس اگر محرم صید خشکی را بکشد یا بیکی نماید بر وی کفارت واجب شود مگر بکشتن چند چیز که رسول ﷺ فرمود که کشتن آن مباح است محرم را و غیر محرم را و آن سگ درنده و گرگ و موشگیر و کلاغ مردار خوار و مار و کژدم و در (**متفق**) و (**کنز**) آورده که محرم را کشتن مار و کژدم و موشگیر و کلاغ مردار خوار و گرگ و موش و مورچه و کیك و کنه و پشه و سگ گزنده مباح بود و در کشتن اینها بر محرم چیزی واجب نشود اما اگر شبشی یا ملخی اگر بکشند که یك طعام یا خرمایی صدقه دادن واجب شود

و در (**تجنیس**) [١] و (**ملتقط**) و (**فتاوای صغری**) و (**واقعات ناطفی**) آورده که اگر

(١) مؤلف (**فتاوای تجنیس**) برهان الدین علی مرغینانی توفی سنة ٥٩٣ هـ. [١١٩٦ م.]

مردی با زن خود یا با زنی که محرم اوست یا با کنیزك خود مردیرا دید که آن مرد میخواهد که با آن زن زنا کند و آن زن راضی نیست و فرمان آن زناکار نمیبرد این مرد آن مرد زناکار را بکشد روا بود و اگر آن زن راضی است بدین فعل زنا درین صورت هردو را بکشد روا باشد و در (**فتاوی حجّه**) آورده که اگر مردی بیگانه را که محرم زن او نیست با زن خود در خلوت دید روا بود آن شوهر را که آن مردرا و آن زن را بکشد امّا بهتران باشد که زن خودرا بزهر بکشد و اگر مردی زن خودرا سه طلاق کرد و با آن زن زنا میکند روا باشد که آن زن آن مردرا بزهر بکشد و در (**فتاوای صغری**) آورده که اگر مردی در صحرا میرود و شخصی پیش او آمد و میخواهد که مال او بستاند اگر مال او ده درم [١] یا زیاده است روا بود صاحب مال را که آن مردرا بکشد و اگر از ده درم کمتر باشد با او جنگ کند تا اورا بکشد و در (**واقعات**) آورده که اگر صاحب مال درین جنگ کشته شود شهید بود و در (**تجنیس**) آورده که اگر مردی با کنیزك یا غلام خود لواطه میکند و ایشان اورا منع نمی توانند کرد اگر اورا بکشند روا بود و بر این کشنده چیزی واجب نیاید و در (**فتاوای اوزچندی**) همچنین آورده و در (**فتاوای مسعودی**) آورده که در عهد خلافت امیر المؤمنین عمر رضی الله عنه دو کودك بیامدند و غلامی را در زنجیر کرده با خود بیاوردند و گفتند که یا امیر المؤمنین این غلام بندهٔ پدر ما بوده و این غلام پدر ما کشته عمر رضی الله عنه ازان غلام پرسید غلام گفت من کشته ام از برای آنکه میخواست که با من لواطه کند و بمن رسیده بود اینکه رسول ﷺ فرموده که هر که خواهد که لواطه کند با کسی اگر آنکس اورا بکشد مباح بود امیر المؤمنین عمر رضی الله عنه گفت گواه داری غلام گفت اگر آنجا کس بودی او با من این فعل نتوانستی کرد امیر المؤمنین عمر رضی الله عنه گفت تو اقرار کردی ترا باید کشت غلام گفت هزار جان من فدای شرع محمد رسول الله ﷺ باد عبد الله ابن مسعود رضی الله عنه حاضر بود گفت یا امیر المؤمنین مهلت ده که من از رسول الله ﷺ شنیده ام که هر که لواطه کند و بی توبه

---

(١) ده درم فضه ٣٣،٦ غرام است که ٤،٨ غرام زر باشد

میرد اورا در گـور نگذارند و بآتش دوزخش برند پس عبـد الله بسر گـور آن مرد رفت و گـور آن مـردرا فـرمـود تا باز کـردند دران گـور اثر عـذاب دیدند و آن مـردرا ندیدند پس بنزدیك امیر المؤمنین عمر رضی الله عنه آمدند و گـفتند که آن مردرا در گـور ندیدیم گفت راست فرمود رسول الله ﷺ پس آنکه عمر رضی الله عنه بر خاست و عبد الله بن مسعود را در کنار گرفت و دعا کرد و آن غلام را نکشتند و در (**شرح علایی**) آورده که به لواطه کردن بغلام خود یا کنیزك یا زن خود یا مرد بیکانه نزدیك امام اعظم حدّ زنا واجب نیاید و نزدیك ابویوسف و محـمد واجب آید یعنی اگر زن دارد سنگسـارش کنند و اگر ندارد صـد تازیانه بزنندش و در (**ملتقی البحار**) آورده که اجـماع صـحابه آنست کـه در لواطه حـدّست امّا بعـضی گفتـه اند که اورا در پای دیـواری نشانند دیـوار بر زبر او افکنند تا هلاك شود و بعضی گفـته اند که در کنده ترین موضعها کـنند تا آن وقت که بمیرد و قول ابوبکر الصّدیق رضی الله عنه آنست که هردورا بآتش بسوزند و ابن عباس رضی الله عنهما گفتـه اند که هردورا از جایگاهی بلند فرود اندازند تا بمیـرند و امیر المؤمنین علي رضی الله عنه گفته که هردورا حدّ بزنند و در (**کنز**) آورده که در لواطه بقول ابوحنیفه تعزیر واجب آیـد و در (**ملتـقی البحـار**) آورده کـه تعـزیر تعلق رأی حـاکم دارد حـاکم عـادل هر چه مصلحت داند چنان کند و در (**متفق**) نیز چنین گفته است و در (**ملتمس**) [١] آورده که بیشتر علماء متأخر فتـوی برین داده اند که ایشانرا حبس کنند تا بمیرند و فتوی برینست و در (**متفق**) آورده که هر که تیغ کشد بر مسلمانی کشتن او روا باشد و هر که سلاح کشد بر قصد کشتن مـسلمانی در شب یا در روز در شهر یا در غیر شهر یا عـصایی بر گیرد و حـمله کند از برای زدن و کشتن اگـر آن مرد این حـمله کننده را بکشـد بر وی هیچ لازم نیاید اما اگر در شهر در روز عصا برداشت از برای زدن نه از برای کشتن اگر آن شخص این حـمله کننده را بکـشد نـزدیك ابوحنیـفـه قـصاص واجب آیـد و نزدیك ابویوسف و مـحمـد هیچ واجب نیـاید و در (**فتاوای کـبری**) آورده کـه جـادو را باید کشت و امیـر

---

(١) مؤلف (**ملتمس شرح قدوری**) عبد الرب بن منصور توفی سنة ٥٠٠ هـ. [١١٠٦ م.]

المؤمنين عمر رضى الله عنه بعاملان خود نبشت که بکشید هر جادورا که جادویی کند و لعبتی سازد که بدان لعبت میان زن و شوهر از یکدیگر جدا کند ایشان جادو باشند ایشانرا باید کشت و جادویان سه قوم باشند یك قوم خودرا خالق جادویی دارند اگر توبه کنند و گویند که خالق همه چیزها خداوندست و از جادویی بیزار شوند و توبه کنند توبهٔ ایشان قبول باید کرد و ایشان را نباید کشت قوم دوم جادویانی اند که جادویی میکنند از برای آزمودن تا به بینند که چنان خواهد شد یا نی و اعتقاد ندارند بدان و این کفر نباشد چون توبه کنند توبهٔ ایشان قبول کنند سیم جادویانی اند که جادویی میکنند و پنهان میدارند و اقرار نمیکنند چون برو ثابت شود که جادوست از وی توبه نطلبند و اورا بکشند و در (**تفسیر کامل**) آورده که جادویی چیزیست که در خیال آید بر خلاف آنکه هست چون انگشترین آهنین که زر بروی وی کشیده باشند و رسول الله ﷺ فرمود که بدرستی که آن سخن گفتن سحر است یعنی کس هست که سخن خود چنان گوید که شنوندگان بر خلاف آن سخن فهم کنند و رسول الله ﷺ فرموده است که هر کس که سعی کند تا بناحق سلطان یا حاکم از مسلمانی چیزی بستاند آن سعی کننده ضامن باشد و فتوی برینست و در (**فتاوای مسعودی**) آورده که اگر غمّازی غمازی کند تا حاکم از مسلمانی چیزی بستاند نزدیك محمد آن غمّاز ضامن باشد و فتوی برینست و نقلست که اگر کسی را بسبب غمّازی دانکی زیان شود روز قیامت آن دانك را خدای تعالی در قعر دوزخ بدو نماید و روي آن غمّازرا بسوی بهشت کند تا آن نعمتهای بهشت می بیند و میکاهد و اورا بر لب دوزخ بدارد چنانکه اثر عذاب دوزخ بوی رسد و آن خصم او دست در دامن وی زند که چرا غمّازی کردی تا مال من زیان شد حق من بده پس خدای تعالی آن غماز را بینایی دهد تا آن دانك را در قعر دوزخ به بیند فرمان رسد که بدوزخ فرو رو و آن دانك بر آورد بخصم خود ده تا خلاص یابی پس بدوزخ فرو رود هزار سال را باید تا آن دانك را بر بالای دوزخ آرد باز از دست وی بیفتد و بقعر دوزخ فرو رود و همچنین تا سه نوبت بدوزخ فرو رود سه هزار سال را باید تا آن

دانك را بخصم دهد تا خلاص یابد و این وقتی باشد که با ایمان رفته باشد و اگر بی ایمان رفته باشد هرگز خلاص نیابد و در (**محیط**) آورده که کشتن ساعیان و عوانان و ظالمان مباحست و بیشتر مشایخ درین روزکار فتوی برین داده اند و از شیخ امام زاهد صفّار بلخی روایت کرده اند که او گفتی که هر که پدید آرد بر مردمان زدنها بظلم کشتن وی حلال باشد و شیخ الامام (**ابوشجاع**) [۱] گفته که یثاب قاتلهم و کان یفتی بکفرهم یعنی کشندهٔ غمّازان و عوانان و ظالمانرا ثواب دهند و او فتوی داده بکفر این قوم و در (**احیاء علوم**) [۲] آورده که رسول الله ﷺ فرمود که این امت من همیشه در حفظ و نگاه داشت خدای تعالی باشند تا آن وقت که عالمان ایشان با حاکمان ایشان در نسازند که فساد رعیت از فساد حاکمانست و فساد حاکمان آنست که عالمان ایشان امر معروف و نهی منکر نکنند و بیشتر علما گفته اند که اولوا الامر علما اند از برای آنکه سلطانان نیکو کردار همه آن کنند که علما فرمایند و فتوی دهند تا روز قیامت آن فتوای ایشان حجّت باشد و سبب خلاص ایشان گردد پس هر که خلاص میطلبد پی رَوِئ رسول الله ﷺ باید کرد پس پادشاه و حاکم باید که بی فتوای علما هیچ کار نکند و بفکر و تدبیر عوانان و ظالمان که مخالف شریعت باشد کار نکنند و گفته اند که بر حاکم محتسبی بکنند امام محمد گفته که اگر حاکم ظالم باشد امر معروف و نهی منکر باید کرد که اگر کشته شود فاضلتر شهیدان باشد که رسول الله ﷺ فرمود که هیچ شهید ازان فاضلتر نبود که حقی بسلطان رساند اورا بکشد ودر کتاب (**نوادر اخبار**) آورده که فاضلترین شهیدان بحضرت خدای تعالی حمزه ابن عبد المطلب است و دیگر مردی که پادشاه ظالم را امر معروف و نهی منکر کند تا آن پادشاه اورا بکشد و بعد ازو حسین علي رضی الله عنهما و در (**کیمیای سعادت**) آورده که ولایت داشتن و سلطانی کردن کاری بزرگست

---

(۱) ابوشجاع محمد توفی سنة ۵۹۰ هـ. [۱۱۹٤ م.] فی بغداد

(۲) مؤلف (**احیاءالعلوم**) محمد غزالی توفی سنة ۵۰۵ هـ. [۱۱۱۱ م.] فی طوس

مؤلف (**نوادرالاصول**) محمد حکیم ترمذی استشهد سنة ۳۲۰ هـ. [۹۳۲ م.]

و خلافت خدای تعالی باشد چون بعدل باشد و چون بعدل نباشد و از عدل بر رعیت و از شفقت خالی باشد خلافت ابلیس باشد از برای آنکه هیچ گناه و فساد بزرگتر از سلطانی و حکومت نیست و حکومت را علم و عمل باید که اصل حکومت این هردو است و حقیقت علم و عمل نیکو داشتن و شفقت کردن بر زیر دستان و ناشنودن سخن غمازان و ظالمان در حق رعیتانست و گزاردن حق نعمت پادشاهی و حکومت آنست که صبر کند از شهوتها و آرزوهای خود و بولایت داشتن بعدل مشغول شود و ترك ظلم و هوا راندن خود کند که هیچ طاعت بحضرت خدای تعالی بهتر از حکومت کردن بعدل نیست که رسول ﷺ فرمود که عدل یك ساعت سلطان فاضلتر از عبادت شصت سالهٔ عابدان ازان هفت طایفه که فردای قیامت در سایهٔ عرش خدای تعالی باشند یك طایفه سلطانان عادل باشند و رسول الله ﷺ فرمود که هر که یك روز عدل کند ثواب شصت صدیق بنویسند و دوسترین و بزرگترین بندگان بحضرت خدای تعالی سلطانان عادل اند و دشمن ترین بندگان بحضرت خدای تعالی سلطانان ظالم اند و رسول الله ﷺ فرمود که سوگند بر آن خدایی که جان من در قبضهٔ قدرت اوست هر روز سلطانان عادل را عمل نیك بآسمان برند اگر با عمل جمله رعیت او برابر کنند زیادت آید و هر یك نماز او برابر هفتاد نماز رعیت باشد پس هر وقت که حکومت چنین باشد کدام کار فاضلتر ازین باشد و علما گفته اند که اگر خواهد که **عدل** کند چند شرط نگاه باید داشت تا عادل باشد **اول** هر رنجی که پیش آید گوید که اگر من رعیت بودمی خودرا درین رنج چه اختیار کردمی رعیت را همان اختیار کند و اگر نه در دین و حکومت خود خیانت کرده باشد از برای آنکه رسول الله ﷺ در روز جنگ بدر در سایه نشسته بود و یاران در آفتاب بودند جبریل علیه السلام بیامد و گفت که خدای تعالی میفرماید که تو در سایه و یاران در آفتاب این قدر رخصت نداد ویرا **صفت دوم** آنکه مردمان را انتظار ندهد و حاجت ایشان زود بر آرد تا مسلمانی را حاجتی باشد بهیچ نافله مشغول نشود که حاجت مسلمانان بخیر بر آوردن فاضلتر از عبادت نافله است نقلست که روزی عمر

عبد العزیز که از خلفاء أمویه بود یك روز از بامداد تا نماز پیشین بکار خلق مشغول بود بعد از آن نماز پیشین بگزارد و بخانه رفت و سر بر بالین نهاد تا ساعتی بیاساید پسر وی گفت که یا امیر المؤمنین میترسم که بر در خانهٔ شما کسی بحاجتی آمده شد و شما تقصیر کرده باشید و مرگ شمارا در یابد گفت که راست میگویی بر خاست و بیرون رفت **صفت سوم** آنکه خوی خودرا فرا شهوتها و آرزوها نکنند چون جامهٔ نو بتکلّف پوشیدن و طعامهای خوش خوردن درین همه میانه اختیار کند که اگر چنین نکنند عدل نتواند کرد و امیر المؤمنین عمر رضی الله عنه از یکی از یاران پرسید که مردمان مرا چه میگویند گفت میگویند که عمر دو پیراهن دارد یکی از برای روز و یکی از برای شب گفت که بغیر ازین چیزی دیگر میگویند گفت نی عمر گفت که بعد ازین بیك پیراهن بسازم **صفت چهارم** آنست که تا تواند بنیاد کارها بر نرمی نهد و خوش ورزد با مردمان و با ایشان درشت خویی نکند که رسول ﷺ فرمود که هر حاکمی که با رعیت نرم خویی بکند که خدای تعالی روز قیامت همه کارها بر وی آسان کند **(هشام)** [۱] که خلیفه أموی بود از ابو حازم که علماء بزرگ بود پرسید که چگونه کنم در حکومت کردن که تا فردای قیامت گرفتار نشوم گفت آنکه عدل کنی و از ظلم دور باشی و هر درمی که می ستانی از جایی به ستانی که حلال باشد وبجایی خرج کنی که خرج کردن آن حلال باشد خلیفه گفت که این که تواند کرد حازم گفت آنکس کند که طاقت آتش دوزخ ندارد و بهشت را دوست میدارد و عبد الله عباس رضی الله عنهما گفت که رسول الله ﷺ فرمود که هر که حکم کند میان دو کس بظلم نه بعدل بر وی باد لعنت خدای تعالی وجمله فرشتگان و جمله آدمیان پس فرمود که سه گروه اند که فردای قیامت خدای تعالی بایشان نظر رحمت نکند یکی سلطان ظالم دوم زناکار سیم درویش متکبّر **صفت پنجم** باید که همچنانکه خود ظلم نکند نایبان و نوکران خود نگذارد که ظلم کنند که فردای قیامت اورا از ظلم کردن غلامان و نوکران خواهند پرسید و ایشان را از ظلم

---

(۱) هشام بن عبد الملك خلیفهٔ عاشر اموی توفی سنة ۱۲۵ هـ. [۷۴۳ م.]

سلطان نخواهند پرسید **صفت ششم** آنکه رضای خدای تعالی ترك نکند از برای رضای خلق که دنیا و دین او زیان دارد باید که رعیت را کار نا مشروع نفرماید و اگر سلطان بنامشروع فرماید رعیت باید که نکند و فرمان او نبرد که رسول الله ﷺ فرمود که نیست هیچ طاعت هر مخلوقی در نافرمانی خدای تعالی یعنی در کاری که نافرمانی خدای تعالی باشد نباید کرد هر چند که ترا حاکم وغیر حاکم فرمایند و در **(اصول حسامی)** آورده که در چیزی که نافرمانی خدای تعالی است هر چند سلطان فرماید کردن آن روا نباشد و در **(فتاوای سراجی)** آورده که اگر جماعتی از اهل قبله از فرمان پادشاه بیرون آیند و موضعی را باز گیرند اگر این بسبب ظلم حاکم باشد بر حاکم واجب باشد که ترك ظلم کند و اگر ترك نکند آن جماعت با وی جهاد کنند و مردمان باید که با ایشان مددکار شوند با آن حاکم ظالم جهاد کنند وحاکم ظالم را مدد نکنند و اگر حاکم عادل بود اورا مدد کنند و اگر ایشان دعوی حکومت میکنند و شمشیر بر سلطان بیرون می آیند ایشان اهل بغی باشند و بر سلطان واجب باشد که با ایشان جهاد کند چنانکه با کافران جهاد کنند و بر رعیت واجب باشد که سلطانرا یاری کنند بنفس و مال و اگر ایشان بگریزند باید که سلطان در پی ایشان برود و در **(متفق)** آورده که سلطانرا روا باشد که اهل بغی را بکشد اما روا نباشد که فرزندان ایشان را اسیر بگیرند و مال ایشان بغنیمت ستانند باید که مال ایشان را جمع کنند و نگاه دارند اگر توبه کنند توبهٔ ایشان قبول کنند و مال ایشان بایشان باز دهند و در حالت جنگ هر چه از هر طرف تلف شود باز نه طلبند و سلطانرا شاید که سرهای کشتگان اهل بغی را بولایتها فرستد و پسرهای کافران در حرب همچنین حکم دارد و اهل ذمه که اهل بغی را مدد دهند ایشانرا حکم اهل بغی باشد

فصل بیست و هفتم در بیان چیزهایی که نماز را تباه کند وچیزهایی که نماز را تباه نکند در **(هدایه)** و **(کنز)** آورده که سخن گفتن در نماز اندك باشد یا بسیار بقصد باشد یا بسهو نماز را تباه کند ونزدیك شافعی اگر بفراموشی سخن اندك گوید تباه نشود واین روایت

در (**منظومه**) است واگر بسهو سلام داد نماز تباه نشود از برای آنکه سلام ذکر است و دعایی که مانند سخن آدمی باشد نماز را تباه کند وبنزدیك شافعی تباه نکند ودر (**کافی**) آورده که در نماز نالیدن نماز را تباه کند اگر سه حرف گفته بنزدیك ابویوسف و بقول ابوحنیفه ومحمد نیز دو حرف تباه کند و فتوی برینست و در عربی سخن دو حرف آمده است چنانکه صه مه وقل وکل و در پارسی کج وتف آمده است پس تباه کنندهٔ نماز باشد اما در دمیدن در نماز اگر در سجده گاه او خاك باشد چنانکه خاك دور کنی نزدیك ابویوسف تباه نشود و نزدیك ابوحنیفه و محمد دو حرف نیز تباه کند از برای آنکه در نماز گریستن بآواز چنان باشد که گویی مگر میگوید که من مصیبت زده ام مرا تعزیت کنید واین سخن آدمیانست اما اگر گریستن او از ذکر بهشت یا از بیم دوزخ بود تباه نشود چنانکه امام آیت عذاب خواند جماعتی از ترس آه کنند و یا گفت که یا ربّ یا بآواز بگریست نماز تباه نشود یا امام آیت رحمت خواند جماعتیان بامید رحمت بگریستند ویا اللّهمّ ارزقنا گویند باتفاق نماز تباه نشود که این آواز گریه دلیل باشد برحضور وگویی مگر میگوید که ای بار خدای بهشت میطلبم و از آتش دوزخ بتو پناه میگیرم و در (**کنز**) و (**هدایه**) آورده که تنحنح کردن وجواب عطسه زننده باز دادن یعنی در جواب او یرحمك الله گفتن نماز تباه کند و اگر در نماز عطسه زد و الحمد لله گفت نماز تباه نشود اگر کسی بیرون نماز قرآن میخواند وفرو ماند ودیگری در نماز بود اورا باز گفت نماز او تباه شود امّا اگر امام در قراءت در مانده شد جماعتی باز گوید باتفاق نماز تباه نشود اگر چه که امام چندان خوانده باشد که نماز بدان درست باشد اما باید که بنیت کشادن بر امام باز گوید نه بر نیت قرآن خواندن اما اگر امام از آیتی بآیتی رود یا از سوره بسوره رود جماعتی باز گوید نماز او تباه شود واگر امام از وی بگیرد نماز امام نیز تباه شود ودر (**متفق**) آورده که عمل کثیر نماز را تباه کند

چنانکه خوردن وآشامیدن وشانه کردن وموزه پوشیدن ولگام برسر چهار پای زدن وکمان کشیدن وجوزگره بستن و دستار پیچیدن اما در (**صلوة مسعودی**) آورده که هر کاری که در بیرون نماز بیك دست توان کرد اگر در نماز بهردو دست کند نماز تباه نشود چنانکه میان کشادن وبند شیب جامه کشادن وکلاه برسر نهادن ومانند این وهر کاری که در بیرون نماز بدو دست می باید کرد چنانکه جهد کند در نماز وبیك دست کند نماز تباه شود چنانکه دستار بستن ومیان بستن وآنچه مانند این باشد واگر موضعی را در نماز در هر رکنی یکبار یا دو بار بخارد نماز او تباه نشود و اگر مردی در نماز بود عورتی اورا بوسه داد اگر تمکین کند نماز تباه شود و اگر روی خودرا ترش کند وخودرا ازو در کشد تباه نشود واگر مادر بچه از پستان او شیر خورد نماز او تباه شود واگر در نماز بود وبچه از پستان وی شیر خورد نماز او تباه نشود وشمس الایمة گفته که هر فعلی که نماز گزار بکند که اگر کسی اورا میبیند گمان برد که او در نماز نیست نماز تباه کند ودر (**هدایه**) آورده که اگر کسی در نماز سخن کند یا بقهقهه بخندد نماز تباه شود واگر قرآن از مصحف خواند نزدیك ابویوسف ومحمد نماز تباه شود ونزدیك ابوحنیفه تباه نشود و در (**جامع صغیر**) آورده که اگر پرسند در نماز از کسی که در خداوندی هیچ شریك هست یا نی او در جواب گوید که لا اله الاّ الله و اگر کسی بیرون نماز خدای را بصفتی یاد کند لایق حضرت او نباشد نماز گزارنده در جواب او گوید سبحان الله یا خبری بدو آوردند که فلان مسافر از سفر باز آمد گوید الحمد للّه یا گویند که فلان دشمن تو فوت شد در جواب گوید لاحول ولا قوة الا باللّه نزدیك ابوحنیفه ومحمد درین همه تباه شود ونزدیك ابویوسف تباه نشود از برای آنکه این سخن آدمی نیست وابوحنیفه ومحمد میگویند که در معنی سخن آدمیست وجواب سؤال است واگر اوّل نماز در نیافته است یا امام بفراموشی سلام داد وامام فاتحه بر خواند واو فاتحه

خواند بعد ازان اورا یاد آمد که چیزی از نماز باقی مانده نزدیك ابوحنیفه نماز تباه شود و نزدیك ابویوسف نشود باقی نماز خود تمام کند سجدهٔ سهو بیارد واگر بفراموشی سلام داد بعد ازان الحمد لله علی التوفیق گفت وآیة الکرسی بخواند بعد ازان اورا یاد آمد که چیزی از نماز باقی مانده بر خیزد ونماز تمام کند سجدهٔ سهو آرد که نماز او روا باشد باتفاق واگر بفراموشی سلام داد بعد ازان دعای آخرتی کرد عربی یا پارسی چنانکه گفت که خداوندا مرا بیامرز ومادر و پدر مارا بیامرز چون اورا یاد آمد که از نماز او چیزی باقی مانده است بر خیزد وآنچه باقی مانده است تمام کند وسجدهٔ سهو آرد نماز او باتفاق روا باشد واگر بعد ازان که بسهو سلام داد و گفت که بار خدایا مرا زنی خوب رو روزی کن یا کنیزکی نغز یا غلامی نیك نزدیك ابوحنیفه وابویوسف ومحمد رحمهم الله نماز او تباه شود از سر باید گرفت ونزدیك شافعی رحمه الله تباه نشود باقی نمازرا تمام کند واین روایت در (**منظومه**) است واگر سلام داد ودعایی که بعد از نماز میخوانند بخواند ویا در دست خود دمید ودست بر روی مالید بعد ازان یاد آمد که اورا از نماز او چیزی باقی مانده نزدیك ابوحنیفه ومحمد تباه شود ونزدیك ابویوسف تباه نشود واگر نماز میگزارد وکسی اورا زحمت میدهد لا حول ولا قوة الاّ باللّه گفت بقول ابوحنیفه ومحمد نماز او تباه شود ونزدیك ابویوسف تباه نشود و اگر در نماز نام خدای تعالی شنید جلّ جلاله گفت نماز او تباه نشود و اگر در نماز نام رسول شنید وگفت که ﷺ نزدیك ابوحنیفه ومحمد تباه شود نماز او ونزدیك ابو یوسف نشود واگر امام در نماز بر خواند که (**اَلَيْسَ ذٰلِكَ بِقَادِرٍ عَلٰٓى اَنْ يُحْيِيَ الْمَوْتٰى * القيامة: ٤٠**) جماعتی گفت بلی قادر بقول بعضی مشایخ نماز تباه شود وبقول بعضی تباه نشود امّا اگر (**يَآ اَيُّهَا الَّذِينَ اٰمَنُوا**) خواند جماعتی گفت لبّيك اللّهمّ لبّيك خواجه امام فخر الدين میگوید که نماز تباه نشود وشیخ برهان الدین میگوید که نماز تباه شود واگر کسی کتابی در پیش

خود نهاد و نماز میگزارد و بر خواند (**يَا يَحْيٰى خُذِ الْكِتَابَ بِقُوَّةٍ**) و یحیی نام آنکس است که در پهلوی وی است و نیت آن گزارنده آن باشد که آن یحیی نام آن کتاب را بردارد باتفاق نماز او تباه شود و اگر خبری آوردند که فلان کس بمرد نماز گزار در نماز گفت که (**اِنَّا لِلّٰهِ وَ اِنَّآ اِلَيْهِ رَاجِعُونَ**) بروایت درستر ابوحنیفه و محمد آنست که نماز تباه شود و نزدیك ابویوسف تباه نشود و این وقتی باشد که مراد او جواب دادن باشد اما اگر مراد او جواب دادن نباشد بیان حال خود باشد باتفاق تباه نشود و اعتبار درین مسئلها که گفته شد نیت گوینده را است اگر نماز گزارنده میخواست که بکاری فرماید یا از کاری باز دارد نماز او تباه شود اما اگر چنانکه اگر گربه گوشت میبرد او در نماز قراءت بلند بر خواند تا آواز او بشنوند و نگذارند که گربه گوشت ببرد و یا بچه بسوی آتش میرود او بلند بر خواند تا بچه را از آتش باز دارند یا کسی اورا آواز میدهد و بر نیت جواب بلند بر خواند بر نیت آن که بدانند که وی در نمازست نماز تباه نشود از برای آن که در مسجدهای آذینه آواز بلند میکنند تا معلوم شود که در نماز اند و هر چه از برای خبر کردنست تباه نشود و هرچه از برای فرمودن و باز داشتن بود تباه شود و اگر امام به سهو در نماز فجر فاتحه آهسته آغاز کرد و یا در نماز پیشین بلند آغاز کرد جماعتی سبحان الله بلند گفتند تا امام را آگاه کنند نماز تباه شود و اگر بر جایی که نماز میگزارد نجاست افتاد یا در جایگاهی که نجاست باشد بایستد یا بسبب انبوهی بصف زنان افتاد یا عورت او برهنه شد چنانکه فوطه بر میان داشت کشاده شد درین همه نزدیك ابویوسف تباه شود و نزدیك محمد تباه نشود مگر آنکه یك رکعت بدین حال بگزارد آنگاه تباه شود و فتوی برینست

فصل بیست و هشتم در بیان خلل قراءت در (محیط) آورده که هر که قرآن خواند باید که حرفها را درست گوید و وقوف را نگاه دارد و تشدید و مدّ اصلی را نگاه دارد و امیر المؤمنین علي رضی الله عنه گفت که معنی ترتیل اینست و نزدیك شافعی اگر در فاتحه خطا خواند تباه شود و اگر در سوره دیگر خواند تباه نشود و نزدیك علمای ما فاتحه یا سورهٔ دیگر هر کدام که بیان کرده خواهد شد اگر خطا خواند نماز تباه شود و هر سینی که بعد ازان طا باشد اگر بصاد خواند نماز تباه نشود چنانکه (**لئن بسطت**) و (**یبسط**) و آنچه مانند این باشد وبعضی قرب مخرج را اعتبار میکند چنانکه (**فلا تقهر**) را فلا تکهر خوانند روا باشد از برای آنکه قرب مخرجست و معنی کهر و قهر هردو غلبه کردن است و فتوی برینست که تباه نشود و خواجه امام خلیل احمد (**مخارج حروف**) عربی ساخته بود این ضعیف آنرا بپارسی کرده و درین کتاب آورده بدانکه هر حرفی که متحرکست که بر صورت الف است آنرا همزه گویند و همیشه الف آن باشد که ساکن باشد با و فا و میم از یك مخرجست و ثا و ذال و ظا از یك مخرجست و جیم و سین و صاد از یك مخرجست و قاف و کاف از یك مخرجست و واو و لام الف از یك مخرجست اما شش حرف دیگر که مانده از یك مخرجست و آن شش حرف حلقست و آن همزه است و ها و حا و خا و عین و غین است اما قاف و کاف از ملازه خیزد و آن بن زبانست و بن کام جیم و شین و یا و صاد این چهار حرفست که از میان زبان خیزد و لام و را و نون این سه حرفست از گوشه زبان خیزد و ظا و ذال و ثا از سر زبان خیزد و طا و تا و دال از میان زبان خیزد و فا و تا و میم و واو از لبها خیزد چون این مخارج حروف شناختی بدانکه اگر نماز گزارنده حرفی را بجای حرفی خواند که لفظ قرآن تفاوت کند اگر معنی او با معنی لفظ قرآن موافق باشد چنانکه فلا تکهر بجای (**فلا تقهر**) نزدیك ابوحنیفه و محمد روا باشد نزدیك ابویوسف روا نباشد از برای آنکه ابو یوسف مثل را اعتبار میکند نه معنی تنها و ازینجاست که بعضی علما گفته اند اگر توریت و انجیل و زبور در نماز بخوانند روا باشد اگر چیزی خوانند که معنی آن با معنی قرآن موافق

باشد چنانکه **(و نخل و رمّان)** بجای رمّان تفاح خواند نزدیك ابوحنیفه و محمد روا باشد و نزدیك ابویوسف روا نباشد که لفظ تفاح در قرآن نیست اما اگر حرفی بجای حرفی خواند چنانکه عفص بجای عصف و عافص بجای عاصف و شعیر بجای سعیر و قوسرة بجای قسورة باتفاق نماز تباه شود و در **(متفق)** آورده که اعوذ بذال است اگر بدال خواند روا بود و من الشیطان اگر بتا خواند نماز تباه شود **(الحمد لله)** اگر بخا گوید نماز تباه نشود از آنکه مخرج هردو یکیست و اگر به ها گوید تباه شود اگر جهد نکند در تصحیح اینجا مخرج را اعتبار نکردند اگر سین سبحانك بصاد خواند نماز تباه شود و اگر لا اله غیرك را خیرك خواند نماز تباه شود نزدیك بعضی و به نزدیك بعضی تباه نشود و اگر تشدیدی که بر هردو **(ایاك)** است بر نون **(نعبد)** یا بر نون **(نستعین)** تشدید نهد نماز تباه شود اگر صاد **(صراط)** را بسین خواند یا بزا نماز تباه نشود اگر الذین بدال خواند تباه شود اگر **(انعمت)** بغین خواند نماز تباه شود خواجه امام خلیل ابن احمد گفته که تباه نشود و اگر **(و لا الضالین)** را بذال خواند بقول محمد بن سلم تباه نشود و بقول **(ابومطیع بلخی)** [۱] تباه شود و شیخ الاسلام برهان الدین گفته است که نماز تباه شود و صدر الشهید حسام الدین گفته که تباه نشود اما در **(فصول عماد الدین)** [۲] آورده که اگر ضاد **(ولا الضالین)** بقصد بظا خواند نزدیك بعضی کافر شود و اگر نمی تواند گفت و بظا گفته میشود اورا امامت نفرمایند و رسول الله ﷺ فرمود که من از اهل ضادم من ضاد را چنانکه حق است توانم گفت و در **(محیط)** آورده که دران چیزی که بیشتر مردمان بدان مبتلا اند نماز تباه نشود چنانکه ضاد را اگر بذال یا بزا یا بظا گوید نماز تباه نشود پیش بعضی تباه شود اگر آمین را بتشدید گوید بروایت دُرستر آنست که تباه نشود از برای آنکه مانند او در قرآن هست اگر چه که باتفاق آمین از قرآن نیست بی تشدید و **(قل اعوذ)** را اگر بدال خواند نماز تباه نشود و اگر هر سینی که در **(قل اعوذ بربّ الناس)**

---

(۱) ابومطیع من اصحاب ابی حنیفة توفی سنة ۱۹۹ هـ. [۸۱٤ م.]

(۲) مؤلف **(فصول عمادی)** عبد الرحیم جمال الدین بن عماد الدین توفی سنة ٦٥۱ هـ. [۱۲۵۳ م.]

است بصاد خواند نماز تباه شود و اگر (**برب الفلق**) را به بربّ العلق خواند نماز تباه شود و اگر سین (**حاسد**) را یا (**حسد**) را بصاد خواند نماز تباه شود و درین سوره هر جا که مِن است به مَن خواند نماز تباه شود و در (**قل هو الله احد**) هرجا که دالی باشد بتا خواند نماز تباه شود اگر (**الصمد**) را سین خواند بقول بعضی تباه شود اما درستر آنست که تباه نشود از برای آنکه سین و صاد هردو بیك معنی آمده اند و اگر تاء (**تبّت**) را بدال خواند و یا سین (**سیصلی**) را بصاد خواند یا ذال (**ذات لهب**) را بدال خواند یا طاء (**حطب**) را بتا خواند یا سین (**مسد**) را بصاد خواند درین همه نماز تباه شود و در (**محیط**) آورده که اگر ذاء اذا جاء را بدال یا صاد (**نصر الله**) بسین یا دال (**یدخلون**) بتا خواند یا تاء (**توابا**) بطا خواند درین همه تباه شود نماز و اگر غین (**واستغفره**) بخا خواند نزدیك بعضی تباه نشود و همچنین در دعاء نستغفرك بجای غین خا خواند نزدیك بعضی تباه نشود و این درسترست و اگر الف الله یا باء اکبر مد کند نماز تباه شود و به نزدیك بعضی خطر کفرست و اگر سین سبحان ربی العظیم یا سین سبحان ربّی الاعلی را بصاد خواند یا ظاء عظیم را بذال یا بزا گوید نماز تباه شود و اگر سبحان ربّی العظیم درست نمی تواند گفت و سبحان ربی الکریم گوید روا باشد و اگر بجای (**اصحاب النار**) (**اصحاب الجنّة**) گوید نماز تباه شود و اگر حرفی زیادت خواند چنانکه (**یس و القرآن الحکیم**) أإنّك لمن المرسلین نماز تباه شود و اگر (**رحلة الشتاء و الصّیف**) را رهلة الشطاء و السّیف خواند تباه شود و درستر آنست که تباه نشود و اگر و السّماء ذات الصّدع و الارض ذات الرجع خواند بعضی گفته اند تباه شود و بعضی گفته اند که تباه نشود و اگر بجای (**خیر البریّة**) شر البریة خواند به نزدیك بعضی تباه شود و به نزدیك بعضی تباه نشود اما اگر التحیات را بطا یا بدال خواند نماز تباه نشود و اگر طاء طیبات را بتا خواند یا صاد صلوات یا صاد صالحین را سین خواند درین همه نماز تباه شود و در قنوت نصلّی را بسین خواند و یا نستعینك و هر سینی که در قنوتست بصاد خواند نماز تباه شود و اگر ثاء نثنی را سین خواند و یا دال نحفد را بذال خواند یا ذال عذابك بدال خواند درین همه

نماز تباه شود و اگر ملحق را مهلك خواند تباه نشود و در (**ملتقط**) آورده که به قطع کلمه بقول قرّاء نماز تباه شود و بقول فقها نماز تباه نشود چنانکه اگر اَلْ گفت نَفَس او باز گرفت کلمه قطع شد پس گفت حمد للّه یا التحیّات میخواند التّ گفت و نَفَس او باز گرفت پس گفت حیات للّه نماز تباه نشود و بعضی گفته اند که اگر همه قرآن را حرف حرف در نماز بخواند نماز تباه نشود و اگر کاف ایاك نبعد و ایّاك نستعین کنعبد و کنستعین و بای مغضوب بعلیهم پیوسته کند خطا نباشد و اگر مدّی یا تشدید را که اصلی نباشند ترك کند نماز تباه نشود و اگر یك چیزی میخواند و پیش از تمام کردن ازان سوره بسوره دیگر رود یا از آیتی بآیتی رفت بقصد نماز مکروه باشد و (**ابوالیسری بخاری**) گفته که اگر جایی که وقف نباشد وقف کند نماز تباه شود چنانکه قالت الیهود گفت وقف کرد و از عزیر ابن الله آغاز کرد و قالت النصاری گفت وقف کرد از مسیح ابن الله آغاز کرد نماز تباه شود از برای آنکه از ابن الله آغاز کردن کفر بود مسیح ابن الله همچنین ودر (**لا یعلم تأویله الاّ الله**) وقف نکرد وبر (**والرّاسخون فی العلم**) وقف کرد درین همه نماز تباه شود و در (**متفق**) آورده که مکروه باشد اما تباه نشود و در (**ملتقط**) آورده که وقف را اعتباری نیست که اگر وقف را ترك کند نماز تباه نشود و قاضی امام (**ابوذرّ بخاری**)[۱] را امامی بود ودر نماز آنجا وقف کرد که (**یخرجون الرّسول**) پس آغاز کرد که و ایّاکم ان تؤمنوا قاضی اورا از امامت معزول کرد امّا نماز باز نگزاردند اما خطایی که در اعراب باشد بر دو نوعست هر کلمه که معنی بدو نمیگردد نماز تباه نشود باتفاق چنانکه (**الرحمن علی العرش استوی**) الرّحمن بنصب خواند و آنکه بدو معنی میگردد چنانکه (**و عصی آدمُ ربّهُ**) آدم را بنصب خواند و ربّه برفع خواند (**و اذ ابتلی ابراهیم ربّه**) ابراهیم را برفع خواند و ربّه را بنصب خواند و (**انّما یخشی الله من عباده العلماء**) الله را برفع و علما را بنصب خواند یا (**البارئ المصوّر**) بنصب واو خواند یا (**و یطعم و لا یطعم**) بر عکس خواند بعضی گفته اند که درین همه نماز تباه شود امّا تأویل آنکه ابراهیم برفع خواند و

---

(۱) ابو ذر همدانی عمر توفی سنة ۱۵٦ هـ. [۷۷۳ م.]

ربّه بنصب سؤال کرد ابرهیم از پروردگار خود و او اجابت کرد سؤال ابرهیم را و تأویل آنکه الله برفع خواند و علمارا بنصب معنی چنین باشد که جزا دهد علما را خدای تعالی بر ترسیدن علما از حضرت خود و تأویل آنکه ربّه برفع خواند و آدم بنصب خواند معنی آن بود که عفو کرد خدای عزّ و جلّ زلّت آدم را و تأویل خشی الرّحمن برفع خواند و در **(فتاوای ظهیری)** آورده که اگر در نماز خطایی خواند که اگر در بیرون نماز بعمد بر خواند کافر نشود چنانکه **(انّ المسلمین و المسلمات)** بنصب خواند نماز تباه نشود و اگر چنان خواند در نماز که اگر در بیرون نماز بقصد چنان خواند کافر شود چنانکه **(البارئ المصوّر)** بنصب واو خواند نماز تباه شود و به نزدیك بعضی از متأخّران نماز تباه نشود درین ها همه گفته شد بهتر آن باشد که در همه نماز باز گرداند واز **(شیخ ابوالقاسم)**[۱] نقلست که اگر نماز بیك وجه فاسد شود و لکن بچند وجه فاسد نشود اگر از برای احتیاط باز گرداند نیکو باشد امّا حکم نکنند به تباه شدن نماز از برای آنکه مردمان مبتلا اند و اگر نماز گزار خطایی خواند یا اعرابی خطا گفت چنانکه به نه وجه فاسد شود و بیك وجه فاسد نشود بر درستئ نماز حکم بکنند و بر تباه شدن نماز حکم نکنند و فتوی برینست

فصل بیست و نهم در بیان چیزهایی که در نماز مکروهست در **(هدایه)** و **(کنز)** آورده که ابوحنیفه و ابویوسف گفته اند که مکروه بحرام نزدیکترست و محمد میگوید که مکروه حرامست و در **(مبسوط)** آورده که معین کردن یك سوره در نماز چنانکه در آن نماز غیر آن سوره نخواند مکروه باشد و اگر در رکعت دوم سوره بخواند که بالاتر ازان سوره که بخواند مکروه باشد و رسول الله ﷺ فرمود که هر که قرآن را واژگون بخواند اورا سر نگونسار بدوزخ در اندازند و این در حق کسی که بقصد واژگونه بخواند اما اگر بفراموشی در رکعت دوم سوره بالاتر آغاز کرد بعد از آن بیاد آمد بالاست باید که همان سوره که آغاز کرده تمام کند که مکروه نباشد و در نماز فریضه از سوره بسوره رفتن و یك سوره در میان گذاشتن و یا از آیتی بآیتی رفتن و آیتی در میان گذاشتن

(۱) مؤلف **(فتاوای‌مرغینانی)** برهان الدین علی فرغانی مرغینانی توفی سنة ۵۹۳ هـ. [۱۱۹۷ م.]

و این خواه در یك رکعت باشد یا در دو رکعت باشد مکروه باشد اما گذاشتن دو سوره در میان یا زیاده مکروه نیست و اگر در رکعت اول **(قل اعوذ برب الناس)** خواند باید که در دوم نیز **(قل اعوذ برب الناس)** خواند که خواندن یك سوره در دو رکعت بنزدیك بعضی مکروه نیست و اگر در رکعت دوم یك آیت یا دو آیت زیادت از رکعت اول بر خواند مکروه نباشد از برای آنکه رسول الله ﷺ در نماز جمعه در رکعت اوّل **(سبّح اسم)** خواندی و در دوم **(هل اتیك)** خواندی و اگر در رکعت دوم سه آیت زیادت از رکعت اوّل بر خواند مکروه باشد امّا سجدهٔ سهو لازم نیاید اما در نافله مکروه نباشد بهمه حال و در **(فتاوای برهانی)** [۱] آورده که مکروه در نماز فریضه باشد اما در نافله هیچ ازینها مکروه نباشد و در **(متفق)** آورده که در تکبیر انگشت نر برابر نرمهٔ گوش بر آوردن سنّت است و از نرمهٔ گوش بالاتر بر آوردن مکروهست و چون بآس آید دهان فراخ واکردن مکروهست باید که لب زیرین بدندان بگیرد و پیچیدن اندام و کرشمه کردن در نماز مکروهست و پیش از سلام سجدهٔ سهو کردن و در سجود شکم بر ران نهادن مردانرا و بعد از گزاردن فریضهٔ نماز پیشین و نماز شام و نماز خفتن سنّت را تأخیر کردن از برای خواندن دعاء و اَوْرَادْ این همه مکروهست و چون امام از نماز فارغ شود باید که سنّت گزاردن را باز پس آید و جماعتیان پیشتر و اولی اینست و اگر امام تنها بر دکانی (جای بلند قد آدم) بایستد و جماعتیان بر زمین مکروه باشد و اگر در محراب تنها بایستد و جماعتیان در بیرون محراب مکروه باشد و اگر هردو قدم او در مسجد باشد مکروه نباشد و آستین پیچیده در نماز مکروه است و در **(ملتقط)** آورده که اگر امام رکوع دراز کند یا قراءت از برای مردمان مکروه باشد و حرامست و در **(صلوة مسعودی)** آورده که تأخیر کردن سنّتی که بعد از فریضه باشد مکروه باشد و عایشه رضی الله عنها وعن ابیها گفت که چون رسول ﷺ فریضه بگزاردی چندانی بیش توقف نکردی که بگفتی که اللّهمّ انت السلام و منك السلام بعد ازان سنّت بگزاردی و عبد الله

---

(۱) مؤلف **(فتاوای برهانی)** برهان الدین طاهر بخاری توفی سنة ٥٠٤ هـ. [۱۱۱۰ م.]

ابن عباس رضی الله عنهما گفت که اگر بعد از فریضه برین چیزی زیاده کند درین بدعتی کرده باشد و هر فریضه که بعد ازان سنت نیست بی توقف روی بگردانی [۱] و دست بدعا برداشتی که فرمود رسول الله ﷺ که بعد از نماز فریضه دعا مستجاب است و از حسن بصری رحمة الله علیه نقلست که گفت اگر امام بعد از آنکه سلام نماز دهد روی نگرداند اورا بسنگی بیاگاهانند تا روی بگرداند و چون روی بگرداند اگر سخن علم بیان خواهد کرد پشت بمحراب باز نهد و اگر علم بیان نخواهد کرد منحرف نشیند یعنی پشت راست بسوی قبله نکند و در **(هدایه)** و **(کافی)** و **(جامع الصغیر)** آورده که اگر بر بالای سر نماز گزار صورتی [ذی روح] باشد نماز او مکروه باشد زیراکه در هر خانه که صورت یا سگ باشد جبریل بدان خانه در نیاید و بعضی گفته اند که اگر صورت خرد باشد چنانکه از دور نتوان دید مکروه نباشد و در **(جامع الصغیر خانی)** آورده که و در **(بوستان فقیه)** نیز که جامه که بران صورت باشد در نماز و غیر نماز مکروهست و در **(صلوة مسعودی)** آورده که اگر صورت بی سر باشد مکروه نباشد و در **(کافی)** آورده که در خانه که صورتی چنان باشد که آنرا جان نباشد مانند مناره و کشتی و غیره دران خانه نماز مکروه نباشد و در **(مختلف)** [۲] آورده که شمردن آیت و تسبیح در نماز بانگشت مکروه باشد نزدیك ابوحنیفه و اما به نزدیك ابویوسف و محمد مکروه نباشد و این روایت در **(منظومه)** است و اگر بدل شمار کند باتفاق مکروه نباشد و در **(کنز)** و **(جامع الصغیر)** آورده که آتش افروختن در پیش نماز گزار مکروه باشد امّا اگر مصحف یا شمشیر یا قندیل یا شمع و یا مشعله اگر در پیش نماز گزار بنهند یا بیاویزند مکروه نباشد و در پس پشت کسی که سخن میگوید خواه نشسته و خواه ایستاده مکروه نباشد اما شمشیر برهنه مکروه باشد و اگر ایستاده باشد یا خوابانیده باشد مکروه نباشد و در **(هدایه)** آورده که اگر صورتی بر بالشی باشد انداخته یا بر پلاسی که در زیر قدم باشد

---

(۱) پس از خواندن آیة الکرسی و تسبیحات

(۲) مؤلف **(مختلف الروایة)** ابو اللیث نصر سمرقندی توفی سنة ۳۷۵ هـ. [۹۸۵ م.]

مکروه نباشد و اگر ایستاده باشد مکروه باشد یا بر دیواری آن صورت کشیده باشند مکروه باشد و اگر جای سجده صورت باشد نماز مکروه باشد نشاید نماز بر آن جای گزاردن و در (**مبسوط**) آورده که نماز بر جایی که بران جای صورت باشد اگر چه در زیر قدم باشد نماز مکروه باشد و اگر جامه بر بالایی اندازد مکروه نباشد که رسول الله ﷺ فرمود که چند موضع است که در آنجا نماز گزاردن مکروه است اوّل در موضعی که گوسفند میخوابانند **دوم** در موضعی که قصّابی میکنند **سیم** جای خفتن شتران **چهارم** پایگاه یا بام آن **پنجم** مبرز [محل دفع حاجت] **ششم** بر بام مبرز **هفتم** در گورستان مکروهست **هشتم** در حمّام از برای آنکه خانۀ شیطانست **نهم** در راه عامه مکروهست **دهم** در بام کعبه مکروهست و در (**صلوة مسعودی**) آورده که اگر در پس محراب مسجد کلخن یا مبرز باشد دران محراب نماز گزاردن مکروه است و بعضی گفته اند در خانه که خمر یا آلت فسق باشد مثل نرد و شطرنج و چیزهایی که بران لهو و بازی میزنند مانند رود و نی دران خانه نماز مکروه باشد و در خانه که دف و نی و طنبور باشد فریشته دران خانه در نیاید و دعای ایشان مستجاب نشود و برکت از مال و کسب ایشان بر گیرند و رسول الله ﷺ فرمود که در هر کاروانی که جرس باشد فریشته دران کاروان در نیاید و در (**صلوة مسعودی**) آورده که میان سر تراشیدن و گرد سر گذاشتن مکروهست و دستار در گرد سر بستن چنانکه تمام در گرد سر باشد و میان سر تمام برهنه بگذارد مکروه باشد و اگر اندکی از میان سر برهنه ماند راست نیاید و سنّیان سمرقندی کلاه از بهر آن در سر نهاده اند تا میان سر برهنه نماند نه از برای سرفه دستار و در (**هدایه**) آورده که هر نمازی که با کراهت ادا کرده شود روا بود و امّا اولی آن باشد که باز گردانند و در (**صلوة مسعودی**) آورده که دستار بزرگ باید و دراز از برای اقامت سنّت نه از برای تکبّر که دستار رسول الله ﷺ که همیشه بر سر می بست هفت گز بوده و دستاری که جمعه و عیدها هُمی بر سر می بست دوازده گز بوده و رسول الله ﷺ فرموده است که دستار بندید که فریشتگان دستار می بندند و شما نیز دستار بندید تا حلم شما زیاده

شود و در (**ذخیره**) آورده که چون دستار پریشان شود باید که همچنانکه در سر بسته پیچ پیچ باز کند و بهتر در سر بندد و مستحبست فرو گذاشتن دنبال دستار بر میان هردو شانه بعضی گفته اند که مقدار یك بدست و بعضی گفته اند که آن مقدار که چون نشیند دنبال دستار بر زمین نشیند و رسول الله ﷺ فرمود که ازان چیزها که درویشی آرد یکی آنست که دستار نشسته در سر بندد و جامه پای اگر کسی ایستاده در پای کند خدای تعالی اورا ببلایی مبتلا کند که آنرا هیچ علاج و مداوا نباشد روزی امیر المؤمنین علي رضی الله عنه اندیشناك بود با خود گفت که این از کجاست که من جامه پای بپای ایستاده نپوشیده ام و دستار نشسته در سر نبسته ام پس بدانکه دستار نشسته در سر نشاید بستن و جامه پای بپای ایستاده نشاید پوشیدن و در (**متفق**) آورده که اگر علم دستار از زر یا از ابریشم بقدر چهار انگشت کشیده بود روا باشد و حرام نبود و در (**صلوة مسعودی**) آورده که بدترین مردان آنست که خودرا مانند زنان کند چنانکه جامه ابریشم پوشد و یا پیراهن پیش جیب و یا جامه پای فراخ پاچه پوشد و رسول الله ﷺ فرموده که پنج قوم اند که خدای تعالی بر ایشان لعنت کرده یکی مردی که خودرا مانند زنان کند دیگر زنی که خودرا مانند مردان کند دیگر کسی که وعده کند و خلاف کند دیگر کسی که نابینایی بترساند دیگر کسی که زن نخواهد و میتواند که بخواهد ومراد ازو آنست که فرزند نیاید و در (**صلوة مسعودی**) آورده که مردیرا که بندشیب جامهٔ ابریشمین پوشد و بی توبه بمیرد مار افعی بر میان او پیچد و اورا میگزد تا روز قیامت و در (**منظومه**) آورده که بر بالش و نهالی ابریشمین خفتن نزدیك ابوحنیفه روا باشد و از ابویوسف دو روایت است یکی روایت با ابوحنیفه موافق است و نزدیك امام محمد نشاید و در (**صلوة مسعودی**) آورده که کلاه زر کشیده و جامهٔ ابریشمین مردانرا حرامست و با آن نماز گزاردن مکروهست و در (**متفق**) آورده که جامهٔ ابریشمین مردانرا و پسران نابالغ را نیز حرام است و گناه کودکان در گردن آنکس که ایشانرا بپوشاند و اگر جامه که تار آن ابریشم باشد و باف پنبه بود پوشیدن آن مردانرا و کودکانرا روا باشد

باتفاق و انگشترین مسین و آهنین و رویین و برنجین مردانرا حرامست و زنانرا زرین حلالست و دیگرها حرامست و نماز با آن مکروهست و در (**بوستان فقیه**) آورده که (**نعمان بشیر**) [١] گفت که روزی پیش رسول الله ﷺ آمدم و انگشترین زرّین در انگشت کرده بودم رسول الله ﷺ فرمود که چه بوده است که پیش از در رفتن به بهشت بر تو پیرایه بهشتیان می بینم پس انگشترین از انگشت بیرون کردم و دیگر روز انکشترین برنجین در انگشت کردم باز فرمود که چه بوده است ترا که از تو بوی بتان می آید گفتم یا رسول الله از چه سازم پس فرمود که از نقره باید که از یك مثقال کمتر باشد و نقلست که روزی امیر المؤمنین عمر رضی الله عنه مردیرا دید که حلقه آهنین در دست کرده بود اورا بگرفت و حلقه از دست وی بیرون کرد و گفت که رسول الله ﷺ فرموده است که زر پیرایهٔ مشرکانست و نقره پیرایهٔ مسلمانان است و آهن پیرایهٔ دوزخیانست و ازینجاست که مباحست انگشتری و بعضی علما گفته اند که انگشتری نپوشد مگر یکی از سه کس یکی حاکم و یکی نویسنده حاکم و یکی احمق اما فتوی بر آنست که حاکم را و غیر حاکم را روا باشد و در (**تهذیب**)[٢] آورده که انگشترین زرین مردانرا حرامست و انگشترین نقره و عقیق و زمرد سلطانرا مباحست اما غیر سلطانرا ناپوشیدن اولیتر و در (**تهذیب**) و (**متفق**) آورده که مگر نقره مردانرا حلالست و زر اندود کردن کمر و شمشیر و مرصّع کردن کمر باکی نیست از برای آنکه مردانرا مروارید پوشیدن حلالست اما اگر قدح و کوزه و کاسه زرین ونقریین خرد و بزرگ درانجا خوردن و آشامیدن باتفاق حرامست مردان و زنانرا و دوات و قلم دان و عود سوز و سرمه دان زرین و نقریین مردان و زنانرا حرامست اما پوشیدن زر و ابریشم زنانرا باتفاق حلالست و در (**صلوة مسعودی**) آورده که اگر مرد جامهٔ ابریشمین پوشیده و می تواند که بیرون کند و نمیکند گناه کبیره بر وی مینویسند و اگر سوگند خورد بسه طلاق که اگر دیگر

---

(١) نعمان بن بشیر خزرجی انصاری قتل سنة ٦٤ هـ. [٦٨٣ م.] فی حمص

(٢) مؤلف (**تهذیب**) محی السنة امام بغوی حسین توفی سنة ٥١٦ هـ. [١١٢٢ م.]

این جامه از تن خود جدا کند و نکرد زن او بسه طلاق شود و اگر مردی در خانه نشسته پس سوگند خورد که اگر دیگر هرگز درین خانه نشیند زن او بسه طلاق و چندانی توقف کند که میتوانست که بیرون رود و نرفت زن او بسه طلاق شود و در **(متفق)** آورده که مردانرا دست و پای و موی بحنا رنگ کردن حرامست و رنگ کردن موی غازیان را از بهر جهاد کردن روا باشد و رنگ کردن دندان را روا نیست مردانرا و زنانرا و در **(ینابیع)** [١] آورده که دست و پای مردان و پسران خرد نشاید بحنا رنگ کردن اما زنان ودخترانرا روا باشد وکم کردن ریش چون از یك قبضه زیاده روا باشد اگر چه که سفید باشد اما بعضی گفته اند که چون از یك قبضه زیادت شود کم کردن مستحب است مادامکه زیاده از یك قبضه باشد و بعضی گفته اند که کم ناکردن مستحب است ودر **(هدایه)** می آرد که در دعا کردن نشاید گفت که بحق فلان چنانکه بحق انبیای تو ورسل تو از برای آنکه هیچ مخلوق‌را بر خالق هیچ حق نیست اما اگر بحرمت مصطفی و اهل بیت مصطفی گوید شاید از برای آنکه در دعاء استفتاح آمده است که بحرمة الشهر الحرام و المشعر الحرام و المشاعر العظام و قبر نبیّك محمّد علیه الصلوة و السلام و در **(هدایه)** آورده که بازئ نرد و شطرنج و اربعة عشرة و بازی که هست حرامست مگر آن چند بازی که رسول الله ﷺ فرموده است که هر که شطرنج و نرد بازد همچنانکه دست خودرا بخون خوك فرو برده و در **(متفق)** آورده که حرامست بازئ نرد و شطرنج و باقی بازیها نزدیك ابوحنیفه و ابویوسف و محمد و امام شافعی میگوید که باکی نیست بازی شطرنج وقتی که چهار شرط باشد که در وقت باختن وقت نماز نباشد دوم آنکه گرو نباشد سوم آنکه دشنام نباشد چهارم آنکه بر راهگذر مردمان نباشد آنگاه باکی نیست و دلیل شافعی آنست که در باختن شطرنج تیزی فهم حاصل آید پس اگر از برای این بازد نزدیك شافعی باکی نیست بدین شرطها که گفته شد و اگر یکی ازین شرطها نگاه ندارد نزدیك امام شافعی نیز حرامست و رسول ﷺ فرمود که هر بازی که هست قمارست تا

---

(١) مؤلف **(ینابیع‌احکام)** محمد اسفراینی توفی سنة ٧٤٧ هـ. [١٣٤٦ م.]

آن بازی که کودکان با سفال میکنند و در **(تفسیر اوحدی)** آورده که هر بازی که هست حرامست از برای آنکه خدای تعالی فرموده است که **(اَفَحَسِبْتُمْ اَنَّمَا خَلَقْنَاكُمْ عَبَثاً وَ اَنَّكُمْ اِلَيْنَا لَا تُرْجَعُونَ * المؤمنون: ۱۱۵)** و این بر سبیل سرزنش است معنیش چنان باشد ای میپندارید که شمارا از برای بازی آفریده ام یعنی شمارا از برای بازی نیافریده ایم و در **(بوستان فقیه)** آورده که گرو بستن در قمارها و بازیها حرامست مگر در سه چیز اسب تاختن و شتر دوانیدن و تیر انداختن بشرط آنکه گرو از یك جانب باشد و اگر از هردو جانب باشد روا نباشد مگر آنکه همین کسی باشد که با او شرط کرده باشد که اگر او سابق باشد اورا هیچ نباشد ودر **(مناقب العلوم)** آورده که در پنج موضع سخن گفتن مکروهست و در پنج موضع خندیدن مکروهست و در پنج موضع نگریستن مکروهست و پنج چیز شنیدن مکروهست اما آن پنج موضع که سخن گفتن مکروهست یکی در عقب جنازه سخن گفتن مکروهست دوم بوقت خواندن قرآن سیم در مجلس علم چهارم بعد از صبح بر آمدن تا آن زمان که آفتاب بلند شود پنجم بعد از نماز خفتن افسانه مکروهست و این در **(هدایه)** آورده اما آن پنج موضع که خندیدن مکروهست اول در گورستان دوم پیش مصیبت زدهگان سیم بوقت یاد کردن خدای تعالی از برای آنکه خدای تعالی میفرماید که مؤمنان آن کسانی اند که چون ذکر خدای تعالی بشنوند یا گویند بر ترسند از هیبت خدای تعالی وخندیدن در وقت یاد کردن خدای تعالی عزّ و جلّ علامت منافقان است و چهارم کسی که هزل میگوید خندیدن مکروهست پنجم در نماز خندیدن مکروهست از برای آنکه وقت گریه و زاریست و نه وقت خنده و بازیست و رسول الله ﷺ فرمود که هر که سخن گوید تا مردمان بخندند خدای تعالی سیصد فریشته از آن سخن بیافریند تا لعنت برو گویند و بران قوم میکنند تا روز قیامت ودر **(فتاوای سراجی)** آورده که اگر جماعتی شراب میخورند یکی بر بلندی نشیند بر شکل مذکّران و هزل میگوید و مردمان بر میخندند از برای خوار داشت بمذکّر همه کافر شوند و نزدیك نماز گزار خندیدن مکروهست از برای آنکه رسول الله ﷺ نماز میگزارد و

کافران میخندیدند اما آن پنج موضع که نگریستن مکروهست اول در نماز از چپ و راست و بالا نگریستن مکروهست که رسول ﷺ فرمود که اگر در نماز از چپ و راست نگاه کند و بداند که با که راز میگوید بهیچ چیز ننگرد دوم در خانهٔ مردمان بی دستوریٔ ایشان نگریستن مکروهست که رسول الله ﷺ فرمود که رواست صاحب خانه را که دو چشم بیننده را بر کشد ودر (**شرعة الاسلام**) آورده که اگر مسلمانی را بر بام خانهٔ او حاجتی باشد باید که همسایه گانرا خبر دار کند تا در حجاب شوند از نظر سیم از مردان و زنان از ناف تا بزیر زانو دیدن مکروهست یعنی حرامست چنانکه در اول کتاب گفته شد چهارم در کار دنیا بالاتر از خود دیدن مکروهست و چنان باید که مؤمن در کار دنیا در درویشتر از خود نگرد و در کار آخرت در بالاتر از خود نگرد تا بشکر مشغول شده باشد ودر کار دین در بالاتر از خود نگاه کند تا تقصیر خود در طاعتها بیند پنجم زنانرا در مردان بیگانه نگریستن مکروهست چنانکه مردانرا در زنان بیگانه نشاید نگریستن و هر زنی که در مرد بیگانه نظر کند بحرام روز قیامت چشمهای ایشانرا پر از آتش کنند که زناء چشم نظر حرام کردنست [۱] و زناء گوش شنیدن آواز زنان بیگانه است وزنای دل اندیشیدن از زنان ومردان بیگانه است وهر که سخن گوید با زن بیگانه و یا زن با مرد بیگانه بشهوت باز دارند ایشانرا در دوزخ سالها اما آن پنج چیز که شنودن وگوش داشتن آن حرامست اول سرودست و در (**فتاوای کبری**) آورده که گوش داشتن سرود معصیت است و نشستن بر آن فسق است و لذّت گرفتن ازان

---

(۱) علاّمه ابن عابدین در (**ردالمحتار**) آورده که (لو نظر الی الاجنبیة من المرآة و الماء المرئی مثاله لا عینه بخلاف ما لو نظر من زجاج او ماء هی فیه لان البصر ینفذ فی الزجاج و الماء فیری ما فیه و مفاد هذا انه لا یحرم نظر الاجنبیة من المرآة او الماء بغیر شهوة) رسم و سینه ما و تله ویزیون نیز همچنین است نظر آنها بلا شهوة مکروهست لا حرام شنیدن آواز زنان من الآلات کغراموفون و تیب و رادیو بلا شهوة حرام نیست زیراکه اینچنین آواز عکس صداست لا عین صدا بنابر آن شنیدن اذان و قرآن ازین آلات جائز نیست زیراکه این آوازها عین صدای قاریٔ و مؤذن نیست هر که جائز گوید ملحد شود زیرا که حسنات و مباحات به نیت سیئه معصیت می شوند و سیآت و معاصی به نیت صالحه حسنه نشوند اذان و قرآن را از آلات لهو به نیت صالحه شنیدن جائز نشود

کفرست [۱] و عبد الله مسعود رضی الله عنه گفت که شنودن سرود حرامست و در دل نفاق رویاند و در (**متفق**) آورده که زدن مزامیر حرامست و بزه کاری قوی غیر طبلی که در روز جنگ زنند که شنودن آن بزه کار نشود و روایت اینست که (ضرب المزامیر وکذا استماعها وزر سوی طبل الحرب فی الوغا)دوم نوحه کردن وشنودن حرامست که رسول الله ﷺ فرمود که دو آواز هست که خدای تعالی بران لعنت کرد یکی آواز سرود دوم آواز نوحه در وقت مصیبت نوحه کرد آن کسانی که در گرداو باشند و شنوندگان و یاری دهنده گان را در روز قیامت بدوزخ عذاب کنند سیم سخن هزل وبیهوده گفتن و شنودن و گوش داشتن حرامست وعلماء دین چنین گفته اند که هر که سختی بیند در دل وسستی بیند در دین خود وطاعت خود ونیکی بیند در روزئ خود گو یقین بدانکه سخن هزل بیهوده گفته یا شنوده چهارم چون دو کس پنهان سخن گویند گوش داشتن بدان حرامست که رسول الله ﷺ فرمود که هر کس که گوش دارد بسخن مردمان را که از وی پنهان دارند بفرماید خدای تعالی روز قیامت تا سرب گداخته در گوشهای وی گدازند واین در (**مشارق**) است پنجم گوش داشتن و شنودن غیبت است و چنانکه غیبت کردن برادر مسلمان حرامست شنودن نیز حرامست که رسول الله ﷺ فرمود که هر که غیبت کند تا چهل روز نماز او بآسمان نبرند یعنی قبول نکنند و در (**صحیحین**) آورده که رسول الله ﷺ از یاران پرسید که میدانید که غیبت چیست یاران گفتند که خدای و رسول خدای دانا ترست پس رسول الله ﷺ فرمود که غیبت آنست که برادر مسلمان خودرا یاد کنی بآنچه اورا ناخوش آید یاران گفتند که اگر آنچه در وی باشد بگوییم غیبت باشد فرمود که آری غیبت همین است که اگر آنچه در وی نباشد بگویند بهتان باشد و رسول الله ﷺ فرمود که يك غيبت چنان بود سی بار زنا اما اگر اهل شهریرا یا اهل دیهی را غیبت

---

(۱) و فی (**الدرالمختار**) تألیف محمد علاء الدین حصکفی المتوفی سنة ۱۰۸۸ هـ. [۱۶۷۷ م.] فی الشام آورده که (استماع صوت الملاهی حرام لقوله علیه الصلوة و السلام استماع الملاهی معصیة و الجلوس علیها فسق و التلذذ بها کفر ای بالنعمة) ای کفران النعمة

کنند مادامکه نام قوم معین مخصوص نبرند غیبت نباشد اما کسی که معصیت آشکارا کرده اورا ببدیهاء او یاد کنند غیبت نباشد الهی زبان همه را از غیبت نگاه دار آمین

فصل سی ام در بیان چیزهایی که نهی کرده اند ازان در نماز بدانکه در (**صلوة مسعودی**) آورده و(**شامل بیهقی**) و (**هدایه**) که جماعتی در پی امام فاتحه و سوره نخواند نزدیك ابوحنیفه و ابویوسف و محمد که رسول الله ﷺ فرمود که هرکرا امامیست خواندن امام خواندن اوست یعنی فاتحه خواندن و سوره خواندن امام جماعتی را حساب شود و شافعی گفته که فاتحه امام بسنده نباشد و او میگوید که قراءت رکنی است پس همچنانکه رکوع امام جماعتی را حساب نشود فاتحهٔ امام جماعتی را حساب نشود جواب میگوییم که رسول ﷺ فرمود در فاتحه که حساب شود در رکوع نفرمود که اگر فرموده بودی حساب شدی پس نزدیك علمای ما جماعتی از پس امام قراءت نخواند و سمع الله لمن حمده گویند و شمس الائمّة السرخسی گفته در صلوة که چهل کس از چهل صحابهٔ بزرگ روایت کرده اند و ایشان گفته اند که آتش در دهان دوستر داریم از آنکه در پس امام قراءت خوانیم و خواجه امام ابوبکر (**خواهر زاده در کتاب خویش**) آورده از هشتاد کس از صحابهٔ بزرگ روایت کرده اند که ایشان گفتند که هر که در پس امام قراءت خواند شایستهٔ قضا و امامت و شهادت نباشد و از سعد وقاص رضی الله عنه آمده است که او گفت که هر که در پس امام قراءت خواند نماز او تباه شود و در (**نافع**) آورده که رسول الله ﷺ فرمود که هر که در پس امام قراءت خواند در دهانش ریك باد و در (**فتاوای ظهیری**) آورده که هر که در پس امام قراءت خواند دندانهاء او بر کنند پس حاصل آنکه نهی کرده است از قراءت یعنی فاتحه یا سوره خواندن در پس امام مخالفت کردن با امام خویش باشد و در (**مناقب العلوم**) آورده که نشاید که پیش از امام برکوع رود و پیش از امام سر بر آرد از رکوع و پیش از امام بسجده رود و پیش از امام از سجده سر بر آرد و بتعجیل سجده کردن چنانکه مرغ دانه برچیند و برابر روی کسی نماز گزاردن و قراءت بتعجیل خواندن و در رکوع سر در پیش افکندن و بر بالا داشتن و

در قعده کرد زانو نشستن این جمله بی عذری در نماز مکروهست امّا در بیرون نماز مربّع یعنی چهار زانو نشستن درست آنست که مکروه نیست از برای آنکه رسول الله ﷺ در بعضی اوقات مربّع نشستی و بیشتر نشستن امیر المؤمنین عمر رضی الله عنه در مسجد مربّع بودی دیگر آرنج بر زمین نهادن و نشستن چنانکه سرون بر زمین نهد و هردو پای را و استانیدن و با تن و جامهٔ خود بازی کردن و خاریدن اندامها و سنگ ریزه از زیر مصلّی دور کردن مگر چنان باشد که بران سجده نتوان کرد و شکستن انگشتان و اندام و بر گرفتن جامه از پیش خود در وقت سجده کردن و نهادن دست بر تهی گاه و بیآس کشیدن باختیار خود فرو گذاشتن پیش جامه چنانکه بر سر یا بر دوش اندازد وهردو طرف فرو گذارد و سلام کردن باشارت یا جواب سلام باشارت دادن و باشارت سر یا چشم کردن و موی گره بستن خواه بر میان سر یا بر پس سر یا بر پیش سر از برای آنکه در حالت سجده همه اعضا بسجده مشغولست پس این جمله که گفته شد در نماز مکروهست و روایت کرده اند که روزی امیر المؤمنین حسن ابن علي رضی الله عنهما موی خود را گره بسته بود و همچنان نماز میگزارد پس ابوهریره رضی الله عنه بیامد و کیسوهای مبارك وی باز کشاد و امیر المؤمنین حسن رضی الله عنه بدنبال چشم بغضب در وی نگاه کرد چو از نماز فارغ شد ابوهریره رضی الله عنه گفته که ای مهتر و مهتر زادهٔ من در من بغضب نگاه مکن که من از جدّ تو محمد رسول الله ﷺ شنیده ام که هر که موی گره زند بر پس سر نشستگاه شیطان باشد پس من روا نداشتم که چو تو مهتری در نماز باشی و دیو بر پس سر تو باشد

فصل سی و یکم دربیان شکستن وضو در میان نماز در **(هدایه)** آورده که هر کرا در میان نماز وضو تباه شود وضو سازد و آنچه باقی مانده تمام کند و نزد شافعی رضی الله عنه روا نباشد از سر باید گرفت و این روایت در **(منظومه)** است [١] و اگر امام را

---

(١) نزد مالك درین مسأله سه روایت است در روایت سیم اگر پیر و بیمار را در میان نماز وضو تباه شود او همان وقت صاحب عذر شود و وضو و نماز او تباه نشود این روایت در **(الفقه علی المذاهب الاربعة)** است

وضو تباه شود یکی را فرا پیش کند بعمل اندك و بعضی گفته اند که تنها گزار را فاضلتر آن باشد که نماز از سر گیرد و اگر امام باشد با جماعتی از برای فضل جماعت همان نماز تمام کند و اگر تنها گزار همان نماز تمام خواهد کرد اگر خواهد باز آید و اگر خواهد همانجا که وضو سازد تمام کند روا بود و اگر جماعت میگزارده است بعد از آنکه وضو ساخت اگر جماعت در خواهد یافت باز آید و اگر در نخواهد یافت اگر خواهد باز آید و اگر خواهد هم آنجا تمام کند و اگر در نماز بگمان آنکه خون از بینی میرود از مسجد بیرون آمد پس معلوم شد که آب بوده است نماز تباه شود و اگر در میان نماز دیوانه شد یا در سجده در خواب شد چنانکه احتلام افتاد درین همه نماز تباه شود باید که از سر گیرد و اگر بگمان آنکه وضوی او تباه شد از صف بیرون آمد و معلوم شد که وضو تباه نشده همان نماز خود تمام کند و اگر از مسجد بیرون رفته باشد نماز از سر گیرد و اگر بعد از خواندن التحیات وضوی او تباه شد وضو سازد و نماز تمام کند و اگر بقصد وضوی خودرا تباه کند یا سخن کند یا کاری کند که وضوی او بدان تباه شود نماز او تمام شود و اگر در نماز قئ آید یا خون از بینی وضو بسازد و نماز تمام کند و اگر در میان نماز بخورد و یا بیاشامد نماز تباه شود وضو تباه نشود و اگر در نماز خندهٔ قهقهه آید که بیهوش شود وضو و نماز هردو تباه شود اما در تبسم وضو و نماز هیچ کدام تباه نشود و رسول الله ﷺ فرمود که چون بندهٔ مؤمن در سجده در خواب شود خدای تعالی با فریشتگان مباهات کند و فرماید که بنگرید ای فریشتگان بندهٔ مرا که روح او نزدیك منست و تن او در طاعت من پس معلوم شد که خوابی که بی اختیار آید در سجده که بطریق سنّت باشد نماز و وضو هیچ کدام را تباه نکند و سجده کردن بر سنّت آنست که شکم را از ران دور دارد و آرنج بر زمین ننهد و اگر شکم بر ران نهد و آرنج بر زمین در خواب شود وضوی او تباه شود و این همچنان باشد که بر پهلو خواب کرده است و این جمله وضورا تباه کند اما بدانکه خنده بر سه وجه است قهقهه و ضحك و تبسم هر خنده که آنکس که بر پهلوی او باشد او ازان خنده بشنود آنرا قهقهه گویند بدانکه هم

وضو و هم نماز او تباه شود از برای آنکه رسول الله ﷺ فرمود که هر که قهقهه بخندد در نماز گو وضو و نماز هردو باز گردان دوم خنده آنست که او از خود بشنود و دیگری نشنود آنرا ضحك گويند بدان نماز تباه شود وضو تباه نشود سیم خنده آنست که خود نیز آواز نشنود بدان نه نماز تباه شود ونه وضو و در (**شامل بیهقی**) و (**مختصر کافی**) [۱] آورده که اگر اوّل امام بخندید پس جماعتیان نماز همه تباه شود و وضوی امام نیز تباه شود و وضوی جماعتیان تباه نشود و اگر اوّل جماعتیان خندیدند پس امام وضو و نماز همه تباه شود و اگر امام بعد از آنکه التحیات تمام کرد آنگاه بخندید و جماعتیان نیز بخندیدند نماز همه روا باشد اما وضوی امام تباه شود نزديك ابوحنيفه و محمّد و ابو یوسف رحمهم الله و نزديك زفر وضوی امام نیز تباه نشود و این روایت در (**منظومه**) است اما وضوی جماعتیان باتفاق تباه نشود و امام برين وضو سنّت نتواند گزارد و جماعتیان توانند گزارد و اگر جماعتیان خندیدند پس امام خندید نماز همه روا باشد و لیکن وضوی همه تباه شود و اگر امام به عبده و رسوله رسید و بقهقهه بخندید و یا بقصد قئ کرد و در پس او لاحق و مسبوق بود نزديك ابويوسف و محمد نماز همه روا باشد و نزديك ابوحنيفه نماز مسبوقان تباه شود و این روایت در (**مبسوط**) است امّا در (**منظومه**) اگر امام از مسجد بیرون رفت یا سلام داد یا سخن گفت نماز مسبوقان درست باشد باتفاق و اگر امام سلام داد و جماعتیان پیش از آنکه سلام نماز دهند خندهٔ قهقهه کردند نماز ایشان روا باشد امّا وضوی ایشان بقول امام اعظم تباه شود و بقول امام ابویوسف و محمد و زفر تباه نشود و اگر در نماز در خواب شد و بقهقهه بخندید در میان خواب بعضی گفته اند که وضو و نماز هیچ كدام تباه نشود و بعضی گفته اند که وضو تباه نشود اما نماز تباه شود و این روایت در (**اصول پزدوی**) [۲] است و اگر در نماز بخواب رفت و با قهقهه خندید بعد از خواندن التحیات وضو و نماز هردو درست

---

(۱) مؤلف (**مختصر كافي شرح وافي**) عبد الله نسفي توفي سنة ۷۱۰ هـ. [۱۳۱۰ م.] في بغداد

(۲) مؤلف (**اصول فقه پزدوی**) فخر الاسلام علي پزدوی توفي سنة ٤٨٢ هـ. [۱۰۸۹ م.] في سمرقند

باشد و در (**عيون المسايل**) [١] آورده كه درين صورت نماز روا بود و طهارت تباه شود و فتوى برينست و اگر در نماز وضوى او تباه شد و رفت تا وضو سازد و همان نماز تمام كند در راه بخنديد بقهقهه بعد از آنكه وضو ساخته باتفاق نماز از سر گيرد امّا اگر نارسيده در نماز بقهقهه بخنديد وضو و نماز او بقول (**طحاوى**) هيچ كدام تباه نشود و خواجه (**ابوبكر سعيد بلخى**) گفته كه وضو و نماز او هردو تباه شود امّا ظاهر روايت آنست كه نماز تباه شود و وضو تباه نشود و اگر در شهر سواره نماز نافله ميگزارد و بقهقهه خنديد نزديك ابويوسف وضوى او تباه شود و نزديك ابوحنيفه و محمد تباه نشود و نماز نافله در شهر گزاردن بسواره نزديك ابويوسف روا باشد و نزديك ابوحنيفه و محمد روا نباشد و اين روايت در (**منظومه**) است و اگر پيش از آنكه سجدهٔ سهو بيارد بسهو سلام داد نزديك ابويوسف و ابوحنيفه از نماز بيرون آمد و نزديك محمد بيرون نيامد و اين روايت در (**منظومه**) است و فايدهٔ وى آنست كه اگر كسى كه بر وى سجدهٔ سهو بود پيش از آنكه سجدهٔ سهو بيارد بسهو سلام داد پس يكى بيايد و بوى اقتدا كند نزديك ابويوسف و ابوحنيفه اقتدا درست نباشد و نزديك محمد درست باشد اما اگر بعد از آنكه بسجدهٔ سهو رفت بدو اقتدا كرد يا اقتدا بعد ازان كرد كه بسجدهٔ سهو رفت اقتداى او باتفاق درست باشد و در (**شرح علايى**) و (**هدايه**) آورده كه اگر فريضهٔ نماز بامداد ميگزارد بعد ازان بقدر خواندن التحيات بنشست پيش از آنكه سلام دهد آفتاب بر آمد يا تيمم كرده بود بعد از خواندن التحيات آب ديد يا در نماز جمعه بعد از خواندن التحيات وقت نماز پيشين بيرون رفت ياموزه را مسح كشيده بود بعد از خواندن التحيات مدّت مسح تمام شد يا موزهٔ كه بران مسح كشيده بود فراخ بود و بعمل اندك از پاى او بيرون آمد يا ناخواننده بود و بعد از خواندن التحيات سورهٔ قرآن بياموخت يا برهنه بود بعد از خواندن التحيات جامه يافت يا بيمار بود كه باشارت نماز ميگزارد بعد از خواندن

---

(١) مؤلف (**عيون المسائل**) ابو الليث نصر سمرقندى توفى سنة ٣٧٦ هـ. [٩٨٦ م.] مؤلف (**مكمل شرح مفصل لزمخشرى**) محمد مظهر الدين توفى سنة ٦٥٩ هـ. [١٢٦١ م.]

التحیات بر رکوع و سجود قادر شد و یا نماز وقتی میگزارد و بعد از خواندن التحیات ویرا یاد آمد که بر وی نماز فوت شده است یا امام قاری بود و بعد از خواندن التحیات وضوی او تباه شده امّی را فرا پیش کرد یا بر جبیره مسح کشیده بود و بعد از خواندن التحیات به شد و جبیره بیفتاد یا صاحب عذر نماند چنانکه مستحاضه بود بعد از آنکه التحیات خواند خون باز ایستاد تا آن زمانکه وقت نماز بیرون رود هیچ باز نیامد درین دوازده مسئله نزدیك امام ابوحنیفه نماز تباه شود و نزدیك ابویوسف و محمد تباه نشود و اگر در کشتی جماعت میگزارند و قومی از بیرون کشتی اقتدا کردند بعد از تشهد پیش از سلام کشتی روان شد نماز آن قوم که در بیرون کشتی اقتدا کرده اند نزدیك ابوحنیفه تباه شود و نزدیك ابویوسف و محمد تباه نشود و این ازانست که نزدیك ابوحنیفه بفعلی از نماز بیرون آمدن فرض است و نزدیك ابویوسف و محمد فرض نیست و اگر در زمین غصبی نماز گزارد ازان رویی که در زمین غصبی است عاصی باشد و ازان روی که نماز میگزارد مطیع است و در **(هدایه)** آورده که اگر امام را وضو تباه شد مسبوقرا فرا پیش کند روا باشد و لیکن اولی آن باشد که مدرك را فرا پیش کند یعنی کسی که تمام نماز امام در یافته باشد تا آنجا که امام را وضو تباه شد و اگر مسبوقرا پیش کند اولی آن باشد که پیش نرود و اگر پیش رود باید که از آنجا گیرد که وضوی امام تباه شد و چون نماز امام تمام کند سلام ندهد و یکی را که تمام نماز امام در یافته باشد پیش کند تا سلام دهد و خود بر خیزد و نماز خود تمام کند و اگر مسبوق پیش از آنکه سلام دهد بقصد وضوی خود تباه کند یا بقهقهه بخندد یا سلام دهد یا سخن گوید یا از مسجد بیرون رود نماز او تباه شود و این روایت در **(امالی)** [۱] است و در **(فتاوی ظهیری)** آورده که چون امام را حدث رسد باید که چون خواهد که خلیفهٔ معیّن کند باشارت دست خود بیان کند که چند رکعت می باید کرد و در **(شرح علایی)** آورده که اگر سجدهٔ تلاوت را تاخیر کرد در نماز تا از موضع خود برفت بر وی سجدهٔ سهو لازم نیاید و بعضی گفته

---

(۱) مؤلف **(امالی)** شمس الائمة محمد سرخسی توفی سنة ٤٨٣ هـ. [۱۰۹۰ م.]

اند که تاخیر کردن سجدهٔ تلاوت در نماز و غیر نماز مکروهست و در (**محیط**) آورده که اگر سجدهٔ تلاوت را تاخیر کند بهر وقت که بیارد ادا بود نه قضا و در (**تحفه**) آورده که بتاخیر کردن سجدهٔ تلاوت سجدهٔ سهو لازم نیاید و در (**متفق**) آورده که اگر دو کس نماز بجماعت میگزارد وضوی امام تباه شد آن دیگر بی آنکه امام او را خلیفهٔ خود کند و بی آنکه او نیت امامت کند امام خود باشد و اگر امام اول وضوی ساخته بیاید و بدو اقتدا کند یا دیگری باو اقتدا کند روا باشد امّا مدرك کسی باشد که اوّل نماز با امام در یافته باشد و مسبوق کسی بود که آخر نماز با امام در یافته باشد و لاحق کسی باشد که میانه نماز با امام در یافته باشد و در (**شامل بیهقی**) آورده که امام چون در قعدهٔ آخرین بنشیند مسبوق باید که زیادت بر التحیات چیزی نخواند و ابوشجاع گفته که التحیات تمام بخواند و اشهد ان لا اله الاّ الله و اشهد انّ محمدا عبده و رسوله میگوید تا آن زمان که امام سلام دهد پس ازان برخیزد و مسبوقانه بگزارد امّا فتوی بر آنست که صلوات را و دعاهایی که بعد از صلوات میخوانند نخواند و الله اعلم بحقیقة الامور

فصل سی و دوم در بیان در یافتن فریضه در (**کنز**) و (**هدایه**) آورده که اگر مردی یك رکعت فریضهٔ نماز پیشین بگزارد پس قامت شنید یك رکعت دیگر بگزارد و سلام دهد و باامام بجماعت بگزارد و اگر رکعت اولست و هنوز بسجده نرفته آن نماز را ترك کند و با امام بجماعت بگزارد و اگر سه رکعت گزارده و برکعت چهارم بر خاسته بنشیند و رکعت چهارم نشسته بگزارد تا نماز او نافله باشد و بجماعت در آید تا فریضه را بجماعت در یابد و اگر یك رکعت فریضهٔ نماز بامداد بگزارد یا یك رکعت فریضهٔ نماز شام گزارد پس قامت گفتند این هردو نماز را ترك کند و با امام بجماعت گزارد و اگر سنّت نماز پیشین میگزارد قامت گفتند یا سنّت نماز آذینه میگزارد و خطبه آغاز کردند چون دو رکعت بگزارد سلام دهد و این قول ابویوسف است و بعضی گفته اند که نماز تمام کند و اگر در مسجد باشد بانگ نماز گفتند بیرون آمدن پیش از گزاردن آن نماز مکروهست مگر آنکه وضو نداشته باشد از برای وضو یا امام دیگر مسجد است آنجا

باکی نبود از برای آنکه رسول الله ﷺ فرمود که بیرون نرود بعد از شنوندگان بانگ نماز از مسجد پیش از گزاردن نماز مگر منافقی امّا اگر نماز پیشین یا نماز خفتن گزارده و هنوز در مسجد بود که قامت گفتند باید کـه به نیت نافله با امام جماعت بگزارد که مستحب است و این روایت در (**متفق**) است و اگر نماز دیگر یا نماز شام یا نماز بامداد گزارد پس قامت گفتند درین هر سه نماز اقتدا نکند بلکه از مسجد بیرون آید و اگر امام فریضهٔ نماز بامداد میگزارد اگر چنانست کـه بسنت گزاردن مشغول میشـود جماعت از وی فوت میشود سنت را ترك کند تا جماعت فوت نشود و اگر یك رکعت در خواهد یافت سنّت ترك نکند امّا باید کـه سنّت را در گـوشه بگزارد کـه امام و قـوم را تشـویش نباشـد پس بجماعت در آید تا هردو فضیلت در یابد و در (**کنز الدقایق**) آورده که سنّت بامداد را قـضا نکنـد مگر آنکه با فـریضه فـوت شـده باشد پس هردورا پیـش از زوال قضـا کند و بعـضی گفـته اند کـه بعد از زوال سنّت را قـضا کند و بعـضی گفـته اند کـه قضـا نکند نزدیك ابوحنیفه و ابویوسف اصلا قضا نکند و اگر تنها فوت شده باشد و نزدیك محمد بعد از بلند شدن آفتاب قضا کند و این در (**منظومه**) است و سنت نماز پیـشین که پیش از فریضه است اگر فوت شود بعد از گزاردن نماز باتـفاق قضا باید کرد و نزدیك محمد اول دو گزارد بعد ازان چهـار و نزدیك ابویوسف اول چهار گزارد و این قـول درستر است و این در (**منظومه**) است و در (**فتاوای حجّه**) آورده که اولی آنست که اول سنت نماز بامداد قضا کند تا وقت زوال اگر چه تنها فوت شـده باشد و اگر سنت نماز پیشین فوت شود تا آن زمـان که وقت نماز پیـشین باقی باشـد قضـا باید کـرد از برای آنکه این هردو سنت را فضل زیاده است کـه رسول الله ﷺ این هردو را فضل بسـیار نهاده و در (**هدایه**) آورده که هر سنّت که فـوت شود قضا نکند مگر سـنت نماز بامداد که بعد از بلند شـدن آفتاب قضـا کند اگر چه تنها فوت شـده باشد و در (**محیط**) آورده که جـمله سنّتهـا چون فوت شود از وقت با فـریضه یا تنهـا اجماع آنست کـه قضا نبـود بر وی و اگر سنّتهـای جمله نمازها ترك کند بی عـذری بزه کار شـود و خدای تعالی روز قـیامت آنرا ازو بپـرسد و در

(هدایه) آورده که هر که از چهارم رکعت نماز یك رکعت در یابد بجماعت ثواب جماعت در یافته باشد از برای آنکه رسول الله ﷺ فرمود که هر که یك رکعت نماز جماعت در یابد بدرستی که فضل جماعت در یافت وامام محمد در **(جامع کبیر)** [۱] آورده که اگر سوگند خورد کسی که بندهٔ من آزاد اگر امروز نماز پیشین بجماعت در یابد پس یك رکعت نماز پیشین در یافت بنده آزاد نشود و اگر گفت که بندهٔ من آزاد اگر امروز نماز پیشین در نیابد بجماعت و آن بنده یك رکعت نماز پیشین بجماعت در یافت بنده آزاد شود و اگر امام را در رکوع در یافت تکبیر بگفت و بایستاد تا امام سر از رکوع بر آورد و پس رکوع کرد بنزد ابوحنیفه و ابویوسف و محمد این رکعت در نیافته و نزدیك زفر در یافته و این روایت در **(منظومه)** است

فصل سی و سیم در بیان کردن قضاء فوت شده در **(هدایه)** و **(کنز)** آورده که اگر یك نماز فوت شد چون خواهد که قضا کند باید که بانگ و قامت گوید و اگر نمازها فوت شده باشد اوّل نماز را بانگ و قامت گوید و در باقی نمازها قامت تنها گوید چون در یك وقت قضا میکند اگر خواهد بانگ و قامت گوید و اگر خواهد قامت تنها گوید باکی نبود و در **(صلوة مسعودی)** آورده که اگر نمازهای فوت شده دارد و بیك بار قضا میکند در اول نماز بانگ و قامت گوید و در باقی نمازها قامت بس باشد و نزدیك مالك جمله نمازهای فوت شده را یك قامت بس باشد و نزدیك محمد آنست که هر نمازیرا بانگ و قامت گوید که رسول الله ﷺ فرمود که هر که نماز گزارد بی بانگ و قامت فریشتگان که نویسندهٔ اعمال اند بوی اقتدا کنند و اگر بانگ و قامت گوید خدای تعالی برابر کوهها فریشتگان بفریستد تا بدو اقتدا کنند و فریشتگان گویند که ما بفضل تو معصوم ایم از همه گناهان این بنده بگناه آلوده است چگونه بوی اقتدا کنیم خطاب حضرت عزت عزّ شانه در رسد که ای فریشتگان من گناهان از گردن این بنده بر دارید چون گناهان از گردن وی بر گیرند فرمان آید که ای فریشتگان من بندهٔ من پاك شده اقتدا

(۱) مؤلف **(جامع الكبير)** محمد بن حسن الشيباني توفي سنة ۱۸۷ هـ. [۸۰۳ م.] في ري

بوی کنید و چون نماز بگزارد فریشتگان مناجات کنند گویند که خداوندا فرمان تو چیست این بار گناه بر گردن وی نهیم یا نه فرمان آید که کریم مطلق مایم و کرم بی نهایت صفت ماست از کرم ما نسزد که بار گناه از گردن ضعیفی برگیریم و باز بر گردن وی نهیم گناهان وی را بدوزخ اندازید تا بسوزد تا بندهٔ من پاك در قیامت آید بحضرت ما پس نماز خودرا مانند نماز جماعت کردن چندین ثوابست دانی که نماز جماعت را چه ثواب باشد و اگر جماعت گزارده باشد و وقت نماز باقی باشد قامت گفتن بس باشد و در (**هدایه**) و (**کنز**) آورده که ترتیب میان نماز وقتی و نماز فوت شده نگاه داشتن واجب باشد و نزدیك شافعی واجب نیست و نزدیك علماء ما اوّل نماز فوت شده قضا کند بعد ازان وقتی روا باشد و بر یاد داشت فوت شده وقتی روا نبود و در (**شرح علایی**) آورده که نزدیك مالك ترتیب بهیچ وجه ساقط نشود نه فراموشی فوت شده و نه بتنگی وقت و نه به بسیاری فوت شده و نزدیك علمای ما بیکی ازین سه چیز ترتیب ساقط شود یکی بتنگی وقت چنانکه اگر نماز فوت شده میگزارد نماز وقتی فوت میشود آنجا اوّل وقتی گزارد و دوم وقتی که شش نماز فوت شده باشد اول نماز وقتی باید گزارد سوم چون فراموش کرده باشد نماز فوت شده را نماز وقتئ او روا باشد و در (**شامل بیهقی**) آورده که نزد ابن ابی لیلی بسیاری فوت شده نماز یکساله باشد تا اگر نماز فوت شده از یکساله کمتر باشد تا آن همه را قضا کند آنگاه نماز وقتی روا باشد و در (**جامع صغیر حسامی**) [۱] آورده که اگر شش نماز فوت شود و وقت نماز هفتمین در آید اوّل نماز وقتی گزارد بعد ازان فوت شده را قضا کند و فتوی برینست و در (**شرح علایی**) آورده که اگر یك نماز فوت شده بر یاد داشت آن پنج نماز وقتی بگزارد نزدیك ابوحنیفه همان یك نماز قضا کند بس باشد و نزدیك ابویوسف و محمد آن یك نماز فوت شده را قضا کند و آن پنج نماز را نیز قضا کند امّا اگر یك نماز فوت شده و بر یاد داشت آن شش نماز دیگر بگزارد پس آن یك نماز فوت شده را قضا کند باتفاق بس باشد و قضای آن شش حاجت

---

(۱) مؤلف (**جامع صغیر حسامی**) صدر الشهید عمر خراسانی استشهد سنة ٤٨٣ هـ. [۱۰۹۰ م.] فی سمرقند

نباشد و در (**شرح علایی**) و (**هدایه**) آورده که اگر نماز وتر فوت شد بر یاد داشت آن از فریضهٔ نماز بامداد بگزارد نزدیك ابوحنیفه روا نباشد و نزدیك ابو یوسف و محمد روا باشد و این ازانجاست که نماز وتر نزدیك ابوحنیفه واجب است و نزدیك ابویوسف و محمد سنّت است اما فتوی بر قول ابوحنیفه است یعنی اگر نماز وتر فوت شد و بر یاد داشت نماز بامداد روا نباشد و اگر فریضهٔ نماز خفتن بگزارد پس وضو ساخت و سنت و وتر بگزارد بعد از آن معلوم شد که نماز فریضه بی وضو گزارده نزدیك ابوحنیفه فریضهٔ نماز خفتن بگزارد و سنت دیگر بگزارد و وتر حاجت نباشد و نزدیك ابویوسف و محمد فریضه بگزارد و سنت و وتر نیز بگزارد و این روایت در (**منظومه**) است و اگر نماز پیشین بگزارد بعد از سلام یادش آمد که نماز بامداد نگزارده نماز پیشین او درست باشد و اگر وقت تنگ باشد و ترسد که اگر نماز فوت شده قضا کند وقت فوت شود نماز وقتی را پیش بگزارد روا بود و اگر در نماز جمعه اورا یاد آمد که نماز بامداد نگزارده نزدیك محمد نماز جمعه تمام کند بعد ازان نماز بامداد قضا کند و نزدیك ابوحنیفه و ابویوسف نماز جمعه را ترك کند و نماز بامداد بگزارد بقضا و اگر نماز جمعه فوت شود نماز پیشین بگزارد و اگر رکعت نماز جمعه را در خواهد یافت باتفاق نماز جمعه را ترك کند و نماز بامداد قضا کند بعد ازان نماز جمعه بگزارد و در (**فتاوای حجّه**) آورده که بهتر آن باشد که نماز جمعه تمام کند و بعد ازان نماز بامداد قضا کند و بعد ازان نماز پیشین وقتی بگزارد و در (**منظومه**) و (**کنز**) آورده که اگر دیوانه شد یا بیهوش شد اگر زیادت از پنج وقت نماز دیوانه یا بی هوش بماند نزدیك ابوحنیفه و ابویوسف و محمد بر وی قضای آن نمازها واجب نیاید چون بهوش باز آید و اگر پنج وقت یا کمتر بیهوش یا دیوانه شد چون بهوش باز آید آن نمازها را قضا باید کرد و نزدیك شافعی اگر یك وقت نماز از اوّل وقت بیهوش بماند تا آخر وقت یا دیوانه قضای آن یك وقت بر وی واجب نباشد و اگر نمازهای فوت شده دارد باید که چنانکه فوت شده بترتیب قضا کند مگر آنکه نماز فوت شده شش نماز یا زیاده باشد آنگاه ترتیب ساقط شود یعنی چون شش نماز یا زیاده فوت

شده باشد اگر اوّل نماز وقتی گزارد بعد ازان فوت شده روا باشد پس آن نمازهای فوت شده هر کدام که پیش قضا کند چنانکه اوّل اگر نماز پیشین قضا کند بعد ازان نماز بامداد روا باشد و اگر مردیرا نماز يك ماهه فوت شده بی ترتیب قضا میکند روا باشد و دُرست اینست و اگر مردیرا دو نماز در دو روز فوت شده يك روز نماز پیشین و يك روز نماز دیگر و نمیداند که کدام نماز پیش فوت شده و دل او بر هیچ کدام قرار نمیگیرد نزديك امام اعظم اوّل نماز پیشین پس نماز دیگر پس نماز پیشین و نزديك ابویوسف و محمد نماز پیشین را دو بار قضا کردن حاجت نبود و این روایت در (**منظومه**) است و در (**خلاصه**) آورده که نماز پیشین را دو باره قضا نکند و فتوی برینست و اگر سه نماز از سه روز فوت شده نماز پیشین و نماز دیگر و نماز شام و نمیداند که کدام نماز پیش فوت شده فتوی برانست که اوّل نماز پیشین بعد ازان نماز دیگر بعد ازان نماز شام قضا کند و اگر در نماز يك شبانه روز يك نماز یا يك سجده فوت شد و نمیداند که کدام یکست نزديك محمد شبانه روز نماز قضا کند و اگر پنج نماز از پنج روز فوت شده و نمی داند که از هر روزی کدام نماز فوت شده پنج شبانه روز نماز قضا باید کرد و در (**متفق**) آورده که اگر در سفر نماز فوت شده در حضر چهارگانی را دو قضا باید کرد و اگر در حضر فوت شده و در سفر قضا میکند چهارگانی را چهار قضا باید کرد و در (**شرح علایی**) آورده که اگر در آخر وقت نماز کافری مسلمان شد یا کودکی بالغ شد یا حایض پاك شد و مانند این نزديك ابوحنیفه و ابویوسف و محمد گزاردن آن نماز برین قوم لازم بود و نزديك شافعی لازم نیاید و اگر درویشی و توانگری هردو سوگند خوردند و هردو سوگندرا خلاف کردند کفارت سوگند توانگر آنست که بندهٔ آزاد کند یا ده مسکین را طعام دهد هر مسکینی را دو من گندم [۱] یا ده مسکین را جامه کند چنانکه نماز بدان روا باشد هر کدام از این سه کار را که کند روا باشد و کفارت سوگند درویش آنست سه روز روزه دارد و اگر هردو در کفارت دادن تاخیر کنند تا توانگر درویش شود و درویش توانگر شود آنکه

(۱) دو مَنْ در مذهب حنفی دو مُد است که نیم صاع است

درویش شد درویشانه باید داد و آنکه توانگر شد کفارت توانگرانه باید داد و اگر مسلمانی مرتد شد و بعد از مدّتی باز مسلمان شد نمازها که درین مدّت نگزارده باشد نزدیك علمای ما قضا کردن آن لازم نبود و نزدیك شافعی لازم بود و اگر بفراموشی بی وضو نماز پیشین بگزارد و بعد از آن وضو ساخت و بر یاد داشت آن نماز دیگر بگزارد باید که نماز پیشین و نماز دیگر هردورا باز گرداند و اگر حربی در دار حرب مسلمان شد و ندانست که بر مسلمان نماز و روزه فریضه بوده است تا همچنان روزگاری بر آمد بعد ازان معلوم شد اورا که بر وی نماز فریضه بوده است نزدیك ابوحنیفه و ابویوسف و محمد بر وی قضای آن نمازها لازم نیاید و نزدیك زفر لازم آید امّا اگر در دار اسلام باشد بنادانی معذور نباشد و در **(فتاوای ظهیری)** آورده که اگر کسی از برای احتیاط نمازهای گزاردهٔ خودرا قضا میکند و میداند که هیچ فوت نشده بعضی گفته اند که مکروه بود و بعضی گفته اند که مکروه نبود ولیکن باید که بعد از نماز بامداد وبعد از نماز دیگر قضا نکند و در هر چهار رکعت فاتحه و سوره بخواند و در **(فتاوای عتابی)** [١] آورده که اگر نمازها را قضا کند از برای احتیاط که شاید که بر وجه مکروه گزارده باشد نیکو باشد و دُرُستر آنست که قضا کردن آن مکروه نیست بهیچ وجه وبعضی علما جمله نمازهای عمر خود قضا کرده اند و امام اعظم ابوحنیفه انگشتان پای خودرا از سوی پشت پای خلال میکرد بانگشتی که پهلوی انگشت کهین است از دست چپ بعد ازان اورا معلوم شد که رسول الله ﷺ برین انگشت خلال میکرده از سوی کف پای امام اعظم بیست سال نماز خودرا باز گردانید و قضا کرد از برای آنکه خلال کردن او نه بر وجه سنّت [٢]

فصل سی و چهارم در بیان فضیلت نماز جمعه بدانکه در **(تفسیر درر)** آورده در

---

(١) مؤلف **(فتاوای عتابی)** احمد عتابی بخاری توفی سنة ٥٨٦ هـ. [١١٩٠ م.]

(٢) هر که نمازها بعذری فوت کرد و یا بی عذری ترك کرد بر وی لازمست که بعد مردن او برای اسقاط فدیه دهند فدیه یك نماز نیم صاع یعنی ٥٢٠ درهم [١٧٥٠ غرام] و فدیه یك روز ده و نیم کیلو و فدیه یك سال ٣٨٠٠ کیلو گندم و یا شصت زر سرخ است زیراکه ثمن ده کیلو گندم دائما کم و بیش یك غرام زر است عدد سال × ٦٠ = عدد فقرا × عدد زر × عدد دور است

فضل جمعه چهل حدیث است و این ضعیف چند حدیث ازانجا درین مختصر آورده ورسول الله ﷺ فرمود که بهترین روزها که آفتاب در وی بر آید روز آذینه است و در روز آذینه آدم علیه السلام آفریده شد و در روز آذینه اورا به بهشت در آوردند و در روز آذینه بدنیا فرستادند ودر روز آذینه قیامت خواهد بود و در روز آذینه ساعتیست که دران ساعت هر دعا که کنند مستجاب شود وفرمود رسول الله ﷺ که بخواهید در روز آذینه بعد از نماز دیگر از خدای تعالی که هر چه بخواهید بیابید تا بوقت فرو شدن آفتاب و فرمود رسول الله ﷺ که بزرگترین روزها روز آذینه است و روز آذینه بزرگتر از عید رمضان و قربانست و از روز عرفه و از روز عاشورا و صدقه که درین روز دهند فاضلترین صدقه‌هاست و عملی که درین روز کنند فاضلترین عملهاست و گناهی که درین روز کنند بزرگترین گناههاست و رسول الله ﷺ فرمود که خدای تعالی عذاب نکند در گور شهید را و مؤذن را و کسی را که در روز آذینه وفات کند و رسول الله ﷺ فرمود که هر که روز آذینه بر من چهل بار صلوات فرستد خدایٔ تعالی گناهان چهل ساله ویرا بیامرزد و هر که شب آذینه دو رکعت نماز بگزارد در هر رکعتی فاتحه یکبار قل هو الله احد هفتاد بار بخواند و بعد از سلام هفتاد بار استغفار بگوید پس گفت که سوگند بدان خدای که جان من در قبضۀ قدرت اوست که اگر جمله امّتان من بر گناه کبیره مرده باشند اگر آن نماز کننده ایشان را شفاعت کند خدای تعالی بشفاعت وی همه را به بهشت در آرد و رسول الله ﷺ فرمود که هر که بعد از صبح روز آذینه پیش از نماز بامداد سه بار بگوید (**استغفر الله الذی لا اله الاّ هو الحیّ القیوم و اتوب الیه**) خدای تعالی بیامرزد اورا و مادر و پدر اورا اگر چه گناهان او برابر کف دریا باشد و رسول الله ﷺ فرمود که هر کس که غسل کند روز آذینه و نیکوترین جامهای خود در پوشد و خودرا خوش بوی کند و بمسجد آذینه بیاید و پای بر گردن مردمان ننهد کفارت گناهان یك هفتۀ گذشتۀ او شود و رسول الله ﷺ فرمود که هر که بمسجد آذینه رود و پای بر گردن مردمان نهد روز قیامت از وی پلی سازند بسوی دوزخ تا مردمان بران میگذرند و

رسول الله ﷺ فرمود که هر کـه در وقت خطبه گـفتن دست بسنگ ریزه برد و با سنگ ریزه بازی کند بدرستی کـه بیهوده کرد و هر کـه بیهوده کند اورا ثواب جمـعه ندهند و رسول الله ﷺ فرمود کـه هر که روز آذینه وضو نیکو سـازد و بمسجد جمعـه آید و خطبه شنود و خامـوش شود آمرزنده شـود گناهان او ازان جمعـه تا این جمعـه و سه روز دیگر یعنی گناهان ده روزهٔ وی آمرزیده شود فـرمود رسول الله ﷺ هر که روز آذینه یکبار قل هو الله احد بر خـواند چنان باشد که شب قـدر را در یافت باشد و فرمـود رسول الله ﷺ که هر که نماز جمـعه را در یابد اورا ثواب هزار شهید بود و فرمـود که هر که بنادانی نماز نگزارده باشد و پیشمان شود و توبه کند چنانکه شرط توبه است و علما گفته اند که از هر گناهی چگونه توبه کنـند و در نماز فوت شـده چنین گفـته اند کـه روز بروز چنانکه فـوت شده قـضا کند و بعـد ازان توبه کند که هیـچ نماز را دیگر تأخیـر نکند و بوقت ادا کند بعد از توبه چنین دوازده رکعت نماز بـگزارد روز آذینه میان نماز آذینه و نماز دیگر در هر رکعتی فاتحه یکبار و قل هو الله احد پانزده بار بخواند بیامرزد خدای تعالی هر گناهی که او در جـاهلیت کـرده باشد و کـفارت نمازهایی کـه ترك کرده باشـد شود و هر کـه نمازی را بی عذر شـرعی از وقت ببرد بعد ازان قضـا کند خدای تعالی اورا هشتـاد حقب در دوزخ بدارد و هر حـقبی هشـتاد سـاله باشد و هر سـالی سیـصد و شـصت روز و هر روزی هزار سال این جهـانی پس آن نماز فوت شده را قضـا کند واین دوازده رکعت نماز نافله که گـفتـه شد بگزارد و این عذابهـای هشتـاد حقب از وی عفـو کند و بهر رکـعتی ثواب یکسـاله عبادت اورا بنویـسند و رسول الله ﷺ فرمود کـه هر کرا نماز جمـعه فوت شود گو صدقه کند یك دینار زر سرخ و اگر نتواند نیم دینار صدقه کند

فصل سی و پنجم در بیـان گزاردن نماز جمعه در **(تهذیب)** آورده که نـماز جمـعه فرض عین است بهیچ وجه ترك کـردن روا نباشد و هر که چهار جمـعه بی عذری شرعی ترك کند فـاسق گـردد و عـدل نماند و در **(متفق)** آورده که هـر که چهار جـمعـه ترك کند گواهی او نشنوند و شمس الایمّة السّرخـسی گفته که هر که یك جـمعه را بی عذری ترك

کند گواهی او درست نباشد و فتوی برینست اما اگر جمعه را ترك کند از برای دوری از شهر یا امام فاسق باشد یا از ترس ظالمی آنگاه گواهی او رد نباشد و اگر مسلمانی نمازهای فریضه و آنچه از فریضه مانند این باشد ترك کند عدل نماند و گواهی او نشنوند و اگر در دادن زکوة تأخیر کند گواهی او نشنوند و در تأخیر کردن حج گواهی او ردّ نشود و فتوی برینست خاصة درین روزگار ما که راه ایمن نیست و در **(فتاوای ظهیری)** آورده که شیخ ابو القاسم صفّار بلخی گفته که نمی بینم من حج را فرض از بیست سال باز که راه داران و باج گیران پیدا شده اند و شیخ ابوبکر اسکافی [۱] همچنین گفته که در زمان ایشان اَمْنْ راه نبود که حاجیان بی دادن رشوت بحج نمی رسیده اند یعنی راه داران را تا رشوت نمیداده اند نمی گذاشته اند ایشانرا که بحج روند پس طاعت سبب معصیت میشود و هر وقت که طاعت سبب معصیت میشود طاعت برداشته شود و طاعت نماند و در **(متفق)** آورده که حج واجبست بر آزاد عاقل بالغ مسلمانی توانگر چون راه ایمن باشد و اگر زاد و راحله دارد. راه ایمن نیست گزاردن حج تا آن زمان که راه ایمن نباشد واجب نیست و در **(فتاوای ظهیری)** آورده که اگر میان او و مکّه دریا باشد چون خوف راه است بر وی گزاردن حج واجب نشود و در **(جامع خانی)** آورده که همین روایت را امّا جیحون و سیحون و فرات و دجله عذر نیست و در **(فتاوای کبری)** آورده که عادل کسی باشد که از کارهایی که در شرع ناپسندیده است دور باشد و فاسق کسی باشد که نا فرمانی خدای تعالی آشکارا کند و گواهی او نشنوند اما اگر کسی کارهای بد میکند و پوشیده میدارد و مردمان او را بر ظاهر شریعت موافق میبینند گواهی او بشنوند و اورا بظاهر شریعت فاسق نتوان گفت

فصل سی و ششم در بیان شرطهای نماز جمعه در **(کنز)** و **(کافی)** آورده که نماز جمعه را دوازده شرطست شش ازان شرط واجب شدن است که اگر آن شش شرط نباشد نماز جمعه گزاردن حاجت نبود و شش دیگر شرط اداست که بی آن شش شرط

---

(۱) اسکاف بلدة فی جوار بغداد

جمـعه را نتوان گـزارد امّا آن شش شرط کـه بی آن نماز جمعـه واجب نشود اوّل بر مـقیم است بر مـسافـر نی دوم بر مـرد است بر زن نی سیم بر تـن درست است و بر بیمـار نی چهارم بر آزاد ست و بر بنده نی و پنجم بر بیناست و بر کور نیست و ششم بر دست و پای دارست بر لنگ نی اما آن شش شرط که بی آن نماز جمعه نتوان گزارد اوّل شهرست دوم سلطان سیم وقت چهارم خطبه پنجم جمـاعت ششم اذن عام یعنی چنان گزاردند که هیچ کس را از گـزاردن منـع نکنند و در (**تهذیب**) و (**شامل بیهقی**) آورده که نماز جـمعه فریـضه است بر مـردانی که تن درست و پای درست و بینا و مـقیم باشنـد و نماز جمـعه فریضه نیست بر زنان و مسافران و بنده گان و نابینایان و لنگان و زندانیان و رنجوران و اگر این جماعت که یاد کرده شد بر ایشان نماز جـمعه فریضه نیست اگر [مردان] بگزارند روا باشد و در (**متفق**) و (**کنز**) آورده که اگر بنده یا مسافر یا بیـمار امامت جمعه کند روا باشد و در (**شرح کـرخی**) [١] آورده کـه بر کسی کـه بر جـای بمانده و بر پیر خـرف و مـفلوج نماز جمـعه واجب نیـست و در (**تحفه**) [٢] آورده کـه اگر نابینا عـصاکش نیـابد باتفاق بر وی نماز جمعه و حضور جماعت واجب نیست واگر عصاکش یابد نزدیك ابویوسف و محمد بر وی حضور جماعـت لازم آید و نزدیك ابوحنیفه لازم نیاید و نماز جمعه همین حکم دارد و در (**عیون**) آورده که ابوحنیفـه گفته که اگر نابینا را هزار عـصاکش باشد و ده هزار درم باشدش بر وی نماز جـمعه نیست امّا کدام شهرست کـه مصر جامع است در (**محیط**) آورده که سلطان و قاضی و طبیب حاذق و مفتی و نقد رایج و آب روان بود آنرا مصر جامع گویند و در (**شرح طحاوی**) آورده که مصر جامع آن شـهرست که هر پیشه و ری که به پیـشهٔ خود روزگـار تواند گذرانیـد از سال تا بسال بی آنـکه محتـاج شود به پیشـهٔ دیگر و در (**متفق**) آورده که ابوحنیـفه گـفت که هر کجـا که صـد هزار کس جمع شوند حکم مصر جامع دارد آنجـا نماز جمعه بگزارند و در (**هدایه**) آورده که هر موضع که

---

(١) مؤلف (**جامع کبیر کرخی**) ابوالحسن عبید الله کرخي توفی سنة ٣٤٠ هـ. [٩٥١ م.]

(٢) مؤلف (**تحفة الفقها**) علاء الدین محمد سمرقندی توفی سنة ٥٤٠ هـ. [١١٤٦ م.]

آنجا امیر و قاضی باشد که حکم شرع را روان دارد و حدّ شرع را بپای دارد آنجا نماز جمعه گزارند که مصر جامع است و این نزدیك ابویوسف است و هم از ابویوسف آورده اند که هر کجا که اهل آن شهر در بزرگترین مسجد از شهر روند در آنجا نگنجند و بمسجد دیگر حاجت آید ایشانرا در چنین شهر نماز جمعه گزاردن روا باشد و اختیار امام **(کرخی)** اینست و فتوی برینست و اقامت جمعه روا نباشد مگر سلطانرا یا کسی را که سلطان فرموده باشد و اقامت جمعه در دیهها روا نباشد و در **(صلوة مسعودی)** آورده که سلطان باقامت جمعه وقتی اولی باشد که آزاد باشد و اگر بنده باشد روا باشد از آنکه خطابت از دست او روا باشد امّا قضا روا نباشد و امامت روا باشد و گواهی روا نباشد و اگر پادشاه کودك باشد آتابك خودرا ولی عهد خود کند تا نماز آذینه بگزارند و باقی کارهای شرع از دست ولی عهد او روا باشد و اگر سلطان بمیرد نائبان او معزول نشوند چنانکه از مرگ خلیفه پادشاهانی که نایب خلیفه باشند معزول نشوند و اگر سلطان را از شهر بیرون کنند نماز آذینه روا بود و در **(صلوة مسعودی)** آورده که سلطانرا باید که سلطانی او آشکارا بود تا نماز جمعه روا بود از برای آنکه در ابتداء اسلام صحابه اندك بودند و سلطانی سلطان انبیا علیه الصلوة و السلام ظاهر نبود نماز آذینه مشروع نبود چون صحابه بسیار شدند و سلطنت او ظاهر شد و یکی از شرایط جمعه اذن عام است و اذن عام آنست که سلطان با رعیّت و رعیت باسلطان نماز آذینه گزارند و اگر سلطان با لشکر خود در سرای رود و در سرای در بندد و مردمانرا باز دارند از آمدن بسرای نماز روا نباشد و اگر در سرای کشاده باشد چنانکه مردمان در می آیند وبیرون میروند نماز آذینه روا باشد و یك شرط جمعه خطبه است پیش از نماز آذینه دو خطبه گوید و در میان دو خطبه بنشینند اندکی که نزدیك علمای ما سنت است و این روایت در **(متفق)** است و نزدیك شافعی در میان دو خطبه اندك نشستن فریضه است و خطبه ایستاده و بر طهارت گفتن سنت است و نزدیك شافعی فریضه است و در **(هدایه)** آورده که اگر خطبه نشسته یا بغیر طهارت کند روا باشد امّا مکروه باشد چون خطبه خواهد گفت اوّل حمد و ثناء

خدای تعالی گوید بعد ازان صلوات بر رسول الله ﷺ فرستد بعد ازان پند و نصیحت گوید مردمانرا پس بنشیند آن مقدار که اعضاء او قرار گیرد پس بر پای بایستد و خطبهٔ دوم آغاز کند و ثنای خدای تعالی و صلوات بر رسول الله ﷺ فرستد و بجای وعظ دعا گوید چهار یار را و باقی صحابه را رضوان الله تعالی علیهم اجمعین بدعاء خیر یاد کند و هیچکس را ببدی یاد نکند و لعنت نکند و اگر چنین گوید که اللّهمّ اغفر لمن یستحق الرحمة و العن لمن یستحق اللّعنة روا باشد پس سلطان عهد و پادشاه وقت را بمزید دین و دولت و جاه و مکنت بتوفیق عدل و احسان و با طاعت امر رحمن یاد کند و باید که در وصف و مدح او از حد در نگذرد و الفاظی که خطبه را و نماز را در قیل و قال اندازد نگوید و در (**اصول صفاری**) [۱] آورده که خطبایی که روز جمعه بر منبرهاء اسلام خطبه میگویند و در القاب سلاطین مبالغت مینمایند و میگویند که السلطان العادل الاعظم شهنشاه المعظم مالك بلاد الله ناصر عباد الله معین خلیفة الله شیخ (**ابو القاسم صفّار**) گفته است که این الفاظ گفتن روا نباشد از برای آنکه بعضی ازین سخنان کفرست و بعضی دروغ و شیخ (**ابو منصور ماتریدی**) گفته است که هر که سلطانی را که بعضی از افعال او ظلم باشد و بعضی عدل اگر مطلقا اورا عادل گوید کافر شود اما شهنشاه بی وصف اعظم از خصایص نامهای خداوند است روا نبود مخلوقی را بدین وصف کردن امّا مالك رقاب الامم روا نباشد از برای آنکه رقاب جمع است و اسم جنس است و رقاب امم متناول انس وجن وملائکه وغیر ایشان از حیواناتست ومالك رقاب جمیع غیر خدای تعالی هیچکس نیست امّا سلطان ارض الله نیز روا نباشد علی الاطلاق که دروغ محضست و دروغ گفتن روا نباشد و در (**اصول**) آورده که اگر کسی مبتلا شود که السلطان العادل یا السلطان الاعظم گوید باید که ببازی و مجاز گوید همچنانکه کور را بصیر گویند و زنگی را کافور تا امید نجات باشد اورا بحضرت خدای تعالی و در (**هدایه**) آورده که اگر خطبه را کوتاه کند بر گفتن الحمد للّه یا الله اکبر سبحان الله یا لا اله الا الله نزدیك

---

(۱) ابو القاسم احمد صفار بلخی توفی سنة ۳۳٦ هـ. [۹٤۷ م.] و مؤلف (**ملتقط**)

ابوحنیفه هر کدام که گوید روا باشد بجای خطبه و این روایت نیز در (**منظومه**) آورده و در (**جامع صغیر خانی**) آورده که یکی از شرایط جمعه جماعت است و جمعه مشتق است از اجماع و در (**مغرب**) آورده که جمعه را ازان جمعه میگویند که مردمان درو جمع میشوند و نزدیك ابوحنیفه اگر سه کس بغیر امام باشد جمعه توان گزارد و نزدیك ابویوسف و محمد دو کس بغیر امام جمعه بگزارند و در (**شرح کرخی**) [۱] آورده که دو کس بغیر امام جمعه توان گزارد وقتی که آن دو کس شایسته امامت باشند و اگر آن دو کس شایسته امامت نباشند جمعه روا نیاید باتفاق و در (**تحفه**) آورده که غیر نماز جمعه اگر دو کس نماز جمعه گزارند درست باشد و در (**شرح علایی**) آورده که نزدیك شافعی بغیر امام چهل مرد آزاد مقیم باید و نزدیك شافعی سلطان و مصر شرط نیست و دُرسترین قولهای ابوحنیفه آنست که در یك شهر در دو موضع یا بیشتر نماز جمعه گزاردن روا باشد و این روایت در (**کافی**) آورده و نزدیك محمد همین است و فرض روز جمعه نماز پیشین است نزدیك ابوحنیفه و ابو یوسف و بگزاردن نماز جمعه آن فریضه ادا کرده شود و نزدیك محمّد فرض روز جمعه نماز جمعه است و اگر در نیاید بگزاردن نماز پیشین فرض روز جمعه از کردن او ادا کرده شود و نزدیك زفر همین است و اگر پیش ازانکه امام از نماز جمعه فارغ شود نماز پیشین در خانۀ خود بگزارد نزدیك ابوحنیفه و محمد روا باشد با کراهیت امّا اهل دیهها اگر خراج ایشان با خراج شهر بیرون میکنند نزدیك ابوحنیفه بر ایشان بنماز جمعه حاضر شدن واجب بود و بقول ابویوسف در هر موضعی که حصاری باشد نماز جمعه گزاردن واجب آید و بقول محمد هر که از مصر جامع آواز بانگ نماز بوی آید بجمعه حاضر شدن واجب باشد و هر دیهی که میان ایشان و میان شهر یك فرسخ [۲] باشد بر ایشان واجب باشد بنماز جمعه حاضر شدن و فتوی برین قولست و در (**کافی**) آورده که اگر نماز پیشین در خانۀ خود بگزارد بعد ازان از برای

---

(۱) شارح (**جامع صغیر شیبانی**) عبید اللّٰه کرخی توفی سنة ۳٤۰ هـ. [۹۵۱ م.]

(۲) یك فرسخ سه میل است میل چهار هزار ذراع ۱۹۲۰ متره یك ذراع چهل و هشت سانتی متره است

نماز جمعه گزاردن بیرون آید اگر جمعه با امام در یابد نماز پیشین او باتفاق تباه شود و اگر در نیابد نزدیك ابوحنیفه نماز پیشین او باطل شود و نزدیك ابویوسف و محمد باطل نشود و در (**محیط**) آورده که اگر نماز پیشین در خانهٔ خود بگزارد و از خانه بیرون آید اگر از برای نماز جمعه بیرون نیامده باتفاق نماز پیشین او باطل نشود اگر از برای گزاردن نماز جمعه بیرون آید و بمسجد در آید و نماز جمعه در یابد نماز پیشین که گزارده است تباه شود خواه که معذور باشد خواه که غیر معذور و اگر جمعه در نیابد نزدیك ابوحنیفه نماز پیشین او تباه شود و نزدیك ابویوسف نشود و اگر امام بنماز جمعه شروع کرد و وقت نماز جمعه بیرون رفت نزدیك علمای ما نماز جمعه تباه شود و به نزدیك شافعی تباه نشود اگر امام و قوم نماز جمعه میگزارند قوم برفتند و امام تنها بماند اگر امام رکعت اوّل بسجده رفته نماز جمعه تمام کند نزدیك علمای ما و اگر رکعت اول بسجده نرفته نزدیك ابوحنیفه نماز پیشین باید گزارد و نزدیك ابویوسف و محمد نماز جمعه تمام کند و اگر قوم پیش از آنکه امام بجمعه شروع کند برفتند امام نماز پیشین گزارد و فقیه ابو اللیث در (**مختلف**) آورده که جماعت جمعه بر سه وجه است اول آنکه از اوّل نماز تا آخر در یابد باتفاق درست باشد و اگر اوّل در یافت دوم در نیافت نزدیك ابوحنیفه و ابویوسف و محمد جمعه در یافته باشد و نزدیك زفر در نیافته باشد و اگر آخر نماز در یافت و اوّل در یافت این بر چند وجه است اگر قوم شروع کردند پیش از آنکه قراءت آغاز کند باتفاق جمعه درست بود و اگر بعد از آن که امام سه آیت کوتاه یا یك آیت دراز خوانده بود قوم شروع کردند باتفاق نماز جمعه ایشان روا نباشد مگر آنکه امام نماز از سر گیرد و در (**کافی**) آورده که مکروهست معذور را و زندانی را در شهر در روز جمعه نماز پیشین بجماعت گزاردن پیش از فارغ شدن امام از جمعه و یا بعد از فارغ شدن اما مسافرانرا در سفر و اهل دیه را در دیه روز جمعه نماز پیشین را بجماعت گزاردن مکروه نباشد و در (**فتاوای حجّه**) آورده که اگر امام جمعه را در تشهد در یابد باید که اقتدا بامام کند و بنشیند و چون امام از نماز فارغ شود برخیزد و در هر چهار رکعت قرائت بخواند که

احتیاط است و فتوی برینست

مسئله کدام بانگ نمازست در روز جمعه که حرام کننده بیعست دُرسترین قولها آنست که آن بانگ نماز ست که بعد از زوال گویند خواه در مناره گویند و خواه در پیش مقصوره پس بدین بانگ نماز بیع حرام شود و سعی واجب شود و در (**هدایه**) آورده که باید که چون روز جمعه بانگ نمازی که بعد از زوال گویند بشنوند دست از بیع و شرا بدارند و روی بنماز جمعه آرند که بعد ازین بانگ بیع و شرا حرامست و اگر در مسجدها خرید و فروخت کنند گناه آن زیادت باشد و در (**کافی**) آورده که چون مؤذن بانگ خطبه بگوید سخن نشاید گفتن و نزدیك ابویوسف و محمد تا آن زمان که بخطبه مشغول نشده و چون از خطبه فارغ شود تا آن زمان بنماز مشغول نشده باکی نبود سخن گفتن اما در وقت خواندن خطبه باتفاق حرام باشد و اگر کسی بوقت خطبه در آید و سلام کند جواب او نشاید گفتن و اگر عطسه زند و الحمد لله بگوید در جواب او یرحمك الله نشاید گفتن و در (**محیط**) آورده که اگر عطسه زند در وقت خطبه نزدیك محمد بدل گوید یرحمك الله چنانکه لب او نجنبد و بعد ازان که خطبه تمام شود بزبان خود گوید و اگر بقضاء حاجت مشغول باشد و بانگ نماز بشنود باید که بدل جواب گوید و چون فارغ شود بزبان گوید و در (**نصاب الفتاوی**) [۱] آورده که در میان خطبه سلام کردن و نافله گزاردن و جواب عطسه زننده گفتن نشاید امّا جواب سلام بدل روا باشد باتفاق و بعضی گفته اند که چون خطیب آیت صلّوا علیه بر خواند بدل صلوات گفتن روا باشد و در (**جامع صغیر**) آورده که چون خطیب آیة صلّوا علیه بر خواند درست آنست که خاموش باشد و اگر دور باشد و آواز خطیب نشنود هم خاموش باشد و در (**نصاب الفقه**) آورده که درین وقت سبق گفتن و نگاه کردن در کتاب فقه مکروه است به نزدیك بعضی و بعضی دیگر گفته اند که باکی نیست و اگر در وقت خطبه منکری بیند بعضی گفته اند که باشارت منع کند و بعضی گفته اند که مکروه باشد و

---

(۱) مؤلف (**نصاب الفقها**) ابو المعالی محمد بن احمد اسبیجابی مرغینانی صاحب حاوی توفی سنة ٦١٦ هـ. [۱۲۱۹م.]

در (**خلاصه**) و (**ذخیره**) آورده که درست آنست که باشارت منع کند باکی نیست و در (**فتاوای حسامی**) آورده که در وقت خطبه مردمان مخیّر اند اگر خواهند هردو زانو در کنار گیرند و اگر خواهند چهار زانو یا چنانکه آسان تر باشد امّا چون خطیب از برای خطبه برخیزد سخن گفتن مکروهست و نماز نگزارد مگر نماز بامداد آن روز که از وی فوت شده باشد که قضا کند تا جمعهٔ او درست باشد و در (**کافی**) آورده که نشاید غیر خطیب یکی دیگر را امامت کردن نماز جمعه از برای آنکه خطبه بجای دو رکعت است و در (**محیط**) آورده که هر چیزی که در نماز حرامست در خطبه نیز حرامست و در (**جامع مضمرات**) [۱] و (**فتاوای حجهٔ بلخی**) آورده که طایفهٔ عوام که در مسجد جامع قصه ها و جنگ نامه‌ها میخوانند ایشانرا منع باید کرد و در (**صلوة مسعودی**) آورده که اگر گدایی در وقت خطبه گفتن سؤال کند ویرا چیزی نشاید دادن که خواجه حسن بصری رحمة الله علیه فرمود که اگر کسی سائلی را در وقت خطبه گفتن يك درم صدقه دهد هفتاد درم ازحلال صدقه بایدش داد تا کفارهٔ آن يك درم شود اما اگر مستحق باشد که در گوشهٔ مسجد نشسته باشد و سؤال نمی کند اگر اورا صدقه دهند شاید و لیکن سخن نشاید گفتن **حکایت** آورده اند که خلف ایوب رحمه الله روز جمعه آواز تازیانه شنید پرسید که این آواز تازیانه از بهر چیست گفتند که اینها کسان امیر اند که گدایانرا میزنند و از پیش مقصوره دور میکنند خلف ایوب گفت که خدای تعالی این خیر را از ایشان پذیرد پس معلوم شد که گدایان که در روز جمعه در صفهایی که نماز میگزارند و پای بر گردن مسلمانان می نهند و سؤال میکنند بیرون گردن ایشانرا از مسجد و زدن ایشانرا عدلست که اگر ظلم بودی امام خلف ایوب رحمه الله آنرا چیزی نگفتی و در (**کفایهٔ شعبی**) [۲] در فصل نهی از صدقه بر سائلان مسجد جامع آورده که (**امام شعبی**) را سؤال کردند از سایلان مسجد جامع در وقت خطبه گفتن یا پیش از خطبه گفتن صدقه

---

(۱) مؤلف (**جامع المضمرات شرح قدوری**) یوسف بن عمر توفی سنة ۸۳۲ هـ. [۱۴۲۸ م.]

(۲) مؤلف (**کفایهٔ شعبی**) عامر شعبی توفی سنة ۱۰۳ هـ. [۷۲۱ م.] فی کوفه

دادن روا باشد یا نی فرمود که در وقت خطبه روا نباشد مگر که از هلاك شدن سایل به ترسند از برای آنکه در وقت خطبه گفتن تسبیح وتهلیل و خواندن قرآن روا نباشد بدانکه صدقه دادن پیش از خطبه بر دو نوعست اگر سایل در جایگاه خود نشسته بود روا باشد و ثواب باشد خیرات کردن بر او اما اگر سایل پای بر گردن مردم نهد و صف صف میگذرد صدقه دادن بدو حرام باشد و هر کس که چنین سایل را صدقه دهد شریك باشد دران گناه که او پیش نماز مردمان میگذرد ومردمانرا بی حضور میکند از طاعت و هر که پای بر گردن مردمان می نهد ملعونست و صدقه دادن او را حرامست و روایت کرده اند از رسول الله ﷺ باسناد درست که اذا کان یوم القیامة نادی مناد الا لیقم اعداء الله ولایقوم احد الا سؤال المسجد یعنی چون باشد روز قیامت ندا کننده ندا کند که برخیزید ای دشمنان خدای تعالی بر نخیزند مگر سایلان مسجدها زیرا مسجد بنا کرده اند از برای نماز و طاعت نه از برای کسب و تجارت و خدای تعالی میفرماید که مسجد خاصّه خانهٔ طاعت ماست مخوانید با ما یکی یعنی هیچ چیز با طاعت خدای تعالی شریك مکنید و طاعت باخلاص کنید و در مسجد بغیر از طاعت خدای تعالی هیچ کار مکنید

فصل سی و هفتم در بیان عید و احکام آن در **(منافع)** آورده که اصل هردو عید آنست که کافران در هر سالی دو روز شادی و لعب میکردند رسول الله ﷺ فرمود که خدای تعالی شمارا بعوض آن دو روز داده که بهتر ازان دو روز ایشان است و آن روز عید ماه رمضان است و روز عید قربان و در **(مغرب)** می آرد که عید را ازان نام عید کردند که او باز کردنده است در هر سالی دو بار و در نماز عید از ابوحنیفه سه روایت است بروایتی سنت است و بروایتی فرض کفایت است و در **(جامع صغیر حسامی)** آورده که نماز عید سنت است و بروایتی واجب و این هر سه روایت در **(متفق)** است و در **(هدایه)** آورده که نماز عید واجبست بر کسی که نماز آذینه برو فریضه است و هر چه در جمعه شرطست در عید نیز شرطست بغیر از خطبه که در جمعه شرطست و بعد از نماز عید سنت و در **(شرح علائی)** آورده که پیش از نماز عید نماز نافله گزاردن در نمازگاه

یا در خانه مردان و زنانرا مکروهست و نزدیك شافعی مکروه نیست و وقت نماز عید از وقت بلند شدن آفتاب است تا وقت زوال و چون زوال شد وقت نماز عید بیرون رفت و در (**قدوری**) و (**کنز**) و (**وافی**) و (**هدایه**) و (**منافع**) آورده که امام در نماز عید در رکعت اوّل بعد از تکبیر اوّل سبحانك اللّهم بخواند و سه تکبیر عید بگوید پس فاتحه و سوره بخواند و در رکعت دوم اوّل قراءت مخواند پس سه تکبیر عید گوید پس تکبیر رکوع گوید و در تکبیر دستها بر دارد تا آن زمان که تکبیرهاء نماز عید نگفته دستها آویخته دارد و چون تکبیرها بگوید آنگاه دست راست بر بالای دست چپ نهد و این جمله قول ابن مسعود است و مذهب ابوحنیفه بر قول اوست و چون از نماز فارغ شود خطبه گوید و در میان هردو خطبه بنشیند اگر عید ماه رمضان باشد بیان صدقهٔ فطر کندواگر عید قربان باشد بیان قربانی کند و بر قول عبد الله عبّاس رضی الله عنهما تکبیر اول بگوید و سبحانك اللّهمّ بخواند پس پنج تکبیر بگوید پس قراءت بخواند و در رکعت دوم نیز پنج تکبیر بگوید پس قراءت بخواند وبیك روایت در رکعت دوم چهار تکبیر گوید پس قرائت بخواند و در همه تکبیرها دستهارا آویخته دارد و چون امام قراءت خواندن آغاز کند دست راست بر بالای دست چپ نهد زیر ناف و چون از نماز فارغ شود دو خطبه گوید و در میان دو خطبه بنشیند اندکی و در عید ماه رمضان صدقهٔ فطر بیان کند ودر عید قربان قربانی بیان کند و بیك روایت در عید قربان در رکعت اوّل پنج تکبیر بگوید و در رکعت دوم چهار تکبیر بگوید یا بیشتر ودر همه دیار اسلام بدین قول عمل میکنند بسبب خلافت آل عبّاس و معاذ جبل رضی الله عنه گفت که هیچ بنده روز عید بنماز نیاید مگر آنکه آمرزیده گردد بفضل خدای تعالی و در (**انفع**) [١] آورده که تکبیر رکوع در نماز عید واجب است و اگر کسی در نماز عید تکبیر رکوع به سهو ترك کند بر وی سجده سهو لازم شود و در (**منافع**) آورده که لفظ تکبیر را رعایت کردن در نماز عید واجبست و اگر در نماز عید بجای الله اکبر و در تکبیر اوّل الله اجلّ یا الله اعظم گوید اگر

---

(١) مؤلف (**انفع‌الوسائل**) برهان الدین ابراهیم طرسوسی توفی سنة ٧٥٨ هـ. [١٣٥٧ م.]

بسهو گوید سجده سهو لازم آید و در (**نصاب الفقه**) آورده که هر که امام را در نماز عید
در رکوع در یابد عید را بگزارده باشد و تکبیرات نماز عید را نزدیك ابوحنیفه و محمد
در رکوع گوید و نزدیك ابویوسف تکبیرات عید را نگوید تسبیحات رکوع گوید و این
در (**منظومه**) است و در (**جامع کبیر اوحدی**) [۱] آورده که اگر امام تکبیرات عید را
فراموش کند چون فاتحه بخواند اگر بیاد او آید تکبیرات بگوید و باز فاتحه بخواند و
سوره بخواند و برکوع رود و در آخر نماز سجدهٔ سهو آرد و در (**فتاوای حجّه**) آورده که
اگر امام تکبیرات عید فراموش کند و فاتحه و سوره بخواند پس یاد آمد اورا نزدیك
ابوحنیفه تکبیرات بگوید وبرکوع رود واگر در رکوع بیاد او آمد هم در رکوع بگوید و
اگر سر از رکوع بر آورد و بیاد او آمد تکبیرات نگوید و نزدیك ابویوسف تا آن زمان که
برکوع نرفت هر وقت که یاد آید بگوید و چون برکوع رود اگر یادش آید نگوید و اما
نزدیك امام ابوحنیفه آنست که چون در رکوع یاد آید بگوید و دستها بر نیارد و درست
اینست و در (**کنز**) و (**هدایه**) آورده که در عید ماه رمضان غسل کردن و مسواك کردن و
خودرا خوش بوی کردن و نیکو ترین جامه بپوشند و پیش از رفتن بنمازگاه صدقهٔ فطر
دادن مستحب است ودر (**هدایه**) آورده که اگر ماه عید رمضان بر مردمان پوشیده شد و
درست ندیدند و بعد از زوال گواهی دادن بدیدن ماه در شب گذشته روزه بکشایند و
دیگر روز نماز عید بگزارند و اگر روز دوم نگزارند بسبب مانعی روز سوم نگزارند و در
عید قربان روز دوم و سوم گزاردن روا باشد و در (**شرح علایی**) آورده که اگر ماه پیش
از زوال دیدند نزدیك ابویوسف از شب گذشته حساب کنند اگر اوّل ماه رمضان باشد
آن روز روزه دارند و اگر اوّل ماه شوال باشد آن روز روزه بکشایند اما اگر بعد از زوال
باشد که بینند از شب آینده گیرند

---

(۱) شارح (**جامع کبیر شیبانی**) میمون اوحد الدین نسفی توفی سنة ۵۰۸ هـ. [۱۱۱٤ م.]

فصل سی و هشتم در بیان صدقهٔ فطر در (**هدایه**) و (**کنز**) آورده که صدقهٔ فطر نزدیك ابوحنیفه وابویوسف ومحمد واجبست بر مسلمان آزاد چون اورا بقدر یك نصاب مال باشد زیادت از خانه ومتاع خانه وجامهٔ پوشیدن و مرکب سواری و سلاح استعمال و بنده گان خذمت از برای آنکه این چیزها فروخته نمی شود و در فروختن اینها حرج باشد اما نزدیك شافعی صدقهٔ فطر واجبست بر هرکه اورا زیادت از قوت یك روزه باشد واجب باشد دادن از نفس خود و ازان فرزندان نارسیده وقتی که نارسیده را مال نباشد و اگر نارسیده را مال باشد از مال نارسیده دهد و این نزدیك ابوحنیفه است و ابویوسف اما نزدیك محمد هر چند که نارسیده را مال باشد پدر از مال خود دهد و اگر از مال نارسیده دهد ضامن باشد و در (**شامل بیهقی**) آورده که صدقهٔ فطر بر نارسیده و دیوانه واجب باشد اگر ایشانرا مال باشد نزدیك ابوحنیفه وابویوسف اما نزدیك محمد وزفر بر ایشان واجب نیاید بر پدر واجب آید اگر توانگر باشد و از محمد آمده است که اگر دیوانه در حال دیوانگی بالغ شد صدقهٔ فطر او بر پدر واجب آید و اگر هشیار شد پس بالغ شد بعد ازان دیوانه شد صدقهٔ فطر را بر پدر واجب آید و نه بر مال دیوانه ودر (**مختصر کافی**) آورده که صدقهٔ فطر بندگان نارسیده بر پدر واجب نیست از مال نارسیده باید داد و معتوه همین حکم دارد یعنی از مال معتوه باید داد نزدیك شافعی از بنده که از برای بازرگانی دارد و از بنده گریخته باید داد ونزدیك علمای ما واجب نیست اما از بندگان کافر نزدیك شافعی واجب نباشد و در (**شامل بیهقی**) آورده که صدقهٔ فطر بنده که اورا مزدوری داده باشند بر خواجه واجب باشد و بندهٔ مأذون و بندهٔ مدیون اگر چه مستغرق بدین بر خواجهٔ غلام واجب باشد و صدقهٔ فطر بنده که کسی را وصیت کرده باشند برقبهٔ او واگر چه بخدمت آنکس که اورا وصیت کرده مشغولست بر خواجه واجب باشد و اگر بنده گریخته بود یا گم شده باشد یا بظلم ستده باشد یا اسیر شده باشد صدقهٔ فطر او بر خواجه واجب نیاید همچنانکه صدقهٔ فطر مکاتب بر خواجه واجب نیست و در (**کافی**) آورده که صدقهٔ فطر مدبّر وامّ ولد بر خواجه واجب باشد

وصـدقهٔ فطر زن بر شـوهر نیست وصـدقهٔ فطر فـرزندان بالغ بر پدر نیست و صدقـهٔ فطر فرزندان فـرزند بر وی نیست و نزدیك شـافعی صدقـهٔ فطر زن بر شوهر بود وصـدقهٔ فطر فـرزندان بالغ بر پدر بود و در (**مختصر کافی**) آورده کـه صدقـهٔ فطر مادر و پدر بر پسـر واجب نیاید و در (**شرح علایی**) آورده کـه بنده که ازان دو کس باشـد نزدیك ابوحنیفـه صـدقهٔ فطر این بـنده بر هیچ کدام لازم نـیاید و اگـر مـیان دو کس پنج غـلام شـرکتـست نزدیك ابوحنیـفه بر هیچ کـدام لازم نیاید و نزدیك ابویـوسف و محـمد هر یك را صـدقهٔ فطر دو غـلام باید داد و در (**کافی**) آورده که صـدقهٔ فطر بـندگان مشـترك باتفـاق واجب نیاید اگر بنده خریدند بشـرط آنکه خیار بایع را و یا مشتری را باشد در مـدّت خیار عید فطر آمـد صـدقـهٔ فطر این غـلام بر آنکس واجب شـود که این بـنده اورا مقـرر شـود و در (**هدایه**) آورده کـه خیـار شرط فـروشنده و خـرنده را تا سـه روز باتفاق درست باشـد و زیاده از سه روز نزدیك ابوحنیفه روا نباشد و نزدیك ابویوسف و محمد روا باشد و اگر یك پسر را دو پدر باشد صـدقهٔ فطر او بر هردو واجب باشد هر یك را دو من گندم و این چنان باشـد کنیزکی مـیان دو شریك بـاشد و پسری آورده و هـردو دعوی کنند کـه پسر ازان منست نسب از هردو ثابت شود و ازان هردو باشد واگر این پسر بمیرد ایشان از وی میراث یك پسر برند و اگر ایشان هردو بمیرند او از هر یکی میراث یك پسر کامل ببرد اما بدانکه صـدقـهٔ فـطر از گندم دو من و از آرد گندم و از گندم بـریان کـرده هم دو من و از خرما و جـو و مویز چهار من و از ابوحنیفه در مـویز دو روایتست بیك روایت چهار من و در (**قدوری**) آورده که در صـاع فتـوی بر قول ابویوسف و مـحمد است یعـنی صاعی چهار من مکّه است [۱] و در (**فتاوای خانی**) آورده که هر که گوید کـه طعام خوردن بر سر سیری حـلالست کافـر شود و اگـر صدقـهٔ فطر ده کس بیك کس دهند روا باشـد اما فـاضلتر آن باشـد که هر درویشی را دو من گـندم دهند و اگر قـیمت [۲] دهند روا باشـد

---

(۱) چهـار مـن چهـار مُد است مُد دو رطل و رطل ۱۳۰ درهم و ۹۱ مـثـقـال و صـاع هـشت رطل ۱۰۴۰ درهم ۳۵۰۰ غرام است و درهم شرعی ۳.۳۶ غرام است

(۲) قیمت زر و نقره را گویند نه مال دیگر را

ودر فراخی قیمت دادن اولی باشد و در تنگ گندم اولی باشد واگر خواجه در شهر باشد وغلامان در دیه صدقهٔ فطر غلامان در دیه بدرویشان دادن اولی باشد اما دادن صدقهٔ فطر بدر آمدن شب عید نزدیك شافعی واجب میشود و نزدیك علماء ما بوقت بر آمدن صبح عید و اگر فرزند در شب عید زاده شود یا کافر مسلمان شود پیش از صبح عید نزدیك علمای ما صدقهٔ فطر واجب آید و نزدیك شافعی واجب نیاید و اگر پیش از صبح بمیرد نزدیك علمای ما صدقهٔ فطر لازم نیاید ونزدیك شافعی واجب آید و اگر در ماه رمضان بدهد نزدما ونزدیك شافعی روا باشد نزدیك مالك واحمد روا نباشد واگر صدقهٔ فطر در روز عید ندهد از وی ساقط نشود باید داد و در (**منافع**) آورده که پیری که بروزه داشتن قادر نباشد روزه ندارد و هر روزی را دو من گندم دهد بدرویش روا باشد و در روز عید صدقهٔ فطر باید داد و در (**شامل بیهقی**) آورده که کسی که روزهٔ ماه رمضان بسبب پیری یا بیماری یا سفر ترك كند ونداشته باشد که صدقهٔ فطر باید داد و از وی ساقط نشود و در (**محیط**) آورده که چنانکه زکوة به بنی هاشم نتوان داد صدقهٔ فطر نیز نتوان داد و شوهر زن خود را و توانگر را و طفل را و بنده را که مالك او توانگر باشد و پدر را و مادررا و پدر پدر را و مادر مادر را و فرزند را و فرزند فرزند را و کافر را هر چند که بایمان در آمده باشد این جمله را که یاد کردیم زکوة و صدقهٔ فطر نتوان داد وهر صدقه که دادن آن واجب باشد روا نباشد که بدین قوم دهند که یاد کرده شد و همچنین از مال زکوة و عشر روا نباشد که یا مدرسه را عمارت کنند و یا مرده را کفن کنند و یا بنده بخرند وآزاد کنند و یا مرده را وام باز دهند یا جایی یا حوضی یا رباطی را عمارت کنند و جمله صدقهایی که واجبست روا نباشد که بدین موضعها که گفته شد خرج کنند و در (**شرح هدایه**) [۱] و (**مختصر کافی**) آورده که اگر زکوة یا صدقهٔ فطر به کسی دادند بگمان آنکه درویش است پس معلوم شد که توانگرست یا هاشمی یعنی که سیّدست یا

---

(۱) مؤلف (**کفایة شرح هدایه**) تاج الشریعة عمر توفی سنة ٦٧٢ هـ. [١٢٧٣ م.] و مؤلف (**سامی فی الاسامی**) احمد میدانی نیشاپوری توفی سنة ٥١٨ هـ. [١١٢٤ م.]

کافر یا در شب تاریك بود که زکوة یا صدقهٔ فطر و آنچه واجب باشد دادن از صدقها یا پدر یا مادر یا فرزند او بوده است یا یکی از آن قوم که گفتیم که در حکم صدقه دادن بر ایشان مانند پدر اند چون به سهو و غلط داده شود روا باشد نزدیك ابوحنیفه و محمدّ و نزدیك ابویوسف روا نباشد دیگر بار باید داد و در **(مختصر کافی)** آورده که جمله صدقهای واجب بخویشاوندان توان داد مگر باصل و فرع خود و به شوهر نتوان داد که گفته میشود و آن برادر و خواهر و عمّ و عمّه و خال و خاله و فرزندان ایشان بشرط آنکه درویش باشند و اگر زکوة یا صدقهٔ فطر یا باقی صدقها اگر بخواهر خود دهد اگر مهر معجّل را یعنی دستینمان در گردن شوهر او بقدر دویست درم باقی مانده روا نباشد و اگر کمتر مانده از دویست درم روا باشد اگر برادر یا خواهر درویش در پرورش خود دارد و هر چه بر ایشان خرج میکند بزکوة حساب میکند اگر قاضی نفقهٔ ایشان بر وی فرض نکرده روا باشد و اگر فرض کرده روا نباشد و بنی هاشم یعنی آل امیر المؤمنین علي و آل عباس وآل جعفر وآل عقیل وآل حارث ابن عبد المطلب اند رضوان الله تعالی علیهم اجمعین و در **(هدایه)** می آرد که صدقهٔ واجب هاشمی را یعنی سیّدرا روا نباشد اما صدقهٔ تطوّع روا باشد و زن شوهر خود را زکوة و صدقهٔ فطر دادن روا نباشد نزدیك ابوحنیفه امّا نزدیك ابویوسف ومحمد روا باشد امّا شوهر را روا نباشد که صدقه واجب بزن خود دهد باتفاق و در **(منظومه)** آورده که نزدیك ابوحنیفه و محمد صدقهٔ و اجب بذمّی دادن روا باشد ونزدیك ابویوسف روا نباشد و صدقهٔ تطوع باتفاق روا باشد و در **(هدایه)** آورده که هر صدقه که هست بذمّی توان داد مگر زکوة که روا نباشد و در **(منافع)** آورده که فقیر کسی باشد که اورا هیچ نباشد از دنیایی و مسکین کسی باشد که اورا کمتر از یك نصاب باشد و بعضی بر عکس گفته اند و در **(شرح نافع)** آورده که زکوة وصدقهٔ فطر و کفارت سوگند روا

مؤلف **(هارونیات‌فی‌التصریف)** نجم الدین عمر هروی و مؤلف **(ریاحین العقول)** علي بن زید بیهقی شافعی توفی سنة ٥٦٠ هـ. [١١٦٥ م.]

نباشد کسی را که مقدار نصاب مال دارد از هر حالی که باشد از برای آنکه صدقه توانگر را حرامست و اگر مال او کمتر از نصاب باشد صدقه اورا روا باشد اگر چه که او را کسبی باشد وهر که مالك نصاب باشد اورا صدقه دادن روا نباشد ودر (**کنز**) آورده که باید که سؤال نکند کسی که اورا قوت یك روزه باشد و در (**بوستان فقیه**) آورده که اگر چیزی بی خواست بدهند نشاید رد کردن زیرا که آن روزیست که خدای عزّ وجلّ از جایی بدو میرساند که او گمان نمیبرد که رسول ﷺ چنین فرموده وهم در (**بوستان فقیه**) آورده که قبول کردن مال حاکمان بر دو وجه است اگر بیشتر مال ایشان رشوة ومصادره باشد روا نباشد و اگر از بازرگانی یا میراث حلال باشد معلوم شود که آنچه میدهد از حلالست قبول کردن روا باشد امّا فاضلتر آن باشد که هر چند که از حلال باشد قبول نکند و از حسن بصری روایت کرده اند که او گفته که اگر کسی را سرای و متاع خانه باشد که بده هزار درم بخرند و او بدان محتاج است زکوة بدو دادن روا باشد و در (**متفق**) آورده که هر چه مستحبست در روز عید رمضان در روز عید قربان نیز مستحبست اما در عید ماه رمضان تکبیر در راه نمازگاه آهسته گوید و در عید قربان بلند گوید و در عید ماه رمضان تعجیل خوردن افطار بطعام مستحبست ودر عید قربان تأخیر کردن مستحبست که رسول الله ﷺ فرمود که هر که باز ایستد از خوردن و آشامیدن روز عید قربان تا آن زمان که امام از نماز عید فارغ شود چنان باشد که شصت سال خدایرا پرستیده باشد و این از برای آنست که اوّل چیزی که خورد از قربانی باشد که رسول الله ﷺ فرموده است که قربانی مهمانی خدای عزّ و جلّ است درین روز و الله الموفق و المعین

فصل سی و نهم در بیان قربانی در (**شرح علایی**) آورده که قربانی کردن نزدیك ابوحنیفه و ابویوسف و محمد واجبست ونزدیك شافعی سنّتست و در (**شرح هدایه**) آورده که ریختن خون واجبست نه دادن گوشت و باید که قربانی بدست خود کند اگر تواند و اگر نتواند بایستد تا دیگری بأمر او قربانی کند که رسول الله ﷺ فاطمه را رضی الله عنها چنین فرمود و اگر جهود یا ترسا را فرماید تا سر بَرَدْ روا باشد اما مکروه باشد و

در شتر مستحب آنست که پیش سینه او برند و در گاو و گوسفند از شیب آن گِرِهْ که بر سر حلقوم است باید برید و مستحبست که قربانی فربه بود و بُزرك و باید که از قربانی سیکی بدرویش دهد و سیکی بتوانگران دهد و سیکی از برای عیال خود نگاه دارد و در **(متفق)** آورده که پوست قربانی صدقه کند یا کار فرمایی خانه کند و در **(شامل بیهقی)** آورده که اگر قربانی ماده خرند و بچه آورد بچه را نیز قربان باید کرد و اگر قربان نکرد باید که بفروشد و بهاء آن صدقه کند و این وقتی باشد که قربان کننده توانگر باشد و اگر درویش باشد قربان کردن بچهٔ قربان بر وی لازم نیاید و اگر قربانی را سر برید و از شکم او بچه مرده بیرون آمد نزدیك ابویوسف و محمد آن بچه را شاید خوردن و نزدیك ابوحنیفه نشاید خوردن اگر چه موی بر آورده باشد و فتوی برینست اما اگر بچه زنده بیرون آید و آن مقدار نماند زنده که سرش برند و بمیرد باتفاق اورا نشاید خوردن و در **(کافی)** آورده که اگر قربانی را پشم و شیر باشد باید که ببرند و بدوشند و آن پشم و شیر را بدرویشان دهند و مزد قصّاب از قربانی ندهند و مستحبست که روی قربانی را سوی قبله کنند و سر برند و بگویند که **(انّ صلاتی ونسکی ومحیای ومماتی للّه رب العالمین)** اللّهمّ تقبل منّی هذه الاضحیة و اجعلها قربانا لوجهك الکریم خالصا و عظّم اجری علیها پس کارد بر سر قربانی نهد و بگوید که بسم الله و الله اکبر یا بسم الله الرحمن الرحیم یا الحمد للّه یا سبحان الله گوید و مرادش آن بود که بتعظیم نام خدای سرش میبرد و اگر بغیر ازین بفارسی یا بزبان دیگر گوید روا باشد و اگر بسم الله گفت بر نیت آغاز کردن کار نه از برای سر بریده حلال باشد و اگر بسم الله گفت و اورا هیچ نیت نبود سر بریده حلال باشد و اگر بقصد نام خدای تعالی گفتن ترك کرد و سر برید حرام باشد نزدیك علمای ما و نزدیك شافعی حلال باشد و اگر بفراموشی نام خدای تعالی نگفت و سر برید نزدیك علمای ما حلال باشد و نزدیك مالك حرام و اگر گاوی یا شتری در شهر برمید و گرفتن او بی جمع شدن مردمان راست نمی آید اگر خداوند او بر نیت قربانی تیری بزند و نام خدای ببرد روا باشد و بیك روایت گوسفند همین حکم

دارد و اگر نام خدای تعالی گفت بر قصد سر بریدن پس بکارد تیز کردن مشغول شد یا بخوردن و آشامیدن باز نام خدای تعالی بگوید پس سرش برد و اگر یکبار کارد در سنگ مالید بعد از آنکه نام خدای گفت دیگر بار حاجت نباشد و اگر نام خدای تعالی گفت و کارد بر زمین نهاد و کارد دیگر برداشت یا یك لقمه نان خورد یا یك شربت آب بیاشامید بار دیگر نام خدای گفتن حاجت نباشد و اگر نام خدای نگفت پس پای گوسفند بکشید و بر دیگر پهلو گشت باز بر همان پهلو گردانید باز نام خدای باید گفت و اگر نگفت و بقصد ترك کرد حلال نباشد و اگر سه گوسفند بر بالای یکدیگر نهاد و نام خدای گفته بر هر سه و بیکبار کارد کشید هر سه حلال باشد و در (**فتاوای کبری**) آورده که اگر گوسفندی سر می برد و بگوید که بسم الله و محمدِ رسول الله آن گوسفند حرام باشد یعنی دال محمد بکسر گوید حرام بود اگر از وی پرسند که چرا نام خدای و رسول ﷺ با یکدیگر جمع کردی اگر گوید که گوسفند بنام خدای و مصطفی سر بریدم آن کشنده گوسفند کافر شود و آن گوسفند حرام باشد و اگر گوید که مراد من از نام رسول گواهی دادن به پیغامبری او بود و نام خدای گفتم از برای کشتن گوسفند کشنده گوسفند کافر نباشد اما اگر دال محمد بکسر گفته باشد آن گوشت حرام باشد اما اگر دال محمد را برفع گوید آن گوشت حلال باشد واگر مراد او را هیچ نیت نبود اگر برفع دال گفته باشد آن گوشت مکروه باشد واگر بکسر دال گفته باشد حرام باشد ودر (**فروق نیسابوری**) [١] آورده که میان رفع وجرّ فرق میکنند اگر بجر گوید گوشت حرام باشدواگر برفع گوید حرام نباشد و در (**متفق**) آورده که سر بریدن بهر چیزی که رگهارا ببرد و خون بیارد روا باشد چنانکه به نی تیز و سنگ تیز و شاخ تیز و در (**منظومه**) آورده که اگر بناخن و دندان اگر جدا بود از آدمی نزدیك علماء ما روا باشد و نزدیك شافعی روا نباشد و در (**تهذیب**) می آرد که مستحب است که کاردرا نیکو تیز کند تا زود بریده شود وسر را از وی جدا نکند تا آن زمان که ساکن شود واگر پیشتر از

---

(١) مؤلف (**فروقنیشاپوری**) اسعد نیشاپوری توفی سنة ٥٣٩ هـ. [١١٤٤ م.]

آنکه ساکن شود سر جدا کند مکروه باشد امّا خوردن آن روا باشد و در (**تهذیب**) آورده که اگر از پس گردن سر برد اگر چندانی زنده ماند که رگهایی که میباید برید ببرد حلال باشد و اگر پیش از آنکه رگها بریده شود بمیرد حرام باشد و در (**قدوری**) آورده که موضع بریدن حلقست چنانکه حلقوم و مری یعنی آن روده سرخ و هردو شاه رگ و رگهایی که بریدن آن شرطست این چهارست اول مری و آن راهگذر علف است و حلقوم یعنی نای گلو که نَفَس از آنجا بر می آید و ودجان یعنی دو شاه رگ که خون در آنها میرود اما نزدیك ابوحنیفه اگر سه رگ از چهار مذکور ببرد یا بریده شود حلال باشد وابویوسف بیك روایت با ابوحنیفه است ودیگر روایت آنست که یکی ازین سه رگ حلقوم باشد روا بود یعنی حلال بود و در (**زاد الفقها**) آورده که اگر ازین چهار رگ سه رگ بریده شد هر کدام که باشد نزدیك ابوحنیفه حلال باشد و درست اینست و در (**ذخیره**) آورده که از امام محمد دو روایت است یکی آنکه اگر از هر کدام ازین چهار رگ که بیشتر بریده شود حلال باشد و در (**کنز**) آورده که دست کش مسلمانان و اهل کتاب ونارسیده و دیوانه ومعتوه و ختنه ناکرده وکنك و خواجه سرای و زن و جنب و عنین و مخنّث و بنده وحایض و نفاس دار بشرط آنکه علم سر بریدن دانند ومحرم نباشند این همه حلال باشد اما دست کش گبر و بت پرست و مرتد و محرم تا مادامکه در احرام باشد و آنکس که بقصد نام خدای نبرده باشد دست کش این قوم روا نباشد و در (**هدایه**) آورده که قربانی واجبست بر مسلمان آزاد توانگر مقیم در روز عید قربان و در (**کتاب اضاحی**) [۱] آورده که نصاب قربانی دویست درم نقره یا بیست دینار زر سرخ باشد و در وقت دمیدن صبح عید قربانی کردن بر وی واجب شود چون مسلمان آزاد و مقیم باشد و اگر این نصاب یك سال در ملك وی بماند پنج درم نقره یا نیم دینار زر سرخ بدرویش دادن فریضه بود و اگر متاعی باشد که از بهر بازرگانی دارد و یکسال در ملك وی بماند دادن زکوة بر وی واجب بود و نصاب صدقهٔ فطر و قربانی

(۱) مؤلف (**کتاب اضاحی**) الشیخ الامام خمیر الوبری

همین است و لیکن گذشتن سال یا از بهر بازرگانی داشتن شرط نیست اگر درویش در روز عید قربانی کرد پس هنوز وقت قربان گذشته بود که توانگر شد قربانی دیگر بر وی واجب شود وبر هر کس که صدقهٔ فطر وقربانی واجبست گرفتن صدقه و زکوة روا نباشد و اگر مسلمانی را بر شخصی وامی باشد و آن شخص توانگرست و زنی که از دستپیمان و مهر در گردن شوهر دارد و شوهر توانگرست بر آن مسلمان و بر آن زن قربانی کردن واجب باشد و اگر کابین باشد نزدیك ابوحنیفه بر آن زن قربانی کردن واجب آید و اگر مسلمانی دویست درم نقره دارد و سالی بران بگذاشت و پنج درم بدارد و عید قربان آمد بقول **(زعفرانی)** [١] بر وی قربان واجب آید و اگر در روز عید قربان دویست درم داشت و قربانی خرید به پنج درم پس کم شد قربانی دیگر بر وی واجب نیاید و اگر گفت بخدای که گوسفندی قربان کنم اگر گاوی یا شتری قربان کند روا باشد و اگر درویشی گوسفندی خرید و بر خود واجب کرد که قربانی کند بر وی واجب باشد قربان کردن آن گوسفند در روز عید و اگر گُم شود بر وی دیگر لازم نیاید و اگر آن گوسفند را ببخشد یا بفروشد یا صدقه کند بر وی عوض آن لازم آید و اگر این گوسفند که عوض آن گوسفند خرید قیمتش کمترست زیادتی قیمت را صدقه باید کرد و اگر توانگر در وقت قربان کردن قربانی نکرد و هنوز وقت بیرون نرفته که درویش شد یا بمرد قربانی از وی ساقط شود و لیکن در صدقهٔ فطر ساقط نشود و اگر وقت قربانی بگذشت و توانگر بود و زنده ماند بعد ازان درویش شد یا بمرد قربانی در گردن او باشد قیمت قربانی صدقه کند و صدقهٔ فطر را اگر وصیّت کرده باشد باید داد بعد از وفات و اگر گوسفندی خرید که قربان کند و نکرد و وقت بگذشت گوسفند زنده را صدقه باید داد و اگر سر برد وصدقه کند آنچه از قیمت کم شود صدقه باید داد و اگر چیزی از آن گوسفند بخورد قیمت آن صدقه دهد و در **(قدوری)** آورده که قربان کردن واجب است از نفس خود و از فرزند نارسیدهٔ خود وقتی که نارسیده را مال نباشد و اگر مال باشد

---

(١) زعفرانی محمد بن مرزوق توفی سنة ٥١٨ هـ. [١١٢٤ م.]

بعضی گفته اند از مال فرزند قربان کنند و بعضی گفته اند که پدر از مال خود قربان کند و بعضی گفته اند که بر پدر واجب نباشد از برای نارسیده قربان کردن از مال خود و در **(هدایه)** آورده که شتری وگاوی از هفت کس روا باشد و گوسفند از یك کس و ماده و نر قوچ و بخته روا باشد واز گاو ماده فاضلتر باشد و از گوسفند قوچ شاخ دار فاضلتر و هفت گوسفند از یك گاو فاضلتر باشد و مستحب است که قربانی فربه باشد و در **(هدایه)** آورده که گاو دو ساله وبز یکساله و میش بیك روایت نه ماهه وبیك روایت شش ماهه که در میان یك ساله در آید که از دور نتوان شناخت و نشاید قربان کردن قربانی که کوری او پیدا بود و لنگی که بچرا نتوان رفت و بیماری که بیماری او پیدا بود و لاغری که در استخوان او مغز نباشد وپیری که بچهٔ خودرا شیر نتوان داد ویك چشم و دم بریده و خشك پستان درین همه روا نباشد و اگر در چشم او کلی بود که بیشترین از چشم او پوشیده باشد روا نباشد و اگر سیکی رفت باشد روا بود امّا مکروه باشد و گفته اند که گوسفند را یکروز گرسنه دارند پس آن چشم معیوب را بر بندند و از دور علف بد و نمایند چون علف را به بیند آنکه بنگرند تا میان آن دو موضع چند تفاوت دارد اگر یك نیمه بود یك نیمه چشم او بیش نبود و اگر از یك نیمه کمتر رفته باشد روا باشد و اگر گوشش بریده باشد و جدا نشده باشد روا باشد و اگر دندان افتاده باشد اگر علف میتواند خورد روا باشد ودر **(فتاوای خانی)** آورده که اگر سیکی از عضوی رفته باشد روا باشد واگر زیادت رفته باشد روا نباشد و فتوی برینست واگر از دندان او بیشتر باقیست روا باشد و در کتاب الاضاحی آورده که اگر هفت کس در شتری شریك شوند باید که هر یکی را هفت یکی باشد اگر یکی را از هفت یکی کم باشد از هیچ کس قربانی درست نباشد مثلا اگر شتری به بیست و یك درم بخرند هر یکی را سه درم باشد اگر یك شریك نیم هفت یك بر گیرد و یك درم و نیم بدهد از هیچ کدام روا نباشد و اگر هفت شریك گاوی خریدند و نیّت هر یك قربتی دیگر بود اوّل قربانی دوم نذر سوم عقیقه چهارم قربانی از برای مرده پنجم جزای صید ششم هدی

هفتم تطوّع از هر هفت درست باشد نزدیك علمای ما اما اگر ازین هفت شریك یکی را نیت گوشت باشد ونیت قربت نباشد یا یك شریك جهود باشد یا مرتد باشد قربانی از هیچ کدام روا نباشد باتفاق و در (**کافی**) آورده که قربانی کردن گاو و گوسفندی که اورا اصل شاخ نباشد یا یك شاخ شکسته باشد یا هردو شاخ شکسته باشد یا خرد گوش باشد یا دیوانه باشد وگرگین وخصین روا باشد و در (**ملتقی البحار**) آورده که اگر کسی گوسفندی غصب کرد و قربان کرد و از نفس خود مالك آن گوسفند را قیمت بداد نزدیك ابوحنیفه و ابویوسف و محمد روا باشد و درست اینست و اگر بامانت بوده باشد و از نفس خود قربان کند روا نباشد و اگر قربانی را بعد از آنکه سر برند بدزدیدند قربان کننده را چیزی دیگر واجب نشود و در (**هدایه**) می آرد که اگر دو کس دو گوسفند خریدند و ایشانرا غلط افتاد و هر یك گوسفند دیگر را قربان کردند ورضا دادند ازهردو روا باشد و بر ایشان ضمان نباشد و اگر چهار کس چهار گوسفند خریدند مانند یکدیگر در رنگ و سال و فربهی شب در یك جای کردند وچون بامداد شد یك گوسفند را مرده یافتند و نمیدانند که گوسفند کدام یك بوده (**ابوحفص کبیر**) میگوید که حیلت آنست که آن هر سه گوسفند را بفروشند و از بهای آن چهار گوسفند بخرند آن چهار کس یکدیگر را وکیل کنند بسر بریدن گوسفند خود پس اگر چنین کنند قربانی از همه روا بود و اگر سه کس سه گوسفند خریدند از برای قربانی وآن هر سه گوسفند آمیخته شدند پس هر یکی گوسفند دیگری قربان کردند وهر سه باین رضا دادند ازهر سه روا بود لیکن این هرسه کس هر یکی گوسفندی که خریده بودند قربان کردند آن گوسفند بر خود واجب کرده بودند مثلا اگر قیمت یك گوسفند سی درم بود و قیمت دیگر گوسفند بیست درم و قیمت دیگر گوسفند ده درم آن کس که گوسفند بسی درم خریده بیست درم را صدقه باید کرد و آن کس که گوسفند به بیست درم خریده ده درم صدقه بایدش کرد و آن کس که بده درم خریده هیچ صدقه بر وی واجب نبود و اگر هفت کس هفت گوسفند خریدند و هر یك گوسفند خود را معیّن نکردند و همچنان هر هفت

گوسفند را قربان کردند روا باشد از روی قیاس اما از روی استحسان روا نباشد و از ابویوسف روایتست که گفته که ایشان گوشتها را میان خود قیمت کنند روا بود ودر **(هدایه)** آورده که قربانی از هشت نوع روا باشد از میش نر و ماده و از بز نر و ماده و از شتر نر و ماده و از گاو نر و ماده بغیر ازین هیچ روا نباشد مگر گاومیش که روا باشد و بز غاله و شتر بچه قربان کردن روا نباشد و آورده اند که آنچه زاده از اهلی و وحشی اگر مادر او اهل باشد روا باشد چنانکه اگر گرگ بر گوسفند شود و آن گوسفند ازان گرگ بره آرد و آن برّه یکساله شود آن برّه را قربان کند روا باشد و در **(نافع)** آورده که زاده میش و آهو اگر مادر او میش بود قربان کردن آن روا باشد و اگر بچه گوسفند را بشیر خوك پرورده باشند امام محمد میگوید که خوردن آن کراهیت می داریم و اگر بشیر خر پرورده باشد باتفاق مکروه باشد و در **(تهذیب)** آورده که گاو یا گوسفند و یا شتر اگر بعلف حرام چریده باشد خوردن او در حال مکروه باشد باید که گوسفند را ده روز و شتر را سی روز و مرغ را سه روز بربندند و علف حلال دهند تا گوشت ایشان پاك شود و گاو و گوسفند و شتری که نجاست میخورد همین حکم دارد نشاید خوردن تا این مقدار که گفته شد بسته بدارند و علف بدهند تا خوردن آن حلال باشد و وقت قربانی بعد از بر آمدن صبح روز عید قربان است ولیکن اهل شهر را روا نباشد که پیش از نماز عید قربانی کنند از برای آنکه رسول الله ﷺ فرمود که هر که پیش از نماز عید قربانی کند گو بعد از نماز عید باز قربانی کن پس معلوم شد که در شهرها پیش از نماز عید قربان کردن روا نباشد واین روایت در **(متفق)** است و اهل روستارا که بر ایشان نماز عید نیست اگر بعد از صبح قربان کنند روا باشد اما نزدیك شافعی بعد از بر آمدن آفتاب آن مقدار که دو رکعت نماز توان گزارد ودو خطبه سبك توان گفت بگذرد قربان کردن روا باشد ودر **(قدوری)** آورده که وقت قربانی کردن سه روز است روز عید و دو روز پس ازان امّا روز اوّل فاضلترست امّا مستحب قربانی کردن اهل شهر را بعد از نماز و خطبه است اما اگر بعد از نماز پیش از خطبه قربان کند روا باشد و اگر امام نماز عید را بی وضو گزارد و

اورا معلوم نبود و بعد ازان اورا معلوم شد که وضو نداشته وبعضی از مردم قربان کردند قربانی های ایشان روا باشد اما اگر پیش از پراکنده شدن مردم معلوم شود که بی وضو نماز عید گزارده بر امام وجماعتیان واجب شود که دیگر نماز عید بگزارند امااگر بعد از پراکنده شدن خلق معلوم شد دیگر بار گزاردن نماز عید بر ایشان واجب نبود اما امام زعفرانی میگوید که اگر امام را بعد از آنکه مردمان از نماز عید بیرون رفتند معلوم شان شد که امام بی وضو نماز عید گزارده بر امام و جماعتیان واجب نبود و ابن سماعه میگوید که امام باید که منادی کند با مردمان جمع شوند وبار دیگر نماز عید بگزارند پس هر کس که بعد از منادی کردن امام قربان کند ونداند که امام بی وضو نماز عید گزارد قربانی او کردن روا باشد وهر که بداند که امام بی وضو نماز عید گزارده قربانی او روا نباشد پیش از زوال واگر بعد از زوال قربان کردن روا باشد اما اگر غلط کردند و روز عرفه نماز عید قربان گزاردند ومردمان قربانیها کردند پس بعد از آن معلوم شد که روز عرفه نماز عید گزاردند و مردمان قربانیها کردند پس بر ایشان واجبست که روز عید نماز عید بگزارند وقربانی کنندواگر گواهان گواهی دادند نزدیك امام بر دیدن ماه ذی الحجّه ومردمان در یازدهم ماه عید کردند وقربانی کردند بعد از آن معلوم شد که روز یازدهم بوده است قربانیها روا بود و دیگر بار قربانی کردن حاجت نباشد واگر امام نماز عید بقصد ترك کرد ونگزارد یا فتنه شد که بدان سبب نماز عید نگزاردند قربانی کردن پیش از زوال روا نبود وچون وقت زوال شود روا بود تا روز سوم عید وقت فروشدن آفتاب درین سه شبانروز قربانی کردن روا باشد ولیکن تأخیر کردن تا آن وقت که آفتاب فرو خواهد رفت مکروه باشد واگر در شهری سلطان و یا نایب سلطان نباشد و نماز عید نگزاردند قربانی کردن پیش از زوال روا نباشد اما (**زعفرانی**) گفته که بعد از صبح عید روا باشد همچنان که اهل روستارا و در (**عمده**) [١] می آرد که اگر در شهری فتنه شد که حاکم و قاضی نماند که نماز بگزارند اگر بعد از دمیدن

---

(١) مؤلف (**عمدة المفتی**) صدر الشهید عمر خراسانی استشهد سنة ٥٣٦ هـ. [١١٤١ م.] فی سمرقند و هو مؤلف (**عمدة الفتاوی**) ایضا

صبح قربانی کنند روا باشد واگر قربانی در ده باشد وقربانی کننده در شهر باشد قربانی کنند از برای او روا باشد بدستوری او وفتوی برینست و در (**هدایه**) می آرد که اگر شهری میخواهد که بعد از صبح قربانی کند روا باشد و لیکن باید که قربانی کردن در بیرون شهر کند (**طحاوی**) میگوید که نماز عید در شهر در دو موضع گزاردن روا باشد و قربانی کردن بعد از آنکه امام از نماز عید گزاردن فارغ شده و در (**فتاوای حجّه**) آورده که واجبست بر سلطان که یکی را بفرماید که در شهر نماز عید بگزارد از برای ضعیفان و رنجوران و کسانیکه نماز بیرون نتوانند رفت

فصل چهلم در بیان تکبیر تشریق در (**جامع کبیر**) آورده که تکبیر تشریق گفتن واجبست وآغاز کردن تکبیر تشریق بعد از نماز بامدادست در روز عرفه نزدیك علمای ما و تکبیر تشریق آغاز کردن نزدیك شافعی بعد از نماز بامداد روز عید است ونزدیك ابویوسف ومحمد تمام شدن تکبیر تشریق نماز دیگر روز چهارم عید است که آخر ایام تشریق است و این در (**منظومه**) است و در (**فتاوای سراجی**) آورده که تکبیر تشریق نزدیك شافعی پانزده است ونزدیك ابوحنیفه هشت است ونزدیك ابویوسف ومحمد بیست وسه تکبیر است و فتوی بر قول ابویوسف ومحمد است زیرا که در پس هر نمازی فریضه تکبیر گفتن واجب است ونزدیك ابوحنیفه پنج شرط باید تا تکبیر گفتن واجب آید یکی تکبیر گفتن که در شهر باشد دوم نماز جماعت سوم بر مقیمان چهارم مردانرا پنجم بعد از نماز فریضه و در (**مختصر کافی**) آورده که تکبیر تشریق نگوید بعد از نماز عید وبعد از سنتهای نماز ونافلها وبعد از نماز وتر واگر کسی را در نماز فرض سهوی افتد اوّل سجدهٔ سهو بیارد وسلام دهد بعد ازان تکبیر تشریق بگوید واگر امام سلام نماز باز داد وتکبیر فراموش کرد و بر خاست اگر پیش از آنکه از مسجد بیرون رود یادش آمد بنشیند وتکبیر گوید واگر از مسجد بیرون آمد وبعد ازان یادش آمد یا هنوز درمسجد بود ولیکن سخن گفت وبعد ازان اورا یاد آمد درین همه تکبیر گفتن از وی ساقط شود و احتیاج تکبیر گفتن نبود وامام وجماعتیان بایدکه تکبیررا ترك نکنند واگر امام را بعد از سلام وضو تباه شود باید که پیش از آنکه

وضو سازد تکبیر بگوید ودر **(جامع کبیر اوحدی)** میآرد که اگر امام تکبیر تشریق فراموش کرد باید که جماعتیان بگویند و ترك نکنند ودر **(هدایه)** میآرد که ابویوسف در ایام تشریق نماز شام امامت کرد و بعد از نماز تکبیر فراموش کرد و ابوحنیفه اقتدا کرده بودی و تکبیر تشریق نگفت ودر **(ینابیع)** میآرد که ایام نحر سه روزست وایام تشریق سه روز است روز دهم ماه ذی الحجّه نحر خاصّ است وروز یازدهم ودوازدهم نیز نحر است وهم تشریق است وروز چهاردهم تشریق خاصّ است پس این شش روز در چهار روز میگردد و **(اصمعی)** [۱] گفته که تشریق نماز عید است وبعضی گفته اند که تشریق گوشت در آفتاب انداختن وخشك کردنست ومردمان درین روزها گوشت قربانی در آفتاب می‌اندازند وخشك میکنند پس این روزهارا از برای این ایام تشریق میگویند و از **(خلیل ابن احمد)** [۲] آمده است که مراد از تشریق تکبیر است ودر ینابیع می آرد که علما چنین گفته اند که بعد از آنکه امام سلام نماز گوید بگوید که الله اکبر الله اکبر لا اله الاّ الله و الله اکبر الله اکبر و لله الحمد

فصل چهل و یکم در بیان آنکه احکام شریعت بر چند قسم است بدانکه احکام شریعت بر نه قسم است اول فریضه دوم واجب سوم سنت چهارم مستحب پنجم حلال ششم مباح هفتم حرام هشتم مکروه نهم آنچه از کردن آن نهی کرده اند و هر قسمی را درین احکام معنی است و حدّی و در **(اصول لامشی)** [۳] آورده که معنی حدّ در لغت منع است یعنی باز داشتن و از اینجاست که دربان را حدّاد میگویند از برای آنکه مردمانرا باز میدارند از در آمدن بسرای پس حدّ شرع آنست که بنده را ازان در نتواند گذشت اما بدانکه فرض در لغت بریدنست و نماز و روزه را فریضه میگویند یعنی بریده شده که کم و بیش نشود و نزدیك علمای ما فرض آنرا گویند که بدلیل قطعی ثابت شده باشد که دران هیچ شبهه نبود همچون قرآن و حدیث متواتر و اجماع علمای امت و آنچه فریضه است مانند پنج نماز است و نماز جمعه و روزهٔ ماه رمضان و زکوة مال دادن

---

(۱) عبد الملك اصمعی بصری توفی سنة ۲۱٦ هـ. [۸۳۱ م.] فی مرو

(۲) خلیل ابن احمد بصری توفی سنة ۱۷۰ هـ. [۷۸٦ م.]

(۳) مؤلف (اصول لامشی) بدر الدین محمود ابن زید ....

و حجّ اسلام گـزاردن و وضو سـاختن و غسل جنابت کـردن و آنچه مـانند اینهـا باشد و حکم فریضه ایمان آوردن است بفریضگئ آن و اقرار کردنست بفرضیت آن و آن را فریضه دارد و چون آن فریضـه را بگزارد ادای آن فریضـه کرده باشـد از گردن خـود و ثواب نیز بیابد پس هر که فریضه را فریضه ندارد کافر شود و شایستهٔ کشتن شود در دنیا و عقوبت جـاودانه در آخـرت نعـوذ باللّه و بدانکه وجـوب در لغت افتـادن است و واجب چیـزیرا گویند که لازم باشد که از عهـدهٔ آن بیرون نیاید تا ادا نکند و در عرف واجب آنرا گویند که بدلیل ثابت شده باشـد که در وی شبهه باشد چنانکه نماز وتر و صـدقهٔ فطر و قربانی کردن و آنچـه مانند این باشد و آن دلیل کـه در وی شبهه بـاشد چون قیاس است و خـبر واحـد پس هر چه بقیاس و خبر واحـد ثابت شـده آنرا واجب گـویند و حکم واجب آن باشـد که منکر آن کـافر نشـود و بگزاردن آن ثواب یابد و ترك کنندهٔ آن مـبتدع و فـاسق شود و مستحق عقـوبت گردد اما سنت در لغت راه راست است خواه آن راه بد باشد یا نیك هردو را سنـت گـویند چنانکه گـویـند فـلان کس را سنت پسندیـده است یا سنت ناپسندیده اما در شریعت استعمال نکند مگر در خیر وسنت راهیست که رفته شده است در دین و سنت خـدای حکم خـدای تعالی را گـویند و سنت رسـول الله ﷺ روش اورا گـویند و حـدّ سنت آنست کـه رسـول الله ﷺ همـیشه آنـرا کرده باشـد و فرموده بـاشد بکردن بی آنکه واجب کرده باشـد و علما گفـته اند که سنت آنست کـه رسول الله ﷺ همیشه میکرد و هرگز ترك نکرده و سنّت که رسول الله ﷺ گاهی کرده و گاهی نکرده این سنت فـعلی است و هر چه فـرمـوده واجب نکرده آنرا سنت قـولی گـویند و سنّت بر چند قـولست سنت هدی است و سنت زوایـد است و سنت هدی بر دو نوعـست سنت رواتب و سنت غیر رواتب اما سنت رواتـب در شبانروزی دوازده رکـعت نماز سنت و در حدیث آمده است که هر که این دوازده رکـعت نماز بپای دارد بنا کند خدای تعالی از برای او در بهشت کـوشکی و آن دوازده رکعت نماز دو رکعـت سنت نماز بامداد ست و چهار رکعت نماز پیش از فرض پیشین و دو رکعت بعـد از فریضهٔ پیشین و دو رکعت بعد

از فریضهٔ نماز شام و دو رکعت بعد از فریضهٔ نماز خفتن و بانگ نماز و قامت گفتن و گزاردن نمازهای فریضه بجماعت و جمله سنّتها که در نمازست از کردنیها و گفتنیها این همه از سنتها رواتب است اما آن ده خصلت که بر ابراهیم علیه الصلوة و السلام فریضه بود وبر ما سنت است آن هر ده از سنت هدی است ولیکن بعضی ازان سنت راتب است و بعضی غیر راتب و در (**تهذیب**) آورده که آن ده خلصت که بر ابراهیم علیه الصلاة و السلام فریضه بوده است و بر ما سنت است پنج از آن در سر است فرق راست کردن و موی سر کم کردن و موی لب و دیگر مسواك کردن و آب در دهان کردن و آب در بینی کردن و وضو ساختن و پنج ازان در باقی تن است موی بغل بر کندن یا تراشیدن و ناخن دست و پای باز کردن و موی زیر ناف مردانرا تراشیدن و زنانرا برکندن و استنجا کردن بآب پیش از وضو ساختن و ختنه کردن و این روایت در (**متفق**) است و در (**شرعة الاسلام**) آورده که ناخن چیدن و موی لب کم کردن و موی زیر ناف تراشیدن و موی بغل بر کندن از سنّتهاء رواتب است اما باید که موی بغل و موی زیر ناف زیادت از چهل روز نگذارد و فاضلتر آن باشد که این سنتها در هفت روز یکبار بجای آرد و در (**متفق**) آورده که مردان اگر خواهند که مویرا بگذارند فرق را راست کنند و اگر خواهند سر را تراشند و لیکن بعضی از سر تراشیدن و بعضی را گذاشتن نشاید و از ابوحنیفه نقلست که از موی لب چندانی کم کند که مانند ابروی گردد و بعضی گفته اند که اگر وضو سازد و آب بزیر موی لب نرسد اگر موی لب بقدر ابروی او باشد وضوی او درست باشد واگر موی لب او زیادت از ابروی او باشد و آب بزیر موی لب او نرسد وضوی او درست نباشد ودر (**نصاب الفتاوی**) آورده که اگر موی لب دراز شود و آب بزیر آن نرسد فتوی بر آنست که وضوی او درست باشد اما اگر در غسل کردن آب بزیر جمله مویها نرسد غسل درست نباشد وروایت کرده اند که (**خالد بن ولید**) [١] رضی الله عنه موی لب خودرا دراز گذاشتی تا بهیبت نماید و در (**فتاوای حجّه**) آورده که بریدن

---

(١) خالد بن ولید عمزاده ابو جهل بود باسم (**سیف الله**) مشرف شد توفی سنة ٢١ هـ. [٦٤١ م.] فی حمص

ناخن و کم کردن موی لب در روز جمعه پیش از نماز جمعه مکروهست از برای آنکه جمعه در معنی حجّ است و چرکها پیش از گزاردن حجّ از خود دور کردن مکروهست پس ناخن چیدن و موی لب کم کردن پیش از نماز جمعه مکروهست و در روایت آمده است که روز جمعه ناخن چیند و موی لب را کم کند که رسول الله ﷺ فرمود که هر که روز جمعه ناخن باز کند و موی لب کم کند چنان باشد که حجّی وعمره ئی گزارده باشد ورسول الله ﷺ فرمود که هر که روز شنبه ناخن چیند اگر بیمار باشد صحّت یابد و اگر روز یکشنبه چیند اگر درویش باشد توانگر گردد و اگر روز دو شنبه چیند اگر دیوانه باشد بهوش باز آید واگر روز سه شنبه چیند اگر بر وی علّت پیسی باشد گم شود وهر که روز چهار شنبه ناخن چیند اگر اورا وسوسه باشد برود واگر روز پنجشنبه ناخن چیند اگر اورا علّت جذام بود دفع شود واگر روز آذینه ناخن چیند بیامرزد خدای عزّ وجلّ ویرا ورسول الله ﷺ فرمود که ناخن خود را بدندان مچینید که پیسی آرد باید که بمقراض چیند که در وی شفاست وناخن روز جمعه چینید که نیکی ودرجات شمارا زیادت کند و هر که روز جمعه ناخن بچیند از هفتاد گونه علّت و بیماری خلاص یابد و در **(تهذیب)** آورده که ختنه کردن مردان را سنت است و در حق زنان کراهت است و ختنه کردن بنزدیك بعضی فریضه است و بعضی گفته اند که گواهی ختنه ناکرده نشوند و بعضی گفته اند که نماز در پی او روا نبود و وقت ختنه کردن از هفت سالگیست و اگر پسر خرد را سنت کردند و آن پوست دراز ماند اگر سر ذکر اورا میپوشد دیگر بار میباید برید و اگر نمیپوشد نباید برید و در **(عیون المسایل)** آورده که اگر بیشتر از پوست بریده نشود آن ختنه نبود بار دیگر ختنه باید کرد و خواجه ابواللّیث میگوید که سنت آنست که بچه هفت ساله را سنت کنند و از ده سالگی در نگذرانند پس هر که زنده دارد سنت یعنی بجای آرد ثواب یابد وهر که بی عذری ترك کند شایسته ملامت وباز خواست گردد واگر سنت را حق نداند کافر گردد نعوذ باللّه و سنت زواید سیر رسول الله است ﷺ یعنی نشستن و خاستن و خوردن و آشامیدن و پوشیدن و آنچه مانند اینها باشد از سنت زواید

است این همه اگر کسی اینها را بکند ثواب یابد واگر ترك کند شایسته ملامت و باز خواست گردد اما مستحب دوست داشته را گویند چون نیّت وضو کردن و همه سر را مسح کردن و در قراءت زیادت از سه آیت خواندن و در نماز فریضه وتسبیحات رکوع وسجود زیادت از سه بار گفتن و نماز اشراق وچاشت وتهجّد گزاردن ودر روز پنجشنبه ودو شنبه وآذینه وعرفه وعاشورا روزه داشتن ودر شب آذینه وروز آذینه صدقه دادن وپل وسقایه ومسجد ورباط عمارت کردن و آنچه مانند این باشد این همه مستحب است و مستحب آنست که در آوردن آن ثواب باشد ودر ترك کردن باز خواست وملامت نباشد امّا معنی حلال کشادنست وحلال مانند طعام حلال خوردنست آن مقدار که بسنده باشد وجامه پوشیدن از حلال و از شبهای ماه رمضان با عورت و کنیزك خود صحبت کردن و زنانرا از زر و نقره و جامه ابریشمین پوشیدن این همه از حلال کردهاست یعنی راه راحت گرفتن از اینها کشاده است وحکم حلال آنست که اگر کسی آنرا حلال نداند کافر گردد و اگر حلال داند اما نکند امید ست که حساب بر وی آسان گردد و هر کرا روز قیامت حساب کنند رنج فراوان بیند اما مباح آنست که کردن و ناکردن برابرست و بکردن ثواب نباشد بی نیت خیر و به ناکردن گناه نبود و بعضی گفته اند که مباح آنست که عاقل مخیّر بود اگر خواهد بکند و اگر خواهد نکند و آن مانند شکار کردن و گوی باختن و نیزه بازی کردن و اسب تاختن و در آفتاب نشستن و گرو بستن از مال بشرط آنکه گرو از یك طرف باشد و اگر از هردو طرف باشد قمار باشد و آن حرامست و مردار خوردن در حالی که چنان گرسنه باشد که اگر آن مردار نمیخورد هلاك میشود خوردن آن مباح باشد **اما** معنی حرام باز داشته است وحرام و منهی مانند زنا کردن وخمر آشامیدن و ربا دادن وخوردن و غیبت کردن ودروغ و فحش گفتن و با زن خود در حال حیض ونفاس صحبت کردن و زنانرا در حال حیض و نفاس نماز کردن و روزه داشتن این همه حرامست وحکم حرام ومنهی آنست که اگر کسی آنرا حلال داند یا حلال دارد کافر شود و اگر حرام داند و یا حرام دارد و پرهیز کند از ناکردن آن ثواب یابد

و اگر پرهیز نکند و بکردن آن مشغول شود و خودرا گناه کار داند فاسق و عاصی گردد و سایشته عقوبت شود یا در دنیا بخوردن حدّ و تعزیر یا در آخرت در آتش دوزخ **اما** مکروه آن چیز را گویند که دوست داشتهٔ شرع نباشد و در **(فواید حسامی)** [١] آورده که حد مکروه آنست که ناکردن آن بهتر باشد از کردن پس بهتر آن باشد مکروه را نکند و مکروه مانند گوشت اسب خوردن است و غدود خوردن و فرج وخصیه و ذکر ومثانه و زهره آن حیوانی که گوشت او حلال باشد **امّا** مکروه بر دو نوعست یك نوع آنست که آنرا کراهیت تحریمه گویند که بکردن آن بزه کار باشد و اگر نکند ثواب یابد و کراهیت تنزیه آنست که بکردن آن عتاب نباشد و در **(منظومه)** آورده است که گوشت اسب نزدیك ابوحنیفه مکروه است کراهیت تحریمه و نزدیك ابویوسف و محمد کراهیت تحریمه نیست و فتوی بر قول ابوحنیفه است کراهیت تحریمه است وشیر اسب مانند گوشت اسبست وفتوی بر اینست

فصل چهل و دویم در بیان سجدهٔ سهو در **(محیط)** آورده که اگر در نماز ترك فریضه کند نماز تباه شود خواه بقصد ترك کند خواه بسهو و اگر در نماز سنّتی را بقصد ترك کند بزه کار باشد و اگر بفراموشی ترك کند بر وی چیزی لازم نیاید و اگر واجبی را بقصد ترك کند بزه کار باشد و نماز وی ناقص شود و اگر در نماز بود هنوز که بیادش آمد که ترك واجبی کرده بر وی سجدهٔ سهو لازم شود تا آن نقصان از نماز او بر گرفته شود اما سجدهٔ سهو نزدیك ابوحنیفه و محمد بعد از گفتن سلام بیارد و نزدیك شافعی پیش از سلام بیارد و در **(مختصر کافی)** آورده که اگر سجدهٔ سهو بعد از آنکه بهردو دست سلام باز دهد بیارد روا باشد اما درستر آنست که بعد از آنکه بدست راست سلام دهد سجدهٔ سهو بیارد و در **(هدایه)** آورده که سجدهٔ سهو را پس از آنکه بهردو دست سلام دهد بیارد خواه چیزی از نماز کم کرده خواه زیاده و در **(هدایه)** و **(جامع صغیر)** می آرد که سجدهٔ سهو بیکی از سه چیز لازم آید بترك واجب و بتأخیر واجب و بتأخیر فرض و

---

(١) مؤلف **(فوايد)** محمد حسام الدين علي آبادى توفى سنة ٦٢٨ هـ. [١٢٣١ م.]

در (**جامع صغیر**) آورده که سجدهٔ سهو از برای رغم و خواری شیطانست و در (**ینابیع**) می آرد که سجدهٔ سهو آوردن در نماز در نقصان و زیادت لازم آید چنانکه بسهو دو رکوع کند یا سه سجده کند یا در رکعت اول یا در رکعت دوم فاتحه دو بار پیاپی بخواند اما اگر فاتحه بخواند و سوره بخواند باز فاتحه بخواند سجدهٔ سهو لازم نیاید و در (**شرح قدوری**) آورده که سهو آن باشد که کسی غلط کند چنانکه یك سجده زیادت کند یا یك رکوع زیادت آرد یا یك قیام زیادت آرد یا جایی که می باید نشست برخیزد یا جایی که می بایست خاست بنشست یا جایی که بلند بایست خواند آهسته خواند یا جایی که آهسته می بایست خواند بلند خواند یا التحیات را در قعدهٔ اول یا در قعدهٔ دوم نخواند یا در نماز عید تکبیرهایی که پیش از نماز عید می باید گفت ترك کرد یا در نماز وتر دعای قنوت نخواند یا جایی که فاتحه می باید خواند سوره خواند یا جایی که سوره میباید خواند فاتحه خواند بفراموشی و در (**فتاوای ظهیری**) آورده که اگر التحیات را دو بار خواند سجده سهو لازم نیاید و در (**شرح قدوری**) آورده که اگر رکوع فراموش گردد بسجده رفت یا یك سجده فراموش گردد بقیام رفت اگر در قیام آنها را یاد آمد یا بعد از آنکه برکوع رفت اورا یاد آمد که یك سجده ترك کرده آن رکوع یا سجده را بیارد و در آخر نماز سجدهٔ سهو کند و در (**کنز**) می آرد که اگر در نماز دو سهو زیادت افتاد یا چنانکه در هر رکعتی سهوی افتاد همان دو سجده بیش لازم نیاید و در (**متفق**) میارد که اگر امام را سهوی افتد هم بر امام و هم بر قوم سجده سهو لازم آید و اگر امام سجدهٔ سهو نیارد قوم نیز نیارند اما اگر جماعتی را سهو افتد بر جماعتی و بر امام سجدهٔ سهو لازم نیاید و در (**هدایه**) آورده که اگر قعدهٔ اوّل فراموش کند و در نماز فریضه بر خاست که رکعت سوم بگزارد اگر زانو از زمین بر نداشته است باتفاق علماء ما بنشیند و در آخر نماز سجدهٔ سهو آوردن حاجت نباشد از برای آنکه تأخیر واجب نکرده است و اگر هردو سر زانو از زمین بر داشته ننشیند و بقیام رود باتفاق علماء ما در آخر نماز سجدهٔ سهو بیارد و در (**محیط**) و (**کافی**) میآرد که قعدهٔ اوّل در نمازهای فریضه واجب است

نزديك علمای ما و قعدهٔ اوّل در نمازهای سنّت و نافله نزديك ابوحنيفه و ابويوسف واجبست و نزديك محمد و شافعي و زفر فريضه است و در (**صلوة مسعودی**) آورده که اگر نماز نافله چهار رکعتی میگزارد چون دو رکعت بگزارد بفراموشی بر خاست و بقيام رفت بعد از آن بياد او آمد باز گردد و قعده بيارد و بقول ابوحنيفه و ابويوسف باز نگردد و بقول محمد و زفر و شافعي باز گردد که فريضه است و اگر باز گردد و قعده بيارد باتفاق درست باشد وسجدهٔ سهو باتفاق در آخر نماز واجب باشد ودر (**فتاوای ظهيری**) آورده که اگر در قعدهٔ اوّل بعد از التحيات اللّهمّ صلّ علی محمد بر خواند سجدهٔ سهو لازم آيد و درست آنست که اگر تا آنجا بخواند که و علی آل محمّد آنگه سجدهٔ سهو لازم آيد و اگر و علي آل محمّد نخواند سجدهٔ سهو لازم نيايد و در (**کافی**) ميآرد که اگر قعدهٔ آخرين فراموش کرد و برکعت پنجم بر خاست تا آن زمان که بسجده نرفته است باز گردد و قعدهٔ بيارد و نماز تمام کند و سجدهٔ سهو بيارد اما اگر بسجده رفت فرض او باطل شد نماز را شش رکعت بايد گردد در آخر نماز سجدهٔ سهو بايد آورد و باز نماز فريضه ببايد گزارد و اين نزديك ابوحنيفه و ابويوسف است اما نزديك محمد نماز او باطل شود و نفل هم نبود و نزديك شافعي هم باطل نشود اما نزديك ابويوسف چون در رکعت پنجم پيشانی بر زمين نهاد فرض او باطل شد و نزديك محمد تا سر از سجده بر ندارد فرض او باطل نشود و فايدهٔ اين مسئله آنست که اگر در آن زمان که روی بر زمين نهاد وضوی او تباه شود نزديك ابوحنيفه و محمد برود و وضو سازد و قعده بيارد وسجدهٔ سهو بکند و نماز فرض او درست باشد و نزديك ابويوسف نماز فرض او باطل شود باز فريضه از سر بايد گرفت و فتوی بر قول محمد است يعني وضو سازد و قعده بيارد و سجدهٔ سهو کند نماز او درست باشد و اگر قعدهٔ آخرين بيارد التحيات بر خواند و بسهو بر خاست بگمان آنکه قعدهٔ اول است بعد از آنکه بر خاست اورا ياد آمد که قعدهٔ آخرين بوده است باز گردد و بنشيند و سجدهٔ سهو بيارد نماز او درست باشد و اگر رکعت پنجم را سجده کرد بعد ازان او را ياد آمد يك رکعت ديگر بگزارد تا شش

رکعت شود چهار فرض باشد و دو نافله و سجدهٔ سهو بیارد و این دو رکعت بسنت حساب نشود و در (**منافع**) آورده که اگر شك افتد در نماز چنانکه نداند که سه رکعت گزارده یا چهار اگر اورا این شك اوّل بار است نماز از سر گیرد و اگر اورا بسیار می افتد اندیشه کند بر آنچه دل او قرار گیرد بران برود و اگر دل او بر هیچ چیز قرار نمیگیرد آنچه کمتر است آنرا بگیرد یعنی بر سه رکعت قرار گیرد بر خیزد و یك رکعت دیگر بگزارد تا بیقین چهار شود امّا آنجا که اورا شك شده بنشیند و التحیات را بر خواند تا قعدهٔ آخرین بجای آورده باشد و اگر نماز پیشین میگزارد و چون دو رکعت گزارد گمان برد که تمام گزارده بدین گمان سلام داد پس دانست که دو رکعت گزارده دو رکعت دیگر بگزارد و سجدهٔ سهو آرد درست باشد و در (**کافی**) آورده که اگر امام را سهو افتاد و پیش از آنکه نماز تمام کند و سجده آرد وضوی او تباه شد پس یکی را بجای خود فرا پیش کند پس اورا نیز سهو افتاد سجدهٔ سهو آرد در آخر نماز بسنده باشد اورا از سهو خود و سهو امام اول و اگر امام را سهو افتاد و در پس او کسی هست که اول نماز امام در نیافته باید که او با امام سجدهٔ سهو آرد بعد ازان برخیزد و آنچه در نیافته بگزارد و اگر با امام سجدهٔ سهو نیارد باید که چون نماز تمام کند سجدهٔ سهو بیارد و اگر اورا نیز افتاد همان سجده که از برای سهو امام بیارد از هردو حساب شود و این وقتی باشد که با امام سجده نیاورده باشد و اگر با امام سجده کرده باشد بر وی لازم آید که در آخر نماز از برای سهوی که اورا افتاده است سجدهٔ سهو بیارد و اگر امام را سهو افتاد و در پس او کسی هست که اول نماز را در نیافته باید که با امام سجدهٔ سهو آرد و بعد ازان برخیزد و آنچه از وی فوت شده بگزارد و اگر با امام سجدهٔ سهو نیاورد باید که در آخر نماز سجده بیارد و اگر امام را سجدهٔ سهو افتاده یك سجدهٔ سهو بیاورده و یك سجده سهو باقی مانده بنماز امام در آمد باید که با امام در سجدهٔ دوم موافقت کند و آن یك سجده را که فوت شده قضا نکند و اگر امام هردو سجدهٔ سهو آورده بود و هنوز التحیات تمام نخوانده بود که بنماز امام در آمد قضای آن هردو سجدهٔ سهو بر وی

واجب نیاید امّا در تکبیر تشریق نشاید که با امام موافقت کند تا فارغ نشود از آنچه از وی فوت شده و اگر امام را در نماز جمعه یا در نماز عید سهو افتد سجده نیارد تا فتنه در میان مردمان نیفتد و فتوی برینست و الله اعلم بحقیقة الامور

فصل چهل و سوم در بیان سجدهٔ تلاوت در **(قدوری)** آورده که سجدهٔ تلاوت در قرآن بچهارده جای است و نزدیك شافعی نیز چهارده جای است در اوّل سورهٔ حجّ و آخر سورهٔ حجّ و در سورهٔ ص نیست و نزدیك علمای ما در حجّ در آخر سورهٔ سجده نیست و در ص هست و سجده درین سورها است که یاد کرده میشود در آخر اعراف و رعد و نحل و بنی اسرائیل و مریم و حجّ در اوّل سوره و فرقان و نمل و الم تنزیل و ص و حم السّجدة و النّجم و انشقت و اقرأ درین چهارده جای نزدیك علماء ما سجده واجب است بر خواننده و شنونده خواه شنونده را قصد شنودن باشد یا نی و اگر زنی آیت سجده بر خواند و مردی بشنود نزدیك علماء ما بران مرد سجده کردن واجبست و نزدیك شافعی سنّت و اگر امام آیت سجده در نماز بر خواند بر امام و جماعتیان واجب شود و اگر بعد از آیت سجده سه آیت دیگر خواهد خواند باید که سجده کند و اگر مقتدی آیت سجده بر خواند بر وی و بر امام سجده لازم نیاید و اگر دیگری آیت سجده بر خواند امام و مقتدیان بشنوند نزدیك علماء ما بر امام وجماعتیان سجده واجب شود و چون از نماز فارغ شوند سجده کنند و اگر مردی در نماز آیت سجده بر خواند و دیگری در نماز بود از وی بشنود نزدیك ابوحنیفه و ابویوسف و محمد بر شنونده سجده واجب شود و اگر مسلمانی بیرون نماز آیت سجده بر خواند و دیگری در نماز بود بشنود سجده بر وی واجب شود چون از نماز فارغ شود سجده بیارد و اگر در نماز سجده کند روا نباشد چون از نماز فارغ شود باز سجده بیارد و امّا نماز را باز نگرداند و در **(نوادر)** آورده که سجده و نماز هردو باز گرداند و در **(کنز)** آورده که اگر پیش از آنکه بنماز امام در آید از امام آیت سجده شنید و پیش از آنکه امام سجده کند اقتدا بامام کرد باید که با امام سجده بیارد و اگر بعد از آنکه امام سجدهٔ تلاوت آرد اقتدا کرد سجدهٔ تلاوت نیارد

در نماز اما چون از نماز فارغ شود سجده بیارد و هر سجدهٔ تلاوت که در نماز واجب شود بیرون نماز قضا نکند و هر که در نماز آیت بر خواند و هم در نماز سجده نیارد آن سجده در گردن وی بماند تا روز قیامت و در (**منافع**) و (**هدایه**) آورده که اگر مسلمانی بیرون نماز آیت سجده بر خواند و سجده نکرد باز همین آیت را در نماز ایستاده بر خواند و سجده آورد اورا آن یك سجده از هردو تلاوت بسنده است و در (**ینابیع**) آورده که سجدهٔ تلاوت واجب است بر خواننده و شنونده چون مسلمان عاقل و بالغ باشد خواه شنونده پاك باشد خواه جنب اما اگر زن حیض دار یا نفاس دار آیت سجده خواند یا بشنود بر وی سجده لازم نیاید و اگر کافری آیت سجده خواند و مسلمان عاقل بالغ پاك یا جنب شنود برین شنونده سجده واجب شود و بر خواننده واجب نشود و اگر کسی در خواب بود و بر زبان او آیت سجده رفت و دیگری بیدار بود آنرا بشنود درست آنست که بر شنونده سجده واجب نشود و اگر بی وضویی یا از جنبی بشنود درست آنست که بر وی سجده واجب شود و فتوی برین است و در (**ذخیره**) آورده که اگر کسی آیت بر خواند و دیگری نزدیك او در خواب بود یا بکاری مشغول بود که نشود درست آنست که بر وی سجده لازم نیاید و در (**نصاب الفقه**) آورده که اگر مسلمانی نزدیك کسی در خواب بود آنکس آیت سجده بر خواند چون او از خواب بیدار شد خواننده او را خبر کرد شمس الایمه میگوید که بر هردو سجده واجب شود اما درست آنست که بر غیر شنونده سجده لازم نباشد و در (**محیط**) آورده که اگر جنبی یا بی وضویی آیت سجده خواند یا بشنود روا نباشد که به تیمم سجده آرد چون بر آب قادر باشد و اگر قومی آیت سجده شنوند از طفلی یا از جنبی یا از حایضه سجده بران قوم واجب شود واگر جنبی آیت سجده شنود بر وی واجب شود چون غسل کند سجده آرد و در (**ینابیع**) آورده که اگر بپارسی آیت خواند نزدیك امام ابوحنیفه رحمه الله بر شنونده سجده واجب شود و نزدیك ابویوسف و محمد رحمهما الله اگر شنونده فهم کند که آیت سجده است بر وی سجده واجب شود واگر فهم نکند واجب نشود واگر بعربی خواند

و شنونده فهم نکرد که آیت سجده است باتفاق بر وی سجده لازم نشود و در (**متفق**) و در (**نافع**) آورده که اگر در یك جای چند بار آیت سجده خواند مادام که از آنجا نرفته در آخر یك سجده آرد پس باشد و اگر چند که هزار بار خوانده باشد و در (**مضمرات**) می آرد که اگر آیت سجد را یکبار خواند و نشسته بود سجده آورد بعد از زمان درازی باز همان آیت را خواند همان سجدهٔ اول بسنده باشد و اگر آیت سجده بر خواند و سجده کرد پس طعام بخورد یا در خواب شد یا چیزی بخرید یا بفروخت و آنچه مانند این باشد پس از آن همان آیت که بر خوانده بود بر خواند دیگر بار سجده لازم آید اما اگر عمل اندك کرد چنانکه یك لقمه بخورد یا یك شربت بچشید ویا نشسته خواب اندك کرد پس همان آیت بر خواند دیگر باره سجده لازم نیاید اما اگر هر باری که میخواند در جایگاهی دیگر خواند هر باری که بخواند یك سجده لازم شود همچنانکه اگر هر باری آیت سجدهٔ دیگر خواند هر آیتی را بر وی سجده لازم شود اگر سوار ایستاده آیت سجده بر خواند وهم آنجا فرود آید وباز همان آیت بخواند یك سجده بیش لازم نیاید واگر پیاده آیت سجده بر خواند پس سوار شد پیش از آنکه چهار پای براند همان آیت بر خواند یك سجده بیش لازم نیاید و اگر سوار آیت سجده بر خواند بعد ازان چند گام براند پس فرود آمد و همان آیت بر خواند دو سجده لازم آید و اگر سواره آیت سجده بر پشت چهار پای بر خواند یا بشنود پس سوار شد باشارة سجده کند روا باشد ونزدیك شافعی روا نباشد و اگر سواره بشنود یا بر خواند اگر فرود آید و سجده کند روا باشد و اگر سواره آیت سجده خواند و سجده نکرد و فرود آید و پس سوار شد باشارة سجده کند روا باشد نزدیك علماء ما و نزدیك زفر روا نباشد و اگر کسی یك آیت سجده صد بار بر خواند یك سجده بیش لازم نیاید و اگر کسی تأنی می تند بر روی زمین مانند ترکان و آیت سجده میخواند و تکرار میکند در سر اینست که هر باری که بر خواند یك سجده لازم شود و همچنین اگر بر درخت باشد و از شاخ بشاخی میرود یا خر من می کوبد و بر گرد خر من میگردد یا تخم می پاشد در زمین یا

زمین را شیار میکند درین همه آیت سجده تکرار میکند هر باری که بر خواند یك سجده لازم شود و درست اینست [۱] و در (**کافی**) می آرد که مکروهست که خواننده آیت سجده را از میان فرو گذارد و نخواند در نماز و غیر نماز از برای آنکه گریختن از سجده کردن از عادت مؤمنان نیست و در (**ینابیع**) آورده که نشاید امام را آیت سجده خواندن در نمازی که آهسته باید خواند و در (**مضمرات**) آورده که اگر کسی آیت سجده در وقتی که نماز گزاردن مکروه نیست بر خواند و در وقتی که نماز گزاردن مکروهست سجده آورد روا نباشد و سجدهٔ تلاوة نزدیك شافعی آنست که بر پای خیزد ودستها بردارد وتکبیر گوید وقعده بیارد وسلام دهد بهردو دست امّا نزدیك علماء ما تکبیر گوید و دستها بر نیارد و در سجده همان گوید که در سجدهٔ نماز میگوید پس تکبیر گوید و سر بر آرد و بگوید که سمعنا و اطعنا غفرانك ربّنا و الیك المصیر

فصل چهل و چهارم در بیان نماز بیمار و نماز سواره گزاردن و غیر آن در (**محیط**) آورده که نماز بر سه قسم است فریضه و واجب و نفل اما فریضه چون پنج نماز و نماز جمعه و واجب چون نماز وتر و نماز عید و نفل چون نماز چاشت و نماز تسبیح اما نماز فریضه و واجب البتّة تا ممکن بود ایستاده باید کرد پس اگر نشسته گزارد بی عذری روا نباشد اما در نمازهاء نافله اگر خواهد بی عذری نشسته گزارد روا باشد و اگر اصلا نگزارد یعنی سنّتهای نماز بزه کار باشد و اگر ایستاده گزارد فاضلتر باشد و اگر نماز نافله ایستاده میگزارد و بعد ازان نشست و تمام کرد بی عذری روا باشد و در (**نافع**) آورده که اگر بیمار ایستاده نماز نتواند گزارد از ترس آنکه بیماریٔ وی زیادت شود نشسته بگزارد روا باشد برکوع و سجود و اگر برکوع و سجود نتواند کرد باشارت بگزارد و اشارت سجود از رکوع زیادت کند و نشاید که پیش روی بیمار چیزی بلند بنهند از برای

---

(۱) فی الفقه علی المذاهب الاربعة آورده که (اذا کان القارئ مجنونا فانها لا تجب سجدة التلاوة علی من سمع منه و مثله الصبی الذی لا یمیز لان صحة التلاوة یشترط لها التمییز کذا اذا سمع من غیر آدمی کأن یسمعها من الببغاء أو من آلة الحاکیة (کالفونوغراف) لعدم صحة التلاوة بفقد التمییز) آوازها که از آلات رادیو و تله ویزیون ظاهر میشود همچنین قرائت نیست أذان و نماز بدین آلات روا نباشد

سجده کردن اگر چنان بلند کنند که در رکوع و سجود پشت خم نشود روا نباشد و اگر پشت خم شود از برای رکوع و سجود روا باشد و در **(متفق)** آورده اگر بیمار نماز نشسته نمیتواند گزارد اورا بخوابانند بر پشت یا بر پهلوی راست چنانکه اگر پشت باز نهد روی او سوی قبله باشد و امام شافعی میگوید که بیمار را بر پشت خوابانیدن روا نباشد و او میگوید که بر پهلوی راست خوابانیدن باید و اگر باشارت نتواند کرد معذور باشد تا آن وقت که بهتر شود قضا کند و بتأخیر کردن بزه کار نشود و در **(هدایه)** می آرد که اگر بنماز عاجز آید از رکوع و سجود نشسته گزارد و در **(قدوری)** و **(متفق)** آورده که اگر تندرست نماز میگزارد و در میان نماز بیمار شد تمام کند چنانکه تواند و اگر بیمار در نماز ایستاده بهتر شد چنانکه ایستاده تواند گزارد نشسته روا نباشد که تمام کند ایستاده تمام باید کرد و نزدیك محمّد آنست که نماز از سر گیرد و اگر باشارت میگزارد و در میان نماز صحت یافت باتفاق نماز از سر گیرد و در گشتی نماز فریضه نزدیك ابوحنیفه روا باشد که نشسته بگزارد و به نزدیك ابویوسف و محمد روا نباشد و در **(فتاوای ظهیری)** آورده که نماز فریضه سواره روا نباشد مگر بعذری چنانکه می ترسد که اگر فرود می آید باز سوار نمیتواند شد بی مددگاری یا از راه زن و دزد میترسد یا آب بود و گل و زمین خشك نیابد و یا در جنگست و میترسد درین همه نماز فریضه سواره کردن روا باشد و سوار بهر طرف که چهار پای او میرود هم بدان طرف نماز گزارد باشارت خواه فریضه میگزارد و خواه نافله و اشارت سجود زیادت از اشارت رکوع کند و روی برزین یا پالان نهد و اگر بر پالان یا زین نجاست باشد نماز روا باشد و هرگاه که ازین عذرها که گفته شد باشد نمازهای فریضه که سوار گزارده حاجت نباشد که باز گرداند و در **(محیط)** آورده که نماز نافله گزاردن سواره بر گردون نشسته در بیرون شهر روا باشد مسافر و مقیم را امّا در شهر نزدیك ابوحنیفه روا نبود و نزدیك محمد روا باشد امّا مکروه باشد و نزدیك ابویوسف روا باشد و مکروه نباشد اما بر گردون خواه روان باشد و خواه ایستاده روا باشد و لیکن سواره ایستاده روا نباشد و در **(مختصر کافی)**

آورده که اگر سه کس بر یك چهار پایِ سوار شدند اگر نماز نافله بجماعت گزارند روا باشد اما اگر هر یکی بر چهار پا دیگر باشند روا نباشد و درست آنست که چون از خانهای شهر جدا شدند آنجا که مسافر را نماز مسافرانه گزاردن روا باشد انجا سواره نماز نافله گزاردن باتفاق روا باشد و از ابوحنیفه رحمه الله نقلست که سنت نماز بامداد بی ضرورتی سواره نگزارند که اورا فضل زیاده است و در (**محیط**) آورده که اگر نافله گزار مانده شود تکیه بر عصا یا بر دیوار کند روا باشد و اگر ایستاده نماز نافله میگزارد بی عذری بنشیند و نماز نشسته تمام کند روا باشد نزدیك ابوحنیفه و فتوی برینست و در (**مختصر کافی**) آورده که اگر نافله گزار نشسته میگزارد اگر خواهد چهار زانو بنشیند واگر خواهد زانوهارا بر دارد روا باشد و اگر کسی در آن وقت که نماز گزاردن مکروهست بنماز نافله شروع کرد و بعد از آن قطع کرد نزدیك علماء ما آن بر وی لازم باشد و در (**کنز**) آورده که اگر چهار رکعت نماز نافله میگزارد بعد از آنکه دو رکعت بگزارد و قعده بیاورد نماز راقطع کرد نزدیك ابوحنیفه ومحمد دو رکعت قضا کند ونزدیك ابویوسف چهار رکعت قضا کند و اگر چهار رکعت نماز نافله گرازد و در هر چهار رکعت قراءت نخواند نزدیك ابوحنیفه ومحمد دو رکعت قضا کند ونزدیك ابویوسف چهار رکعت قضا کند امّا اگر در دوی اوّل خواند ودر دوی آخر نخواند ویا در دوی اوّل نخواند و در دوی آخر خواند باتفاق دو رکعت نماز قضا کند امّا نماز نافله در شب یا در روز نزدیك ابوحنیفه چهارگانی گزاردن فاضلتر است و نزدیك ابویوسف و محمد نماز نافله چهارگانی در روز گزاردن فاضلتر است و نماز نافله در شب دوگانی فاضلتر است و نماز نافله در شب گزاردن هشت رکعت بیك سلام مکروه نباشدِ اما زیاده مکروه باشد و الله اعلم

فصل چهل و پنجم در آداب سفر ونماز مسافر در (**منافع**) می آرد که مسافر در سفر فریضهٔ نماز پیشین و فریضهٔ نماز دیگر و فریضهٔ نماز خفتن این فریضها که چهارگانی است دوگانی گزارد اما فریضهٔ نماز بامداد ونماز شام ووتررا کم نکند وروزهٔ ماه رمضان

بکشاید ونزدیك شافعی مدّت سفر پانزده فرسنگست [١] وسیکی از فرسنگی و نزدیك علمای ما فرسنگ را اعتبار نکرده از برای آنکه جای باشد که کوه باشد وشبانه روزی یك فرسنگ پیش نتوان رفتن پس اعتبار سه شبانه روز راه است چنانچه کاروان شتر رود بر معهود پس مسح کشد مقیم بر موزه یك شبانه روز ومسافر سه شبانه روز ودر (**محیط**) می آرد که بعضی علما گفته اند که مدّت سفر بیست ویك فرسنگ است وبعضی گفته اند که هژده فرسنگ است وفتوی برینست که هژده فرسنگ است و (**حجّة الاسلام غزالی**) آورده که فرسنگی دوازده هزار کام است و هر کامی یك گز ونیم عام است وسیکی شش هزار گز است پس هر فرسنگی هژده هزار گز باشد ودر (**منافع**) می‌آرد که میلی سیکی از فرسنگیست وهر میلی چهار هزار کام است وهر کامي يك گز و نیم است بگز عام یعنی بگزی که بیست و چهار انگشت باشد یعنی در میان خلق در کارست شش قبضه است و شش قبضه بیست و چهار انگشت باشد [٢] و معتبر در مدّت سفر سه شبانه روز است چنانکه کاروان شتر رود روزهای میانه چنانکه بامداد روان شود و نماز شام فرود آید و اگر سه روز راه بود مدّت سفر بود نماز چهار گانی دوگانی گزارد و روزه بکشاید اگر چه در عماری باشد و اگر سه شبانه روز راه نباشد نماز چهارگانی دوگانی گزاردن روا نبود و روزه نتوان کشاد و این حکم خشکی است اما حکم کشتی آنست که اگر کشتی نرانند و باد نیز بر قرار باشد سه شبانه روز راه باشد نماز دوگانی گزارد و روزه بکشاید و در (**جامع صغیر**) آورده که معتبر در کشتی سه شبانه روز است چنانکه باد میانه آید نی نرم و نی سخت و در (**ینابیع**) می آرد که اگر مردی از شهر بیرون آید و قصد موضعی بکند که آنرا دو راه است یکی سه شبانه روز و یکی یك شبانه روز اگر

---

(١) در فقه علی المذاهب الاربعة و در حاشیة مقدمة الحضرمية فی الفقه الشافعیة آورده که نزدیك شافعی مسافهٔ سفر دو مرحله است و مرحله هشت فرسخ و فرسخ سه میل و میل چهار هزار گز [و گز چهل و دو سانتی متر و مسافهٔ سفر هشتاد [٨٠] کیلومتر]

(٢) علامهٔ شامی محمد امین ابن عابدین در ردّ المحتار میگوید که میل چهار هزار گز و گز بیست و چهار انگشت [و انگشت دو سانتی متر گز چهل و هشت سانتی متر و مسافهٔ سفر صد و چهار کیلومتر]

بدان راه رود که سه شبانه روز است نماز دوگانی گزارد و روزه بکشاید و اگر بدان راه رود که یك شبانه روزه راهست نماز چهارگانی باید گزارد و روزه نباید کشاید و در (**عیون**) می آرد که اگر در خشکی میرود سه شبانروز راهست و اگر در کشتی میرود یکشبانه روز راهست درست آنست که در کشتی چهارگانی گزارد

امّا مشروعات بر دو نوعست عزیمت و رخصت عزیمت آنست که همیشه بر قرار بود یعنی کم و بیش نشود همچون ایمان آوردن که هرگز کم و بیش نشود و رخصت آنرا گویند که بعذری کم شود از دشواری بآسانی آید و رخصت بر دو نوعست رخصت ترفیه و رخصت اسقاط ترفیه رخصت چون روزه کشادن در سفر و رخصت اسقاط چون نماز دوگانی در سفر و در (**تحفه**) آورده که مسافر را در سفر نماز فریضه چهارگانی گزاردن مکروهست و نزدیك شافعی چهارگانی گزاردن فاضلترست و نزدیك علمای ما دوگانی فاضلترست و بعضی گفته اند که هر که در سفر نماز فریضه چهارگانی گزارد بزه‌کار شود اگر مسلمانی در سفر نماز چهارگانی گزارد دو رکعت اول فریضه باشد و دو رکعت آخرین نافله باشد و اگر بسهو قعدهٔ اول ترك کند نماز باطل شود و شعبی میگوید که هر که در سفر نماز چهارگانی گزارد بزه کار شود و خلاف سنت کرده باشد و در (**جامع عتابی**) می آرد که اگر پادشاه بیرون آید با لشکر خود از پی دشمن و یقین ندانند که لشکریان کجا نماز چهارگانی گزارند در رفتن و چون باز کردند اگر میان ایشان و شهر سه شبانه روزه راهست یا بیشتر نماز دوگانی گزارند و اگر وامی پیش کسی دارد بطلب آنکس بیرون آید که زر خود از وی بستاند و باز گردد بدین مسافر نشود اگر چه همه روی زمین را بگردد اما چون بشهر خود باز گردد و میان او و شهر او سه شبانه روز راه باشد دوگانی گزارد و در (**فتاوای ظهیری**) آورده که سنّتها را دوگانی در سفر نگزارد و بعضی گفته اند که ترك سنتها کردن در سفر فاضلتر بود و بعضی گفته اند که گزاردن فاضلتر بود امّا فقیه (**ابوجعفر هندوانی**) گفته که اگر در منزل فرود آمده باشد گزاردن فاضلتر باشد و اگر در راه میرود ترك کردن فاضلتر باشد و درین زمان بدین

عمل کرده اند و در (**منظومه**) آورده که نزدیك شافعی مدّت سفر سه شبانه روز راهست و در (**شرح علایی**) می آرد که مدّت اقامت نزدیك علمای ما پانزده شبانه روزست و در (**قدوری**) و (**متفق**) می آرد که مسافر بر حکم سفر باشد تا آن وقت که بخانه و شهر خود باز آید یا در شهری یا در دیهی نیت اقامت کند تا پانزده شبانروز و اگر کمتر از پانزده شبانروز نیت کند مقیم نشود و اگر در دو موضع نیت اقامت کند چنانکه در مکّه و منی مقیم نباشد تا آن وقت که در یك موضع نیت اقامت کند پانزده شبانروز آنگاه مقیم شود و در (**فتاوای اوحدی**) آورده که هر جایی که مسافر زن خواهست آنجا مقیم شد بی آنکه نیت اقامت کند نماز چهارگانی باید گزارد امّا مسافر اگر در کشتی زن خواهد یا نیت اقامت کند مقیم نشود و هر که بر نیت سفر از منزل خود بیرون آید تا از دیوار بست آن شهر یا آن دیه بیرون نرود مسافر نشود و در وقت باز آمدن چون بدیوار بست آن شهر یا دیه خود در آید بی آنکه نیت اقامت کند مقیم شود و در (**مختصر کافی**) آورده که اگر کسی مقیم باشد ونیت سفر کند تا از آن مقام بیرون نرود مسافر نشود و چون از دیوار بست شهر خود بیرون آمد واز وقت نماز چندانی باقی مانده که بنماز شروع میتوان کرد نماز دوگانی گزارد و چون از سفر باز آید یا در موضع دیگر که مقیم شود و از وقت نماز آن مقدار باقیست که بنماز شروع میتوان کرد نماز چهارگانی گزارد و اگر مسافر بنزدیك شهر خود رسید نماز مسافرانه گزارد تا آن وقت که بدیوار بست شهر خود در نیامده باشد و روزه داشتن مسافران فاضلتر باشد مگر آنکه ضعیف شود یا خطر آن باشد که از همراه باز ماند آنگاه روزه کشادن فاضلتر باشد و در (**شرح منظومه**) آورده که نزدیك شافعی مسافر را روزه کشادن فاضلتر باشد و نزدیك علمای ما روزه داشتن فاضلتر بود مگر وقتی که بهلاکت نزدیك شود آنگاه روزه کشادن فاضلتر بود و در (**ینابیع**) آورده که اگر مسافر روزه کشاد و بشهر خود باز آمد و هنوز چیزی نخورده و نیاشامیده نیت روزه کند که نیت روزه پیش از زوال [۱] درست باشد و اگر بعد از

---

(۱) یعنی پیش از وقت ضحوهٔ کبری که نصف مدت روزه است

زوال بشهر خود باز آید نیت روزهٔ کردن درست نباشد اما خوردن و آشامیدن در باقی روز نشاید و روزهٔ آن روز قضا باید کرد و در **(محیط)** می آرد که مطیع و عاصی در حکم سفر برابر اند نزدیك علمای ما چنانکه نماز دوگانی گزاردن و روزه کشادن و مسح موزه سه شبانروز کشیدن و نزدیك شافعی رخصت مر مطیع راست عاصی را نیست و در **(ینابیع)** می آرد که مطیع آنست که بسفر حجّ یا جهاد یا بازرگانی رود یا بزیارت مادر و پدر مرده یا زنده رود و آنچه مانند این باشد و عاصی آن باشد که براه زدن رود یا از برای خمر خوردن یابنده از خواجهٔ خود بگریزد یا از برای کشتن مسلمانی یا آنچه مانند این باشد و در **(هدایه)** آورده اگر مسافر در وقت نماز اقتدا بامام مقیم کند اگر امام چهار رکعت میگزارد مسافر نیز چهار رکعت بایدگزاردواگر بعد از آنکه وقت نماز بیرون رود مسافر اقتدا بمقیم کند درست نباشد اما اگر مقیم اقتدا بمسافر کند در وقت و در غیر وقت درست باشد و در **(قدوری)** می آرد که اگر مسافر امامت کند مقیم را بعد از آنکه دو رکعت بگزارد سلام دهد پس مقیمان برخیزند و نماز خود تمام کنند ومستحب آنست که چون مسافر امامت خواهد کرد پیش از آنکه تکبیر نماز بگوید که من مسافرم چون من سلام دهم شما برخیزید و نماز خود تمام کنید و در **(هدایه)** آورده که اگر از هر شهری که وطن او بود برفت ودر شهر دیگر وطن ساخت پس بعد ازان مسافر شد وبوطن خود در آمد نماز دوگانی گزارد زیراکه آن وطن اصلی او باطل شده است بدان سبب که وطن دیگر گرفته است ودر **(نافع)** آورده که اگر مسافری در شهری در آمد و نیت اقامت نکرد پانزده شبانروز بر نیت آنکه فردا یا پس فردا بیرون رود ومدّتی دران شهر بماند نماز دوگانی باید گزارد از برای آنکه مقیم نشده اگر سالها بماند برین نیت انس بن مالك رضی الله عنه در نیشابور یك ماه بماند نماز دوگانی میگزارد و سعد وقاص رضی الله عنه دو ماه نماز دوگانی گزارد و **(علقمه)** [١] رضی الله عنه در خوارزم دو سال دوگانی گزارد بر عزیمت آنکه فردا یا پس فردا میروم و ابن عبّاس رضی الله عنهما فرمود که چون بشهری در آیی وندانی که کی

---

(١) علقمه از کبار تابعین است توفی سنة ٦١ هـ. [٦٨٠ م.]

بیرون خواهی رفت باید که نماز دوگانی گزاری امّا اهل خیمها نزدیك ابویوسف حکم مسافر دارند چون در طواف و کوچ کردن باشند در بیابان و نزدیك ابوحنیفه و محمد رحمهما الله حکم مقیمان دارند و در (**هدایه**) می آرد که دُرستر آنست که ایشان حکم مقیمان دارند و چون ایشان از علف خواری بعلف خواری روند و فرود آیند اگر مسافری نزدیك ایشان فرود آید و نیت اقامت کند پانزده شبانروز مقیم شود اگر ایشان آنجا نیت اقامت کرده باشند پانزده شبانروز یا زیاده واگر ایشان نیت اقامت نکرده باشند آن مسافر مقیم نشود هر چند که نیت اقامت کرده باشد و در (**شرح منظومه**) است که اگر لشکر اسلام بحرب رفتند وگرداگرد شهر را فراگرفتند و لیکن حصاررا نگرفتند بقول علمای ما مقیم نباشند نماز دوگانی باید گزارد واگر لشکر اسلام حصاررا گرفتند ولیکن مالهاء ایشان غنیمت نکردند و زمینهاء ایشانرا خراج نگرفتند نیت اقامت ایشان نزدیك ابویوسف و زفر درست باشد و نزدیك ابوحنیفه درست نباشد و اگر بر زمینهاء ایشان خراج نهادند باتفاق علما نیت اقامت درست باشد و در (**کنز**) میگوید که در مسافر شدن و مقیم شدن نیت مخدوم اعتبار دارد نه نیت خادم چنانکه غلام به تبع خواجه مقیم شود یا مسافر شود و زن به تبع شوهر و اگر غلام دو خواجه دارد اگر هردو مسافر باشند یا هردو نیت اقامت کنند آن غلام تابع ایشان شود و اگر یکی نیت اقامت کند و دیگری نکند اگر میان ایشان آن غلام به نوبت خدمت میکند آن روز که نوبت خواجه مسافر باشد غلام مسافر باشد و نماز دوگانی گزارد و آن روز که نوبت خواجه مقیم باشد غلام مُقیم باشد ونماز چهارگانی گزارد واگر میان ایشان نوبت نیست هر روز خدمت هردو خواجه میکند بعضی گفته اند که میقم باشد و بعضی گفته اند مسافر باشد و در (**خلاصه**) می آرد که اگر مراهقی و ترسایی هردو بسفر بیرون آمدند که سه شبانروز راهست و چون بعضی از راه برفتند آن ترسا اسلام آورد و آن مراهق بالغ شد آن ترسا نماز فریضه دوگانی گزارد و آن مراهق چهارگانی گزارد از برای آنکه نیت کافر معتبر است و در (**فتاوای مسعودی**) آورده که لشکر تابع سلطان باشد اگر در مؤنت سلطانست مقیم شود و اگر در

مؤنت او نیست مقیم نه شوند ودر (**نصاب الفقه**) آورده که اگر وام خواه نیت اقامت کرد اگر وام دار چندان مال ندارد در دست که وام خودرا ادا کند به تبع وام خواه مقیم شود از برای آنکه رسول الله ﷺ فرمود که وام بندگیست و اگر نابینایی مقیم شد اگر عصاکش او در داشت او باشد مقیم باشد نزدیك ابویوسف ومحمد ونزدیك ابوحنیفه مقیم نشود واگر در داشت او نباشد باتفاق مقیم نشود واگر خواجه مقیم شد وغلام خبری ندارد و غلام نماز دوگانی میگزارد بعد از آنکه غلام را خبر شد که خواجه مقیم شده بعضی گفته اند که هر نمازی که دوگانی گزارده باز گرداند و شمس الایمة گفته که اگر کمتر از شش نماز باشد باز گرداند واگر زیادت باشد باز نگرداند ودر (**شرح طحاوی**) می آرد که درستر آنست که باز نگرداند هیچ نماز را ونزدیك شافعی جمع کردن دو نماز بحسب وقت روا باشد خواه در سفر خواه در حضر ونزدیك علمای ما میان دو نماز جمع نتوان کرد بحسب وقت مگر در عرفات و مزدلفه که حاجیانرا روا باشد از برای بجای آوردن سنّت ودر (**شرح قدوری**) میگوید که سنّت حاجیان آنست که جمع کنند میان دو نماز روز عرفه در عرفات نماز پیشین و نماز دیگر در وقت نماز پیشین گزارد و نماز شام و نماز خفتن در مزدلفه جمع کنند چنانکه نماز شام را در وقت نماز خفتن بگزارد و در (**نافع**) آورده که میان دو نماز جمع کردن بفعل روا باشد اما بوقت روا نباشد و جمع کردن بفعل آن باشد که نماز پیشین در آخر وقت بگزارد و نماز دیگر در اوّل وقت بگزارد جمع کردن بفعل این باشد امّا بحسب وقت روا نباشد مگر در عرفات و مزدلفه چنانکه گفته شد و در (**شرح نسفی**) [۱] آورده که نزدیك شافعی میان دو نماز بحسب وقت جمع کردن در سفر ودر حضر در روز باران روا باشد اگر خواهد نماز دیگر را در وقت نماز پیشین گزارد و اگر خواهد نماز پیشین را در وقت نماز دیگر بگزارد ونماز شام وخفتن همین حکم دارد

در آداب مسافر در سفر بدانکه مسافر را بسفر رفتن و آمدن ادبهاست هر که بسفر رود باید که اوّل امانتهای مردم باز دهد و خرج و نفقه هرکه بر وی واجبست بدهد و

---

(۱) مؤلف (**فتاوای نسفیه**) عمر نسفی توفی سنة ۵۳۷ هـ. [۱۱۴۲ م.]

توشـه خودرا از حـلال بردارد و آن مقـدار بردارد که هـمراهانرا نگاه داشت تواند کـرد و طعام دادن و سخن خوش گفـتن با همراهان نگاه دارد و با مکاری خوش خویی کند دوم آنکه همـراه نیکو شایسـته عاقـل عالم پرهیـزکار حاصل کـند که در دین یار او باشـد که رسول الله ﷺ از تنها بسفر رفتن نهی کرده است و فرموده که همراه نیك اول طلب باید کرد و بعـد ازان بسفـر روان شد و چون همـراه نیك عاقل پـیدا شد بایـد که مخـالفت او نکنی در هیچ کـاری و باید کـه با شاعـر و جادو و فـال گـوی و منجم همراه نشـوی و همراهی یعنی مـصاحبی نکنی و بر چهـار پایی که جرس دارد سـوار نشوی از برای آنکه جرس مـزمار شـیطانست و فریشـته در کاروانی کـه جرس باشـد در نیاید و اگـر همراهی ضعیف باشد با وی سـازی چندانکه توانی و چون بمنزل فرود آیی اوّل چهـار پایرا علف خـورگی کنی آنگاه طعـام خوری کـه هر کس که چنـین کند خدای تعـالی از وی راضی شود و نفس ویرا و مال ویرا در امان خود دارد و راحت و آسایش دنیا ویرا کرامت کند و ادب سوم آنکه چون بسفر بیرون خواهد رفت یارانی که با وی بسفر نخواهند رفت همه را وداع کند و آن دعـایی کـه رسـول الله ﷺ یارانرا تعلیم مـیکرد کـه چون یاری بسـفـر خـواهد رفت باید که در حق او ایـن دعا کند تا خـدای تعـالی اورا در سفـر از خطر نگاه دارد و نفس و مال اورا بشما باز رساند و آن دعا اینست: (**زوّدك الله التقوی وغفر ذنوبك ووجهك للخیـر حیث توجهت**) و آن یاری کـه بسفـر خواهد رفت دران وقت کـه یارانرا وداع کند بگوید (**استودع الله دینکم وخواتیم اعمالکم**)ومسافر باید که همه یارانرا بخدای تعـالی سپـارد از برای آنکه نقلست کـه روزی امیـر المؤمنین عمـر رضی الله عنـه در وقت خلافت مردمانرا عطا میداد و مردی بیامد و با خود کودکی بیاورد امیر المؤمنین عمر رضی الله عنه گفت که سبحان الله هرگز ندیدم که کسی بکسی ماند چنانکه این کودك بتو می ماند آن مرد گفت کـه یا امیر المؤمنین ترا از عجایب این کودك خبر دهم امـیر المؤمنین عمر رضی الله عنه گفت که نیکو باشد آن مرد گفت که من بسفر میرفتم مادر این کودك را در شکم داشت گفت که این کودك را درین حال بکه می سپاری گفتم بخدای سپردم آنچه

ترا در شکم است چون از سفر باز آمدم مادر این کودك مرده بود یك شبی آتشی دیدم از دور گفتم این آتش چیست گفتند که آن آتش از قبر عورت تو بر می آید ما هر شب همچنین می بینم من گفتم که این عورت نماز میگزارد و روزهٔ ماه رمضان میداشت این چه حالست برفتم و خاك اورا بشکافتم چراغی دیدم در گور وی نهاده و این کودك بازی میکرد و آوازی شنیدم که یا عبد الله این کودك را بما سپردی باز یافتی و اگر مادر کودك را نیز بما می سپردی باز می یافتی پس مسافر باید که در وقت وداع کردن جمله خویشان و یاران خود را بخدای تعالی سپارد تا ایشانرا بسلامت باز یابد ان شاء الله تعالی **ادب چهارم** آنکه اختیار کند بیرون رفتن را در اوّل روز که در بامداد برکت و نجاتست و جهد کند تا بسفر در روز پنج شنبه رود که رسول الله ﷺ چون بسفر بیرون رفتی روز پنج شنبه بیرون رفتی و دوست داشتی سفر کردن در روز پنج شنبه و از ابن عباس رضی الله عنهما نقلست که گفت که هر که بسفر خواهد رفت باید که بامداد پنج شنبه را غنیمت داند که رسول الله ﷺ دعا کرد که ای بار خدای برکت ده امتان مرا در بامداد پنج شنبه وامیر المؤمنین علي کرّم الله وجهه فرمود که سفر مکنید در آخر ماه و سفر مکنید گاهی که قمر در عقرب باشد و این حدیث بیشتر علمارا مشکلست مگر کسی که این حدیث استماع کرده باشد و این ضعیف این حدیث از محدثان بزرگوار چنین سماع دارم که این قمر نام راه زنی بود و این عقرب نام دیهی است بر راه یمن پس در عهد رسول الله ﷺ این قمر راه زن بدان دیهی که عقرب نام است می آمد و راه میزد پس رسول الله ﷺ فرمود که هر وقت که این دزد که نام وی قمرست دران دیه باشد که نام آن عقرب است بسفر مروید و این حدیث موقوفست بر امیر المؤمنین علي کرم الله وجهه و مراد ازین این باشد که گفته آمد نه آنست که منجمان گویند که ماه در عقربست سفر نباید کرد از برای آنکه رسول الله ﷺ فرمود که هر که بیاید بنزدیك فال گوی و اورا راست گوی دارد بدرستی که کافرست بدانچه خدای تعالی بمحمد ﷺ فرستاده است اگر چه که نقل میکنند که علم نجوم از پشینیان مانده و لیکن منسوخ شده است بدین

حدیث که فرمود رسول الله ﷺ که منسوخ کننده است شریعت من شریعتی که پیش ازین بوده **ادب پنجم** آنکه بوقت رفتن چهار رکعت نماز بگزارد و در هر رکعتی **فاتحه** یکبار و **قل هو الله احد** یکبار بخواند از برای آنکه رسول الله ﷺ فرمود که این چهار رکعت نماز چنانکه گفته شد در وقت بیرون رفتن بسفر بگزارد و بعد ازان این دعارا بر خواند که (**اللّهمّ انّی استودعك نفسی ومالی واهلی وولدی**) بدرستی که نگاه دارد خدای تعالی نفس اورا و مال اورا و نیکو گرداند کارهای اورا و اهل و فرزندان اورا در امان خود دارد تا آن وقت که او از سفر باز آید و از امیر المؤمنین علي رضی الله عنه نقلست که او گفت که رسول الله ﷺ فرمود که هر که خواهد که بسفر رود دران وقت که از خانه بیرون خواهد رفت ده بار **قل هو الله احد** بر خواند بگرداند خدای تعالی از وی بدیهای آن سفر پس رسول ﷺ فرمود که یا علي هر که در وقت بیرون رفتن سفر این دعارا بخواند که (**اللّهمّ احفظنی واحفظ من معی و ما معی**) بدرستی که خدای تعالی نگاه دارد اورا و آنکس که با وی باشد بفضل خود **ادب ششم** آنکه چون بسفر آغاز کرد و بآستانهٔ خانه رسد وپای از آستانه بیرون نهد بگوید (**بسم الله توکلت علی الله ولا حول ولا قوة الاّ باللّه العلی العظیم**) وچون سوار شود نام خدای بگوید که هر که سوار شود و نام خدای تعالی نگوید شیطانی در پی او سوار شود و همنشین او باشد بران چهار پای پس باید که چون بر مینشیند بگوید که (**بسم الله الرحمن الرحیم**) و چون بر پشت چهار پای راست بنشیند بگوید که (**الحمد للّه رب العالمین علی کلّ حال سبحان الذی سخّر لنا هذا وما کنا له مقرنین وانا الی ربّنا لمنقلبون**) و چون فرود آید در منزل بگوید که (**رب انزلنی منزلا مبارکا وانت خیر المنزلین**) واز سنّت سفر آنست که چند چیز بردارد با خود شیشه از برای روغن و شانه و سرمه و مسواك و مقراض و سوزن و آیینه و تیر و کمان و شمشیر و از داروها آنچه مناسب باشد و ادب بزرگترین سفر آنست که نماز را تأخیر نکند و در اوّل وقت بگزارد بلکه جهد کند نماز بجماعت بگزارد و از سنّت اسلام است که سفر دراز نکند از برای طلب کردن مال از برای آنکه آن از بسیاری حرص است بر دنیا و در

اوّل شب براه نرود که دران خطر باشد از پریان بلکه آخر شب رود و باید که در شب رفتن آواز بلند نکند از برای آنکه آگاه کردن دزدان باشد و اگر در راه سرگردان شود و راه غلط کند بایستد و با یاران مشورت کند و اگر کسی را ببیند که می آید و یا ایستاده است از وی نپرسد از راه از برای آنکه شاید که او جاسوس دزدان و راه زنان باشد و یا شیطان باشد که اورا سرگردان کند و حیران گرداند و در شهری که دران شهر امیری و حاکمی سیاست کننده نباشد دران شهر نرود و دران شهر که وبا باشد نرود و اگر برود بیرون آید و چون در شهری در آید این دعا را بخواند که (**اللّهمّ انّی اسئلك خیر هذه القریة وخیر اهلها واعوذ بك من شرّها ومن شرّ ما فیها**) ومستحبست که بهر ولایتی که برسد سیر و پیاز وسبزی آن زمین بخورد تا آب آن زمین اورا زیان ندارد ووبای آن زمین بر وی کار نکند وچون در منزل فرود آید در چیز خوردن تعجیل نکند واوّل اندك ترشی بخورد بعد از آن طعام خورد ومستحبست که بعد از آنکه مهمّی که دارد در سفر راست کند وبتعجیل باز گردد بوطن و منزل خود که سفر پاره از عذابست **ادب هفتم** آنکه چون بر چهار پای نشیند سبکبار کند نه استاند بر پشت او ودر زیر بار اورا نگاه ندارد یعنی چون بار کرد ویا بر نشست براند بر پشت چهار پای خواب نکند وچوب بر سر وروی چهار پای نزند وبامداد وشبانگاه فرود آید و ساعتی پیاده برود و بار چهار پای سبك کند تا دل مکاری شاد شود وبران چهار پای صدقه باشد وهر که بر چهار پای بار گران نهد یا بی سببی بزند روز قیامت آن چهار پای بر وی خصمی کند **ادب هشتم** آنکه هر چهار پای که بار خواهد کرد باید که آن چیز که بار میکند بمکاری نماید تا برضای او بار کرده باشد و بران زیادت نکند که روا نباشد نقلست که امام عبد الله مبارك رحمه الله چهار پایی را بکرا گرفته بود و بر نشسته بود یکی نامه بوی داد که بفلان کس برسان در فلان شهر عبد الله نامه را بمکاری نمود و گفت که با تو شرط نکرده ام که این نامه را بر دارم اگر اجازت دهی بر دارم اگر چه درین معنی علما سخن گفته اند که این مقدار را وزنی نبود و آنچه آن بزرگواری کرد از کمال تقوی بود نقلست که روزی بزرگی نامه نبشته بود

خواست که پارهٔ خاك از دیوار مردمان بران کاغذ پاشد پس با خود گفت که نشاید که از دیوار مردمان نقصانی پیدا شود از آستان در سرای آن شخص قدری خاك بر داشت و بران نامه پاشید و گفت خاك آستان سرای مردمان قدری ندارد هاتفی آواز داد که زود باشد بداند آنکس که خاك در سرای مردم پیش او قدری ندارد که آنچه از سختی حساب و درماندگی آنچه خواهد بود بعد ازان در اندیشهٔ حساب روز قیامت و حجت گرفتن و چگونگی آن که نباید که در مانم در جواب پس آن بزرگ چون اندیشها و هیبت روز قیامت تأمل نمود بیفتاد و بی هوش شد چون بهوش باز آمد پشیمان شد و از خداوند سرای حلالی خواست **ادب نهم** آنکه چون از سفر باز گردد و بنزدیك شهر خود رسید و چشم وی بر شهر وی افتد بگوید **(اللّهمّ اجعله لنا قرارا و ارزقنا حسنا)** بعد ازان کسی را بفرستد تا اهل خانهٔ ویرا خبر کند از برای آنکه رسول الله ﷺ فرمود که چون از سفر باز آیید شب بخانهٔ خود در نیایید و بی خبر کردن بخانه در میایید و در عهد رسول الله ﷺ دو کس از سفر باز آمدند و بی آنکه اهل خانهٔ خود خبر کنند بخانهٔ خود رفتند هردو در خانهای خود منکری دیدند زندگانی بر ایشان شوریده شد پس باید که بشب در خانهٔ خود در نیاید بی آگاه کردن و بروز نیز آگاه کند تا سر و جامهٔ خود بشویند بعد ازان بخانهٔ خود در آیند **ادب دهم** آنکه چون بمحلّت خود در آید اوّل در مسجد فرود آید و دو رکعت نماز بگزارد پس بخانهٔ خود در آید بگوید **(توبا توبا بذنبنا اوبا لا یغادر علینا حوبا)** و بعضی از علما گفته اند که سنت است که راه آوردی از برای اهل خانهٔ خود داشته باشد که در حدیث آمده از رسول ﷺ فرمود که اگر چیزی ندارد باید که سنگی با خود بیارد که در خانه بکار باشد و این از برای سنّت است و در **(منافع)** می آرد که چون از سفر باز آید و در خانهٔ خود فرود آید باید که شتری یا گاوی بکشد و صدقه دهد از برای آنکه رسول الله ﷺ چون از سفر باز آمدی شتری بکشتی و صدقه دادی آداب این فصل بعضی از **(شرعة الاسلام)** و بعضی از **(کیمیای سعادت)** و بعضی از **(فتاوای حجّهٔ بلخی)** آورده شد و الله ولیّ الاجابة

فصل چهل و ششم در بیان نماز کسوف رسول الله ﷺ فرمود که هر کس که به بیند چیزی ازین فزعها پس رغبت نماید بنماز بدانکه کسوف گرفتن روز است وچون روز بگیرد باید که بنماز گزاردن در آن وقت که روز بگیرد سنت است از برای آنکه رسول الله ﷺ هر گاه که روز بگرفتی نماز گزاردی و یارانرا فرمودی بنماز گزاردن و بعضی گفته اند که واجبست این نماز چون روز بگیرد باید که امامی که نماز جمعه را امامت میکند مردمانرا جمع کند و دو رکعت نماز بجماعت بگزارد و آنچه خواهد بعد از فاتحه بخواند همچنان که باقی نمازها میگزارد و نزدیك شافعی در هر رکعتی دو رکوع و دو سجده کند و این روایت در **(منظومه)** است و در **(ینابیع)** می آرد که آن دو رکوع که نزدیك شافعی میباید آورد بعد ازان که **سبحانك اللّهمّ** بخواند رکوع بیارد بعد از فاتحه و سوره خواندن یك رکوع دیگر بیارد و این نماز در وقت گرفتن روز است و در وقت گرفتن سنت است که نماز بگزارند و همچنانکه از برای نماز جمعه غسل میکند از برای این نماز نیز غسل کند و سنت است که در مسجد جمعه گزارند از برای آنکه رسول الله ﷺ در مسجد جمعه گزارده است اما بقول ابوحنیفه قراءت آهسته خواند و بقول ابویوسف ومحمد بلند خواند و ابوحنیفه میگوید که اصل در نماز روز پست خواندنست و در **(تحفه)** می آرد که سنت آنست امام چون از نماز فارغ شود از برای دعا کردن بر منبر بشود و اگر امام حاضر نشود جماعت نگزارند ودر نزد علمای ما در وقتی که تاریکی یا بادی سخت یا ترسی پیدا آید آنگاه تنها گزارند ورسول الله ﷺ فرمود که آفتاب وماه دو نشانند از قدرتهای خدای تعالی وگرفته نشوند بسبب مرگ کسی ویا حیوة کسی وحدیث را در آن روز فرمود رسول الله ﷺ که ابراهیم پسر رسول الله علیهما الصلوة والسلام وفات کرده بود و آن روز آفتاب گرفته بود وبادی و تاریکی در عالم پیدا شده بود مردمان گفتند که این بسبب مرگ ابراهیم علیه السلام بود پس رسول الله ﷺ فرمود این حدیث و از چشمهای مبارك آب میرفت یاران گفتند که یا رسول الله مارا در مصیبت از گریستن منع کردی چرا میگری پس رسول ﷺ فرمود که شما را منع کردم از دو آواز

احمقانه یکی آواز سرود و یکی آواز نوحه وسرود و نوحه بیهوده کاریست و آن از مزامیر شیطانست و آنکه شمارا منع کردم و باز داشتم از پاره کردن گریبانها و برهنه کردن سرها و زدن بر رانها و بر رویها که این از عادت جاهلانست و لیکن دویدن آب از چشمها رحمیست از حق تعالی در دلها نهاده که هر وقت که دل اندوهگین و شکسته شود آب از دیده روان شود و من نگویم چیزی که خدای تعالی بدان راضی نباشد

فصل چهل و هفتم در بیان باران خواستن و نماز گزاردن و دعا کردن امام ابوحنیفه میگوید که نیت نماز بجماعت گزاردن در وقتی که دعای باران خواهند کرد و لیکن بصحرا بیرون آمدن امام با مسلمانان سنت است اما اگر مردمان تنها بگزارند روا باشد و ابویوسف و محمد میگویند که چون طلب باران کنند دو رکعت نماز بجماعت بگزارند که سنت است و قراءت بلند باید خواند و چون امام از نماز فارغ شود بر پای بایستد و بر منبر برود و خطبه بخواند همچنان ایستاده پشت سوی قبله کند و روی سوی مردمان کند و از امام محمد نقلست که این دو رکعت نماز را چون عید بگزارند و همچنان تکبیرها زیادتی بگویند و در وقت تکبیرها دست بردارند و امام قراءت بلند خواند و چون از نماز فارغ شود خطبه گوید و چون از خطبه فارغ شود روی سوی قبله دعا کند در (**تحفه**) می آرد که چون امام از خطبه فارغ شود استغفار گوید و جامهٔ خودرا بر گرداند همچنانکه در روز باران بر گردانند پس پشت بسوی مردمان کند و روی بسوی قبله آرد و دعاء باران کند همچنان ایستاده و مردمان در حال خطبه روی بسوی قبله کنند و همچنان نشسته دعا کند دست برداشته از برای آنکه دستها برداشتن از سنت دعاست اما در بر گردانیدن جامهٔ امام را چند قولست نزدیك ابویوسف و محمد بر گردانیدن جامه سنت است و نزدیك ابوحنیفه سنت نیست و این روایت در (**منظومه**) است و نزدیك ابویوسف و محمد آنست که اگر جامه چهار گوشه باشد زیر آن جامه را زبر کند و در (**منافع**) می آرد که ردا جامه ایست که آنرا نه آستین باشد و نه دامن مانند فوطه باشد و آنکه امام ردا بر میگرداند از برای فال که یعنی ای بار خدای ما حال خود

﴿۱۲﴾

بر گردانیدیم تو نیز حال ما بگردان و مارا باران فرست

فصل چهل و هشتم در بیان نماز تراویح بدانکه نماز تراویح سنت است و لیکن اگر نماز فریضه نگزارد قضا بر وی لازم باشد و اگر نماز تراویح نگزارد قضا لازم نیاید و لیکن بزه کار باشد و نماز تراویح سنت الهی است بر مردمان و زنان و امیر المؤمنین علي رضی الله عنه زنانرا فرمود بگزاردن نماز تراویح و از برای زنان امامی معین کرد و از برای امامت زنان (**ابن عبد الله ثقفی**) گفت که مرا معیّن کرد و در (**منافع**) می آرد که نماز تراویح سنّتست و گزاردن او بجماعت مستحبست و اگر کسی نماز تراویح بجماعت نگزارد ترك سنت نكرده باشد و در (**قدوری**) می آرد که مستحبست که جمع شوند در ماه رمضان بعد از نماز خفتن پس بگزارند بجماعت پنج ترویحه و هر ترویحه چهار رکعت نماز ست بدو سلام هردو رکعت که بگزارد بقدر چهار رکعت بنشینند و معنی ترویحه راحت دادنست و در (**محیط**) آورده که نماز تراویح نزدیك علمای ما و نزدیك شافعی بیست رکعتست بده سلام و در نماز تراویح قرآنرا تمام ختم کردن مستحبست اما اگر ختم نکند روا بود از برای آنکه در نماز فریضه هر چه خوانند روا بود و اگر نماز تراویح پیش از نماز خفتن بگزارد روا نباشد و (**شمس الائمة السرخسی**) [۱] بشهر فرغانه رسید دید که ایشان در نماز تروایح چنان تعجیل میکردند که نماز خفتن پیش از وقت میگزاردند شمس الائمة اجازت کرد شان که تراویح را پیش از نماز خفتن بگزارند اما صدر الشهید (**حسام الدین**) [۲] گفته که نماز تراویح پیش از نماز خفتن روا نباشد اما بعد از نماز وتر روا باشد و نماز وتر بجماعت نگزارند مگر در ماه رمضان و در (**محیط**) آورده که میان هردو ترویحه مستحبست که بقدر یك ترویحه بنشینند نزدیك ابوحنیفه و اهل حرمین بعد از آنکه نماز تراویح تمام میگزارند بقدر یك ترویحه مینشینند بعد ازان وتر میگزارند اما اهل مکّه میان هردو ترویحه طواف میکنند و اهل مدینه چهار رکعت

---

(۱) شمس الأئمة محمد ابوبکر سرخسی توفی سنة ٤٨٣ هـ. [١٠٩٠ م.]

(۲) صدر الشهید حسام الدین عمر صاحب (**فتاوای کبری**) توفی سنة ٥٣٦ هـ. [١١٤١ م.]

میگزارند و اهل هر شهریرا اختیاریست میان هردو ترویحه تسبیح دیگر گویند یا تهلیل گویند یا خاموش باشند و در نماز گزاردن میان دو ترویحه بعضی کراهت میدارند و نزدیك بعضی کراهت نیست اما سبب آنست که بعد از ترویحه یعنی بعد از چهار رکعت که بگزارد بنشینند و تسبیح گویند و همچنین میکنند تا نماز تمام کنند و فتوی برینست و اگر هردو رکعت که میگزارد اگر بغیر از التحیات چیزی نخواند روا بود و اگر (**اللّهمّ صلّ**) تا آخر بخواند و (**اللّهمّ اغفر لی**) بخواند فاضلتر باشد و اگر تراویح را دو امام امامت کنند هر امامی دو رکعت را مکروه باشد و اگر پنج امام گزارند هر امامی چهار رکعت مکروه نباشد و در (**نصاب الفقه**) آورده است که اگر مردی در یك مسجد امامت کرد برای نماز تراویح پس اگر هم در آن مسجد در آن شب جماعتی دیگر را امامت کند روا باشد و اگر در مسجد دیگر رود و اقتدا کند روا باشد یعنی اگر امامت کرد در مسجدی و بمسجدی دیگر رفت و ایشان هنوز تراویح تمام نکرده اند اقتدا کند روا باشد اگر کودکی که هنوز بالغ نشده اگر ده ساله باشد روا باشد و در (**خلاصه**) آورده که بعضی از مردمان نماز تراویح را در خانهای خود بگزارند روا باشد اما درست آنست که بجماعت گزارند یك فضل است و اگر در مسجد گزارند دو فضل است و اگر در خانه تنها میگزارد درین اختلافست درست آنست که در مسجد بگزارد که گزاردن در مسجد سنت کفایت که اگر اهل مسجد همه ترك کنندهٔ سنّت باشند بزه کار باشند اما اگر بعضی نماز تراویح در مسجد بجماعت گزارند و بعضی بتنها در خانها گزارند ترك کنندهٔ دو فضیلت باشند آن قوم که در خانها گزارند بزه‌کار نباشند اما اگر باختیار خود هر شب در خانها تنها گزارند مکروه باشد و اگر امام تراویح نشسته گزارد جماعتیان ایستاده خواه امام بعذری نشسته خواه بغیر عذری نزدیك ابوحنیفه و ابویوسف روا باشد و نزدیك محمد روا نباشد اما عامّه مشایخ برانند که روا باشد و الله اعلم

فصل چهل و نهم در بیان نماز خوف یعنی چون ترس بسیار شود از کافران و راه زنان امام باید که مردمانرا بدو طایفه کند یعنی دو بخش کند یك نیمه را در عقب خود

بایستاند و بدین مردمان یك رکعت با هردو سجده بگزارد و چون سر از سجدهٔ دوم بر دارد این مردمان بروند بسوی دشمن بایستند و بیایند آن مردمان که بسوی دشمن ایستاده بودندی پس بگزارند امام با ایشان یك رکعت دیگر بهر دو سجده و قعده بیارد و تشهد بخواند و سلام دهد و این مردمان سلام نگویند بلکه بروند به سوی دشمن و بایستند برابر دشمن پس بیایند آن مردمان که اول نماز امام گزارده بودند و بگزارند یك رکعت دیگر و دو سجده و قراءت نخوانند پس قعده بیارند و تشهّد بر خوانند و سلام دهند و بروند برابر دشمن بایستند و آن مردمانکه به سوی دشمن ایستاده بودند بیایند و بگزارند یك رکعت دیگر با قراءت از برای آنکه این مردمان نماز امام را در نیافته اند پس قعده بیارند و تشهد بر خوانند و سلام دهند و این در جاییست که نماز دوگانی میگزارند و اگر مقیم باشد این نماز را چهار رکعت باید گزارد چنانکه با یك مردمان دو رکعت باید گزارد و در نماز شام با یك نیمه مردمان اول دو رکعت باید گزارد و با همه مردمان دیگر یك رکعت دیگر بگزارد و در حالت نماز گزاردن جنگ نشاید کردن و اگر در میان نماز جنگ کنند نماز باطل شود و اگر خوف و ترس زیاده شود نماز بگزارند تنها سواره باشارت بهر سو که قادر باشند اگر چه که روی بقبله نتواند آورد و امام محمّد میگوید که بگزارند سواره بجماعت و ابویوسف میگوید که نماز خوف درین زمانه نیست و این روایت در (**منظومه**) است و نماز خوف بی حضوریٔ دشمن روا نباشد باتفاق

فصل پنجاهم در احکام جنازها در (**منافع**) می آرد که جنازه بفتح جیم مرده را گویند و بکسر جیم آن تخته را گویند که مرده را بر آنجا نهند و بگورستان برند بدانکه چون نزدیك باشد مرگ بآدمی باید که اورا روی بقبله بر دست راست بخوابانند و در (**هدایه**) آورده که مرده را بر پشت خوابانند چنانکه روی وی بآسمان باشد که چنان آسان تر است مر بیرون آمدن روح را اما فاضلتر آنست که بر پهلوی راست خوابانند از برای آنکه سنت است و تلقین دهند بر وی (**اشهد ان لا اله الاّ الله و اشهد انّ محمدا رسول الله**) تا او برغبت بگوید اما باید که بسختی نگویند اورا که بگوی از برای آنکه

در **(فتاوای سراجی)** آورده که اگر مسلمانی را گویند که کلمهٔ توحید بگوی و او نگوید کافر شود نعوذ بالله اگر که بدل اعتقاد داشته باشد مگر آنکه قادر نباشد بر کلمه گفتن پس اورا نگویند که کلمه بگوی بلکه خود بگویند بآواز بلند چنانکه آواز بگوش او رسد او نیز بگوید و چون بمیرد هردو چشمهای اورا بخوابانند و دهان اورا بر بندند و چون خواهند که اورا بشویند اورا بر تخته نهند و اورا برهنه کنند و عورت اورا بپوشانند و اگر بر اندام او آلایشی باشد بشویند پس اورا وضو سازند و لیکن آب بدهان و بینی او نکنند در وقت وضو ساختن او و در **(ینابیع)** می آرد که از ناف تا زانوی مرده در وقت شستن بپوشانند مردانرا و زنانرا و درست اینست از برای آنکه روا نیست نظر کردن در عورت زندگان و مردگان و رسول الله ﷺ فرمود بامیر المؤمنین علي رضی الله عنه که نظر مکن در عورت آدمی زنده و مرده و باید که آب را بجوشانند به برگ درخت کنار و اشنان و اگر نیابند آبرا گرم کنند و تختهٔ اورا خوش بوی کنند یکبار یا سه بار پس بآب گرم کرده اورا غسل دهند و سر و ریش اورا بشویند بآب و پس اورا بخوابانند بر پهلوی چپ و بریزند آب بر پهلوی راست وی چنانکه بآن تخته برسد پس بر پهلوی راست خوابانند و آب بر پهلوی چپ وی ریزند چنانکه آب به تخته برسد پس اورا باز نشاند و پشت اورا با خود گیرد و بشکم او فرود آرد نرم و اگر چیزی از اندام وی بیرون آید آنرا بشویند و دیگر بار اورا غسل و وضو ندهند پس اورا پاك بجامه و پیش از کفن پوشانیدن سر و ریش اورا خوش بوی کنند و کافور مالند دران هفت اندام که بدان خدای خودرا سجده کرده و آن پیشانی است و هردو کف دست و هردو سر زانو و هردو سر انگشتان پای پس کفن بر وی پوشانند و کفن سنت است که سه جامه باشد اِزاری و آن از سر تا پای باشد و پیراهنی و آن از گردن تا پای باشد و لِفافه و آن از سر تا پای باشد و اگر بر اِزار و لفافه بسنده کنند روا باشد و ازین دو جامه کمتر کردن مکروه باشد مگر در حالت ضرورت پس چون خواهند که کفن در وی پیچند اوّل از جانب چپ در پیچند پس از جانب راست چنانکه در حالت زندگی میپوشند و در

(هدایه) می آرد که اوّل لفافه بکسترانند پس پیراهن پس ازاری بالای آن بکسترانند پس مرده را بر روی ازار نهند و بخوابانند پس ازار بر بالای آن از جانب چپ در پیچند پس از جانب راست پس پاره کرپاس که از سر روش مرده تا پای برسد میانهٔ او سوراخی کنند مانند گریبان پیراهن و سر اورا بدان کرپاس بیرون کنند چنانکه در حالت زندگی پیراهن میپوشند و تا بسر پای او برند چنانکه روی مرده در زیر ازار پوشنده شود و پیراهن از بن گردن تا بپای برسد پس پیراهن را نیز از جانب چپ در وی پیچند پس از جانب راست پس اگر ترسند که کفن از وی باز شود ویرا بکناره کرپاس بندند و چون ویرا در لحد بخوابانند آن بندها را بکشایند که بر بالای کفن بسته باشد اما زنانرا پنج جامه سنت است کفن کردن و آن ازار است و پیراهن و نیم چادر و پارهٔ کرپاس که بدان پستانها اورا به بندند و لفافه و اگر بر سه جامه کفن خواهند کرد باید که پیراهن پوشانند و بر بالای پیراهن نیم چادر و لفافه و موی زنرا دو کیسو کنند و بر سینهٔ او اندازند و نشاید که سر و ریش مردانرا شانه کنند و ناخن چیدن و موی لب باز کردن و موی روی راست کردن نزدیك علمای ما نشاید و نزدیك شافعی این همه شاید کردن و این روایت در **(منظومه)** است و چون از کفن پوشانیدن فارغ شوند بر وی نماز کنند و در **(کنز)** آورده که سزاوار ترین مردمان بامامت نماز جنازه سلطانست اگر حاضر شود و اگر حاضر نشود قاضی و اگر حاضر نشود ولی مرده را رسد که هر کرا خواهد امامت فرماید و نزدیك شافعی ولی مرده اولی باشد از سلطان و این روایت در **(منظومه)** است و نزدیك شافعی آنست که بغیر از ولی وسلطان هر که امامت بی اذن ولی کند روا نباشد و اگر چنانچه بی اذن ولی کند ولی را رسد که باز نماز جنازه بگزارد

بیان نماز جنازه گزاردن چون جنازه حاضر شود باید که جنازه را بجانب قبله راست به نهند و امام در مقابل سینهٔ مرده بایستد و در پس امام صفها راست کنند و مستحب است که سه صف بایستند و امام نیت جنازه کند خواه بپارسی و خواه بعربی و بپارسی چنین گوید که میگزارم این عبادت مر خدایرا و شفاعت میکنم این مرده را الله

اکبر پس (**سبحانك اللّهمّ**) تا آخر بخواند و چون تکبیر دوم بگوید (**اللّهمّ صلّ على محمد**) تا آخر بخواند و چون تکبیر سوم بگوید این دعارا بخواند که (**اللّهمّ اغفر لحيّنا و ميّتنا و شاهدنا و غائبنا و صغيرنا و كبيرنا و ذكرنا و انثانا اللّهمّ من احييته منّا فاحيه على الاسلام و من توفيته منّا فتوفّه على الايمان برحمتك يا ذا الجلال و الاكرام**) و چون تکبیر چهارم بگوید سلام دهد و اگر طفل باشد بعد از تکبیر سوم این دعا را بخواند (**للّهمّ اجعله لنا ذخرا اللّهمّ اجعله لنا فرطا اللّهمّ اجعله لنا شفيعا و مشفّعا**) و اگر آن طفل دختر باشد چنین گوید که (**اللّهمّ اجعلها شافعة و مشفّعة**) واز ابوحنیفه آمده در (**جامع صغير حسامى**) که بعد از تکبیر اوّل (**سبحانك اللّهمّ**) بخواند و بعد ازان (**استعيذ باللّه من الشيطان الرجيم بسم الله الرحمن الرحيم**) بخواند و نماز جنازه نزدیك علمای ما در مسجد نشاید گزاردن و نزدیك شافعی شاید و چون بگورستان رسد پیش از آنکه جنازه بر زمین نهند نشستن مکروهست و چون گور بکنند و لحد راست کنند و جنازه بر بالای لحد به نهند پس مرده را بر دارند و در گور در آرند از پایان گور و در گور به نهند و نزدیك مالك در میان گور نهند مرده را و لحد نکنند و آنکس که مرده را در گور نهد بگوید (**بسم الله الرحمن الرحيم بسم الله وضعناك و على ملّة رسول الله سلّمناك**) یعنی بنام خدای ترا بنهادیم و بر دین رسول خدای ترا سپردیم پس روی اورا بقبله کنند و آن گره که بر کفن آورده باشند باز کنند و خشت خام بر وی راست کنند پس خاك بریزند تا با زمین هموار شود و گور را خرپشته کنند و چهار گوشه نه کنند و نزدیك شافعی چهار گوشه کنند و بخشت پخته مکروهست اما اگر بچوب یا به نی بپوشند مکروه نباشد و در (**فتاوای ظهیری**) آورده که مشایخ بخارا گفته اند که اگر در زمین شهر ما در پوشیدن لحد خشت پخته به نهند مکروه نباشد از برای سستی زمین و گفته اند که اگر در زمین چنین از برای مرده تابوتی از آهن کنند روا باشد و مکروه نباشد از برای سستی زمین و هر زمین که سست باشد همین حکم دارد و اگر خطر بیرون کشیدن مرده باشد آن گور بخشت محکم کنند روا باشد و اگر در تابوت نهند مکروه نباشد و بعضی گفته اند که

زنانرا در تابوت نهادن اولی باشد و اگر بچه زاده شود و دران بچه نشان زندگی یافتند چنانکه گریستن پس مرد اورا بشویند و نماز گزارند بر وی و اگر نشان زندگی نیافتند بشویند و کفن نکنند اما در جامه پیچند و بر وی نماز نگزارند و در گور نهند باتفاق و درست اینست و در **(ینابیع)** آورده که سنت آنست که مردانرا مردان شویند و زنانرا زنان شویند اما اگر دختر طفل باشد باکی نبود اگر مرد اورا بشوید و اگر پسر نارسیده بود باکی نبود اگر زن اورا بشوید و اگر بمرد مردی در سفر و مردی با او باشد باید که آن مرد آن مرده را بشوید و اگر مرد نباشد و زنان باشند اگر زن آن مرده باشد اورا بشوید و کفن کند و زنان بر وی نماز گزارند روا باشد اما آن زن که امامت کند در پیش نرود و در میان صف ایستد و اگر زن آن مرده نباشد اما مردی کافر باشد و زنان باشند آن زنان آن مرد کافر را بیاموزند تا آن کافر آن مرده را بشوید و کفن کند و آن زنان بر وی نماز کنند و اگر کافر هم نباشد اگر ازین زنان یکی محرم او باشد آن مرده را بشوید و اگر محرم نباشد جامه بر دست پیچد و آن مرده را تیمّم چنین دهد که هردو دست را بر زمین زند و انگشتان بیفشاند و بدان هردو دست روی آن مرده را مسح کشد پس هردو دست را بر زمین زند و انگشتان بیفشاند پس هردو دست آن مرده را مسح کشد تا آرنج و آرنج نیز مسح کند و همچنین اگر زنی در سفر بمیرد باید که زنان اورا بشویند و اگر شوهر اورا بشوید روا نباشد اما نزدیك شافعی روا باشد که شوهر اورا بشوید پس اگر جز زن کافره و مرد مؤمن هیچکس نباشد یکی ازین هردورا بیاموزند تا اورا بشویند و اگر این هم نباشد آن شوهر اورا تیمم دهد و اگر شوهر نباشد یکی ازان مردان اورا چنانکه گفته شد اورا تیمم دهد باکی نبود آن مرد که آن زنرا تیمم میدهند اگر در وی نظر کند لیکن هردو ساق و دست وی نظر کند اما زنرا روا باشد که شوهر خود را بشوید اگر در زندگی میان ایشّان جدایی نشده باشد چنانکه کلمهٔ کفر گفته باشد اما کنیزك مدبّره و مکاتبه را روا نباشد که خواجهٔ خودرا بشوید و زن حایضه و نفاس دار مرده را شستن پیش از آنکه پاك شوند و غسل کنند مکروه باشد و اگر کودکی بمیرد و ندانند که پسر

است یا دختـر اورا وضو بـدهند و بغسلی بسنده کنند و اگـر خنثی باشـد و بحـدّ بلوغ رسیده باشـد اورا تیمم دهند و مردان و زنان در تیـمم برابر اند و اگر بیشتـری از اعضای مسلمانی یافتند چنانکه تن بی سر یـا سر بی نیمه تن یا بعضی از تن و دست و پای یابند باید که بشوینـد و کفن کنند و نماز گزارند بر وی اما اگر عـضوی مرده مثل نیـمه سر بی تن یا نیمه از درازی مرده پاره کرده یافـتند نشویند و نماز نه گزارند بر وی نزدیك علمای ما و نزدیك شافـعی بشویند و نماز گزارند و همچنین خلافست در میّت غایب نزدیك ما بر میت غایب نماز نگزارد و نزدیـك شافعی بگزارند نماز و این روایت در (**منظومه**) است و اگر در دریا بمیرد بشـویند و کفن کنند و نماز گزارند و بمیان دریا فـرو گذارند و اگر در میـان آب روان بمیـرد چون بیـرون آرند بشـویند مگر آنکه در وقت بیـرون آوردن در آب جنبـانیـده باشنـد که آنـگاه بشـستن حـاجت نبـاشـد و این در (**فتاوای کبـری**) اسـت و (**طحاوی**) مـیگوید کـه اگر در بـیرون آوردن او از آب و جنبـانیـدن او نیّت غـسل نکرده باشند روا باشد و بغسل حـساب شود و اگر بر مرده نماز گزارند پس مـعلوم شد که غسل او نکرده بودند پس بشـویند و نماز باز گـزارند و اگـر معلوم شـد کـه نماز نا روا بوده باز نمازرا بگزارند و اگـر در گور نهـادند و خشـت بر وی راست کردند پس مـعلوم شد کـه ناشسته بوده از گور بیرون آرند و بشـویند و نماز گزارند و اگر خاك وی راست کردند و خرپشته کردند بعد ازان معلوم شد که نماز نا روا بوده یا مرده ناشسته بوده از گور بیرون نیـارند و لیکن بر سـر گور نماز گـزارند روز اول و دویم و سـویم اما روز چـهارم نماز باز نگزارند و بقول شافـعی تا چهل شبانه روز توان گزارد و نزدیك علمـای ما تا چهار روز و در آنکه مـرده را در گور می نـهند نشویند و هـر که در خـانه بمیـرد نشاید کـه اورا هم دران خانه در گور نهند که این خاصّه پیغمبرانست علیهم الصلوة والسلام و در گورستان نشـاید آتش کـردن مگر از برای دفع ددگـان و اگـر مـرده را در گـور کنند و ددی اورا بر کشد و بخورد و کفن او بماند نشاید کـه آن کفن بر زندکان صرف کنند باید که آن کفن را در مرده دیگر صـرف کنند و اگر مسلمـانی زمین خودرا بگورستـان باز گذاشت و در

آن زمین يك مرده نهادند نتواند کسی دیگر را منع کردن از مرده نهادن در آن زمین و در گورستان خرید و فروخت نشاید کردن و در گورستان خانه نشاید ساختن و کشت نشاید کردن و درخت نشاید نشاندن که زمین گورستان معطّل شود [١] و نشاید سر گور را بکل اندودن و بکج سفید کردن و گیاه تر از سر گور بر کندن نشاید که هر چند که گیاه تر بیش بود اثر رحمت بیش بود و نشاید بر سر گور سقف زدن و کنبد کردن که رسول الله ﷺ فرمود که و زیدن باد و باران بر سر گور مؤمن کفارت گناهان اوست و نهی است از نوحه کردن بر مرده و نوحه گر را چیزی دادن و در سرای و خانهٔ مرده را سیاه کردن و دکان اورا خراب کردن و سر برهنه کردن و جامه پاره کردن و در پس جنازه سر برهنه رفتن و روی خودرا خراشیدن و موی سر و ریش بر کندن و مرده را بر جامه ابریشمین و خز و رنگین خوابانیدن و گور را جامه پوشانیدن و نشاید از برای مصیبت در پی جنازه پای برهنه رفتن و جامه بر سر انداختن و تعزیت بر در سرای داشتن این جمله از کارهاییست که در جاهلیت میکرده اند و در دین اسلام ازینها نهی کرده شده و در **(فتاوای سراجی)** میگوید که سه روز از برای تعزیت نشستن در خانه رخصتست اما اگر این سه روز نیز ننشینند بهتر باشد و در **(بوستان فقیه)** آورده که باکی نیست که تعزیت دارند در خانه یا در مسجد سه روز از برای آنکه چون خبر شهید کردن جعفر ابوطالب و زید حارث رسید رضی الله عنهما رسول الله ﷺ از برای تعزیت داشتن ایشان در مسجد بنشست و یاران می آمدند و اورا میپرسیدند و در حدیث آمده که حق مسلمان بر مسلمان آنست که چون اورا مصیبتی رسد اورا تعزیت کنند و در **(کافی)** می آرد که مردانرا سوك داشتن نیست و سوك داشتن زنان راست و هیچ زن را روا نیست که زیاده از سه روز سوك دارد مگر آنکه از بهر شوهر خود که چهار ماه و ده روز سوك ترك زینتها و بوی خوش کردنست و چون زن را در گور نهند اگر در تابوت

---

(١) علاّمه ابن عابدین در (ردّ المحتار) آورده که (یکره قطع النبات الرطب و الحشیش من المقبرة بانه ما دام رطبا یسبح الله تعالی و تنزل بذکره الرحمة

نباشد باید که سر گور اورا بجامه پوشانند تا آن زمان که خشت بر سر لحد او تمام راست کنند و در (**صلوة مسعودی**) آورده که کفن کند مرده را حلّه از برای او آماده کنند و هر که مرده را بشوید حق تعالی اورا از گناهان پاك گرداند و اگر جنازه ها حاضر کنند بیکبار جنازهٔ مرد و پسر طفل و خنثی و زن و دختر طفل می باید که مردرا پیش امام نهند و پسر را پیش مرد و خنثی را پیش پسر و زن را پیش خنثی دختر را پیش زن و در گور بخلاف این نهند مردرا پیش قبله نهند و پسر را در پس پشت مرد وخنثی و دختر را در پس پشت زن و در میان ایشان خاك میریزند تا جدا شود و اگر ولی مرده نماز بتیمم بگزارد درسترین قولها اینست که روا نباشد و اگر مسلمانی بنماز جنازه رسید و امام چیزی از تکبیرهای نماز گفته بود باید که چون امام سلام دهد پیش از آنکه جنازه را بر دارند آن تکبیرها که ازو فوت شده است بگوید پیاپی بگوید دعا خواندن حاجت نباشد و اگر پیش از آنکه تکبیرها فوت شده بگوید جنازه بر دارند نماز تباه شود و اگر امام چهار تکبیر گفته و هنوز سلام نداده اقتدا کند بقول ابوحنیفه و محمد اقتداء او درست نباشد و بقول ابویوسف اگر پیش از آنکه جنازه بر گیرند تکبیرها بگوید اقتداء او درست باشد و نماز او روا باشد و فتوی برینست و در (**فتاوای کبری**) آورده که اگر چیزی از تکبیرها فوت شده باشد تا امام سلام باز ندهد نشاید جماعتی را که پیش از سلام امام تکبیرها بگویند و چون امام سلام باز دهد تکبیرها بگویند و در (**فتاوای حجه**) آورده که ناخوانندگان و هندوان و کسانی که دعاهای نماز جنازه ندانند چهار تکبیر نماز جنازه بگویند نماز ایشان روا باشد و در (**صلوة مسعودی**) آورده که چون مرده را در گور نهند هر که پاره خاك بر گیرد و چیزی از قرآن بر آن خواند و دران گور پاشد بشمار هر ذرّهٔ ازان خاك خدای تعالی ده نیکی آن صاحب گور را بدهد و این آسایش و مؤنس تنهایی آن مرده باشد پس وقتی که قرآن بر خاك خواندن و آن خاك بگور پاشیدن راحت صاحب گور باشد ببین که اگر در دنیا آن صاحب گور قرآن خوانده باشد چگونه باشد و رسول الله ﷺ فرمود که اگر قرآنرا در پوستی کنند و آن پوست در دوزخ

نهند آتش نگیرد و بگرد آن پوست نگردد و در (**صلوة مسعودی**) آورده که چون فرزند از مادر می زاید بانگ نماز بگوش راست او فرو گویند و قامت بگوش چپ او و این نماز جنازه بدان بانگ و قامتست که میگزارند

فصل پنجاه و یکم در بیان حکم شهید بدانکه شهید آنرا گویند که بکشند کافران اورا یا اهل بغی اورا بکشند یا راه زنان اورا بکشند یا آنکه اورا در جنگ گاه مرده بیابند و بر وی نشان زخم زدن باشد چنانکه از چشم یا از گوش یا از بینی او خون روان شده باشد یا خون از شکم وی بدهان وی بیرون آمده باشد و در (**هدایه**) می آرد که مراد نشان زخمست که بر مرده بیابند و چنین کس را نشویند وکفن نکنند ولیکن بر وی نماز کنند از برای آنکه رسول الله ﷺ با شهیدان جنگ احد همین کرد پس هر کس که شهید شود با وی همچنین کنند و اگر دشمنی اسب مسلمانی را بر ماند و اسب برمد و آن مسلمانرا بیندازد و هلاك کند یا آنکه دشمن آتش ریخته باشد تا باد آن آتش را در خیمهای مسلمانان افکند وبسوزد یا آنکه بند آب بکشایند ومسلمانان غرق شوند یا آنکه آتش در گشتی زنند یا آنکه مسلمانی پیاده شود از برای حصار گرفتن و بدیوار بالا رود دشمن اورا فرو اندازد و درین جمله که گفته شد شهید باشد و اگر در شهر کشته یافتند وکشنده را نیافتند نزدیك علمای ما شهید نباشد ونزدیك شافعی شهید باشد و اگر جنبی یا طفلی را بکشند نزدیك ابوحنیفه شهید نباشد و نزدیك ابویوسف و محمد شهید باشد بشویند اما آنکه بعد از آنکه زخم خورد خود را دوا کند یا بخورد و یا بیاشامد یا اورا از خیمه بخیمه آرند و زنده بماند آن مقدار که یك وقت نماز بر وی بگذرد و عقل او بجای باشد بعد ازان بمیرد شهید نباشد اما اگر یك وقت نماز بگذرد و او بی هوش باشد بسبب زخمی که او از دشمن خورده است بعد ازان بمیرد شهید باشد و اگر وصیت کرد بکار آخرتی نزدیك ابویوسف شهید باشد و نزدیك محمد شهید نباشد و لیکن حکم شهیدان داشته باشد که اورا با جامهای خون آلوده او در خاك نهند و نشویند و آن جامها از وی بیرون نکنند مگر آنکه از جنس کفن نباشد چون پوستین وکلاه و موزه وجامه پنبه دار و

سلاح جنگ کردن این جمله از وی بیرون کنند و اگر جامهٔ تن شهید کمتر از سه جامه باشد سه جامه باید کرد که سنّتست و اگر از سه جامه زیادت باشد کم کنند که کفن سنتست سه جامه و اگر مسلمانی در حدّ یا در قصاص کشته شود اورا بشویند و کفن کنند و بر وی نماز کنند اما اهل بغی را و راه زنانرا اگر کشته شوند بروایتی نشویند و نماز نگزارند بر ایشان و بروایتی بشویند و لیکن بر وی نماز نگزارند تا دیگرانرا زجری و منعی باشد وکسی که در غربت بمیرد وکسی که در آب غرق شود وبمیرد یا کسی که بآتش سوخته شود و بمیرد این قوم را ثواب شهیدان باشد و آنکه بر شهید نماز گزارند مذهب ابوحنیفه است اما نزدیك شافعی بر شهید نماز نگزارند و این روایت در (**منظومه**) است

فصل پنجاه و دوم در بیان گزاردن نماز در اندرون کعبه بدانکه در اندرون کعبه روا باشد فریضه و نافله نزدیك علمای ما و نزدیك شافعی نافله روا باشد و فریضه روا نباشد و اگر در کعبه نماز جماعت گزارند اگر پشت مقتدی بسوی پشت امام باشد روا باشد و اگر پشت مقتدی بروی امام باشد روا نباشد و در مسجد حرام در گردخانهٔ کعبه حلقه کنند و با امام نماز بجماعت گزارند آن کس که از مقتدیان در آن طرف باشد که امام ایستاده اگر او از امام بکعبه نزدیکتر باشد نماز او روا نباشد و اگر در طرف دیگر باشد هر چند که بکعبه نزدیکتر باشد از امام نماز او روا باشد بر بام کعبه نزدیك ابوحنیفه نماز گزاردن روا باشد و لیکن مکروه باشد و نزدیك شافعی روا نباشد

فصل پنجاه و سوم در بیان نماز چاشت بدانکه رسول الله ﷺ فرمود که هر که نماز بامداد بگزارد و بنشیند بر جای نماز خود تا آفتاب بلند شود و ذکر خدای تعالی میگوید بعد ازان دو رکعت نماز چاشت بگزارد چنان باشد که حجّ و عمرهٔ قبول کرده بجای آورده باشد و رسول الله ﷺ فرمود که هر که نماز بامداد بگزارد و بنشیند تا آفتاب بلند شود پس بگزارد دو رکعت نماز در هر رکعتی یکبار فاتحه و پنج بار قل هو الله احد بخواند گناه هفتاد سالهٔ ویرا خدای تعالی بیامرزد و هفتاد ساله طاعت ویرا بنویسد و امیر المؤمنین عثمان رضی الله عنه روایت کرد از رسول ﷺ که هر که بگزارد دو رکعت نماز

چاشت بیامرزد خدای عزّ و جلّ گناه بیست سالهٔ ویرا مگر گناه کبیره و هر کسی که بگزارد هشت رکعت نماز چاشت بیامرزد خدای تعالی گناهان هشتاد سالهٔ ویرا مگر گناه کبیره و هر که بگزارد ده رکعت نماز چاشت بیامرزد خدای تعالی گناهان صد سالهٔ ویرا مگر گناه کبیره و هر که بگزارد دوازده رکعت نماز چاشت بیامرزد خدای تعالی گناهان صد و بیست سالهٔ ویرا صغیره و کبیرهٔ اورا و از برای او کوشکی در بهشت بنا کند چنانکه از بزرگی و فراخی آن کوشك دو طرف آن نتوان دید و انس بن مالك رضی الله عنه روایت کند که رسول ﷺ فرمود که هر که نماز بامداد بگزارد و بر جای بنشیند تا آن زمان که آفتاب بر آید هزار فریشته اورا آمرزش میخواهند تا آن زمان که بر جای نماز باشد و اگر آفتاب بر آید اگر دو رکعت نماز گزارد خدای تعالی شرّ شیطان و شرّ نفس ازو بگرداند و اگر این نماز گزارنده دران روز بمیرد خدای عزّ و جلّ اورا در بهشت در آورد و رسول الله ﷺ فرمود که هر که بگزارد دوازده رکعت نماز چاشت در هر رکعتی فاتحه یکبار و آیة الکرسی یکبار و سه بار قل هو الله احد هفتاد هزار فریشته فرود آیند از آسمان و بدستهای ایشان قلمها و کاغدها از نور باشد و نیکیها مینویسند اورا تا روز قیامت و چون روز قیامت شود آن فریشتگان بیایند بسر گور آن بنده و با هر فریشته هدیه باشد پس اورا گویند برخیز ای صاحب گور که تو آمرزیده وایمنی و از رستگارانی و رسول الله ﷺ فرمود که هر که بگزارد دوازده رکعت نماز چاشت در هر رکعتی فاتحه یکبار و قل هو الله احد و معوّذتین سه بار بخواند هر چیزی که از خدای تعالی بخواهد بدو دهد و اگر دعا کند دعاء او مستجاب شود و اگر آمرزش خواهد خدای تعالی اورا بیامرزد و رسول الله ﷺ فرمود که بهشت را دریست نام او ضحی روز قیامت منادی ندا کند که کجایید أی کسانی که نماز چاشت مداومت نمودند برخیزید و در آیید در بهشت بدین در که خدای تعالی بر شما رحمت کرد و رسول الله ﷺ فرمود که هر که نماز چاشت میگزارد کو بگزار وترك مکن که هر که نماز چاشت بگزارد و پس ترك گیرد نماز چاشت در پی او بنالد همچنانکه شتر در پی بچه خودرا بنالد پس فرمود که منافق نماز

چاشت نگزارد وعایشه رضی الله عنها گفت که رسول ﷺ این دعارا بعد از نماز چاشت صد بار بر خواندی (**للّهمّ اغفر لی و ارحمنی و تب علیّ انك انت التواب الرحیم**)

فصل پنجاه و چهارم در بیان فضلیت تسبیح و تهلیل و دعا ابوهریرة رضی الله عنه روایت میکند از رسول الله ﷺ دو کلمه است که سبك است بر زبان و گرانست در ترازوی اعمال (**سبحان الله و بحمده سبحان الله العظیم و بحمده**) و رسول الله ﷺ فرمود که (**سبحان الله و الحمد للّه و لا اله الاّ الله و الله اکبر و لا حول ولا قوة الاّ باللّه العلی العظیم**) ستری باشد روز قیامت مر گویندهٔ خودرا که آتش را از گویندهٔ خود باز میدارد وکشنده باشد مر گویندهٔ خودرا در بهشت واین کلماتست که رسول الله ﷺ فرمود که این کلمات نزدیك من دوسترست از آنچه آفتاب بر وی میتابد از مشرق تا مغرب نقلست که روزی خواننده این آیت بر خواند که (**مَنْ ذَا الَّذِی یُقْرِضُ اللهَ قَرْضًا حَسَنًا * البقرة: ۲٤٥**) ابن مسعود رضی الله عنه گفت که قرض حسنه آنست که بنده بگوید که (**سبحان الله و الحمد و لا اله الاّ الله و الله اکبر**) و رسول الله ﷺ فرمود که بندهٔ مؤمن نشسته باشد بعد ازان برخیزد این کلمات را بگوید (**سبحانك اللّهمّ و بحمدك اشهد ان لا اله الاّ انت استغفرك و اتوب الیك**) اگر دران موضع بذکر وطاعت مشغول شده باشد این کلمات اورا مهر باشد واگر بلغو وبیهوده مشغول شده باشد کفّارت آن چیز باشد که گفته باشد یا کرده باشد وخدای تعالی فرمود که یاد کنید مرا بهر حالی که شمارا پیش آید وبنده را از چهار حال بیرون نیست یا در نعمت بود یا در محنت یا در طاعت یا در معصیت اگر در نعمت بود شکر گوید خدایرا تا خدای تعالی نعمت را زیادت کند و اگر در طاعت بود بشکر توفیق ذکر خدای تعالی گوید تا توفیق طاعت زیادت کند واگر در معصیت ومحنت ورنج باشد هم ذکر خدای تعالی گوید تا به برکت ذکر گفتن از گناه و مصیبت و از رنج و محنت خلاص یابد بزرگی گفته که از عرش تا بفرش هیچ چیز از ذکر خدای تعالی بزرگتر نیست از برای آنکه خدای تعالی فرمود که (**وَ لَذِکْرُ اللهِ اَکْبَرُ * العنکبوت:**

٤٥) و امیر المؤمنین (**حسین رضی الله عنه**) [١] از رسول ﷺ پرسید که از کارها کدام فاضلترست فرمود که آنکه بمیری و زبان تو بذکر خدای تعالی تر باشد مالك دینار گفت رضی الله عنه که هر کرا ذکر خدای تعالی از کارهای دیگر باز ندارد بدانکه او کم شده و دل او کور شده و عمر او ضایع گشته انس بن مالك رضی الله عنه گفت که رسول الله ﷺ فرمود که ذکر خدای تعالی نشان ایمانست و بیزاری از نفاق و حصاریست از شیطان و نگاه دارنده است گویندهٔ خودرا از آتش دوزخ و امیر المؤمنین علي رضی الله عنه گفت که ذکر خدای تعالی میان دو ذکر است یعنی بنده خدای تعالی را یاد نتواند کرد تا خدای تعالی بنده را یاد نکند یعنی تا آن وقت که بنده را توفیق ندهد یاد حضرت او نتواند کرد و چون بنده خدای تعالی را یاد کند خدای تعالی بنده را نیز یاد کند یعنی بیامرزد و فرمود که اسلام میان دو تیغ است یعنی میزنند تیغ مسلمانان بر کافران از برای آنکه تا مسلمان شوند و اگر مسلمان نشوند ایشانرا بکشند و اگر بعد ازان کافر شوند و از مسلمانی بر گردند ایشانرا سه روز مهلت دهند اگر مسلمان نشوند اورا بکشند و فرمود که گناه میان دو فریضه است یعنی بر بنده فریضه است که گناه نکند و چون گناه کرد فریضه است که توبه کند و ابوهریرة رضی الله عنه گفت که رسول الله ﷺ فرمود که هیچ بندهٔ مؤمن نیست که دعا کند مگر آنکه خدای تعالی حاجت او روا کند در دنیا یا در آخرت آنرا ذخیره کند یا کفارت گناه او کند مگر دعایی که به بدی کند بر بدان و روایت کرده اند از رسول الله ﷺ که فرمود که چون روز قیامت شود عرضه کنند ثواب دعاهای بندگانی که در دنیا شان اجابت نشده باشد پس حضرت عزّت خطاب کند که ای بندهٔ من فلان روز در دنیا مرا بخواندی و آنچه خواستی بتو ندادم در دنیا و لیکن دعای ترا اجابت کرده ام بگیر که این همه ثواب آن دعای تست که در دنیا کرده پس چندان بدهند اورا که آن بنده گوید که ای کاشکی مرا در دنیا هیچ دعا مستجاب نشده بودی (**نعمان بن بشیر**) گفت پیغمبر علیه الصلوة و السلام فرمود که دعا

---

(١) حسین بن علي رضی الله عنهما استشهد سنة ٦١ هـ. [٦٨٠ م.] فی کربلا و رأسه المبارك فی القاهرة

عبادتست و رسول الله ﷺ فرمود که دعا مغز عبادتست و نقلست که موسی علیه السلام مناجات کرد و گفت که ای بار خدای کدام وقت دعا کنم تا دعای مرا اجابت کنی ندا رسید از حضرت عزت که یا موسی تو بندهٔ منی و من خداوند تو ام بهر وقت که مرا بخوانی ترا اجابت کنم پس بار دیگر در مقام مناجات موسی علیه السلام همین گفت که ای بار خدای در کدام وقت ترا یاد کنم از حضرت خطاب رسید که یا موسی در میانهٔ شب مرا بخوان تا ترا اجابت کنم و دعای ترا مستجاب کنم که در میانهٔ شب اگر کسی در آستان خسبیده باشد و دعا کند من دعای اورا رد نکنم اگر همه او آن کس باشد که بر سر راه مسلمانان ایستاده باشد و از مسلمانان بظلم مال ستاند تا ترا شرف و کرامت میانهٔ شب معلوم شود و رسول الله ﷺ فرمود که هر که خواهد که دعاء وی مستجاب شود باید که دو چیز نگاه دارد یکی آنکه در وقت دعا کردن دل حاضر دارد و دوم آنکه خوردنی و پوشیدنی از حلال کند تا دعای وی مستجاب شود و در خانهٔ هر مؤمنی که رشتهٔ تاب از حرام باشد دعای وی بهیچ وجه مستجاب نشود و سعد وقّاص رضی الله عنه گفت که رسول الله ﷺ فرمود که هر که این دعا بخواند اگر دران روز بمیرد بهشت اورا واجب شود و دعا اینست (**الهی انت ربّی و انا عبدك مخلصا لك دینی اصبحت علی عهدك و وعدك ما استطعت و اتوب الیك من سوء عملی و استغفرك لذنبی انه لا یغفر الذنوب الاّ انت**) و اگر این دعارا در شب خواند بجای اصبحت **امسیت** گوید و رسول الله ﷺ فرمود که هر که بامداد برخیزد و سه بار بگوید (**بسم الله الذی لا یضرّ مع اسمه شئ فی الارض و لا فی السماء و هو السمیع العلیم**) آن روز تا شب هیچ بلا بوی نرسد و فرمود که بعد از صبح هر که صد بار بگوید که (**سبحان الله و بحمده سبحان الله العظیم و بحمده استغفر الله من کل ذنب و اتوب الیه**) گناهان او آمرزیده شود و دنیای روی بوی نهد و از (**خالد بن ولید**) رضی الله عنه نقلست که او گفت که من در خواب میترسیدم پس با رسول الله ﷺ گفتم رسول فرمود که در وقت خواب رفتن این کلماترا بگوی تا از شرّ دیوان و پریان خلاص یابی من میخواندم و خلاص یافتم و کلمات اینست (**اعوذ**

بكلمات الله التامات كلّها من غضبه و عقابه و شرّ عباده و من همزات الشياطين و اعوذ بك ربّ ان يحضرون) و رسول الله ﷺ فرمود كه هر كه از ظالمى ترسد بايد كه بگويد كه **(رضيت باللّه ربا و بالاسلام دينا و بمحمد ﷺ نبيا و بالقرآن اماما و حكما)** و خداى عزّ و جلّ اورا خلاص دهد و از ابن مسعود رضى الله عنه روايت كرده اند كه چون رسول ﷺ بسفر رفتى چون بر چهار پاى سوار شدى بگفتى كه **(سبحان الذى سخر لنا هذا و ما كنا له مقرنين و انا الى ربنا لمنقلبون انت الصاحب فى السّفر و الخليفة فى الاهل و المال و الولد و الاصحاب)** و از جعفر محمد روايت كرده اند كه گفت كه عجب دارم از كسى كه بچهار چيز چگونه مبتلا شود و غفلت نمايد از چهار چيز كسى كه مبتلا شود باندوهى چرا نگويد كه **(لا اله الاّ انت سبحانك انى كنت من الظالمين)** از براى آنكه خداى عزّ و جلّ فرمود كه چون يونس عليه السلام اين كلماترا بگفت اورا از شكم ماهى خلاص داديم دوم كسى كه بترسد از چيزى چرا نگويد كه **(حسبى الله و نعم الوكيل)** از براى آنكه خداى تعالى فرموده است كه گويندگان اين كلمات باز گشته اند بنعمت ما و نرسد بايشان هيچ بدى سوم آن كس كه از مكر مردمان ميترسد چرا نگويد كه و **(افوّض امرى الى الله ان الله بصير بالعباد)** كه خداى تعالى ميفرمايد كه نگاه داشت خداى تعالى گويندگان اين كلماترا از شرّ و مكرى كه دشمنان ايشان ميكرد چهارم آن كسى كه رغبت كند به بهشت چرا نگويد كه **(ما شاء الله لا حول ولا قوة الاّ باللّه العلىّ العظيم)** وبعضى از بزرگان گفته اند كه هركه نعمتى بدو رسد بايد كه بسيار بگويد كه **(الحمد للّه ربّ العالمين على كل حال)** و هر كرا غم بسيار شود بايد كه **(استغفر الله من جميع ما كره الله قولا و فعلا و خاطرا و ناظرا)** و هر كرا درويشى پيش آيد بايد كه بسيار گويد **(لا حول و لا قوة الاّ باللّه العلىّ العظيم)** و رسول الله ﷺ فرمود كه هر كرا در آخر هر پنج نماز اين دعارا بخواند اورا از ابدالان مينويسند و دعا اينست **(اللّهمّ اصلح امّة محمّد اللّهمّ ارحم امّة محمد اللّهمّ فرّج عن امّة محمد اللّهمّ بارك امّة محمد اللّهمّ اغفر لامّة محمد و لجميع من آمن بك)** رسول الله ﷺ فرمود كه اگر يكى از شما خوابى بيند كه بترسد بايد

که سه بار آب دهن را از سوی دست چپ خود بیندازد و بگوید که (**اعوذ بالله من جمیع المکاره و من الشیطان الرجیم بسم الله الرحمن الرحیم**) اورا ازان خواب دیدن هیچ زیانی نرسد و ابن عمر رضی الله عنهما گفت که هر کرا چیزی گم شود باید که دو رکعت نماز بگزارد و بعد از خواندن التحیات و صلوات پیش از آنکه سلام دهد این دعارا بخواند امید میدارم که هنوز از جای نماز بر نخاسته باشد که آن گم شده را باز یابد و دعا اینست (**للّهمّ یا هادی الضالة و یا رادّ الضالة اردد علیّ ضالتی بعزتك و سلطانك فانها من فضلك و عطائك**) و معاذ جبل رضی الله عنه گفت که رسول الله ﷺ فرمود که خواهی که ترا دعایی بیاموزم که خدای تعالی بدان دعا که خوانی اگر ترا چندین وام باشد خدای تعالی آن وام ترا از خزانهٔ کرم خود بگزارد گفتم که یا رسول الله میخواهم گفت بگوی که (**قل اللّهمّ مالك الملك تؤتی الملك من تشاء و تنزع الملك ممن تشاء و تعزّ من تشاء و تذل من تشاء بیدك الخیر انك علی کل شئ قدیر * تولج اللیل فی النهار و تولج النهار فی اللیل و تخرج الحیّ من المیت و تخرج المیت من الحي و ترزق من تشاء بغیر حساب یا رحمن الدنیا و الآخرة و رحیمهما تعطی منهما ما تشاء و تمنع ما تشاء فارحمنی رحمة تغنی بها عن رحمة من سواك اللّهمّ اقض عنی دینی**) و رسول الله ﷺ فرمود که هر کرا دردی و رنجی باشد باید که دست خودرا بران موضع نهد که زحمت رسیده باشد و هفت بار بگوید و بر آن موضع دمد که خدای تعالی بفضل خود آن زحمت را از وی بگرداند و شفا کرامت کند و دعا اینست (**بسم الله الرحمن الرحیم اعوذ بعزة الله و قدرته من شر ما اجد و احاذر**) و ابن عباس رضی الله عنهما گفت که رسول الله ﷺ فرمود که هر که با عورت خود در جامه خواب در آید باید که بگوید که (**ربّنا اتنا فی الدنیا حسنة و فی الآخرة حسنة وقنا عذاب النار**) و از شیخ (**شهاب الدین السهروردی**) [۱] نقلست که هر که این کلماترا هر روز بامداد بر خواند خدای تعالی اورا از سوختن و غرق شدن و

---

(۱) شهاب الدین ابوحفص عمر سُهروردی شافعی من احفاد ابوبکر صدیق و خلیفهٔ ابو نجیب سهروردی صاحب (**عوارف المعارف**) توفی سنة ٦٣٢ هـ. [١٢٣٤ م.] فی بغداد

مرگ مفاجات نگاه دارد و خضر و الیاس هر روز سه بار این دعا را بر میخوانند و دعا اینست (**بسم الله ما شاء الله لا قوة الاّ باللّه بسم الله ما شاء الله لا یسوق الخیر الاّ الله بسم الله ما شاء الله لا یکشف السوء الاّ الله بسم الله ما شاء الله کلّ نعمة من الله بسم الله ما شاء الله الخیر کلّه بید الله بسم الله ما شاء الله لا یصرف السوء الا الله بسم الله ما شاء الله ما کان من نعمة فمن الله**) اما روایتها و حدیثها در فضل دعا خواندن بسیارست بدین قدر بسنده کرده شد و باللّه التوفیق

فصل پنجاه و پنجم در بیان وضو ساختن بدانکه در وضو ساختن چهار چیز فرض است **اوّل** روی شستن از رستگاه موی پیشانی تا بزیر زنخ و از بن نرمهٔ گوش تا بدان نرمهٔ گوش و آن سفیدی که در میان موی روی و نرمهٔ گوش است از رویست باید آب رسانیدن و این نزدیك ابوحنیفه است اما نزدیك ابویوسف آن از روی نیست از سر است و این در (**منظومه**) است **دوم** دستهارا شستن تا آرنج **سوم** مسح چهار یك سر کردن از هر طرفی که خواهد لیکن بهتر آن باشد که چهار یکی از پیش سر مسح کنند که در حدیث چنین آمده است و نزدیك شافعی چند مویی از سر مسح کردن فریضه است و نزدیك مالك تمام سر را مسح کردن فریضه است و نزدیك ابوحنیفه چهار یکی از ریش مسح کردن فریضه است و نزدیك ابویوسف تمام ریش را مسح کردن فریضه است **چهارم** پای را تا بجول بشستن فریضه است این چهار چیز در وضو فریضه است و این بحکم خدای تعالی فریضه شده است و درین هیچ زیادت و کم نشود و در فریضه بودن این چهار چیز هیچ شك و شبهه نیست از برای آنکه خدای تعالی فرمود که ای مؤمنان چون برخیزید بسوی نماز یعنی چون برخیزید از برای گزاردن نماز وشما را وضو نباشد بشویید پایهای خودرا تا بجول **و سنّتهای وضو** ده است **اوّل** دستهارا سه بار شستن پیش از استنجا یعنی پس از بیدار شدن خوابگاه خویش و بعد از استنجا **دوم بسم الله الرحمن الرحیم** گفتن پیش از استنجا **سوم** استنجا کردن از بول و غایط وقتی که کمتر از مقدار درمی بود **چهارم** مسواك کردن مردمان پیش از وضو ساختن **پنجم** آب در دهان کردن

ششم آب در بینی کردن **هفتم** مسح گوش کردن **هشتم** ریش را خلال کردن **نهم** انگشتانرا خلال کردن **دهم** هر عضویرا که شستن فریضه است سه بار شستن سنّت است **اما نوافل در وضو** پنجست **اوّل** شستن دستها بعد از استنجا **دوم** دعاهایی که معین است بوقت شستن هر عضوی خواندن **سوم** گردنرا مسح کردن **چهارم** دستها را مالیدن در دیوار یا در زمین بعد از استنجا از برای آنکه تا بوی نیاید **پنجم** آب بر خشتك ازار پای زدن از برای دفع وسوسهٔ شیطانی **و مستحب در وضو** پنجست **اوّل** نیت وضو کردن و چنین گوید که نیت کردم وضو سازم از برای فرمان خدای تعالی **دوم** آنکه ترتیب را نگاه دارد یعنی اول روی بشوید پس دستها پس بسر مسح کند پس پای بشوید **سوم** ابتدا از راست کند یعنی اول دست راست را بشوید بعد ازان دست چپ **چهارم** هر عضویرا در پی یکدیگر بی توقف بشوید **پنجم** تمام سر را مسح کند **آداب وضو نه** است در وقت وضو ساختن روی بقبله آورد و در وقت استنجا بقبله نیاورد و در وقت استنجا سخن نا گفتن و در وقت وضو ساختن دعاهایی که معین است خواندن و چون از استنجا فارغ شود زود اندام نهانئ خودرا بپوشد و آب در دهان بدست راست کردن و بینی بدست چپ پاك کردن و بخود وضو ساختن بی آنکه دیگری ویرا یاری دهد مگر وقت بیماری و نا توانی و پیری و آنچه مانند این باشد و ساختگی وضو کردن و وضو ساختن پیش از وقت نماز و بعد از وضو دو رکعت نماز گزاردن که رسول الله ﷺ در بامداد آن شب که اورا بمعراج برده بودند فرمود که ای بلال آواز پای تو در بهشت بگوش من آمد عمل تو چیست بلال گفت که هر وقت که وضو میسازم دو رکعت نماز میگزارم پس رسول الله ﷺ فرمود که ازینست که آواز پای تو در بهشت میشنوم و بیك روایت چنین است که ترا دیدم **اما آنچه مکروهست** در وضو شش است آب سخت بر روی زدن و در وقت استنجا در اندام نهانئ خودرا نگاه کردن و آب بدست چپ در دهان و بینی کردن و بدست راست پاك کردن و آب دهان در آب انداختن و در وقت وضو ساختن سخن گفتن **اما آنچه نهی کرده اند در وضو شش است** بعد از استنجا عورت خودرا تر گذاشتن و همچنان وضو

ساختن و بول و غایط در آب انداختن و در جایی استنجا کردن که عورت ویرا خواهند دید و استنجا بدست راست کردن و اعضایی که شستن آن فرض است زیادت از سه بار شستن و در وقت استنجا سخن گفتن

نواقض الوضوء و در (**تهذیب**) و (**محیط**) و (**فتاوای حجه**) آورده که بیست و سه چیزست که وضورا تباه کند ده ازان در راهگذر بول و غایط و سیزده از غیر این هردو راهگذر اما پنج ازان از راهگذر بول است و آن بول است و ودی و مذی و خون استحاضه و ریگ مثانه و پنج ازان از اندام پس است و آن باد و غایط و کرم و بیرون آمدن مقعد و آنچه از بیرون در اندرون آید بدان وضو تباه شود اما اگر زنی باشد که اندام پیش و پس او یکی شده باشد و باد از اندام پیش او بیرون آید اورا وضو ساختن مستحب باشد از برای آنکه شاید که از پس به پیش آمده باشد اما آن سیزده چیز که تباه کنندهٔ وضو است از غیر این هردو راهگذر در گرفتن زن چنانکه هردو برهنه باشند و پوست ایشان بر یکدیگر رسد نزدیك ابوحنیفه وابویوسف وضو تباه شود و نزدیك محمد نشود ودیوانگی وهستی غالب وبیهوشی وصرع وبر پهلو خواب کردن و بآستان خفتن چنانکه پشت بر زمین نهد یا پشت بجایی باز نهد و تکیه کند که اگر آن تکیه گاه بر دارند وی بیفتد یا بر سرون نشیند و آن چنان باشد که بنشیند و هردو پای را از یك طرف بیرون کند چنین خواب وضورا تباه کند وخنده و قهقهه در نمازی که ویرا رکوع وسجود است نه در نماز جنازه و بیرون آمدن خون وریم وزرداب از تن آدمی زنده چون از سر جراحت در گذرد و بموضعی رسد که در غسل یا در وضو شستن آن فریضه باشد و این جمله که گفته شد که از تن آدمی بیرون آید و وضو بدان تباه شود همه نجس است و اگر آبله را پوست باز کند روان شود از سر جراحت در گذرد وضو تباه شود و اگر آن بخود نتواند رفت و آنرا بشورند و آب بیرون آید وضو تباه نشود و آنکه بخود بیرون آینده است وضو تباه کند و قئ چون دهان پر شود چنانکه نگاه نتواند داشت مگر بدشواری وضو را تباه کند و در (**منافع**) آورده که اگر کرمی از جراحت بیفتد وضو تباه نشود و اگر پارهٔ

گوشت از جراحت بیفتد یا رشته بیرون آید یا بلغم قیٔ کند نزدیك ابویوسف وضو تباه شود و دست بهردو اندام نهانی کردن و یا زنانرا بسودن و بوسه دادن نزدیك علمای ما وضو تباه نکند و نزدیك شافعی تباه کند و در خوردن گوشت اشتر به نزدیك امام احمد وضو تباه شود و اگر چیزی که بآتش پخته باشد بخورد و یا دروغ گوید یا غیبت کند یا سخن چینی کند یعنی سخنی گوید که در شریعت زشت باشد درین همه نزدیك اصحاب ظواهر وضو تباه شود و نزدیك ابوحنیفه تباه نشود و درست مختار علما اینست که تباه نشود و اگر کسی از ظرفی که بدان ظرف آب زر یا آب نقره داده باشند وضو سازد نزدیك علمای ما روا باشد و نزدیك امام احمد روانباشد اما کار فرماهای زرّین و نقره گین کار فرمودن و ازانجا چیزی خوردن و آشامیدن باتفاق علما حرامست

فصل پنجاه و ششم در بیان استنجا و استبرا و استنقا بدانکه رسول الله ﷺ فرموده که پنج چیزست که فراموشی آرد پس خوردهٔ موش خوردن و روی سوی قبله بول کردن و در آب روان ایستاده بول کردن و بر خاکستر بول کردن و خوردن و آشامیدن از حرام و اگر مسلمانی در وقت قضاء حاجت روی سوی قبله بنشیند بفراموشی باید که چون ویرا یاد آید روی بگرداند که رسول الله ﷺ فرمود که میدانید که توانگری بی مال و کشتن بی کارد و آمرزش بی توبه و پاکی بی آب کدامست یاران گفتند که خدای و رسول خدای داناترست پس رسول ﷺ فرمود که توانگری بی مال آنست که اگر درویشی یکبار بگوید که (**سبحان الله و الحمد للّه و لا اله الاّ الله و الله اکبر و لا حول و لا قوة الا باللّه العلی العظیم**) گویندهٔ این کلماترا چندان ثواب بدهند که از زیر عرش تا زیر زمین هفتم پر شود توانگری بی مال این باشد و کشتن بی کارد آن باشد که چون مؤمنی بذکر خدای تعالی مشغول باشد شیطان خواهد که آن مؤمن را از ذکر خدای تعالی باز دارد و شیطان اورا وسوسه کند تا باشد که او شیطان را لعنت کند تا از ذکر خدای تعالی باز ماند پس آن مؤمن بر شیطان لعنت نکند و یکبار بگوید که (**لا حول و لا قوة الاّ باللّه العلی العظیم**) چنان باشد که او شیطانرا بی کارد کشته باشد و آمرزش بی توبه

آنست که مؤمنی بفراموشی در وقت بول روی سوی قبله بنشیند چون بیاد او آید بگردد خدای تعالی اورا بیامرزد و آمرزش بی توبه اینست اما پاکی بی آب آن باشد که در وقت وضو ساختن پیش از آنکه دست بآب برد بگوید (**بسم الله الرحمن الرحیم**) خدای تعالی اورا از گناهان پاك گرداند و پاکی بی آب این باشد و بسوی قبله پای دراز نباید کردن و روی سوی قبله مجامعت نباید کردن و در (**شرعة الاسلام**) آورده که روی سوی آفتاب و ماه بول کردن نشاید و بر راهگذر مردمان و ایستاده بول کردن نشاید و گفته اند که گل راهگذر حکم پاکی دارد اگر کسی در راهگذر بول کند و جامه و پایدان مسلمانی بدان تر شود و آن شخص بدان جامه یا بدان پایدان نجس نماز کند همه گناهان آن بول کننده را باشد و کلوخ استنجا پیش از قضاء حاجت آماده کند آن زمان بقضاء حاجت بنشیند و رسول الله ﷺ فرمود که از موضع لعنت کردن دور باشید یعنی بر راهگذر مردم بول مکنید که مردمان بر شما لعنت کنند و در زیر درخت میوه دار و سایه دار قضاء حاجت مکنید اگر چه که اورا میوه نباشد و روی سوی باد بول کردن و بر زمین سخت و بزمستان در آفتاب و تابستان در سایه و در سوراخ موش درینها بول نشاید کردن و در (**بوستان فقیه**) آورده که وقتی جوانی در صحرا در سوراخ موش بول کرد آن سوراخ خانۀ جنیان بود جنی از آن سوراخ بیرون آمد و جوانرا هلاك کرد خبر بخانۀ آن جوان رسید پدر آن جوان بیامد آن جنی با پدر او بسخن آمد و گفت که ما در خانۀ خود عبادت میکردیم پسر تو بیآمد و در خانۀ ما بول کرد ما از خانه بیرون آمدیم او طاقت دیدار ما نیاورد و هلاك شد و در (**محیط**) و در (**فتاوای حجه**) آورده که استنجا بکلوخ چگونه کنند گفته که کلوخ اول از پیش به پس برد و کلوخ دوم از پس به پیش آرد و کلوخ سوم هم از پس به پیش آرد اما شیخ الاسلام (**ابونصر حافظ**) گفته که اگر تابستان باشد چنان کند که گفته شد از برای آنکه خصیتین فرود افتاده باشد اگر کلوخ از پس به پیش آرد آلودگی زیاده شود و اما اگر کلوخ اول در زمستان از پس به پیش آرد و کلوخ دوم از پیش به پس برد و کلوخ سوم از پس به پیش آرد و در تابستان نکند چنین تا

آلودگی زیاده نشود و در (**صلوة مسعودی**) آورده که کلوخ بدست راست بگیرد و بدست چپ دهد و بدست بر کناره بر خود نهد و بیارد تا میانه و پیشتر نبرد تا آلودگی زیاده نشود پس باز همان کلوخ بر زمین مالد و بر دیگر کناره نهد و بیارد تا میانه و باز بر زمین مالد و باز بر کنارهٔ دیگر نهد و بیارد تا میان و مادامکه کلوخ تر میبیند بر زمین می مالد و خودرا پاك میکند و به نزدیك علمای ما معین نیست که بچند کلوخ استنجا کنند پاکی را اعتبار کرده اند اگر بیك کلوخ پاکی حاصل آید بدوم و سوم حاجت نباشد و اگر بسه کلوخ پاك نشود زیاده کنند تا پاك شوند و به نزدیك شافعی سه کلوخ شرطست و چون از استنجا فارغ شود باید که آن کلوخ را پاك کند تا اگر مسلمانی دیگر خواهد که آن کلوخ را بردارد در دل او کراهت نیاید و بعد از آن آن کلوخ را در چاه نباید انداختن که چاه انباشته شود و استنجا کردن بهفت چیز روا باشد بسنگ و کلوخ و خاك و نمد و پنبه و جامهٔ کهنه اما دوازده چیز است که استنجا کردن بدان کراهیت است بدست و گیاه و استخوان و سرقین و نمك و بانگشت و بپوست کراسته و بخشت پخته و بچوب تیز و بسنگ تیز و بکاغد تیز اگر چه سفید باشد از برای آنکه تعظیم کاغد را ادب اسلام است و بعد از آنکه بکلوخ استنجا کرد بآب استنجا کردن بقول ابوحنیفه و حسن بصری رحمهما الله مردانرا مستحبست و زنانرا سنت اما فتوی بر آنست که استنجا کردن بآب مردان و زنانرا سنتست و در (**زاد الفقها**) [١] آورده که استنجا کردن در عهد رسول الله ﷺ مستحب بوده است و بعد از وی باجماع صحابه رضوان الله علیهم اجمعین سنت گشته همچنانکه تراویح و در (**نوادر**) آورده که استنجا کردن بآب سنت است و اگر مسلمانی بر کنارهٔ حوضی یا جویی خواهد که استنجا کند و آنجا پناهی و حجابی نباشد آنجا استنجا کند فاسق شود از برای آنکه ستر عورت فرضست و استنجا سنت و نشاید که از برای سنتی فرضی را ترك کند و اگر مسلمانی مبتلا شود میان دو فریضه چنانکه عورت خود پوشیدن یعنی از ناف تا زانو پوشیدن

---

(١) مؤلف (**زاد الفقها شرح قدوری**) ابو المعالی احمد اسبیجابی مرغینانی توفی سنة ٦١٦ هـ. [١٢١٩ م.]

فریضه است و بر اندام وی زیاده از درمی نجاست است باید که آن کسانی را که حاضر اند گوید که روی بگردانید چون ایشان روی نگردانند او استنجا کند بزه کار شوند باید که در چنین جایگاه استنجا نکند که پوشیدن عورت اولیتر از استنجا کردنست و در **(محیط)** آورده که استنجا بر نه وجه است چهار ازان فریضه است و پنجم واجب ششم سنّت هفتم مستحب هشتم مکروه نهم بدعت اما آن چهار که فریضه است استنجا کردن جنب و حایض و نفاس دار و آنکس که تن او آلودهٔ نجاست است زیاده از مقدار درمی اما واجب جاییست که نجاست مقدار درمی باشد و سنت آنست که نجاست کمتر از مقدار درمی باشد و اگر بول کند بی غایط مستحب باشد که اندام پیش خودرا بشوید بی اندام پس امّا احتیاط آنست که اگر بادی بیرون آید اورا گمان شود که با خود تری بیرون آورده شستن آن احتیاط باشد و هر چه غیر اینها بود که گفته شد چنانکه قیٔ کند و یا حجامت کند یا خون از بینی بیرون آید درین همه استنجا کردن **(بدعت)** باشد و بدعت چیزیرا گویند که نو بیرون آرند در دین و مخالفت سنت باشد و اگر مسلمانی بکلوخ استنجا کرد و پناه نیافت که بآب استنجا کند وضو ساخت و بعد ازان پناه یافت و استنجا کرد بآب نزدیك علماء ما وضوی او تباه نشود و نزدیك شافعی وضوی او تباه شود از برای آنکه بسودن فرج بکف دست نزدیك شافعی وضورا تباه کند و در **(ذخیره)** آورده که چون بکلوخ استنجا کند باید که چند کام برود که شاید که در راهگذر بول چیزی باقی مانده باشد احتیاط کند بعضی گفته اند که ده کام برود و بعضی گفته اند که چهل کام برود و بعضی گفته اند که هر سالی که از عمر او گذشته باشد یك کام برود و درست آنست که چندان برود که دل او قرار گیرد بر پاك شدن راه بول بعد ازان بآب استنجا کند سنت در وقت استنجا آنست که در وقت نشستن پایها را کشاده نهد و دست چپ بسوی قبله باشد و اول **(بسم الله الرحمن الرحیم)** بگوید پیش از برهنه کردن اندام و هردو دست را سه بار بشوید و اول بار که آب بریزد اندك ریزد و بمیان انگشت میانی از دست چپ موضع معین را بشوید چندانکه سر جراحت را بشویند

و آب دوم زیادت ریزد از آب اول و دیگر انگشت با انگشت میان یار کند آن انگشت که پهلوی انگشت کهین است و بسر انگشت نشوید که خطر آن باشد که علّتی پیدا آید اما زنان باید که اول بانگشتی که پهلوی انگشت کهین است و بعد از آن انگشت کهین با آن انگشت یار کند و باید کشاده تر از مردان نشیند و اول اندام پیش شویند و نزدیك ابوحنیفه اول اندام پس شویند بعد ازان اندام پیش و نزدیك ابویوسف و محمد اول اندام پیش بشویند بعد ازان اندام پس و فتوی بر قول ابوحنیفه است و این حکم مردانست اما زنان هر کدام پیش شویند یا هردو با یکدیگر بشویند روا باشد و نجاستی که نتوان دید بسه آب بشویند پاك شود و بعضی گفته اند که به پنج آب بشویند پاك شود و بعضی گفته اند بهفت آب بشویند پاك شود و نزدیك شافعی اگر آب دهان سگ بجامه رسد یا بغیر جامه هفت بار بشویند پاك شود و بعضی گفته اند که در استنجا کردن اندام خودرا چندان بشوید که اگر آب آخرین را بگیرد و بخورد کراهیت نیاید و اگر کراهیت در دل او در آید هنوز پاك نشده باشد و بعضی گفته اند که به پانزده آب بشوید پاك شود و در (**هدایه**) آورده که معین نیست که بچند آب بشوینـد مگر آنکه وسوسه باشد اورا و در (**خلاصه**) می آرد که میشوید تا زمانی که دل او قرار گیرد و دُرسترین قولها اینست و فتوی برینست و بعضی گفته اند که استنجا تنحنح کردنست و پای بر زمین زدن تا آنچه از بول در راهگذر باقی مانده باشد بیرون آید و بعضی گفته اند که استنجا دور شدَنست از موضع قضاء حاجت و چند کام رفتن تا یقین شود که بول تمام بیرون آمده و بعضی گفته اند که استنجا شستن موضع نجاست است اما استنقا طلب پاکی کردنست تا بوی ناخوش نیاید و بعضی گفته اند که استنقا آنست که نشستگاه خود بدست چندانی بمالد که نزدیك شود بخشك شدن از تری و بعضی گفته اند که استنقا آنست که خود را بجامه خشك کند از برای آنکه تا آن آبی که از آنجا فرو چکد بجامه او نرسد اما استبرا آن بود که چون بول کند پاره برود و پای بر زمین زند و تنحنح کند چنانکه یقین شود که در راهگذر بول هیچ باقی نمانده و در (**صلوة مسعودی**) آورده که گفته اند که وضورا

یك من و نیم آب باید نیمن از برای استنجا و نیمن از برای روی و هردو دست و نیمن از برای هردو پای و اگر استنجا نکند یکمن بس باشد و اگر مسح موزه کشد نیمن بس باشد و در (**متفق**) آورده که از برای وضو ساختن یکمن آب بس باشد و از برای غسل چهار من خواه تن فربه باشد یا لاغر کم و بیش نکند و الله اعلم

فصل پنجاه و هفتم در بیان رفتن بقضاء حاجت و وضو ساختن بدانکه چون خواهد که بمبرز در آید (**بسم الله الرحمن الرحیم**) بگوید و این دعا را بخواند (**اللّهمّ انی اعوذ بك من الرجس النجس الخبیث المخبث من الشیطان الرجیم**) بعد ازان پای چپ در مبرز نهد و ازار بند بدست چپ بکشاید و چنان نشیند که پهلوی چپ او بسوی قبله باشد و دران وقت که نشسته باشد آب دهان نیندازد که فراموشی آرد و بوی دهن کنده شود و باید که درانجا سخن نگوید که درویشی آرد و زور بر پای چپ کند و پایهای خود راست بایستاند تا زود فارغ شود و دست چپ بر روی خود نهد چون غمگینان و آنچه از وی بیرون آید درانجا ننگرد و چون فارغ شود خود را بپوشد و زود بیرون آید و در بیرون آمدن پای راست پیش نهد و چون بیرون آید بگوید (**الحمد لله الذی اخرج عنی ما یؤذینی و امسك فی ما ینفعنی غفرانك ربنا و الیك المصیر**) نقلست که هر که این کلماترا بعد از فارغ شدن از قضاء حاجت بر خواند خدای تعالی اورا از بیماریهای بزرگ نگاه دارد و اگر بیمار باشد بفضل خود اورا صحت دهد و چون استنجا خواهد کرد باید که در استبرا کردن احتیاط کند و اگر از وسواس ترسد باید که بر خشتك ازار آب زند و سوراخ ذکر به پنبه محکم کند بعد از آنکه شسته باشد و چون از استنجا فارغ شود زود خودرا بپوشد بعد ازان این دعارا بخواند (**الحمد لله الذی جعل الماء طهورا و الاسلام نورا و محمدا ﷺ مبشرا و نذیرا اللّهمّ طهر قلبی من النفاق و حصّن فرجی من الفواحش**) و چون وضو خواهد ساخت از جای استنجا فرا تر شود و روی سوی قبله نشیند و در میان وضو سخن نگوید که درویشی آرد و فرمود رسول الله ﷺ که هر که وضو سازد و در میان وضو سخن گوید آن عضو که بشوید از گناه پاك نشود و اگر سخن نگوید و

بدعا و ذکر مشغول باشد چون از وضو ساختن فارغ شود جمله اعضای او از گناه پاك شود پس اول مسواك کند و این دعا بخواند که (**اللّهمّ اجعل تسویکی هذا تمحیصا لذنوبی و مرضاة لك یا سیّدی و بیّض وجهی کما بیّضت به اسنانی**) و رسول الله ﷺ امیر المؤمنین علي را کرم الله وجهه گفت که یا علي مسواك کن که در مسواك کردن بیست و چهار خصلت است و فرمود رسول الله ﷺ که پاك کنید دهان خودرا بمسواك که راهگذر قرآنست و پاك کنندهٔ دهانست و سبب در یافتن رضای رحمانست و شادی فریشتگانست و شفای بیمارانست مگر بیماری مرگ و در احادیث آورده که رسول الله ﷺ فرمود که یك رکعت نماز با مسواك بهتر از چهار صد رکعت بی مسواك است و نزدیك علمای ما پیش از وضو ساختن مسواك کردن سنتست و لیکن پیش از هر نمازی مسواك کردن سنتست و بعد از طعام خوردن ثواب چهار بنده آزاد کردن ویرا بنویسند و در وقت خواب کردن و از خواب بیدار شدن و در وقت قرآن خواندن و ذکر گفتن درین همه اوقات مسواك کردن نزدیك علمای ما مستحب است و نزدیك امام شافعی رحمه الله پیش از هر نمازی مسواك کردن سنت است و در (**کافی**) آورده که مستحبست درازی مسواك که یك بدست باشد و سطبری بقدر انگشت خنصر دست در وقت دست بآب بردن بگوید (**بسم الله الرحمن الرحیم**) پس هردو دست را سه بار بشوید و بگوید که (**بسم الله العظیم و الحمد لله علی دین الاسلام**) و چون آب در دهان کند بگوید که (**اللّهمّ صلّ علی محمد و علی آل محمد اللّهمّ اعنّی علی تلاوة ذکرك و شکرك و حسن عبادتك و توفیق طاعتك**) و چون آب در بینی کند بگوید که (**اللّهمّ انی اعوذ بك من روائح النار و من سوء الداء**) و چون روی بشوید آب بر کف دست گیرد و بر پیشانی نهد و فرو تر آرد و آب سخت بروی نزند و این دعا را بگوید که (**اللّهمّ بیّض وجهی بنورك یوم تبیض وجوه اولیائك و لا تسوّد وجهی بظلماتك یوم تسوّد وجوه اعدائك**) و چون دست راست بشوید بگوید که (**اللّهمّ اعطنی کتابی بیمینی و حاسبنی حسابا یسیرا**) و چون دست چپ بشوید بگوید که (**اللّهمّ لا تعطنی کتابی بشمالی و لا من وراء ظهری و لا تعذّبنی عذابا**

نکرا) و هر عضوی که میشوید کلمهٔ شهادت میگوید برین نیت که گناه من بتر از کفر نیست که اگر کافری یکبار بگوید کفر چندین سالهٔ وی ناچیز گردانی و گناهان وی بیامرزی خداوندا مرا بیامرز و مرا پاك کردان از محنت و محبّت دنیا و از حقد و حسد و غلّ و کینه و ریا و نفاق و جمله صفتهای نا پسندیده و چون مسح سرکند بگوید که **(اللّهمّ غشّنی برحمتك و نجّنی من عذابك و انزل علیّ من برکاتك و اظلّنی تحت عرشك یوم لا ظلّ الاّ ظل عرشك)** و چون مسح گوش کند بگوید که **(اللّهمّ اسمعنی منادی الجنّة مع الابرار)** و چون مسح گردن کند بگوید که **(اللّهمّ اعتق رقبتی من النار و اعوذ بك من السلاسل و الاغلال)** و چون پای راست بشوید بگوید که **(اللّهمّ ثبّت قدمیّ و قدمی والدیّ علی الصراط مع المؤمنین ثبتنی بالقول الثابت فی الحیوة الدنیا و فی الآخرة)** و چون پای چپ بشوید بگوید که **(اللّهمّ انّی اعوذ بك ان تزل قدمیّ و قدمی والدي علی الصّراط یوم تزل فیه اقدام المنافقین)** و در خلال کردن انگشتان پای ابتدا از انگشت خرد پای راست کند چنانکه ناخن میچیند و خلال میکند تا بآخر انگشت خرد پای چپ را خلال کند و چون از وضو فارغ شود بگوید که **(اللّهمّ اجعلنی من التوابین و اجعلنی من المتطهرین و اجعلنی من عبادك الصالحین واجعلنی من الذین لا خوف علیهم و لا هم یحزنون)** پس ازان برخیزد روی بقبله و روی سوی آسمان کند و بگوید که **(اشهد ان لا اله الاّ الله و اشهد انّ محمدا عبده و رسوله سبحانك اللّهمّ و بحمدك اشهد ان لا اله الاّ انت استغفرك و اتوب الیك و ان محمدا عبدك و رسولك)** که فرمود رسول علیه الصلوة و السلام هر که این کلماترا بعد از وضو بگوید خدای تعالی بوی نظر رحمت کند و نیز فرمود که هر کس که همچنین وضو سازد خدای تعالی بفرماید تا مهری بر وضوی او نهند و بزیر عرش برند تا آن وضو آن بنده را آمرزش میخواهد تا روز قیامت و بعد ازان سورهٔ **(انّا انزلناه)** بر خواند که رسول الله ﷺ فرمود که هر که این سوره را بعد از وضو یکبار بخواند ثواب پنجاه ساله ویرا بنویسند و هر که دو بار بر خواند ویرا چندان ثواب دهند که موسی و عیسی را صلوات الله و سلامه علیهما و اگر سه بار بر خواند در آید در

بهشت بی حساب و آن آبی که از وضو باقی مانده باشد اگر بیاشامد در آن شفا است که همه رنجی را سود دارد و اگر خواهد نشسته بیاشامد و اگر خواهد ایستاده و در **(فتاوای ابواللیث)** [۱] آورده که در سه جای آب ایستاده آشامیدن باکی نبود **یکی** بر سر چاه زمزم **دوم** آب سقایها که در راهگذر باشد **سوم** آبی که ما بقی وضو باشد آن شفایی باشد اورا از بیماریهایی که طبیبان در مداوای آن عاجز آیند و امیر المؤمنین عمر رضی الله عنه گفت که رسول الله ﷺ فرمود که هر که وضو سازد پس پاره آب بر گیرد و کردن خودرا بدان آب مسح کند خدای تعالی اورا طوقی دهد که رشك برند خلایق اوّلین و آخرین بر آن پس آن کوزه که ازان وضو ساخته باز پر آب کند و بنهد از برای آنکه هرگز ابلیس چنان غمگین نشود که بندهٔ مؤمن وضو سازد و باز کوزهٔ خودرا پر کند که گویی اینك وضو ساختم و کوزه پر آب کردم که بهر وقت که وضوی من تباه شود باز وضو سازم و باید که سر آن کوزه محکم کند و بپوشد که آن آب دران کوزه اورا آمرزش میخواهد و رسول الله ﷺ فرمود که هر کرا بلایی رسد و او بی وضو باشد گو ملامت مکن مگر نفس خودرا و مادامکه بنده با وضو باشد فریشتگان اورا آمرزش میخواهند و نقلست که جعفر بن ابی طالب گفت که بحبشه میرفتم و در راه بدر صومعهٔ راهبی رسیدم و در صومعه اورا بکوفتم آن راهب توقف کرد بعد ازان در بکشاد پس در صومعه رفتم پرسیدم که چرا توقف کردی آن راهب گفت که در کتاب دیده ام که هر که بترسد از چیزی باید که اگر بی وضو است وضو سازد تا ازان چیز بوی رنجی نرسد پس من بی وضو بودم وضو ساختم تا از تو رنجی بمن نرسد پس جعفر مسلمانی را بیان کرد آن راهب مسلمان شد ببرکت آن وضو ساختن و روایت کرد انس بن مالك رضی الله عنه که رسول الله ﷺ فرمود که شنودم از حضرت عزّت که هر کرا وضو تباه شود و وضو نسازد جفا کرده باشد بر من و هر که وضو سازد و دو رکعت نماز بگزارد و دعا کند من که خداوندم اگر دعای او مستجاب نکنم جفا کرده باشم بر وی و نیستم من که خداوندم از

(۱) مؤلف **(فتاوای ابواللیث)** نصر بن محمد سمرقندی توفی سنة ۳۸۳ هـ. [۹۹۳ م.]

جفا کاران و این حدیث بطریق وعده آمده است نه بطریق واجب شدن یعنی واجب نیست که چون وضو تباه شود و وقت نماز نباشد باز وضو سازد و لیکن این از برای فضیلت است که وضو ساختن را این فضیلت است و در مذهب اهل سنت و جماعت بر خدای تعالی چیزی واجب نیست نقلست که شیخ (**ابومنصور ماتریدی**) [۱] رحمه الله در آن شب که سفر آخرت میکرد زحمت شکم داشت و هفتاد بار آن شب بقضاء حاجت رفت و هر باری وضو ساختی گفتند که یا شیخ این چه رنجست که بر خود نهاده شیخ گفت که شاید امشب از دنیا بروم باری با وضو رفته باشم که رسول الله ﷺ فرمود که هر که بر طهارت میرد شهید باشد و رسول الله ﷺ فرمود که با طهارت نباشد مگر مؤمن و منافق نباشد مگر بی طهارت پس شیخ منصور گفت که بامید این وعده وضو می سازم و از ترس این وعید بی وضو طاقت نمی آرم پس چون شیخ منصور از دنیا سفر کرد یکی از مردان اورا بخواب دید که شیخ بر براقی سوار شده بود و هر زمان براقی دیگر می آوردند ازین براق بران براق سوار شدی آن مرد از شیخ پرسید که این جزای عملهای تست شیخ گفت که این جزا و مُزد آن وضوهاست که در آن شب ساختم هر وضویی را براقی بمن دادند اما جزای عمل هنوز بمن نرسید و در (**صلوة مسعودی**) آمده که باید که وضو سازد در وقت خواب کردن اگر نتواند باری تیمم کند

فصل پنجاه و هشتم در بیان غُسل کردن بدانکه در غسل کردن سه چیز فریضه است آب در دهان کردن و در بینی کردن و از سر تا پای آب روانیدن چنانکه یك بن موی خشك نماند که اگر یك بن موی خشك بماند همچنان جنب باشد اما مالیدن اندام در غسل شرط نیست نزدیك علمای ما اما سنت غسل آنست که اول هردو دست را سه بار بشوید و استنجا کند و اگر بر اندام او نجاست باشد بشوید پس همچنان که وضو از برای نماز میکند مگر پای را که نشوید تا بآخر بشوید پس آب بر سر خود ریزد چنانکه

---

(۱) محمد ابومنصور ماتریدی توفی سنة ۳۳۳ هـ. [۹٤٤ م.] در سمرقند

همه تن وی تر شود و بمالد سه بار همچنین بریزد پس از جای غسل فراتر شود و پایهای خودرا بشوید و بدان وضو نماز گزاردن روا باشد بدانکه غسل بر دوازده وجه است چهار ازان فریضه است یکی فرو آمدن منی بر وجه شهوت و جستن از مرد یا از زن در بیداری یا در خواب و معتبر آنست که چون از پشت جدا شود بر وجه شهوت باشد دوم پوشیدن ختنگاه مرد بعورت زن اگر چه منی نبود یعنی فرود نیاید سوم زن چون از حیض پاك شود چهارم چون از نفاس پاك شود اما آن چهار غسل که سنت است غسل جمعه نزدیك علمای ما و نزدیك مالك [۱] فریضه است و غسل عیدین و غسل احرام حج و غسل روز عرفه این هردو در حق حاجیان سنت است اما آن دو غسل که واجبست مرده را غسل دادن و غسل کافر که در حالت جنابت مسلمان شود اما آن هردو که مستحب است غسل کودکی که بالغ شود و غسل کافری که جنب نبود مسلمان شود اما اگر لواطه کند چنانکه ختنگاه پوشیده شود غسل واجب شود اگر چه منی بیرون نیاید بر هردو و اگر این حالت با مرده کند غسل واجب نیاید مگر منی فرود آید آنگاه غسل واجب شود و اتفاق علماست که در ودی و مذی غسل واجب نیاید و درین هردو وضو باید کرد و در **(متفق)** آورده که مذی آبی است که وقت بازی کردن با زن بیرون آید و یا در وقت فکر کردن در وطی بیرون آید و ودی آبی سفید است که بعد از بول بیرون آید و وضو تباه شود همچنانکه به بیرون آمدن بول تباه میشود پس فایده ودی در سلس البول پیدا آید و سلس البول کسی باشد که همیشه بول ازو چکد و اورا هر وقت نمازی وضویی باید ساخت و چکیدن عفو بود اما اگر در میان وقت نماز ودی بیرون آید وضوی او تباه شود اما منی آبی است سطبر و سفید که در بیرون آمدن آن آلت مرد سست شود و شهوت ساکن گردد و فرزند از وی شود و نزدیك شافعی به بیرون آمدن منی بشهوت یا

---

(۱) قال فی الفقه علی المذاهب الاربعة قال المالکیة الاغتسالات المسنونة ثلاثة أحدها غسل الجمعة لمصلیها ...

بغیر شهوت هر گونه که بیرون آید غسل واجب شود اما نزدیك علمای ما تا بر وجه شهوت و جستن نبود غسل واجب نشود اما نزدیك ابوحنیفه و محمد چون از پشت بر وجه شهوت و جستن جدا شود غسل واجب شود و نزد ابویوسف اگر مردیرا شهوت حرکت کند و منی از پشت جدا شود بر وجه شهوت و جستن و نزدیك رسد به بیرون آمدن و سر آلت بگیرد تا شهوت ساکن شود بعد ازان بی شهوت و جستن آن آب منی بیرون آید نزدیك ابوحنیفه و محمد بران مرد غسل واجب شود و نزدیك ابویوسف غسل واجب نباشد دیگر به پوشیدن ختنگاه مرد بعورت زن اگر چه منی نباشد غسل واجب شود و اگر خواجه کنیزك خودرا بغلام دیگری داد و آن غلام آن کنیزك را دو طلاق داد طلاق کنیزك از دو بیش نیست پس دو حیض که عدت کنیزك است بر آن کنیزك بگذشت بعد از گذشتن عدّت اگر چه خواجه با این کنیزك وطی کند این کنیزك بران غلام که شوهر او بود حلال نشود از برای آنکه این وطی بی عقد نکاح بوده و اگر زنی آزاد بر شوهر خود سه طلاق شد و عدّت او که سه حیض است بگذشت بعد از ان غلامی بی اجازت خواجهٔ خود این زنرا بخواست و با وی وطی کرد این زن بر شوهر او حلال نشود **اما غسل جمعه** سنت است نزدیك ابویوسف غسل سنت نماز جمعه تا اگر روز جمعه غسل کرد و بران نماز بامداد گزارد غسل سنت نکرده باشد و نزدیك حسن زیاد اگر بعد از صبح روز جمعه غسل کند غسل سنت کرده باشد اگر چه نماز جمعه بران غسل نگزارد ثواب غسل جمعه در یابد و در (**فتاوای کبری**) آورده که غسل از برای نماز جمعه است تا اگر بنده و زن و مسافر غسل کند و بنماز جمعه نیایند ثواب غسل جمعه نیابند و اگر زن و شوهر هردو بالغ نباشند و شوهر با زن وطی کند بر هیچ کدام غسل واجب نشود هردو اندام خودرا بشویند بس باشد و اگر مرد بالغ باشد و زن بالغ نباشد بر

مرد غسل واجب باشد و بر زن مستحب باشد و اگر زن بالغ باشد و مرد نا بالغ بر زن غسل واجب باشد و بر مرد مستحب و اگر مرد مسلمان باشد و بالغ و زن ترسا بود بر مرد غسل واجب باشد و بر زن واجب نشود و اگر مرد دیوانه باشد و زن عاقله و بالغه بر زن غسل واجب آید و بر مرد نی و جنب را پلید نشاید گفتن از برای آنکه نقلست از **(حذیفة)** [۱] که گفت مرا جنابت رسیده بود رسول ﷺ بر من سلام کرد جواب گفتم دست مبارك خود پیش کرد من دست خود بدو ندادم و گفتم که دست من نجس است که مرا جنابت رسیده پس رسول ﷺ گفت که مؤمن نجس نباشد و فرمود که دست و دهان خودرا بشوی و بخور و بیاشام و شمس الایمة گفته که چند چیزست که سبب درویشی است بعد از آنکه صبح بر آید خواب کردن و در جنابت چیزی خوردن و در شب خانه رفتن و پوست سیر و پیاز را سوختن و نان ریزه خوار داشتن و بجایی که بول کند هم آنجا استنجا کردن و روی و دست را بعد از وضو ساختن بجامهٔ تن خود خشك کردن و برهنه خواب کردن و بر آستانهٔ در خانه نشستن و در **(صلوة مسعودی)** آورده که جنب را روا باشد کلمهٔ شهادت گفتن و جواب بانگ نماز گفتن و دعا خواندن و ذکر و تسبیح گفتن و صلوات بر رسول ﷺ دادن و در حالت جنابت **(بسم الله الرحمن الرحیم)** گفتن این همه روا باشد از برای آنکه رسول الله ﷺ فرمود که هر که کاری بکند در اول آن **بسم الله الرحمن الرحیم** نگوید آن کار ناتمام باشد و الله المعین

فصل پنجاه و نهم در بیان آبها بدانکه جمله آبها بر پنج نوع است آب مطلق و آب مقیّد و مکروه و مشکوك و مستعمل **اما آب مطلق** چون آب آسمان و آب دریاها و رودها و چاهها و چشمها این آبها همه پاك باشند و پاك کننده بدین آبها غسل و وضو روا باشد و **آب مقید** چون گلاب و سرکه و آب که در آب تره و آب میوها چون آب انگور و آب

---

(۱) حذیفة بن یمان توفی سنة ۳۵ هـ. [۶۵۵ م.]

مویز و هر آبی که بدان چیز پاك آمیخته باشند نزدیك ابوحنیفه و ابویوسف پاك شود اما نزدیك شافعی پاك نشود **اما مکروه** آبی باشد که ماکیان کوچه گرد و مرغان درنّده چون چرغ و باز و شاهین و پس خورده کربه و مار و موش درسترین قولها اینست که کراهیت تنزیه است تحریم نیست یعنی پس خورده اینها حرام نباشد و اگر آب مطلق نیابد بدین آبها وضو سازد روا باشد و این روایت در (**خلاصه**) آورده و پس خوردهٔ آدمی پاکست اگر چه جنب باشد یا کافر باشد و آنچه گوشت او حلالست پس خوردهٔ او پاکست و عرق او نیز پاکست و عرق خر و استر مشکوك است **اما آب مشکوك** چون آبی است که خر یا استر ازان پاره خورده باشد بدان آب وضو سازد و تیمم نیز کند تا بیقین از عهده بیرون آید اگر آب مطلق و مکروه نباشد اول وضو سازد بعد ازان تیمم کند و اگر بغیر از شیر خرما یا جوشیده هیچ چیز دیگر نمی یابد نزدیك ابوحنیفه و ابویوسف و شافعی تیمم باید کرد و فتوی برینست و این روایت در (**جامع الصغیر اوحدی**) است **اما آب مستعمل** دو نوعست یك نوع آنست که هم پاکست و هم پاك کننده باتفاق و یك نوع دیگر آنست که پلید است باتفاق اما آن نوع که هم پاکست و هم پاك کننده آن آبیست که کاسه را که دران طعام خورده باشند بشویند و آبی که میوه بدان شسته باشند این را مستعملی گویند که هم پاکست و پاك کننده اما آن آب که پلیدست آبی است که با آن جامهٔ نجس یا اندام نجس شسته باشند این آب باتفاق نجس و پلیدست اما آن آبی که بدان وضو سازند مادامکه بر اندام آدمیست هم پاکست و هم پاك کننده اما چون از تن آدمی جدا شود و در جایی قرار گیرد مستعمل شود و این قول سفیان ثوریست اما ظاهر روایت آنست که چون از تن جدا شود مستعمل شود بقول ابوحنیفه این آب نجاست غلیظه است یعنی اگر از یکدرم یا زیادت بجامه یا به تن رسد تا نشوید نماز بدان جامه

روا نباشد و نزدیك ابویوسف نجاست خفیفه است چون بول گوسفند که اگر بدستی در بدستی بدان آب تر شود جامه یا تن روا باشد نماز کردن و نزدیك محمد پاکست و پاك کننده نیست و در (**امالی**) آورده که ابوحنیفه از قول اوّل خود رجوع کرده و بقول محمد آمده و گفته که آب مستعمل پاکست و پاك کننده نیست هر چند بجامه رسد نماز روا باشد و فتوی برینست اما اگر وضو ندارد وضو میسازد یا وضو دارد باز وضو نو میکند چنانکه وضو بر وضو کند تفاوت ندارد آن آب که از دست و روی و پای او بچکد پاکست و لیکن پاك کننده نیست اما زفر و شافعی میگویند که اگر وضو دارد باز وضو نو میکند این آب هم پاکست و پاك کننده و علمای ما گویند که آب مستعمل آنست که از برای طلب کردن رضای خدای تعالی چه از برای فرضی وجه از برای نفلی با نیت بهم و رسول الله ﷺ فرمود که وضو بر وضو روز قیامت نوری باشد بر نوری و بقول مالك هر چند آب اندك باشد تا رنگ یا بوی یا طعم نبگر داند غسل و وضو دران آب روا باشد و بقول شافعی چون دویست پنجاه من آب باشد دران آب غسل کردن و وضو ساختن روا باشد و ناپاك نشود و علمای ما گفته اند که در آب ایستاده وضو و غسل روا نباشد مگر آنکه حوضی یا کولی باشد چنانکه اگر یك طرف او رنگی بریزند در آن دیگر طرف پیدا نیاید دران حوض غسل و وضو روا بود و بروایت دیگر آنست که اگر در یك نیمهٔ آن حوض یا کول غسل کنند دیگر نیمه نجنبد در وی غسل و وضو روا باشد و در (**شرح طحاوی**) آورده که از امام ابوحنیفه که اگر یك طرف آن حوض را بجنبانند دیگر طرف نجنبد در آنجا غسل و وضو روا باشد و بروایت دیگر آنست که اگر در یك نیمهٔ آن حوض یا کول غسل کند دیگر نیمه نجنبد و از خواجه (**ابوبکر فضل بخاری**) پرسیدند که حوضی که هشت در هشت باشد دران وضو ساختن روا باشد یا

نی خواجه ابوبکر گفت که من وضو نسازم و شمارا منع نمیکنم و از بعضی مشایخ نقلست که حوضی که شش در شش باشد و بلندی آب آن حوض یك گز و سه چهار یك باشد دران حوض وضو ساختن روا باشد در وقتی که ضرورت باشد و دانایان علم حساب کرده اند بقیاس در چنین حوض شش هزار من آب باشد و خواجه (**ابومطیع بلخی**) [۱] گفته که حوض باید که پانزده گز در پانزده گز باشد تا درو وضو ساختن روا باشد و اگر حوضی بیست در بیست باشد من در دل خود هیچ کراهیت نیابم از وضو ساختن درین حوض اما چون حوضی که ده در ده [۲] باشد درانجا غسل و وضو روا باشد و اینها که گفته شد جاییست که حوض چهار گوشه باشد اما اگر گرد باشد (**شیخ ابوالقاسم**) گفته که سی و شش گز و نیم باید تا در وی غسل و وضو روا باشد و خواجه (**امام فخر الدین**) گفته که بیست و هفت گز و چهار یکی باید تا در وی غسل و وضو روا باشد و بعضی گفته اند که میخی فرو برند و ریسمان دوازده گز دوته کنند و در سر آن کنند و هردو سران ریسمان بر کردن میخ بگردانند آنچه درین خط در آید ده در ده باشد و (**صدر الشهید حسام الدین**) گفته که اگر حوض گرد باشد اگر گرداگرد وی چهل و هشت گز باشد در وی غسل و وضو روا باشد و بلندی آب دران حوضی گفته اند که بی زحمت سبوی پر شود و بعضی گفته اند که آن مقدار باید چون خواهد که وضو سازد پشت دست وی بر زمین نرسد و فتوی برینست و اگر در حوضی یا در کولی چنین که گفته شد نجاستی افتاد مانند گوسفند مرده یا موش مرده و پوسیده و آنچه مانند این باشد اگر ازان طرف که وضوی سازد تا آنجا که آن نجاستست ده گز یا زیاده است بقول (**شیخ برهان الدین**) وضوی او درست باشد و شمس الایمة گفته که اگر

---

(۱) ابومطیع حکم بن عبد الله بلخی توفی سنة ۱۹۹ هـ. [۸۱۵م.]

(۲) یعنی عرض و طول وی ده گز باشد گز ذراع است که در حنفی ٤۸ سانتی متره است

هشت گز باشد میان آن نجاست و آنکس که وضـو میسازد روا باشد و خواجه (**ابوالفضل کرمانی**) روایت کرده از مشایخ مـا که اگـر میان وضـو سازنده و مـیان نجـاست یك گز باشد وضو روا باشـد و بروایت دیگر اگر میان وضو سـازنده و نجاست یك بدست باشد روا باشـد اما علمـا گـفتـه اند کـه حوض ده در ده حـکم دریا دارد تا آن زمان کـه از آن نجـاست رنگ یا طعم یا بوی آن آب نبگردد از هرجـا که وضـو سازد روا باشـد و فتـوی برینست درین روزگـار و اگـر حـوضـی است کـه بن آن حـوض بدرازی ده گـز است و پهنای آن حوض ده گز نیـست نجاستی دران اب افتد پلید شـود اگر بعد ازان چندانی آب دران حوض کردند که بآنجا رسید که پهنای آن آب نیـز ده گز باشد بعضی علما گفته اند که تا آب از آن حوض بیرون نرود پاك نشود و فتـوی برینست و اگر حوضی یا کولی که در آن آب پلیـد است اگـر آب پاك درانجـا در آید و پر شـود تا آن زمان کـه آن آب بیـرون نرود پاك نشـود اگر چه صـد در صد باشـد و اگر حوضی ده در ده اسـت و دران حوض آب پاکست آن مقدار که بیان کرده شد هر چند آب پلید که در آن در آید پلید نشود تا آن زمانکه رنگ یا طعم یا بوی نگردد چون ازان آب پلید رنگ یا طعم یا بوی بگردد آن آب پلید شود و اگر در حوضی پاره آب پلید بود هر چند آب پاك در آید پلید شود تا آن وقت کـه ازان حـوض آب بیـرون نـرود پلیـد باشـد و چون آب بیـرون رود پاك باشـد و اگـر حوضـیست ده در ده و آب آن کم شده و ده در ده نمانـده پس نجاست در آن حوض افتاد اگـر آب باران در آن حوض در آید و پر شـود و آن نجـاست را ازان حوض بیـرون آورد و آب ازان حوض بیرون رفت همه آب پاك شـود و امام محمد گفته کـه اگر یك قطره خمر در دریا چکد من ازان دریا وضـو نسازم و اگر آن دریا مـوج بر آرد واز نم آن علف بر آید هر گوسفندی کـه ازان علف بخورد من گوشت آن گوسفند نخـورم و اگـر حوض ده در

ده پر آب پاك بود و چیزی ازان آب کم شود چنانکه ده در ده نماند بعد ازان نجاست در آن حوض افتاد و پلید شد فقیه (**ابوجعفر**) گفته که اگر آن نجاست را ازان حوض بیرون آرند و چندان آب که دران حوض است در آید و بیرون رود پاك شود خواجه (**ابوسعید بلخی**) گفته که اگر آب ازان حوض بیرون رود پاك شود و اگر آن آب که ازان حوض بیرون آید از راهگذر دیگر هم بدان حوض در آید آن حوض پلید نشود و اگر هم بران راهگذر که بیرون رفته در آن پلید نشود و اگر آبی است که یك گز پهنا دارد و صد گز دراز و یا دو گز پهنا دارد و پنجاه گز دراز و مقدار بدستی بلندی آبست دران آب وضو روا باشد و اما (**ابونصر بلخی**) گفته که در حوض چنین هر عضوی که بشوید ده گز از دست راست و ده گز از دست چپ از آب مستعمل شود و (**ابوحفص کبیر**) [١] و (**عبد الله مبارك**) [٢] گفته اند که هر آبی ایستاده که بالای آن در پهناء آن حساب کنند ده در ده شود در آن آب وضو روا باشد و فتوی برینست و اگر آب ایستاده باشد و اندك باشد و اگر ازانجا بردارند و وضو سازند روا باشد و اگر درانجا وضو سازند روا نباشد اما آب روان هر وقت که چنان باشد که برگ گیاهی ببرد وضو دران آب روا باشد اما روایت درست آنست که اگر دست شوید او ببرد درانجا وضو روا باشد و اگر نبرد روا نبود

فصل شصتم در بیان مسایل چاهها بدانکه چیزهایی که چاه را پلید کند بر دو نوعست یکی نجاست است که توان دید و دیگر نجاستست که نتوان دید اما آن نوع که نتوان دید چون بول و خمر و خون و آنچه مانند اینها باشد اگر یك قطره ازینها در چاه افتد جمله آبهای آن چاه بر باید کشید و اگر چاهی چشمه دار بود از ابوحنیفه دو روایتست یکی روایت آنست که صد دلو آب بر باید کشید و دیگر روایت آنست که دو

---

(١) احمد ابوحفص کبیر توفی سنة ٢١٧ هـ. [٨٣٢ م.] در بخارا

(٢) عبد الله بن مبارك از اعاظم تبع تابعین است توفی سنة ١٨١ هـ. [٧٩٧ م.]

مرد آب شناس بیارند تا آن زمان که گویند که آب نو در آمد آنگاه حکم کنند بر پاکی
آن چاه و امام محمد گفته که اگر دویست دلو بکشند آن چاه پاك شود و فتوی برینست
و این حکم نجاستیست که نتوان دید امّا آن نجاستی که توان دید آنست که اوّل نجاست را
از چاه بر کشند بعد ازان آب آن چاه بر کشند آن چاه پاك شود و امام ابوحنیفه میگوید
که نجاستی که توان دید بر دو نوعست موش و چلپاسه و کنه و گنجشك و مانند آن و
کبوتر و ماکیان و فاخته و کربه و مانند آن و گوسفند و آدمی و مانند آن پس معین کرده
اند که از هر یکی ازینها که گفته شد واقع شود چاه را چگونه پاك کنند اما موش و
مانند آن بیست دلو آب بر کشند و در کبوتر و مانند آن چهل دلو بر کشند و در گوسفند
و مانند آن جمله آبها را بر کشند و در کنه بعضی گفته اند که اگر کنه در چاه افتد و
بمیرد ده دلو آب بر کشند و اگر دو کنه را در چاه مرده یابند دو کنه را بر کشند و بیست
دلو دیگر آب بر کشند و اگر کنه و موش بچهٔ در چاه یافتند ایشانرا و بیست دلو آب بر
کشند درین همه که گفته شد آن مقدار بر کشند که معین کرده شد آن چاه پاك باشد و
این روایت طحاویست و شمس الائمة گفته که در سه موش چهل دلو بر کشند و در
چهار موش هم چهل دلو بر کشند و طحاوی گفته که در چهار موش بیست دلو بر کشند
و اگر موشی و کربه مرده در چاه یافتند آن موش و کربه را بر کشند و چهل دلو آب بر
کشند آن چاه پاك شود و اگر دو کربه مرده در چاه یافتند ایشانرا بر کشند و تمام آن
آبهای چاه را بر کشند آن چاه پاك شود و اصل درین مسئله آنست که بهر چیزی که در
چاه افتد چهل دلو آب بر باید کشید تا چاه پاك شود و چون دو ازان چیز در چاه افتد
بمیرد تمام آب آن چاه را بر باید کشید تا چاه پاك شود و اگر کربه کبوتری یا ماکیانی را
بگرفت و هردو در چاه افتادند و بمردند آب آن چاه را تمام بر باید کشید و اگر کربه زنده

باشد و کبوتر مجروح شده باشد یعنی عضوی از اعضای کبوتر بیرون آمده باشد تمام آن آب چاه بر باید کشید و اگر آن کبوتر مرده باشد و مجروح نباشد چهل دلو بر کشند آن چاه پاك شود و اگر میان چاه آب جاییست که آب نجس درانجا میرود اگر پنج گز راه باشد بسندیده باشد و آب آن چاه پاك باشد و اگر چاهی که تمام آب آنرا می باید کشید تا پاك شود پس اگر ده دلو بر کشیدند دیگر آب نماند پس چون دیگر آب بر آید پاك بود و اگر چاهیست که بیست دلو آب می باید کشید تا پاك شود ده دلو بر کشیدند و آب نماند بعضی گفته اند که چون آب بر آید پاك باشد و بعضی گفته اند که چون آب بر آید ده دلو دیگر بر کشند آنگاه چاه پاك شود و اگر برك کاه نجس در چاه افتد ابویوسف گفته که یکی یا دو عفو است و پشکل گوسفند و شتر نیز یکی یا دو عفو است نزدیك محمد و بعضی گفته اند که تا بسیار نشود عفو است و بسیار آن باشد که هیچ دلوی بی پشکلی بر نیاید و این نزدیك ابوحنیفه است و (**محمد بن مقاتل**) [۱] گفته که تا چهار یکی از روی چاه پر نشود عفوست و این جایی باشد که پشکل خشك بود و درست اما اگر تر بود یا شکسته بود یا با آن سرقین خر باشد یا گاو یا اسب یا پیل آن چاه پلید شود و همچنین افکنده ماکیان و بط و مرغ آبی که در چاه افتد پلید شود اما از سرقین کبوتر و گنجشك آب پلید نشود اگر چه آب اندك باشد و در (**جامع صغیر**) آورده که افکنده مرغانی که گوشت ایشان حلالست مگر ماکیان و بط و خروس همین سبیل است و در (**متفق**) آورده از امام ابوحنیفه که اگر آبی که بدان غسل کرده باشند و مستعمل شده در چاه ریزند چون صد دلو بر کشند چاه پاك شود و اگر آبی باشد که بدان وضو ساخته باشند و مستعمل شده در چاه ریزند چون چهل دلو آب بر کشند چاه پاك شود و امام محمد گفته که اگر آب غسل باشد چهل دلو بر کشند و اگر آب وضو باشد بیست دلو بر

(۱) محمد بن مقاتل رازی از اصحاب محمد شیبانی توفی سنة ۲۴۲ هـ. [۸۵٦ م.]

کشنند چاه پاك شود و این همه که گفته شد چاهی باشد که آبی که از اندام نجس یا جامهٔ نجس شسته باشد در آن چاه نرفته باشد اما اگر آب استنجا یا آبی که جامهٔ نجس شسته دران چاه رود جمله آبهای آن چاه را بر باید کشید تا پاك شود و اگر آب مکروه یا مشکوك در چاه ریزند امام ابوحنیفه گفته که دلوی چند بر کشند پاك شود و نزدیك محمد و (**خواجه فخر الدین**) آنست که درین هردو آب که در چاه ریزد ده دلو بر کشند آن چاه پاك شود و علما چنین گفته اند که در هر چاهی که پاك میکنند هم بدان دلو آن چاه آب بر کشند و این را اعتبار کرده اند و بعضی گفته که دلوی باشد که چهار من آب گیرد و آن مقدار بیست دلو چهار من در یك دلو رود و بکشند و آن دلو را بیست دلو حساب کنند و اگر حیوانی در چاه بمرد یا پوشیده شد یا آماسیده و آن حیوانی یا خرد بود یا بزرگ آن حیوانرا از چاه بر باید کشید و تمام آب آن چاه بر باید کشید تا آن چاه پاك شود و اگر موشی یا مرغ خانگی در چاه افتاد و معلوم نمیشود که کی در چاه افتاده و نپوسیده و آماس نکرده از یك شبانه روز نجس گیرند آب آن چاه را و نماز یکشبانه روز باز گزارند و اگر پوسیده یا آماسیده باشد از سه شبانه روز آب آن چاه نجس گیرند و سه شبانه روز نماز باز گزارند و این نزدیك ابوحنیفه است و نزدیك ابویوسف و محمد نماز باز نگزارند مگر معلوم شود که کی افتاده ازان وقت باز حساب کنند و این روایت در (**منظومه**) است و اگر جنبی بطلب دلو بچاه فرو رفت نزدیك ابوحنیفه هم چاه و هم آن جنب پلید باشد و نزدیك ابویوسف آن چاه پاك باشد و آن جنب پاك نباشد و نزدیك محمد هم جنب پاك شود و هم چاه پاك باشد و درسترین قولها قول ابوحنیفه است یعنی آن جنب پاك نشود و چاه نجس باشد و فتوی برینست و الله اعلم بالصواب

فصل شصت و یکم در مسائل پراکنده و گراستن پوستها هر پوستی که هست بگراستن پاك شود مگر پوست آدمی از برای شرف و کرامت آدمی و پوست خوك از برای غایت پلیدی این هردو پوست بگراستن پاك نشود دیگر جمله پوستها چون بگراسند پاك شود خواه پوست حیوان مرده خواه پوست حیوان کشته و خواه گوشت او حلال باشد یا حرام و در (**نصاب الفقه**) آورده که پوست سگ و گرگ و یوز بگراستن پاك شود و فتوی برینست اما بدانکه گراستن بر دو نوعست حقیقی و حکمی حقیقی آنست که آنرا بچیزی بگراسند که آنرا قیمتی باشد چون مازو و نمك و غیر آن و حکمی آنست که آنرا بچیزی بگراسند که آنرا قیمت نباشد چون بآفتاب خشك کنند یا بخاك بگراسند و در (**هدایه**) می آرد که هر چیز که بوی کنده و کنده شدن از پوست دور کند و باز دارد آن بجای گراستن باشد و موی آدمی زنده و مرده و موی جمله حیوانات زنده یا مرده پاکست مگر موی خوك و استخوان خوك که پاك نیست و این نزدیك علمای ماست اما نزدیك شافعی این که گفته شد پلید ست اما استخوان آدمین مرده و استخوان حیوانات مرده نزدیك علمای ما پاکست وقتی که بران استخوان چربی نباشد که اگر در استخوان مرده چربی مانده باشد و در چاه افتد آن چاه پلید شود و اگر آن استخوان خشك باشد و در آن استخوان چربی نمانده باشد آن چاه پلید نشود بخلاف استخوان خوك خواه بر آن چربی باشد یا نه باشد چون در چاه افتد پلید شود اما در استخوان پیل دو روایتست بقول ابوحنیفه و ابویوسف پاکست چون خشك شود و بر وی چربی نباشد و بقول محمد و شافعی نجس است خواه بر وی چربی باشد یا خواه نباشد و اگر موی آدمی مرده زیادت از درمی با خود دارد و با آن نماز بگزارد نماز او روا باشد و فتوی برینست و در (**تهذیب**) می آرد که ده چیز از حیوانات مرده پاکست پشم گوسفند مرده و پشم شیر مرده و پر مرغ مرده و شاخ چهار پای مرده و استخوان مرده و

سم گوسفند و گاو و اسب و آهو و خر و استر و از آنچه حیواناتست مانند اینها باشد و ناخن و منقار اینها که گفته شد و آنچه از حیوانات مانند این حیوانات باشد از پشم و موی و پر و منقار و سم و شاخ و پی خواه مرده و خواه زنده چون چربی بر وی نمانده باشد پاك باشد نزدیك علمای ما و نزدیك شافعی پاك نباشد اما موی و استخوان خوك باتفاق نجس است اما رخصت داده اند دو زندگی را در دوختن بموی خوك از برای ضرورت و در کتاب ذبایح آورده که هر حیوانی که گوشت او حرام است اگر آن حیوانرا سر برند و تسمیه بگویند فروختن پوست ناگراسته روا باشد مگر پوست خوك که فروختن آن خواه گراسته خواه ناگراسته خواه سر برند و خواه سر نبرند بهیچ وجه روا نباشد و اگر خر خود را سر برند و تسمیه بگویند گوشت او پاك باشد و فروختن او روا باشد اگر کسی از برای سگ و گربه گوشت بخورد و اگر در چاه اندازند یا بر جامه نهند پلید نشود و اگر با آن گوشت نماز گزارند نماز روا باشد و لیکن خوردن آن روا نباشد و هر چیزی که پوست او بگراستن پاك شود چون اورا سر برند و تسمیه بگویند گوشت و پوست او پاك باشد و اگر آن گوشت در آب اندك باشد پلید نشود اما خوردن آن گوشت باتفاق علما روا نباشد از برای آنکه لازم نیست که هر چه پاك بود خوردن آن حلال باشد همچو خاك که پاکست و خوردن آن حرامست و اگر سگی از آب باران تر شد یا در آب رفت تر شد اگر بیخ موی آن سگ تر شده اگر خودرا بیفشاند و جامه ازان آب تر شود آن جامه پلید باشد و اگر بیخ موی سگ تر نشده است آن جامه پاك باشد و در **(تهذیب)** آورده که اگر با نمازگزار نافهٔ مشك باشد اگر خشك باشد نماز روا باشد و اگر تر باشد یعنی که از پوست جدا کرده اند و هنوز خشك نشده نماز روا نباشد ودر **(ذخیره)** آورده که نافهٔ مشك خواه تر باشد خواه خشك پاکست و نماز بآن روا باشد و در **(فتاوای حجّه)** آورده که در آن نافه که مشکست اگر بخورند پاکی

نیست و اگر پوست زهرۀ گوسفند را بشویند و بر جراحتی نهند و با آن نماز بگزارند نماز روا باشد و اگر خری در نمکسار بمیرد و یا نمك شود پاك باشد و اگر چوب نجس با سرقین بسوزد و خاکستر آن در چاه افتد نجس نشود و این جمله قول محمد است و در **(خلاصه)** آورده که درین مسائل که گفته شد درین همه فتوی بر قول امام محمد است

فصل شصت و دوم در بیان تیمم بدانکه تیمم کردن بهر چیزی که از جنس زمینست روا باشد چون پاك باشد مانند خاك و ریگ و سنگ و خشت پخته و خشت خام و غبار و آهگ و زرنیخ و کج و سرمه و هر چیزی که آن جنس زمین نیست تیمم روا نباشد چنانکه آرد و خاکستر و نمك و آهن و روی و حنا و زر و نقره و ارزیر و آنچه مانند اینها باشد روا نباشد بهر چیزی که وضو تباه شود تیمم نیز تباه شود و بدیدن آب با قدرت بهم یعنی چون آب را به بیند و قادر باشد که بدان آب وضو سازد بدین نیز تیمم تباه شود و تیمم در غسل و در وضو برابر باشد و تا مادامکه تیمم او تباه نشود هر چند فریضها و نافلها برین یك تیمم بگزارد روا باشد و تیمم از برای سجدۀ تلاوت و نماز جمعه روا نباشد یعنی که اگر در نماز جمعه است و وضوی او تباه شده و نماز جمعه فوت میشود درین صورت تیمم روا نباشد از برای آنکه نماز پیشین عوض نماز جمعه است پس تیمم آنجا روا نباشد و چون جنازه حاضر شود مر غیر سلطان و قاضی و ولی را تیمم کردن و نماز جنازه به تیمم گزاردن روا باشد از برای آنکه فوت میشود و عوض ندارد خواه در شهر و خواه در غیر شهر و خواه معذور باشد و خواه غیر معذور و اگر در نماز عید باشد و وضوی او تباه شود تیمم کند و نماز تمام کند روا باشد اگر میان او و آب سیکی فرسنگ [۱] یا زیاده راه باشد تیمم روا باشد و اگر بیمار باشد و میترسد که

(۱) سیکی فرسنگی ثلث فرسخ = یك میل است میل چهار هزار ذراع است یك ذراع چهل و هشت سانتیمتره و میل ۱۹۲۰ متره است

خستگی زیادت شود تیمم کند روا باشد و اگر مسافر در بار خود آب داشت و فراموش کرد و تیمم کرد و نماز بگزارد نزدیك ابوحنیفه و محمد آن نماز درست باشد و اگر بیشتر گمان وی آنست که نزدیك وی آبست اگر طلب نکند و تیمم کند روا نباشد و اگر با همراه وی آب باشد طلب کند اگر بدو دهد و یا بقیمت عدل بوی فروشد بخرد و اگر بدو ندهد یا بقیمت عدل نفروشد تیمم کند روا باشد و اگر امید میدارد که در آخر وقت بآب خواهد رسید نماز را بآخر وقت تاخیر کردن مستحب باشد

فصل شصت و سوم در بیان تیمم کردن بدانکه در تیمم چهار چیز فریضه است **اول** نیت کردن و نیت چنین کند که نیت کردم که تا حدث را از خود بر دارم یا نیت چنین کند که نیت کردم که نماز گزاردن را بر خود مباح گردانم یا چنین گوید که نیت کردم تا فرمان خدای تعالی را بجای آرم هر کدام که بگوید روا باشد **دوم** خاك پاك چنانکه یاد کردیم **سوم** هردو دست را بر خاك زدن و روی را بدان مسح کردن **چهارم** باز هردو دست را زدن و هردو ساق دست را بدان مسح کردن تا آرنج و آرنج نیز مسح کردن اما چون دستها را بزند باید که بیفشاند پس روی را بدان مسح کند چنانکه جمله روی را برساند پس بار دیگر هردو دست بر زمین زند و هردو دست بیفشاند و انگشت نر و انگشت شهادت از دست بیك سوکند پس کف دست چپ بر پشت دست راست نهد و بکشد از سر انگشتان تا آرنج و آرنج را نیز در میان مسح در آرد پس همان کف دست چپ را بگرداند و طرف ساعد را مسح کند پس از آن کف دست راست بر پشت دست چپ نهد و بکشد و همچنان کند که در دست راست کرده است پس میان انگشتان دست راست را خلال کند و انگشتری و زهگیر انگشت بیرون کند بقول بعضی و بعضی گفته اند که اگر بیرون نکند روا باشد و اگر در دست دستوانه یا مهره باشد باید که بیرون کند یا چنان کند که زیر آن مسح کرده شود تا تیمم او درست باشد و اگر زیر

دستوانه و مهره مسح کرده نشود تیمم درست نباشد و این روایت در **(جامع صغیر)** آورده و اگر بر تن آبله است و آب آنرا زیان میدارد تیمم کند بعوض وضو یا غسل روا باشد و اگر بیماریست که بخود قوت وضو ساختن ندارد یا پیریست که بخود وضو نمیتواند ساخت و مال ندارد که کنیزکی خرد تا ویرا وضو دهد تیمم کند و وضو دادن مرد بر زن او و فرزندان او واجب نیست و ازان زن همین حکم دارد و الله اعلم بحقیقة الامور

فصل شصت و چهارم در بیان مسح موزه بدانکه مسح کردن بر موزه بحدیث ثابت شده و باید که مسح موزه را حق داند و ترك نکند مسح را مگر گمراهی یعنی انکار نکند اگر مسلمانی پایهاء خودرا بشست و در موزه کرد پس پیش از آنکه چیزی واقع شود که تباه کنندهٔ وضو باشد آن وضو را تمام کرد پس بعد ازان وضوی او تباه شد نزديك علمای ما بعد از آنکه وضو میسازد روی و دستها بشست و مسح سر کشید و پای راست شست و در موزه کرد و بعد ازان پای چپ شست و در موزه کرد بعد ازان چون وضوی او تباه شود نزد شافعی برین موزه مسح روا نباشد و نزد علمای ما روا باشد و اگر مقیم بود یکشبانه روز مسح کشیدن روا باشد و اگر مسافر باشد سه شبانروز مسح روا باشد و ابتداء مسح از آن وقتست که وضو تباه شود نه از آن وقت که موزه میپوشد و مسح موزه خطّهاست بر پشت موزه کشیدن بانگشتان دست از سر انگشتان پای تا آن موضع که شستن آن در وضو فریضه است بکشد اما فریضه در مسح موزه مقدار سه انگشت نهادنست بر پشت موزه و بر موزه که پاره باشد چنانکه مقدار سه انگشت پای بنماید بران موزه مسح کشیدن روا نباشد و اگر کمتر از سه انگشت بنماید مسح بران روا باشد و جنب را روا نباشد که بر موزه مسح کشید و این وقتی باشد که میان جنب و آب سیکی فرسنگ باشد و چندانی آب ندارد که غسل کند تیمم کرد پس آن مقدار آب یافت که بدان وضو میتوان ساخت وضو سازد و پایرا باید شستن

و اگر موزه پوشیده دارد و هنوز مدت مسح تمام نشده اورا مسح کشیدن روا نباشد و همچنین اگر جنب را بیماریست که غسل کردن زیانش میدارد اما وضو ساختن زیانش نمیدارد چون تیمم کند از جنابت بیرون آید و در وضو ساختن اگر موزه دارد و هنوز مدت مسح او بسر نیامده است مسح کشیدن او روا نباشد و اگر یکپای از موزه بیرون آید بر دیگر پای مسح کشیدن روا نباشد و چون مدت مسح تمام شود اگر بر وضو باشد موزه را بیرون کند و پایها را بشوید باقی اعضاها را شستن حاجت نباشد و اگر مقیم بر موزه مسح میکشید و هنوز مدت مسح او تمام نشده است که مسافر شد آنچه مسح گذشته حساب کند تا سه شبانروز مسح کشد روا باشد و اگر مسافر بود مقیم شد اگر یکشبانروز مسح کشد موزه بیرون کشد و پای بشوید و اگر یکشبانروز تمام نشده باشد یکشبانروز تمام کند روا باشد و اگر موزه و سر موزه دارد بر سر موزه مسح کشد روا باشد بشرط آنکه سر موزه بیرون نکند و اگر یك سر موزه بیرون کند دیگریرا بیرون باید کرد و بر موزه مسح باید کشید و نزدیك ابوحنیفه بر جورب مسح کشیدن روا نباشد مگر در ساختیان گرفته باشند یا در چرم اورا چرم گرفته باشند آنگاه روا باشد و نزدیك ابویوسف و محمد اگر چنان محکم باشد که آب در نیاید مسح روا باشد و مسح کشیدن بر دستار سر و روی بند و کلاه و دستوانه چرغ روا نباشد و اگر جراحتی دارد و آن بسته باشد اگر چه که بی وضو بسته باشد مسح کشیدن بران روا باشد و اگر آنچه بر سر جراحت بسته باشد بیفتد و هنوز آن جراحت بِهْ نشده باشد مسح باطل نشود و اگر جراحت بِهْ شده باشد باطل باشد

فصل شصت و پنجم در بیان حیض و نفاس بدانکه حیض خونیست که از رحم زنان آید بعد از آنکه بالغ شوند ونزدیك ابوحنیفه کمتر حیض سه شبانروزست و بیشتر وی ده شبانروز و هر چه از سه شبانروز کمتر باشد و از ده شبانروز بیشتر باشد حیض

نباشد و باز دارندهٔ نماز و روزه و وطئ نباشد آنرا استحاضه گویند و این درسترین قولها است اما بدانکه رنگ حیض پنجست سیاهی و سرخی و زردی و سبزی و تیرگی اما زردی که حیض بود بعضی گفته اند که هم رنگ بوریا باشد یا هم رنگ ابریشم و **(شیخ علي)** گفته که اگر غالب سرخی باشد حیض باشد و اگر غالب سفیدی باشد حیض نباشد و علما گفته اند که اگر سفیدی خالص نباشد حیض باشد و چون سفیدی خالص شود حیض نباشد و زن حایض را نماز نشاید گزاردن و روزه نشاید داشتن و یك آیت قرآن پیاپی نشاید خواندن و مصحف را بی غلاف نشاید گرفتن و در اندرون مسجد و بام مسجد نشاید رفتن و کعبه را طواف نشاید کردن و کتابهای علم شریعت را بی غلاف نشاید گرفتن و جنب را و کسی که بی وضو باشد مصحف بی غلاف نشاید گرفتن اما اگر جنب و حایض و نفاس دار بر نیت دعا یك آیت قرآن پیاپی خوانند روا باشد و شوهر با زن حایض نشاید صحبت کردن که حرام بود و حلال دارنده کافر بود و چون پاك شود روزه را قضا کند و نماز را قضا کردن حاجت نباشد و اگر زن ده روز پاك شود پیش از آنکه غسل کند شوهر را با وی وطئ کردن حلال باشد و اگر بر کمتر از ده روز پاك شود پیش از آنکه غسل کند شوهر را با وی صحبت کردن حلال نباشد مگر آنکه پاك شود و یك وقت نماز کامل بر وی بگذرد آنگاه پیش از آنکه غسل کند شوهر با وی وطئ کند حلال باشد و اگر زنی را که هر بار هفت روزش حیض بود یکبار پنج روز آمد و پاك شد باید که شوهر تا روز هفتم با وی وطئ نکند و اگر عادت هفت روز بود سه روز اوّل خون دید و بعد از آن سه روز پاکی دیده بعد ازان هفت روز خون دید این هر هفت همه حیض باشد و کمتر پاکی پانزده روز است و بیشتر پاکی را حدّ پیدا نیست اما خون استحاضه مانند خون بینی است باز دارندهٔ نماز و روزه و وطئ نیست اما اگر خون نفاس بر چهل روز زیادت شود آن زیادتی استحاضه باشد و آن

کسی که بول او همیشه میچکد یا شکم او همیشه میرود چنانکه هرگز باز نمی ایستد یا باد روان دارد یا همیشه خون از بینی روان می آید یا جراحت روان دارد این جماعت که گفته شد هر وقت نمازیرا وضویی سازند و تا آن زمانکه وقت نماز باقیست هر چند نماز فریضه و نافله بگزارد بدین وضو روا باشد و چون وقت نماز بگذرد وضوی او باطل شود و این جماعت را (**صاحب عذر**) گویند و این وقتی باشد که وقت نمیگذرد برین جماعت که از این علتها خالی نه اند چنان باشد که در تمام وقت یك نماز یکبار یا دو بار این میبیند اگر یك وقت نماز یا زیادت میگذرد که هیچ ازین علتها نمیبیند این چنین کس صاحب عذر نباشد بهر وقت که می بیند وضو باید ساخت و هر وقت که نمی بیند وضوی او درست باشد [۱] اما نفاس خونیست که زنانرا بعد از زادن فرزند آید و هر خونی که زن حامل بیند آن حیض نباشد استحاضه باشد و نزدیك شافعی حیض باشد و این در (**منظومه**) است و سقط یعنی بچۀ نارسیده که بعضی از اعضای او پیدا شده باشد مانند موی و ناخن و خونی که بعد از وی بیاید نفاس باشد و کمتر نفاس را حدّی نیست و بیشتر وی چهل شبانروز ست و هر چه از چهل شبانروز زیادت باشد نفاس نباشد استحاضه باشد و اگر دو بچه بیك شکم بیایند نزد ابوحنیفه و ابویوسف نفاس از بچۀ اول باشد و نزد محمد از بچۀ دوم باشد

فصل شصت و ششم در بیان چیزهایی که وضورا تباه کند و آن بر دو نوعست حقیقی و حکمی اما آن چیزها که حقیقی نجس است و وضورا تباه کند آن چیزهاییست که از دو راهگذر بیرون آید یعنی اندام پیش و پس آدمی و خون و ریم و زرد آب چون از تن آدمئ زنده بیرون آید و از سر جراحت در گذر و قی چون دهان پر شود چنانکه نگاه

---

(۱) در کتاب (**الفقه علی المذاهب الاربعة**) آورده که (در مذهب مالکی فی قول الثانی السلس لا ینقض الوضوء یصح للحنفی و الشافعی أن یقلدوه فی حال المشقة و الحرج)

نتواند داشت مگر بدشواری واگر بلغم باشد نزدیك ابوحنیفه ومحمد وضورا تباه نکند و نزدیك ابویوسف اگر چندانی بلغم قی کند که دهان پر شود وضو تباه شود اما حکم خواب کردن چون بآستان خسبد پشت بر زمین نهد و خواب کند یا پهلو بر زمین نهد یا تکیه کند بر جایی چنانکه اگر تکیه گاه را بر دارند و بیفتد و بیهوشی و دیوانگی و خنده بآواز چنانکه آن کس که پهلوی وی باشد بشنود در نمازی که آن نماز را رکوع و سجود باشد نه در نماز جنازه و کرمی که از اندام پس بیرون آید وضورا بشکند و تباه شود و اگر کرمی از سر جراحت بیفتد و یا پارهٔ گوشت وضو تباه نشود و اگر آبله را بیفشارد و از آن آبله غیر از آب روان شود و از سر جراحت در گذرد وضو تباه شود و اگر بیفشارد آب یا غیر آب بیرون رود و آن بخود قوت آن ندارد که روان شود وضو تباه نشود اما نزد شافعی هر چیز که از غیر این دو راهگذر که پس و پشت بیرون آید وضو تباه نکند

فصل شصت وهفتم در بیان نجاستها و آن بر دو نوعست نجاست غلیظه و نجاست خفیفه و هر یکی ازین باز دو نوع شود دیدنی و غیر دیدنی اما نجاست غلیظه آنرا گویند که اگر ازان زیادت از درمی [۱] بتن یا بجامه رسد با آن نماز روا نباشد و آن مانند خون و ریم و زرد آب و منی تر و بول آدمی و غایط و خمر و مردار و پس افکندهٔ ماکیان و خروس و بط و آنچه گوشت او حلال نیست چون خر و استر و پیل و پس خوردهٔ سگ و درندگان صحرایی مانند گرگ و شیر و پس افکندهٔ ایشان نزد امام اعظم از نجاست غلیظه است اما نزد ابویوسف و محمد سرگین خر نجاست خفیفه است اما اگر نجاست غلیظه زیادت از درمی بتن یا بجامه باشد باتفاق نماز روا نباشد و نزد شافعی آن مقدار که توان دید اگر بجامه باشد نماز روا نباشد و بعضی گفته اند که درم شرعی مقدار کف دستست و در (**منافع**) آورده که اگر بقدر درم شرعی است

---

(۱) درینجا مراد از درهم مثقال است که بیست قیراط یعنی چهار غرام و هشتاد سانتی غرام است

سؤال مقدار درمی به پهنا وبالا گیرند یا بوزن جواب **(امام جعفر هندوانی)** گفته ومختار فتوی اینست که‌اگر نجاست روان باشد مانند بول آدمی وخمر در پهنا وبالا حساب کنندواگر نجاست تن دارست چون منی وغایط بوزن حساب کنند اما نجاست خفیفه بول آن چیزهاییست که گوشت ایشان حلالست چون بول شتر وگاو و گوسفند و بول اسب نزدیك محمد پاکست و افکندهٔ مرغان درنده چون چرغ وباز وشاهین وعقاب وغیر اینها آن نجاست خفیفه است ونجاست حکمی آنست که‌اگر بدستی در بدستی بجامه یا به تن باشد نماز بآن روا باشد وبعضی گفته‌اند که‌اگر بچهار یکی از جامه نرسد نماز بآن جامه روا باشد و درست این قولست و اگر افکندهٔ مرغان درنده در آبدانی افتد پلید نشود از برای آنکه نگاه‌داشتن کار فرمایها ازان دشوارست وفتوی برینست اگر حیوانی‌را که سر برنده تسمیه بگویند آن خون شارنده کردن پلیدست وحرام اما آن خونی که در رکهای او مانده است پاکست نزد شافعی خوردن آن روا باشد ولیکن جامه‌را پلید کند از برای آنکه جامه را ازان نگاه توان داشت واز خوردن آن پرهیز کردن دشوار بود اما فتوی بر آنست که خوردن آن روا باشد وجامه ازان پلید نشود وخون ماهی وکیك وپشه وشپش پاکست وخون کنه و چلپاسه نجس است وآب دهان استر وخر عفوست‌اگر بجامه باشد نماز بآن روا باشد وافکنده وبول شب پر پاکست وبول موش پاك نیست وروا بود که مسجد را گل کنند بگلی که آب آن پاك باشد وسرقین نیز با آن آمیخته باشد وقتی که بیشترین گل باشد واگر بآب ناپاك گل را تر کرده باشند یا بیشترین سرقین باشد روا نباشد که مسجد را بدان آمیخته باشد [١] و در روز باران در خلاب رفتن پای را پلید نکند اگر چه خلاب با غایط

---

(١) علامهٔ شامی ابن عابدین در **(ردالمحتار)** آورده که (العبرة للطاهر هذا ما علیه الاکثر فتح و هو قول محمد و الفتوی علیه و قیل العبرة للغالب و قیل العبرة للماء ان کان نجسا و الطین نجس) و ملا خلیل الاسعردی الشافعی المتوفی سنة ١٢٥٩ هـ. [١٨٤٣ م.] در کتاب **(المعفوات)** آورده که (سبیل استعمال اللوانطه او الأدویة تربیتها بالعرقیة تقلیدا للامام مالك فی قوله بسنیة غسل النجاسة)

آمیخته باشد وخلاب چون روان بود جامه‌را پلید نکند اگر چه بسیاری بجامه رسد از برای آنکه نگاه داشتن جامه ازان مشکلست و مشایخ ما فتوی داده اند و گفته اند گل شهر بخارا پاکست اگر چه که آمیخته بغایط است واگر حیوانی که گوشت او حلالست در چاهی بول کند نزدیك ابوحنیفه و ابویوسف آب آن چاهرا تمام بر باید کشید تا پاك شود ونزد محمد بر کشیدن آب از آن چاه حاجت نیست مگر آنکه چندانی بول در آن چاه رفته باشد که بول از آب او زیادت باشد آنگاه آبرا تمام بر باید کشید و نزدیك محمد آن حیوانی که گوشت او حلالست بول او پاکست ونزدیك ابوحنیفه وابویوسف نجاست خفیفه است ودلیل محمد آنست که قومی از قبیلهٔ عرنه بنزدیك رسول الله ﷺ آمدند وشمکهای ایشان آماسیده بود رسول الله ﷺ فرمود ایشانرا که بول وشیر اسب بخورید که اگر نجس وپلید بودی نفرمودی ایشانرا بخوردن آن اما فتوی بر قول ابوحنیفه است که حلال نیست اما شیر اسب بقول ابویوسف و محمد پاکست شاید خوردن و گوشت اسب مانند شیر ویست و از ابوحنیفه دو روایتست فتوی بر آنست که پاکست اما خوردن آن حرامست اما شیر خر بقول مالك پاکست و بقول علمای ما بروایت درست آنست که پاکست اما نشاید خوردن همچنانکه شیر آدمی و خاك پاکست و نشاید خوردن و در **(نوادر)** آورده است که آب دهان سگ و آب بینی او و آب چشم و عرق و شیر او پلید است

بدانکه نجاستها که توان دید چون آنرا از جامه و تن پاك کنند چنانکه نتوان دید آن جامه و تن بشستن پاك شود و آنچه بشستن رنگ او نرود چون حنای نجس که بر دست نهند رنگ گیرد چون بشوید و حنا برود آن رنگ باشد پاك بود اما نجاستی که نتوان دید چندانی بشوید که دل او بر پاکی آن قرار گیرد آنگاه پاك شود مگر آنکه وسوسه اورا زحمت دهد آنچه در جامه گفته اند علماء ما که آن جامه تر کند و بمالد و سه بار آب بر آن ریزد و اگر آب روان باشد سه بار در آن آب زند و هر باری آنرا بمالد و بیفشارد و

بعضی گفته اند که بقدر قوّت خود بیفشارد و بعضی گفته اند که بقدر قوت جامه بیفشارد و اما آینه و کارد و شمشیر و آنچه مانند این باشد پلید شود اگر ژنگ ندارد چون بزمین در مالد یا بچیزی پاك کند چنانکه آن نجاست برود پاك شود و بآب شستن حاجت نباشد اما اگر آهن گرم را بآب نجس آب دهند پلید شود و اگر سه بار آنرا گرم کنند و هر بار بآب پاك آب دهند پاك شود اما سفال نو مانند کاسه و کوزه و چیزی که بیفشاری شورده نشود مانند موزه و کفش و پلاس و بوریا و آنچه مانند اینها باشد چون سه بار بشویند و هر باری خشك کنند پاك شود و زمین چون پلید شود و خشك شود نماز بران زمین روا باشد لیکن تیمم کردن از آن زمین روا نباشد و این نزدیك علماء ماست اما نزدیك شافعی آنست که بخشك شدن زمین پلید پاك نشود هر چند که نشان پلیدی بر وی باقی مانده باشد و اگر پلیدی که جرم دارد یعنی تن دارست مانند سرقین اگر بموزه رسد نزد ابوحنیفه آنست که چون خشك شود و بزمین در مالد چنانکه آن پلیدی برود پاك شود و اگر تر باشد پاك نشود و نزدیك ابویوسف آنست که تر یا خشك چون بزمین در مالد و آن پلیدی برود پاك شود و فتوی برینست اما اگر در پلیدی که جرم ندارد مانند بول آدمی و خمر و آنچه مانند این باشد خواه تر باشد و خواه خشك تا نشویند پاك نشود باتفاق و اگر آب منی بجامه یا بموزه رسد چون خشك شود بمالیدن پاك شود و اگر تر باشد تا نشویند پاك نشود و این نزدیك علماء ماست اما نزدیك شافعی خواه که آب منی تر باشد یا خشك پاکست و این روایت در (**منظومه**) است

و الله اعلم بالصواب و الیه المرجع و المآب و الحمد لله علی التمام

و علی رسوله افضل السلام فی اوائل جماذی

الآخر عن ید حسن بن قاسم

سنة ٩٦٣ م.




بسمہٖ تعالیٰ

هَل يستوي الَّذِين يعلمون وَالَّذِين لا يعلمون

رسالۂ فرضیتِ سلوک

وعن ابی ہریرۃ رض قال قال رسول اللہ ﷺ ان اللہ تعالیٰ قال من عادی لی ولیاً فقد آذنتہ بالحرب الحدیث

"مؤلّف"

خواجہ محمد حضرت نقشبندی سیفی رہ

"منقل"

العبد الضعیف الراجی "فضل حق "راقی"

صانہ اللہ البادی

قد اعتنى بطبعه طبعة جديدة بالاوفست

مكتبة الحقيقة



يطلب من مكتبة الحقيقة بشارع دار الشفقة بفاتح ٥٧ استانبول ـ تركيا

هجري قمري	هجري شمسي	ميلادي
١٤٣١	١٣٨٨	٢٠١٠

بســـم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله الـذى خلق السـموات فوقنا و الارض تحتنا و الصلوة و السلام على حـبيبه شافع يوم الجزاء و عـلى آله و اصحابه منبع العزاء أمـا بعد فان العبد الضـعيف الراجى الى الله الغنى القوى فـضل حق راقى صانه الله البارى يقـول ان هذا الكتاب **(فرضـيت سلوك)** قبلا صنف عالم جيد خواجه محمد حضرت نقشبندية سيفية بلسان فشتو و التمس عنى بعض الاخوان محبان و سالكان طريقة العالية ان هذا الكتاب كثر نفعه و فوائده و لا قدرة لنا فى هذا الكتاب لاجل الفشتو و نقله بلسان فارسى و انا قلت ان لا اجازة لى من طرف مرشدنا وسكت كلهم مدة و بعد مدة اخبر لى خبر صادق ان مرشدنا استاد الطريقة و طريق الحقيقة حافظ الدين والملة والشريعة مجمع انوار السالكين شمس العاشقين محبوب محبان وعارفين معدن الاسرار و اليقين فيض بخش المخلصين و الراجعين حضرت مرشدنا مولوى حاجى عبد الشكور صاحب مبارك مد ظله علينا يـا اله العالمين الى يوم الدين و اجزت لك فشرعت فى اسعاف مقصدهم و انجاء مسئـولهم على حسب ما كان و نقلت من الفشتو الى الفارسى من غير تبديل و التزييل و التطويل و ان كان تفاوت موجـودا فهو من جهة اللسان اعنى الفشتو و الفارسى لانها عجمى و لا ضير فى هذا التفاوت و الله الموفق فى البداية و النهاية

بسـم الله الرحـمن الرحـيم الحـمـد لله رب العـالمين و الصلوة و السـلام على رسـوله محمد و على آله و اصحابه اجمعين أمـا بعد همان وقت خداوند كريم فضل كرم خداوندى خود كه درواری عالية سيفية به غلامى افتخار را به حصه كردى ما همه را و به قلب يك اندازه فكر و تفكر پيـدا شدى كـه سلوك طريقت چه قدر اهم و مـهم ترين است و به اين

زمانه مخلوق بچه اندازه بچشم حقارت مینگرند و مبتدعین و اهل هوا باین طریقت عالیة بدعت میگویند و بعض الناس طریقت را مستحب میگویند و بعض مباح میدانند و بعض اضافی و غیر ضروری دانند و لیکن بمن به چند وجوه مهم ترین کارها میباشد (۱) سردار دو جهان محمد ﷺ فرموده که عملها همه به نیت مربوط دارند که بنیت قطع منزلهای سلوك زیاد مشکل تر است یا که غیر سالکین و اکثرا کارهای دین را میکنند و لکن به نیت واخلاص که این وجه رضای نفسی جور است مثلا یك شخص جهاد را در دو شی خود برداشته و تکالیف را همه و لکن در نیت غنیمت جمع آوری آن باشد و به حضور خلق خودرا مقبول کردن و موقف گرفتن و باین هم در واقعه موجود نبود و در نزد مخلوق مجاهد و غازی نصیب لکن در نزد خدا اجر و ثواب نیست بر خلاف یك سالك نان خوب میخورد و جامهٔ خوب می پوشد ۳-٤ و تزوج میکند لکن نان خوب از جهت طاعت کردن و یا مهمانی بعزت و به نیت یا که الله جلّ جلاله باین دو امر تطبیق به نیت (**كُلُوا مِنْ طَيِّبَاتِ مَا رَزَقْنَاكُمْ** * **طه: ۸۱**) و که جامهٔ نو می پوشد که سردار دو جهان ﷺ میفرماید که نظافت از جز ایمان است یا میگوید که خداوند شائسته است و شائسته شی ها را خوش دارد و زن ازین جهت میکند که سردار دو جهان ﷺ میفرماید که این شخص صاحب جنت است یا اسلامی نسل زیاد شود از جهت اعلائی کلمهٔ لا اله الاّ الله بخاطر بود و نه از جهت قضای شهوت نفسانی و این شخص بنزد مخلوق خواهشات خودرا تابع دار ظاهر میسازد و به نزد خدا اجر مستحق است به نیت اخلاص خوب (۲) اخلاص به عملها پیدا میشود و همان باطنی اخلاص که پیدا کردن وجه همه عملهای و نیك محبت ذوقی اجرا کنی او بدکاری همه به باطن این علاقه را جای ندهید و نیکی شخص این است اجر و ثواب از دیگران زیاد دارد چنانچه حضرت ﷺ میفرماید (**حسنات الابرار سیئات المقربین**) یعنی ابرار نیکی کردن به نزد مقربین بد است چنانچه ابرار نیکی در نفس بواسطه و مرضی کنی که از واسطه فائده جنت و یا دوزخ

هیچ نمیشود باین خاطر بکنی که چنین نیت از آنها باشد بنزد ابرار حسن و نیکی است و لیکن بنزد مقربین غیر از رضی الهی و دیگر نیت کردن گناه است (٣) نفس در ابتدا امارة بدی است یا که ببرکت طریقت مرور کردن لوامه ملهمه مطمئنه راضیه مرضیه میگردد که به سبب این تزکیه نفس خود و نفس دیگر شی های بدی گذشته را بگذارید و از واسطهٔ رضای خدا بطلب یك چیزی و در روح و در نفس و تأثیر کردن خلاص از قرب الهی بخاطر عرجات خود در مقامات طی کنی این کار اهم و مهم ترین مهمات است (٤) اصلاح کردن دل از همه شی ها مهمترین است سردار دو جهان ﷺ فرموده که در بدن یك پارچهٔ گوشت است که آن اصلاح بود همه بدن اصلاح میباشد و اگر آن پارچهٔ گوشت فاسد بود همه بدن فاسد بود و میسازد و همان پارچهٔ گوشت که عبارت از دل است و اگر دل را بامراض خبیثه مثل حب دنیا و ریا و کبر و عجب و حسد و غیر ذلك آن نجات و خلاصی دهی و بذکر خدا مشغول سازی چنانچه الله جلّ جلاله فرموده (**اَلَا بِذِكْرِ اللّٰهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ** * **الرعد: ٢٨**) یعنی خبر باش خبر باش که بذکر خدا دلها قرار میگیرد که اطمینان گرفتن دل بذکر الهی است که در دل ذکر شروع کردن و ذکر قرار دادن و دوام همگی را که فکر کنی بتوجه و صحبت شیخ کامل مکمل پیدا میشود و نه از غیر (٥) از شیطان خلاصی مسلمانان کامیابی است یا که زشیطان خلاصی به غیر از ذکر زیاد تر به عالم راه اسباب نیست و ذکر کثیر به تفسیر المظهری حواله ذکر قلب یا حضور دائمی مع الله است یا اکابر بغیر توجه یا صحبت شیخ مقلد مشکل است قال الله تعالی (**وَمَنْ يَعْشُ عَنْ ذِكْرِ الرَّحْمٰنِ نُقَيِّضْ لَهُ شَيْطَانًا فَهُوَ لَهُ قَرِينٌ * وَ اِنَّهُمْ لَيَصُدُّونَهُمْ عَنِ السَّبِيلِ وَ يَحْسَبُونَ اَنَّهُمْ مُهْتَدُونَ** * **الزخرف: ٣٦-٣٧**) یعنی الله جلّ جلاله فرموده هر که از ذکر خدا خودرا غافل کند ما بر آن شیطان مقرر میکنیم و همان خودی او باشد و هر دو از راه راست گذاشته است و لکن صرف گمان کنی که ما یان خوب راه گرفته ایم سردار دو جهان ﷺ فرموده که شیطان به بنی آدم و دلهای شان قبضه کرده است که دل

ذاکر شد شیطان میگریزد و که دل غافل شد از ذکر خدا شیطان وسوسه می اندازد که بالا کردن این وجوها به سبب زیاده تر اهم علم فرض است که این علم به چند کسان محدود و منحصر نیست بلکه به تمام امت مرحومه است ازین باغ پر میوه که مسلمانان اگر چه کم بنوشند ! دیگر خودم کم زور هستم باین وجه خودرا لائق نمیبینم که در علم تصوف باین باره نوشته کنم باز هم که مشغول شدم از جهت ازین مرشد تا محترم مجدد قطب الاقطاب منبع العلوم و الفیوض عالم شریعت و هادی راه طریقت جناب آخند زاده صاحب سیف الرّحمن دامت برکاتهم علینا بیك محفل فرمود که به (**فرضیت سلوك**) رسالهٔ ضروری است و به این فرمودن خود سوی من نظر کرد بمن کنایة امر شد و چند دینی کتابها مطالعه کردم و صفحه ها و جلدهای آنها را و که دران مذکور بود جمله مطلب آن را از واسطهٔ مطالعهٔ شما جمع کردم لکن هیچ کس در صحفها مندرج و مانده نشود ازین وجه در چاپ مطبعه اختلاف است ازین جهت بکار است که آیة مذکور او یا احادیث پیدا کنی حل مطلب را میکنید و دیگر این است که درین صحفها از واسطهٔ مدعای خود مطلب و یا جمله ابن جا من نقل کرده ام و بعضی نقط یا جمله که مقصد ما بی ارتباط است آن نقل نشده است و دیگر نقل کرده شد عربی جمله حاصل کلام و خلاصهٔ کلام در زبان فارسی بیان شده نقطه به نقطه ترجمه نشد این هم سبب اختصار رساله است تا آنکه در موضوع گذشته از واسطهٔ مطالعه کردن تا سبب بی ذوقی نشود و از چاپ و کتابت مصارف مصارف دیگر جاها کم شود و امید داریم که بعذر قبول گردد و من الله التوفق مؤلف اول این بلسان پشتو تألیف کرده دننگرهار ولایت دخوگیا نمود لاندی پچیر په کلی کسبی په سنه ۱۳۲٦ کسبی پیدا شوی و ثانیا در لسانی فارسی بندهٔ فقیر منقول کرد

بســـم الله الرحمن الرحيم

فقه چه چيز است

(**و ما كان المؤمنون لينفروا كافة فلولا نفر من كل فرقة منهم طائفة ليتفقهوا فى الدين و لينذروا قومهم اذا رجعوا اليهم لعلهم يحذرون** *) ترجمه نيست مناسب بر مؤمنانى كه همه در جهاد بروند اين است كه هر قوم يا قبيله كه يك گروه بروند و باقى فهميدگى حاصل كرده باشند بدين كه يا استند به وقت مجاهدين شريعت احكام حاصل كرده باشند شايد كه بآنها يقين جور شده باشد و در فوق آية كريمه كه لفظ فقه ذكر شده كه تعليم علم فقه باتفاق علماء فرض عين ثابت شده است كه تعريف علم فقه علما دارند و بعضى ميگويند كه صرف احكام شرعى موجود بكتابهاى فقه نوشته شده باشد همان فقه ميگويند يا همه را فرض عين ميگويند و بسيارى از علماى محققين صرف علم فقه را فرض عين نميگويند بلكه تصوف و علم كلام هم باين علم شامل است و از جمله همان كه امام اعظم ابوحنيفه رحمه الله ميفرمايد الفقه معرفة النفس مالها و ما عليها است و در فوق اين تعريف كتابهاى اصول شرح كرده است مسلم الثبوت به ص: ٦ تعريف فقه را نوشته كرده است و التخصيص بالحسيات احترازا عن التصوف حديث محدث نعم الاحتراز عن الكلام و عرف معروف مطلب اين است تعريف فقه تنها به حسيات كه ميكنند مقصد او رواست ونه تصوف اين يك خبر است واگر كسى تعريف علم كلام را بغير تعريف فقه ميكند بد نيست چنانچه در گذشته مشهور است و به اين شرح مولانا محمد عبد الحق خيرآبادى تصنيف به ص: ١٠-١١-١٢ كه به اين جمله ها شرح كرده كه خلاصهٔ كلام چنين جور ميشود كه در زمانهٔ گذشته كه تعريف بر سه شى اطلاق ميشد (١) علم عقائد (٢) علم طريقت (٣) علم شريعت چنانچه باين امام اعظم صاحب مناسب اين تعريف نظر كرده چنانچه بعقائد يك كتاب بنام (**فقه اكبر**) نام دار كردن وبعدا چند وقت بعلم عقائد كه مخلوق ها بحث زياد كردن و به اين مسائل ها زياد دلائل

عقلی و نقلی موجود شد و باین بحث مباحث زیاد شد ناچار علیحده علم کلام نام دار شد واز تعریف فقه باین جهت جدا شد و چنانچه صاحب کتاب نوشته کرد که کلام جدا کردن از تعریف فقه مشهور نیست وبه این تعریف فقه داخل نشد و بعدا در علم فقه دو علم اطلاق کردم که شریعت و علم طریقت بود باین هردو مشهور رواج بود وبعد از گذشتن زمانهٔ بعید صرف بفقه باعمال ظاهری خاص کرده شد وبه این سبب کتابهای متأخرین نظر کنی که خالی از علم طریقت است و دیگر بشرح مسلم الثبوت بنام (**فیض الملوك**) یاد میشود که از تصانیف مولانا عبد الوکیل است به ص: ۱۱ که عین کتاب فوق مطلب بیان کرده و زیاد میکند که مسلم الثبوت مصنف صاحب که علم کلام بیان کرده علم فقه عرف معروف باهم دیگر کرده وجه این است که بعض متقدمین و هم متأخرین نقل شده چنانچه عرف معروف گفته اند و هم چنین در علم اصول دیگر کتاب بنام توضیح و تلویح یاد میشود به ص: ۲۸ نوشته کرده است که ما لها و ما علیها را تأویل بدهیم اعتقادیات و علم کلام همه مراد است و اگر تأویل کنیم به وجدانیات مراد آن اخلاق باطنه و تصوف است و اگر تأویل کنیم به عبادات مراد بغیر ازین موجوده فقه میشود

یا که همه ما لها و ما علیها عملا لفظ زیاد شده یا عملا فقط امام اعظم صاحب زیاد نکرده بلکه این است ما لها و ما علیها که بسه علوم شامل بود ازین جهت علم کلام کتاب فقه اکبر مسمی کردن امام غزالی رحمه الله تعالی به ج: ۱ ص: ۲٤ احیاء العلوم که تعریف فقه کرده خلاصه این است: و قد کان اسم الفقه فی العصر الاول مطلقا علی علم الطریق الآخرة و معرفة دقائق آفات النفوس و مفسدات الاعمال و قوة الاحاطة بتجارة الدنیا و لست اقول ان اسم الفقه لم یکن متناولا للفتاوی فی الاحکام الظاهریة و لکن کان بطریق العلوم او بطریق الاستتباع فکان اطلاقهم له علی علم الآخرة اکثر فشار من هذا التخصیص تلبیس بعض الناس علی التجرد له و الاعراض عن علم الآخرة و احکام القلوب و وجدوا

علی ذلك معینا من الطبع فان علم الباطن غامض و العمل به غیر و التوصل به الی طلب الولایة و القضاء و الجاه و المال متعذر فوجد الشیطان لتحسین ذلك فی القلوب بواسطة تخصیص اسم الفقه الذی هو اسم محمود فی الشرع. خلاصۀ کلام این است که اطلاق فقه بعصر اول که صرف به علم آخرت می شد و کدام شی‌های که باعث فساد و نفسهای فاسده بکنی و عملها گرزیده باین شامل است چونکه عمل به علم باطن زیاده است و دشوار بود و دنیائی مقاصد مثل قضاءت مقام-چوکی-او مال و غیره در بینی ایشان پرّه نمی شد و به نزد مخلوقها تبیعتهای شان و شیطان هم بدلهای شان شایسته کرد که به فقه اطلاق خلاص بفقه مروجه موجود است و بعلم آخرت و احکام دلها را جدا کرد مرقات ص:٢٦٧ ج: ١ تصنیف ملا علي قاری رحمة الله علیه عن معاویة قال قال رسول الله ﷺ **(من یرد الله به خیرا یفقهه فی الدین)** ای یجعله عالما فی الدین ای احکام الشریعة و الطریقة و الحقیقة و لا یختص بالفقه المصطلح المختص بالاحکام الشریعة العملیة کما ظن یعنی بکسی خدا جلّ جلاله اراده خیر بکند و بدین که فهمی حاصل کند و باین حدیث شریف بشرح مبارك نوشته است که فقه احکام شریعت و طریقت یا حقیقت یا فقه اصطلاحی مروجه نیست چنانچه بعض الناس گمان کردن تفسیر مظهری ص: ٤٢٢ سورۀ توبه چنین تعریف کرده الفقه الفهم له علی علم الدین لشرفه و قال بعض المحققین الفقه هو التوصل الی غائب بعلم شاهده فهو اخص من العلوم یعنی علم الاستدلال و قال ابوحنیفه رحمة الله هو معرفة النفس ما لها و ما علیها یعنی فقه به علم دین فهمیدگی است و بعضی علمای محققین میگویند که علم غائبه نیست علم شاهده رسیده است چنانچه که علم شاهده زیاد خاص است بعلم استدلالی نیست امام اعظم رحمة الله علیه فرموده است که فقه شناختن به نفس یا همان شی که در نفس مربوط است و همین تفسیر ص: ٣٢٤ که این آیت به تفسیر هم چنین نوشته و اما العلم اللدنی الذی یسمون اهلها صوفیای کرام فهو فرض عین لان ثمراتها تصفیة القلب عن الاشتغال بغیره تعالی و

اتصافه بدوام المحصور و تزكية النفس رذائل الاخلاق من العجب و الكبر و الحسد و حب الدنيا و الكسل فى الطاعة و ايثار الشهوات و الرياء و السمعة و غير ذلك و تجليها بمكارم الاخلاق النبوية و الرضاء بالقضاء و الشكر على النعماء و الصبر عن البلاء و غير ذلك و لا شك ان هذا الامور محرمات و فرائض على كل شر اشد تحريما من المعاصى الجوارح و اهم افتراضا من فرائضها و الصلوة و الصوم و شئ من العبادات لا يعبأ بشئ منها ما لم تقترن بالاخلاق و النية قال عليه السلام (**ان الله لا ينظر الى صوركم و اموالكم و لكن ينظر الى قلوبكم و اعمالكم**) رواه مسلم و عن ابى هريرة و كل ما يترتب عليه من الفروض العيان و هو فرض عين و اين صاحب بپايين اين همه دلائل علم تصوف را فرض عين ميگويد:

١) تزكية دل نميشود بغير از اشتغال الله تعالى

٢) نفس تزكية ميشود از اخلاق رذيله مثل عجب، كبر، حسد، محبت دنيا، سستى بطاعت كه به شهوات متابعت مثل رياء و سمعه و غير ذلك و اينها هم زياده سخت حرام است و اينها همه در اندامها جارى است و خودرا نگاه داشتن ازينها مهم ترين فرضها است

٣) نفس شايسته ميشود به اخلاق نيك مثل دوام بحضور مع الله و به قضا راضى بودن و شكر نعمتها و صبر به بلاها

٤) باين علم صحيح نيت و اخلاص باعمالها پيدا ميشود و يا عبادت مثل نماز و غيره بدون اخلاص و نيت صحيح نميشود و چنانچه حديث شريف است كه خداوند عالم از هيچ كس بصورتهاى و بماليهاى شان نظر نميكند بلكه دلها و عملهاى شان مينگرد

٥) ثمرۀ اين علم از ذميمۀ اخلاق خلاص شدن و نيك خلق باين شايسته كردن و به نيت و عمل و اخلاص پيدا كردن است و اين جملگى فرض است و باين ديگر علم باطن فرض شد چنانچه ابى هريرة رضى الله عنه فرموده كه بكدام شى فرض كامل ميشود

و جور میشود او فرض عین میگردد تفسیر روح البیان به ص: ٥٤٦ ج: ٣ نوشته است و اذا وجد الطالب الاستاذ العالم العاقل فعليه ان يختار من كل علم احسنه و انفعه فى الآخرة فيه بفرض العين و علم ما يجب من اعتقاد و فعل و ترك ظاهرا و باطنا و يقال له علم الحال اى علم المحتاج اليها فى الحال قال العز بن عبد السلام العلم الذى هو فرض عين لازم على ثلاثة انواع:

الاول علم التوحيد فالذى يتعين عليك منه مقدار ما تعرف به اصول الدين يجب عليك اولا ان تعرف المعبود ثم تعبده و كيف تعبد من لا تعرفه باسمائه و صفاته و ذاته فربما تعتقد شيئا فى صفاته بخلاف الحق فتكون عبادتك هباء منثورا

و الثانى و هو علم السر و هو ما يتعلق بالقلب و مساعيه فيفترض على المؤمنين علم الاحوال القلب من التوكل و الانابة و الخشية و الرضاء فانه واقع فى جميع الاحوال و اجتناب الحرص و الغضب و الكبر و الحسد و العجب و الرياء و غير ذلك و هو المراد بقوله عليه السلام (**طلب العلم فريضة على كل مسلم و مسلمة**) اذ لو اريد فيه بالعلم التوحيد فهو حاصل و لو اريد به الصلوة فيجوز ان يتاهلها وقت الضحى و يموت قبل الظهر فلا يستقم العدم المستفاد من لفظ كل و اما غيرهم فلا يظهر فلم يبق الا المعاملة القلبية اذ فرضية عملها محققة فى كل زمان و مكان و فى كل شخص

و الثالث علم الشريعة و هو ما يجب عليك فعله ان الواجبات الشرعية فيجب عليك علمه لتؤديه على جهة اشرع كما امرت به و كذا علم ما يلزمك تركه من النواهى الشرعية تتركه و ذلك شامل للعبادات و المعاملات فكل من اشتغل بالبيع و الشراء و ايضا بالحرفة فيجب عليه علم احتراز عن الحرام فى المعاملات و فى ما يكسبه فى الحرفة و العلوم الشرعية خمسة الكلام و التفسير و الحديث و الفقه و اصول الفقه و قال فى عين المعانى المراد بقوله عليه السلام (**يفقهه فى الدين**) على الآخرة لاختصاصه بالانذار و الحذر به وعلم الآخرة يشمل علم المعاملة و علم المكاشفة و اما علم المعاملة فهو علم المقرب اليه تعالى و

المبعد عنه و يدخل فيه اعمال الجوارح و اعمال القلوب و اما علم المكاشفة فهو المراد فی ما ورد (**فضل العالم علی العابد کفضلی علی امتی**) اذ اتبع للعمل ثبوته شرطا له باین تفسیر فوق خلاصۀ کلام چنین شد که هر وقت شخص با عمل عالم مانده شد فورا واجب است تا شرعی علوم را شروع کند و فرض علوم به سه قسم است

۱) علم توحید یعنی علم عقائد و این قدر اندازه فرض است تا اصول دین یا ایمان بآن شناسی چنانچه که شخص معبودرا بهمه علامتها وصفاتها نشناسد وعبادت بچه طور بکند و هم چنین دیگر مؤمن به شی‌ها شناختن است کدام که بعقائد کتابها بیان کرده

۲) علم سر است که علم باطن و تصوف هم میگویند و بر مؤمن فرض است که احوال بدل عالم شود مثل توکل و پشیمانی از گناه و یا رضای و غیره و هم چنین امراض خبیثه مثل حرص، کبر، ریا و غیره خودرا نگاهداری

۳) **علم شریعت است و کدام شی های که عمل بر تو فرض است علم او هم فرض** است و هم چنین از حرامها خودرا نگاهداشتن فرض است علم او هم فرض است و دیگر چیزها که معاملات و کسبها که باشد لیکن مراد باین حدیث نیست که علم بر هر مسلمان فرض شد علم قلب است و علم باطن چنانچه مطلب علم توحید میگوید که مسلمان ازان حاصل است چنانکه تا عقیده صحت پیدا نکند و مسلمان اطلاق بآن نمیشود یا که بمؤمن به شی ها علم نداری و عقیده به چه رنگ خوب شود یا که مراد تا علم شریعت گوی و لفظ کل به بعضی جاها نمیشود بتطبیق میتوانی چنانچه یك شخص به بالا آمدنی آفتاب بعدا بالغ شد و یا مسلمان شد و قبل از زوال مرد و اینها در صف مسلمانان داخل است مگر علم نماز باین فرض نیست چرا که قبل وقت مرده و یا دیگر شخص بروزه قبل از ماه رمضان مسلمان یا بالغ شد و روزه است که قبل ازین مرده شده و علم روزه باین فرض نشد و هم چنین حج، زکاة، نکاح، معاملات و غیره شد و لفظ کل تنها بعلوم قلبیه میتوانی که این هر وقت و به هر کس و بر هر جای که فرض

است بل ليتفقهوا فی الدين و مراد اين علم آخرت است و اين هم بدو قسم است علم معاملی و علم مكاشفی و اين علم معاملی هم به نزد خدا خوب است و هم از خدا دور نميكند چرا كه صحت به نيت صحت اخلاصی و اگر نبود دور كرده شد و هم چنين آن حضرت ﷺ فرموده بهترين عالم بعابد مثل درجهٔ من بر امتیٔ من و اگر بعض باين مراد عالم مكاشفه است چرا كه علم معاملی تابع بعمل است و يا عمل شرط كردن

يك روزی جبرائيل عليه السلام به حضور آن حضرت نشست و پرسان كرد از جهت تربيت كه ازان جمله سه سؤال بود گفت: يا محمد اخبرنی عن الاسلام قال عليه السلام(**ان تشهد ان لا اله الاّ اللّه و ان محمدا رّسول اللّه و تقيم الصلوة و تؤتی الزكاة و تصوم الرمضان و تحج البيت ان استطعت اليه سبيلا**) قال صدقت فعجب منه يسئله و يصدقه قال جبرائيل فاخبرنی عن الايمان قال (**ان تؤمن باللّه و ملائكته و كتبه و رسله و اليوم الآخر و تؤمن بالقدر خيره و شرّه من اللّه تعالی**) قال صدقت قال فاخبرنی عن الاحسان قال (**ان تعبد اللّه كانك تراه فان لم تكن تراه فانه يراك**) قال صدقت يعنی آنحضرت فرمود كه گواهی دهی كه نيست هيچ معبود بحق مگر خدای و گواهی دهی كه بتحقيق محمد فرستاده خداست بسوی خلق برای تبليغ احكام وی و بر پايداریٔ نماز را و بدهی زكات را و روزه داریٔ ماه رمضان را و قصد كنی خانهٔ كعبه را اگر ميتوانی رفت اركان اسلام عبارت ازين پنج است و نيز به الله و ملائكها و كتابها و رسولان و روز قيامت و به تقدير خير و شر باور بكن تو ايمان دار كه اركان ايمان عبارت ازين شش چيز است و احسان اين چنين كوشش باخلاص عبادت بكن چنانچه كه تو خدا را می بيني و اگر تو نمی بينی خدا ترا می بيند (٥) جريدی اشعة اللمعات ص: ٤٥ ج: ١ حواله باين حديث بسه علوم فرضيت اثبات كرده و اين چنين نوشته كه بنا و اساس دين به فقه و علم كلام و تصوف است و حديث مذكوره بيان آن نموده است چنانچه به اسلام اشاره به فقه شده است كه فقه متضمن بيان اعمال احكام شرعی است و به ايمان اشاره

به اعتقادیات است که همان اصول و اساسات علم کلام میباشد و به احسان اشاره به لفظ اصل تصوف است که عبارت از صدق توجه به خداوند است که تمام معانی تصوف که پیران طریقت بآن اشاره و بیان نموده است همه آن بر همین معنی راجع است که عبارت از صدق توجه به خداوند است این سه علم یعنی فقه، کلام، تصوف، باهم لازم و ملزوم است که اکمال یکی و تمامیت یکی بدون دیگر ممکن نیست زیراکه خداوند بدون فقه شناخته نمی شود و فقه بدون تصوف به تمامه و اکمال نمی رسد که هیچ عمل بدون صدق توجه به خداوند کامل نمی باشد و فقه و تصوف هردوی آن بدون ایمان صحت ندارد مثال این ها در بین شان مانند روح و جسداست (**سیر سلوك**) تصنیف محمد قاسم حنفی مکی رحمه الله به ص: ۹۱ چنین نوشته فلابد من معرفة ما یحتاج الیه من علم فقه مثل مسائل معرفت طهارت الماء و معرفة الوضوء و ازالة النجاسة و ارکان الصلوة و غیر ذلك مما لابد منه و کذلك معرفة الشئ من علم العقائد مثل معرفة الله تعالی و صفاته القدیمة و معرفة ما یجب له تعالی و ما یمتنع منه و ما یجوز له و لا تشتغل بغیر ما ذکرنا من العلوم الا بعد تزکیة النفس و تنقیة القلب المجاهدة این صاحب فرموده که هیچ خلاصی نیست ضروری مسائلهای فقه است چرا که باین هم عبادت نقصان و یا کمال مربوط است و هم عقائد ضروری مسائل که روا و ناروای عقائد شناسی باین نیست علاوه بدیگر عملها است تا که باین مشغول نشوی تا که تصفیهٔ قلب و تزکیهٔ نفس باین نباشد حاصل شود علم به چند قسم است و عالم کیست باین همه علمای متفق است که طلب علم فرض است لکن اختلاف علما باین است که کدام علم فرض است امام غزالی صاحب به احیاء العلوم ص:۵ ج: ۱ نوشته است باین باره بیست فرقه شدن هر که این علم را فرض نشانداد رواست و نتیجه که نظر کنی همه بدو علم منحصر میشود یکی علم معامله و دیگر علم مکاشفه گویند عن ابی هریرة رضی الله عنه قال حفظت عن رسول الله ﷺ وعائین فاما احدهما فبثثته فیکم و اما الآخر فلو بثثته قطع هذا البلعوم یعنی

مجری الطعام رواه البخاري این حدیث به شرح اشعة اللمعات به ص: ١٧٧ ج: ١ این نوشته طیبی گفته تشبیه کرده و نوع علم را بدو طرف باعتبار احتوا و اشتمال هر یك بر چیزیکه در دیگر نیست و گفته اند که مراد باول علم احکام و اخلاق است که میان عوام و خواص مشترك است و به ثانی علم اسرار که محفوظ و مصون است از اغیار از جهت باریکی و پوشیده گی آن عدم وصول فهم ایشان بدان مخصوص بخواص از علمای باللّه از اهل عرفان و امام ربانی قدس سره به مکتوب ص: ٢٦٧ فرموده که ابی هریرة رضی الله عنه گوید که من از رسول الله ﷺ دو نوع علم اخذ نمودم یکی ازان دو نوع آنست که در میان شما منتشر شده ساختم و علم دیگر اگر منتشر سازم حلقوم من را ببرند و این علم علم اسرار است که فهم هر کس بآن نرسد امام ربانی مجدد الف ثانی به مکتوب به ص: ٢٦٧ عین بالارا همه شرح کرده است و عن الحسن البصری قال العلم علمان فعلم فی القلب فذلك علم النافع و علم علی اللسان فذلك حجة الله عزّ و جلّ علی ابن آدم رواه دارمی و از حسن بصری روایت است که علم بر دو قسم است یك علم دل است و این نافع است و دیگر علم زبانی است این حجة خداست به بنده گان و این حدیث (**اشعة اللمعات شرح مشکوة**) ص: ١٧٦ ج: ١ بیان کرده است علم بر سر زبان آنست که تأثیر نکرد بر دل و نورانی ساخت دل را **بیت**:

علم چون بر دل زند یاری شود * علم چون بر تن زندماری شود

و علم نافع علمیست که بگسترد و فراخ گرداند در سینه شعاء خودرا که کنایت از انتشار انوار و آثار حالیه است مشابه به شعاع آفتاب است که بر زمین افتد منبسط گردد و بر افکند از دل پرده هارا که عبارت است از حجاب مانع از فهم و ادراك حقائق اشیاء و شیخ امام ابو عبد الله محمد بن عبد الحکیم الترمذی فرموده که علم نافع علمیست که ثابت و ممکن شد در سینه پس بعمل آرد نیك را و بگذارد بدرا و این علم نور قلب است که بر آمده ازان علامات بسوی سینه و آنچه بیاموزی و بکتب حاصل کنی علم

لسان است که ظلمت و شهوت بر آن غالب آمده است نورانیت اورا برده است و بالجمله علم نافع دو قسم است یکی علم معامله است که باعث گردد بر عمل و مقرون باشد بدان و دیگر علم مکاشفه است که اثر و نتیجهٔ عمل است این حدیث شریف به شرح مشکات مترجمه جلد: ١ حاشیه: ٧ نوشته علم بردو قسم است یکی علم خاطری ظاهری و دیگر علم باطنی لیکن علم باطن هیچ قدر حاصل نمیشود تا آن که اصلاح ظاهر را نکنی یعنی که آن استقامت است به شریعت محمدی و هم چنین علم ظاهر تمام نمیشود تا آنکه اصلاح باطن را نکنی ملا علي قاری مصنف (**مرقات**) هم چنین به ص: ١٦٧ ج: ١ مفتاح العلوم شرح مثنوی مولانای روم هم نوشته کرده که تألیف مولانا محمد نذیر است امام غزالی رحمه الله بـ(**احیاء العلوم**) به ص: ٢٤ ج:١ تعریف علم را چنین کرده و قد کان یطلق ذلك علی العلم بالله تعالی و بآیاته و بافعاله فی عباده و خلقه حتی انه لما مات عمر رضی الله عنه قال ابن مسعود رضی الله عنه لقد مات تسعة اعشار العلم فعرفه بالف و لام ثم فسره بالعلم بالله سبحانه یعنی این میگوید که بعلم مراد علم بالله است چرا که در وقت وفات حضرت عمر صاحب ابن مسعود فرمود که ده حصه نه حصه علم فوت شد مخلوق بعلم قال تعبیر کردن لکن همان مبارك تفسیر علم به معرفت کرد ملا علي قاری به (**مرقات**) ص: ٢٦٤ ج: ١ که تعریف علم چنین کرده (العلم نور فی قلب المؤمن مقتبس من مصابیح مشکوة النبوة عن الاقوال المحمدية و الافعال الاحمدية و الاحوال المحمودية یهتدی به الله و صفاته و افعاله و احکامه فان حصل بواسطة البشر فهو کسبی و الا فهو العلم اللدنی المنقسم الی الوحی و الالهام و الفراسة) این صاحب میفرماید که علم یك روشنائی است بدل مؤمن که روشنائی میشود که به روشنائی ازین به نبوت است که قول یا فعل یا حال باشد که بواسطهٔ بشر باشد این کسبی است یا که علم لدنی است که وحی و الهام و فراست باو تقسیم میشود امام سید شهاب الدین سهروردی رحمه الله به (**عوارف المعارف**) ص: ٥٢ علم و اقسام تعریف چنین کرده و اختلف العلماء فی العلم

الذی هو فریضة قال بعضهم هو طلب علم الاخلاص و معرفة آفات النفوس و ما یفسد الاعمال لان الاخلاص مأمور به کما ان العمل مأمور به قال الله تعالی (وَ مَا اُمِرُوا اِلاَّ لِیَعْبُدُوا اللّٰهَ مُخْلِصِینَ * البینة: ٥) و خدع النفس و غرورها و دسائسها و شهواتها الخفیة تخرب مبانی الاخلاص المأمور به فصار علم ذلك فرضا حیث کان الاخلاص فرضا و ما لا یصل العبد الي الفرض الا به صار فرضا و قال بعضهم معرفة الخواطر و تفصیلها فریضة لان الخواطر هی اصل العقل و مبدؤه و منشؤه و بذلك یعلم الفرق بین لمة الملك و لمة الشیطان فلا یصح الفعل الا بصحتها فصار علم ذلك فرضا حتی یصح الفعل من العبد لله و قال بعضهم هو طلب علم الوقت و قال سهل ابن عبد الله هو طلب علم الحال یعنی حکم حاله الذی بینه و بین الله تعالی فی دنیاه و آخرته و قال بعضهم هو علم البیع و الشراء و النکاح و الطلاق اذا اراد الدخول فی شیٔ من ذلك یجب علیه طلب علمه و قال شیخ ابو طالب المکی رحمه الله هو علم الفرائض الخمس التی بنی علیها الاسلام لانها افترضت علی المسلمین و اذا کان عملها فرضا صار علم العمل بها فرضا و ذکر انّ علم التوحید داخل فی ذلك لانّ اولها شهادتان و الاخلاص داخل فی ذلك لان ذلك من ضرورة الاسلام و علم الاخلاص داخل فی صحة الاسلام ابن مبارك رحمه الله میفرماید که همان علم فرض است علماء اختلاف دارند و بعضی گویند که علم اخلاص فرض است چرا که مأمور به است الله جلّ جلاله میفرماید (وَمَا اُمِرُوا اِلاَّ لِیَعْبُدُوا اللّٰهَ مُخْلِصِینَ * البینة: ٥) و هم چنین شناختن آفتهای نفسی یا همان امراض فاسده این از اعمالها است هم فرض است چنانچه این نفس خفی خواهشات اخلاص بنیاد را خراب میکند بعضی میگویند که شناختن علم فرض خطرات است چرا که این اصل عقل است باین شیطانی یا ملکی شناخته میشود و عقل صحیح نمیشود تا آنکه این صحیح نشود و بعضی میگویند که فرض علم خریدن و فروختن و نکاح و طلاق و غیره است و هر وقت که کدام شی حاجت شد هم علم او فرض است و شیخ مکی رحمه الله فرموده که علم بر پنج بنا فرض است چراکه عمل

همین فرض است و عقائد و تصوف علم اینها هم شامل است اقسام علم از امام فخر رازی بیان (**وَ عَلَّمْنَاهُ مِنْ لَدُنَّا عِلْماً * الكهف: ٦٥**) باین آیت (**شرح تفسیر کبیر**) به ص: ١٥١ ج ٢١ نوشته و لعام العوام الكسبية فهى التى لا تكون حاصله فى جواهر النفس ابتداء بل لابد من طريق يتوصل به الى الاكتساب تلك العلوم و هذا طريق على قسمين احدهما ان يتكلف الانسان تركب تلك العلوم البديهية النظرية حتى يتوصل تركيبها الى استعلام المجهولات و هذا الطريق هو المسمى بالنظر و التفكر و التدبير و التأمل و الاستدلال و هذا النوع من تحصيل العلوم هو الطريق الذى لا يتم الا بالجهد و الطلب

النوع الثانى ان يسعى الانسان بواسطة الرياضات و المجاهدات فى ان تصير سرى الحسية و الخيالية ضعيفة فاذا ضعفت قويت القوة العقلية و اشرقت الانوار الالهية فى جوهر العقل و حصلت المعارف و كملت العلوم من غير واسطة السعى و الطلب و هذا هو المسمى بالعلوم اللدنية اذا عرفت هذا فنقول جواهر النفس الناطقة مختلفة فى الماهية فقد تكون النفس نفسا مشرقة نورانية الهية علوية قليلة التعلق بالجواذب البدنية و النوازع الجسمانية فلا جرم كانت ابدا شديد الاستعداد بقبول الجلايا القدسية و الانوار الالهية فلا جرم فاضت عليها من عالم الغيب تلك الانوار على سبيل الكمال و الاتمام و هذا هو المراد بالعلم اللدنى هو المراد بقوله (**و علمناه من لدنا علما**) و اما النفس التى ما بلغت فى صفا الجواهر و اشراق العنصر فهى النفس الناقصة البليدة التى لا يمكنها تحصيل المعارف و العلوم الا بتوسط بشرى يحتال فى تكليمه و تعليمه خلاصهٔ كلام اين است كه علوم كسبيه همان است كه اولا به جوهر نفس موجود نباشد و چاره نيست از تحصيل اين و همين بر دو قسم است يكى علم نظر و استدلالى گويند كه بغير از جهد و طلب ممكن نيست قسم دوم همان است كه بواسطهٔ مجاهدى او رياضت همه قوة بحسى يا خيالى ضعيفه شى آمده گى ميكند عقل قوة قوى شى يا الهى انوارى بعقل به جوهر رها ميكند حاصل معارف يا علمها بغير واسطه كامل ميشود و نتيجه اين است كه جوهر نفس ناطقه مختلف است به ماهية كه

بعض استعداد دار بجهت قبول بانوار الهية يا بدنی و يا جسمانی تعلقات زياد كم باشد كه اين قسم مراد هم ميگويند كه اين را علم لدنی هم ميگويند دوم قسم نفس ناقصه ميگويند كه ابتداء استعداد قبول بانوار الهية مداخلت نباشد چرا كه تحصيل علوم يا معارف ممكن نبود مگر بواسطهٔ تعليم و تعلم بشری تفسير روح البيان به ص: ۲۷۱ ج: ۵ بشرح اين آيت را چنين نوشته و الكشف انواع اعلاها اسرار ذاتيه تعالى و انوار صفاته و آثار افعاله و هو العلم الالهی الشرعی المسمى فی مشرب اهل الله علم الحقائق و هذا العلم الجليل بالنسبة الى سائر العلوم كالشمس بالنسبة الى الذرات و كالبحر بالنسبة الى القطرات فعلوم اهل الله مبنية على الكشف و العيان و علوم غيرهم من الخواطر الفكرية و الاذهان و ان العلم الباطنی من العلم الظاهری بمنزلة الفرد الكامل من الفرد الناقص يعنی كشف زياد قسمهای دارد اگر شخص همين كشف اسرارات خداوندی با انوار صفات و آثار افعالها بخداوند تعالی باشد كه اين اهل علم حقائق ميگويند و نظر روشناء بمثل شمس شعاع يا دريا با قطره است كه اهل الله بكشف عيان بنا است و يا علوم ديگر بفكر و ذهن خاطرات است و علم باطن مثال مثل فرد كامل و علم ظاهر مثال فرد ناقص است (**أَمَّنْ هُوَ قَانِتٌ اٰنَاءَ الَّيْلِ سَاجِدًا وَ قَآئِمًا يَحْذَرُ الْاٰخِرَةَ وَ يَرْجُوا رَحْمَةَ رَبِّهٖ قُلْ هَلْ يَسْتَوِى الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَ الَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ اِنَّمَا يَتَذَكَّرُ اُولُوا الْاَلْبَابِ * الزمر: ۹**) تفسير اين آيت بشرح تفسير كبير ص: ۲۵۰ ج: ۲۶ نوشته و هذا يدل على ان كمال الانسان محصور فی هذين المقصودين فالعمل هو البداية و العلم و المكاشفة هو النهاية انه تعالى نبه على ان الانتفاع بالعمل انما يحصله اذا كان الانسان مواظبا عليه فالقنوت عبارة عن كون الرجل قائما بما يجب عليه من الساعات و ذلك يدل على ان العمل انما يفيد اذا واظب عليه الانسان و قوله (**ساجدا او قائما**) اشارة الى اصناف الاعمال و قوله (**يحذر الاخرة و يرجوا رحمة ربه**) اشارة الى ان الانسان عند المواظبة ينكشف له فی الاول مقام القهر و هو قوله (**يحذر الاخرة**) ثم بعده مقام الرحمة و مع قوله (**و يرجوا رحمة ربه**) ثم يحصل انواع المكاشفات و هو المراد بقوله

(هَلْ يَسْتَوِی الَّذِینَ یَعْلَمُونَ وَ الَّذِینَ لاَ یَعْلَمُونَ) حاصل کلام این است که دلالة بدین اخبار میکند که کمال به انسان بدو شی متصل است یك علم است که این ابتدا بدیگر کشف است که انتها بعمل یکجا باشد فائده همان وقت حاصل میشود که بطریقت همیشه گوی بهمه مأمور به شی ها استقامت داشته باشید و باین شکل بعدا ورقه اول مقام قهر یا بیاد رحمت مقام منکشف میشود و بعدا مختلف قسم مکاشفات حاصل میشود و مراد این ازین قول است که **(هَلْ يَسْتَوِی الَّذِینَ یَعْلَمُونَ وَ الَّذِینَ لاَ یَعْلَمُونَ)** تفسیر کبیر به ص: ۱۹۷ ج: ۳ نوشته **(وَ عَلَّمَ ادَمَ الْاَسْمَاءَ کُلَّهَا * البقرة: ۳۱)** بشرح نوشته العلماء ثلاثة عالم باللّه غیر عالم بامر الله و عالم بامر الله غیر عالم باللّه و عالم باللّه و بامر الله اما الاول فهو عبد قد استولت معرفة الالهیة علی قلبه فصار مستغرقا بمشاهدة نور الجلال و صفات الکبریاء فلا یتفرغ تعلم علم الاحکام و الا ما لابد منه و الثانی هو الذی یکون عالما بامر الله غیر عالم باللّه و هو الذی عرف الحلال و الحرام و حقائق لکنه لا یعرف اسرار جلال الله و اما عالم باللّه و بامر الله فهو جالس علی حد مشترك بین عالم المعقولات و عالم المحسوسات فهو تارة مع الله بالحب و تارة مع الخلق بالشفقة و رحمة فاذا کان رجع من الرب الی الخلق صار معهم کواحد منهم کافة لا یعرف الله و اذا کان مشتغلا بذکره و خدمته فکان لا یعرف الخلق فهذا سبیل المرسلین و الصدیقین و هذا هو المراد من قوله علیه السلام **(سائل العلماء)** ای علماء بامر الله غیر عالمین باللّه فامر بمسألتهم عند الحاجة الی الله استفتاء منهم و اما العلماء العالمون باللّه الذین یعلمون اوامر الله فامر بمخالطتهم و اما الکبراء فهم العالمون باللّه و باحکام الله فامر بمجالستهم لان فی تلك المجالسة منافع الدنیا و الآخرة ثم قال شقیق البلخی رحمه الله لکل واحد من هؤلاء الثلاثة ثلاث علامات اما العالم بامر الله فله ثلاث علامات ان یکون ذاکرا باللسان دون القلب و ان یکون خائفا من الخلق دون الرب و ان یستحی من الله فی اسراره و اما العالم باللّه فانه ذاکر خائفا مستحیا اما الذکر فذکر القلب لا ذکر اللسان و اما الخوف فخوف الریاء لا خوف المعصیة و اما الحیاء فحیاء ما یخطر علی

القلب لا حیاء الظاهر و اما العالم باللّه و بامر الله فله ستة اشیاء ثلاثة التی ذکرناها للعالم باللّه فقط مع ثلاثة اخری کونه جالسا علی حد المشترك بین عالم الغیب و عالم الشهادة و کونه معلما للقسمین الاولین و کونه بحیث یحتاج الفریقان الاولان الیها و هو یستغنی عنهما ثم قال مثل العالم باللّه و بامر الله کمثل الشمس لا یزید و لا ینقص و مثل العالم باللّه فقط کمثل القمر یکمل تارة و ینقص تارة اخری و مثل العالم بامر الله فقط کمثل السراج یحرق نفسه و یضئ لغیره خلاصهٔ کلام این است که علماء بر سه گروه است

۱) یك عالم بعلم ظاهری این همان شخص است که حلال و حرام میشناسد لکن اسرار جلالیت خدا واقف نیست یعنی علامت این است که ذکر لسانی باشد ونه ذکر قلبی

۲) مخلوقها میترساند لکن از خدا نمیترسد مثال چراغ است که خود میسوزاند و دیگررا روشنای میدهد

۳) یك عالم علم باطن است هر کس که فیوضات و انوار معرفت الهی بدل جاری شده باشد و به مشاهدهٔ انوار جلالیه یا جمالیه باین همه مستغرق باشد و تعلیم بعلم ظاهره فراغت ندارد مگر صرف همان تعلیم کند که چاره نیست بعلم ظاهره و از شان عالم این است که حقائق و احکامهارا واقف باشد علامت این است که اول بدل ذکر باشد بزبان نباشد که باشد دل هم ذاکر باشد دوم ترس او زیاد نه با گناه او سوم بدل خطره نرسانی از جهت حیا مثال این مثل ماه است بعضی وقت کامل و بعضی وقت ناقص میشود سوم هردو علم عالم همان است که نشستن به یك حد مشترك بعالم معقولات و عالم محسوسات یعنی احکام ظاهره و یا حالات تصوفی این است بکله که مخلوق ظاهر و آشکارا شود چنین بذکر فکر محبت یا طاعت که مستغرق شود که تو گوئی که بالکل مخلوق نمیشناسد یا که بهمراه بمخلوق هم صحبت شود چنین مشفق و مهربان بینی که تو گوئی که عارف است همین طریقه و راه رسولان است همین قسم

عالم شش علامات دارد که سه علامات بر عالم بعلم باطن و در بین او باشد و دیگر باین قسم باشد اول در پیش عالم غیب با عالم شهادت نشسته باشد دوم هردو قسم ها ذکر شد به علماء استاذ باشد سوم هر فرقه باین احتیاج باشد و باین بی پرواز و بی نیاز باشد به هردو فرقه مثال این است مثل نور نه زیاده میشود نه کم باین هر سه آنحضرت ﷺ فرموده است

١) بحکما و صوفیا خلط شود باین هردو چنین انوار به سبب خلطیت یا محبت خود منتقل کند

٢) از علماء ظواهر ضرورت مسائل شرعی پرسان

٣) باهل کبائر سنن نشنید که آنها هردو علم را دارند شستن و یا بالا شدن و به صحبت آنها فاسدۂ دین و دنیا است باین جلد ص: ٢١٦ نوشته فلا شك ان الانسان افضل من سائر الحیوانات و تلك الفضیلة لیست الا لاختصاصه بالمزیة النورانیة و اللطیفة الربانیة التی لاجلها صار مستعدا لادراك حقائق الاشیاء و الاطلاع علیها و الاشتغال بعبادة الله علی ما قال (**وَ مَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَ الْاِنْسَ اِلَّا لِیَعْبُدُوْنَ** ۞ **الذاریات:٥٦**) و ایضا الجاهل کانه فی ظلمة شدیدة لا یری شیئا البتة و العالم کانه یطیر فی اقطاع الملکوت و یسبح فی بحار المعقولات فیطالع الموجود و المعدوم و الواجب و الممکن و کلیة و جزئیة و وحدة و کثیرة حتي یصیر عقله کالنسخة التی اثبت فیها جمیع المعلومات بتفاصیلها و اقسامها فای سعادة فوق هذه الدرجة ثم انه بعد صیرورته کذلك تصیر النفوس الجاهلیة عالمة فتصیر تلك الانفس کالشمس فی عالم الارواح و سببا للحیاة الابدیة لسائر النفوس فانها کانت کاملة ثم صار مکملة و تصیر واسطة بین الله و بین عباده مقصد کلام او این که بهتر از همه حیوانات انسان است چرا که باین یك نورانی لطیفه است که به سبب همین همه حقائقهارا کمك و همه را مستعد گردیده میشود و هم چنین بعبادت که مشغول باشد لکن جاهل بمثل تاریکی سیاه است انسان هست و هیچ شی را نظر نکند لکن عالم بمثل

همان مرغ است که بکنارۀ آسمـان پرواز کند یا که در دریاهای عقل غوطه زند یا کم یا زیاده یا مـوجود یا نامـوجود از شـان این ها اطلاع پیـدا کند تا همین چه باین عقل خـود چنین نسخه جور شود کـه همه شیها و اقسامها و دلائلها همـان ثبت باشد کدام سعادت بهترین از این درجه است و پس تحصیل آن مقام صفات جـهلۀ نفسها بعلم مبدل میشود و این نفسها در عالم ارواح مانند آفتاب باشند و به سعادت ابدیه نفوس دیگر سبب میشوند چرا که ایشان اولاً کامل و پس از آن مکمّل شده و باین واسطه کشته اند میان حق جلّ و علا و میان بندگان او

تعریف علم و اقسام از امام ربانی مجدد الف ثانی قدس سره نظریات:

به مکتوب ٢٦٨ حصۀ چهارم میفرماید در خبر آمده است (**العلماء ورثة الانبياء**) و علمیکه از انبـیاء علیهم السلام باقی مـانده است دو نوع است علم احکام و علم اسرار و عالم وارث کسی است کـه اورا از هردو نوع علم سهم بوده باشد نه آنکه او از يك نوع نصیب بود نه از نوع دیگر کـه آن منافی وراثت است حجة السـالکین فی رد المنکرین به ص: ١٤ چنین نوشته است ازین عبارات کتب معلوم گردید که شریعت و طریقت با يك دیگر متحد اند پس معنی این آنست که هردو در عمل برابرند که سر موی مخالف ندارند مگر آنکه شـریعت عـمل بظاهر است و طریقت عـمل ببـاطن مـثـلا دروغ نگفتن بر زبان شریعت است و از دل نفی کردن کذب طریقت است یا معنی این آنست که علم شریعت بقدر ما یحتاج الیه العبد فرض است بر هر مکلف موکله و علم طریقت نیز فرض است بر ایشان چنانچه در سـابق گذشت و اگر چنین راه مراد نسازی شـریعت تعلق به تعلم کتب ظاهره دارد و طریقت تعلق به قطع منازل سلوك و مـعرفت و اخلاق و صـفات قلب است کما قال فی الحدیقة الندیة فی شرح طریقة المحمدیة معرفت اخلاق انفس و صفات القلب و کیـفیة قطع المنازل فی السـیر الی الله تعـالی انتـهی و هم چنانچـه شریعـت تعلق به قلب و ظاهر دارد و طریقت تعلق به قلب و باطن دارد و بعض از علماء علم باطن را بر علم ظاهر

نافع تر میدانند و ثبوت آنرا باین احادیث مینمایند و عن جابر رضی الله عنه قال قال رسول الله ﷺ (**العلم علمان فعلم فی القلب فذلك علم النافع و علم علی اللسان فذلك حجة علی ابن آدم**) یعنی علم بردو قسم است علم دل علم نافع است و دیگر علم زبانی است و آن حجة خداست بر بنده گان و عن علي رضی الله عنه قال قال رسول الله (**علم الباطن سرّ من اسرار الله تعالی و حکم من الله یقذفه فی قلوب من یشاء من عباده**) یعنی علم باطن یك راز است از رازهای خدا که اندازد بدل هر کسی که بخواهد قال رسول الله ﷺ (**ان من العلم کهیئة المکنون لا یعلمه الاّ اهل المعرفة بالله**) و گفته است رسول الله به تحقیق بعض از علم که پوشیده حالت است فهم حاصل نمیشود مگر همان کسان که عارفین بالله شوند یعنی علم زیاده کردن نیست بلکه علم یك نوریست که خدا جلّ جلاله بدل که اندازد و اشاره کرده است امام مالك رحمه الله در بارهٔ علم باطن و بعضی از علماء علم باطن را بر علم ظاهر فوق میدهند از جهت آن که عمل بر علم ظاهر و اخلاص بران علم منوط بر علم باطن دانسته اند چنانکه در سابق گذشت و هو علم یك عمل و اخلاص دار نباشد اورا فضیلت نیست کما قال فی الحدیقة فضل العالم انما یکون بالمواظبة علی العمل بعلمه مع الاخلاص و الا فهو اخس من الجاهل و احقر منه کما جاء فی الحدیث و عن ابی درداء قال رسول الله ﷺ (**لا یکون المرء عالما حتی یکون بعلمه عاملا**) و قال النبی ﷺ (**من عمل بما علم ورثه الله علم ما لم یعلم**) و از علم بی عمل آنحضرت ﷺ استعاذه خواسته و فرمود (**اللهم انی اعوذ بك من علم لا ینفع**) و هو حجة علی صاحبه یعنی به حدیقة الندیة که ذکر است که فضیلت علم بعمل و اخلاص تعلق دارد و عالم بغیر از عمل و اخلاص از جاهل بدتر و خراب تر است چنانچه آنحضرت ﷺ بیك حدیث ذکر کرده مضمون او این است هر کس بعلم خود عمل و عامل نشود عالم گفته نمیشود و مضمون حدیث دیگر این است که بیك علم عمل شود خدا جلّ جلاله به همان علم بآن فهم حاصل میکند و دیگر حدیث آنحضرت از علم بی فائده پناه خواست یعنی هر علم

که علم توفیق بهمراه او نبود بانسان نقض و ضرر است چرا که علم باطن به بعض خوب نیست و بعضی از متفقه نمیدانند که چه چیز است بعضی از مسائل را از کتب حفظ نمایند ازو عمل بران نمی نمایند و با علم ظاهر را تمام نمایند از جهت جاه و منزلت کبر و گمان میکنند که علم همین و عالم میان میباشم و خبر ندارد که عالم آنست که تمام علم را حفظ داشته باشد باید که خودرا مذنب و قاصر و عاجز داند و خودرا از همه مخلوقات حقیر و دون محسوب دارد کما قال فی الحدیقة الندیة فی ترجمة هذا الحدیث (و من قال انی عالم فهو جاهل لا یعلم ما العلم فهو یحفظ بعض المسائل فیظن انه صار عالما و العلم هو النور الذی یقذفه الله تعالی فی القلب فیکشف العبد به عن کل شئ و لا یخفی علیه بسببه امر من الامور مطلقا و یکشف به عن نفسه فیراها جاهلة قاصرة عاجزة مذنبة حقیرة فلا یدعی نفسه عالما و انما العلم عند الله کمال قال الله تعالی (**وَ اللّٰهُ یَعْلَمُ وَ اَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ * النور: ١٩**)) یعنی حدیقة الندیة به شرح این گفته که اگر کسی خودرا عالم بگوید او جاهل است این چنین نوشته که اکثرا نمي فهمند که علم چه چیز است و یك چند مسائل یاد کرده گمان برده که من عالم شدم لکن علم همان نور است که بدل مؤمن الله جلّ جلاله اندازد و به سبب این علم همه شیهاباو کشف شود و حقیقت نفس را هم میشناسد که نافهم است و سبك گنهکار است که خودرا بعلم نسبت بیان میکند بلکه عالم کلی خداست و خدارا میگویند چنانچه الله جلّ جلاله فرموده که فهمیدگی لائق من است نه شما و فی الحدیث (**اتقوا فراسة المؤمن فانه ینظر بنور اللّه**) بدانکه آن علمیکه به سبب او هر چیز بر آن مکشوف میشود وبه سبب آن علم چیز بر او پوشیده نمی ماند بامعه این علوم شتی که اورا حاصل است خودرا جاهل ومذنب وقاصر میداند واز همه کس خودرا حقیر و دون میشمارد این خاصه اولیاء الله است که جامع علم ظاهر و باطن باشد ابو المنتهی به ص: ٨٦ اقسام علم را چنین بیان کرده است الیقین فی القرآن العظیم علی ثلاثة اوجه (**علم الیقین**) (**عین الیقین**) (**حق الیقین**) فعلم الیقین ما یحصل من الفکر و البراهین

و الدلائل و النظر و عين اليقين ما يحصل عن العيان و حق اليقين باجتماعهما و الاول لعوام العلماء و الثانى لخواص العلماء و الاولياء و الثالث للانبياء عليهم السلام و فى الحاشية اى اجتماع الفكر و عيان انوار الجميلة و عند اجتماعهما مبلغ المرء الى مرتبة الاستغراق و المخفوفية بالاسرار فهذا هو الذى يكون بصره الذى به يبصر و سمعه الذى به يسمع اللّهم اجعلنا من المقتدين بآثار اوليائك و المهتدين بانوارهم اصحاب علم اليقين اى علماء الظاهر و اصحاب عين اليقين اى علماء الباطن كلاهما سالكان على مسلك واحد علماء و لكن حزب الاول يذهبون على الطريق بالعصا و حزب الآخر يذهبون على ذلك الطريقة بنور بصائرهم از علم كلام يك كتاب بنام ابو المنتهى به يقين سه مرتبه ثابت ميكند:

١) علم اليقين آنرا گويند كه بديدن و فكر دليل و برهان حاصل ميشود

٢) عين اليقن انوار جلالية و جمالية الله جلّ جلاله بواسطهٔ كشف و مشاهده محسوس كند

٣) حق اليقين در فوق هردو يقين كه بيك شخص حاصل ميشود و باين از اسرار دقائق حصه نصيب حاصل ميشود اين شخص به مصداق همان حديث شريف ميگردد كه آنحضرت ﷺ فرموده كه كدام شخص فرائض و واجبات پابندى و هم چنين نفلى عبادتها كه هم كوشش و شغل داشته و الله جلّ جلاله باين شخص سمع و بصر جور ميشود كه باين هم بديدن و شنيدن كند كوتاهى كلام اين است كه علم اليقين صاحبان ظاهرى علم اند و عين اليقين صاحبان اين علم اند لكن علم باطن هم اند لكن اول گروه رفتار ميكنند براه و دوم گروه مخلوق است باين راه بديگر بصيرتها خود منزل ميكنند حديقة الندية بشرح الطريقة المحمدية ص: ٢٣٤ ج:١ اقسام علم را بيان كرده و اما العلم الذى خيره فيه فهو علم الولاية و هو علم باطن الشريعة و حقيقتها و اسرارها مما لا يؤخذ الا بتقوى و صفاء المعاملة مع الله تعالى المشار اليه بقوله تعالى فى الخضر (**و علّمناه من لدنا علما**) و قوله تعالى (**وَ اتَّقُوا اللّٰهَ وَ يُعَلِّمُكُمُ اللّٰهُ** البقرة: ٢٨٢) و قول النبى ﷺ (**من يرد**

الله به خيرا يفقهه فى الدين و يلهمه رشده) و هو العلم الموروث للعلماء بالله من باطنية محمد ﷺ باسانيد الالهام و نقله الكشف التام الى قلبه ﷺ و باطن حاله كما ان العلم الذى امره الله بتبليغه موروث عنه ايضا ﷺ باسانيد رواه و نقله المشايخ الموثوقون الى فمه عليه السلام و ظاهر فعله و ابو هريرة رضى الله عنه يقول حفظت عن رسول الله ﷺ وعائين الحديث فالوعاء من العلم الذى و هو علم الظاهر الذى تعرفه الفقهاء من احكام الشريعة المحمدية و الوعاء من العلم الذى لم يشبه هو علم الباطن من حقائق الشريعة و ما لا يعلمه الا المقربون من الاولياء و الصديقين و الحاصل ان علم التقوى و هو علم المأخوذ بالرياضات و المجاهدات و حبس النفس عن شهواتها بلا ذمة المراقبة و الحضور علم صحيح مأخوذ عن رسول الله ﷺ و هو مدلول عليه عند اهله العلماء به بالادلة من الكتاب و السنة و اعمال النبى ﷺ و اشارات اقواله و احواله و احوال الصحابة و التابعين و السلف الصالحين كما ان العلم الظاهرى المأخوذ بالقراءة على المشايخ و الرواية و الحفظ من الكتب علم صحيح ايضا يعنى اين صاحب نوشته كه بهتر علم باطن از شريعت است كه حقيقت و اسرار شريعت باو واقف سوى اين بغير از تقوى و معامله صفا نزديكى هم بخدا ممكن نيست باين علم بروايتها و حديث شريف كه اشارت شده الله جلّ جلاله ببارهٔ خضر فرموده كه از طرف خود ما تعليم ميدهيم و ديگر جا فرموده كه از خدا نترسى كه خدا هم در ناترسى تو مينگرد و آن حضرت فرموده كه يك شخص را خدا اراده بخير كند بدين فهميدگى حاصل و از جانب خود راه هدايت را نشان ميدهد و اين ميراث از علماء بالله است از باطن و از حال باطن ازان اسناد و روايتهاى قوى معتبر و از مشايخها ثابت است بمثل علم ظاهر كه ثابت است و همين علم كه ابوهريرة رضى الله عنه باين اشاره و بيان كرده است همين علم ظاهر است از احكام كه شناسند فقها و ديگر ازين همان علم باطن است كه اولياء مقربين و صديقين و بديگر كس فهم حاصل نگردد خلاصه كه علم باطن به كتاب الله و از علماء اقوال و اشارتها و احوالها ازان حضرت و صحابهٔ كرام و

تابعین و سلف صالحین ازینها همه ثابت است بمثل علم ظاهر که ثابت است و همین کتاب به ص:٢٣٥ ج: ١ نوشته کما ذکر شیخ عبد الرؤف مناوی فی شرح جامع الصغیر عن ابی طالب المکی صاحب قوت القلوب قال علم الباطن و علم الظاهر اصلان لا یستغنی احدهما عن صاحبه بمنزلة الاسلام و الایمان مرتبة کل منهما بالآخر کالجسم و القلب لا ینفك احدهما عن صاحبه یعنی علم باطن و علم ظاهر یکی بدیگر محتاج است و از هم جدا نمی شوند و نمی توانی مثل ایمان و اسلام یا مثل بدن و دل که هم دیگر جدا نمی توانی تفسیر روح البیان شیخ عبد الحق محدث دهلوی رحمه الله به اشعة اللمعات ص: ١٦٢ ج: ١ شرح مشکوة که تعریف علم چنین کرده مراد علم این است که تعلق باشد بکتاب و سنت و آن دو قسم است مبادی و مقاصد مبادی علوم که موقوف است معرفت کتاب و سنت بران مثل لغت، نحو، صرف، و جز آن از علوم عربیت مقاصد آنچه متعلق است باعمال و اخلاق و عقائد و اینها همه معامله است و مکاشفه نوریست که بعد از سلوك طریق حق و صدق معامله در دل افتد که بدان معرفت حقائق اشیا چنانچه هست منکشف گردد و معرفت ذات و صفات و افعال حق سبحانه و تعالی را نماید و این را علم حقیقت و علم وراثت خوانند این حدیث (**من عمل بما علم ورثه الله علم ما لم یعلم**) و این آیت (**وَ اتَّقُوا اللّٰهَ وَ يُعَلِّمُكُمُ اللّٰهُ ۞ البقرة: ٢٨٢**) نیز اشارت باین معنی است و علم ظاهر و باطن که گویند این معنی دارد و نسبت هردو به دیگر نسبت تن و جان و پوست و مغز است و احادیث و آیات که در شان علم و فضیلت آن وارد شده شامل این همه اقسام است بر تفاوت مراتب و درجات تفسیر روح البیان به ص: ٢٢٢ ج: ٩ که بشرح این آیت کریمه (**فاوحی الی عبده ما اوحي ۞ النجم: ١٠**) که نوشته است یقول الفقیر لا شك ان ما اوحی له علیه السلام تلك اللیلة علی اقسام قسم اداه الی الکل و هو الاحکام و الشرایع و قسم اداه الی الخواص و هو المعارف الالهیة وقسم اداه الی اخص الخواص و هو الحقائق و نتائج العلوم الذوقیة و قسم اخری بقی معه بکونه مما وصفه الله به و هو الذی بینه و بین الله المشار

الیه بقوله علیه السلام (**لی مع الله وقت**) الحدیث یعنی الله تعالی فرموده که به شب معراج به بندهٔ خود که هر شی خوش بود همان را وحی کرد چرا که مفسر صاحب فرموده که وحی به چهار قسم است

۱) عوام و همه انسان ها را احکام شریعت داد

۲) اهل خواص را معارف الهیه داد

۳) بزیاد خواص حقائق و نتائج از علوم ذوقیه داد

٤) به خود آن حضرت ماند چرا که از همان مبارك یك حدیث شریف مضمون است همان مبارك میفرماید که الله خودی من یك وقت که همان جا نه ملائکهٔ مقربین و نه نبی مرسل جا میشود بقرآن عظیم الشأن و احادیث نبوی که از علماء اوصاف بیان شده بمثل راسخین ربانیین حکیم مزکی و غیر و وارثین و بالاترین درجه صاحبان شده که ازین همه نسبت علماء ظاهر صرف بخود میکنند و بس و هر یك تعریف از تفاسیر و احادیث کتابها به حضور تو آشکارا میکنم.کدام (**کونوا ربانیین**) تفسیر مظهری ص: ۷۹ ج: ۱ که بشرح نوشته و قال ابوعبیده سمعت رجلا عالما یقول الربانی العالم بالحلال و الحرام و الامر و النهی و المعارف بانماء الامة ما کان و یکون و قیل الربانیون فوق الاحبار و الاحبار العلماء و الربانیون الذین جمعوا بین العلم و البصیرت بین الناس و حاصل الاقوال الربانی الکامل المکمل فی العلم و العمل و الاخلاص و مراتب القرب سمی بذلك لا نهم یربون العلم و یقومون به یعنی هر کس که حلال و حرام و امر و نهی این امت بتربیه می فهمند و بعضی میگویند الربانی فوق احبار است و همان کس است که صاحب بعلم و بصیرت باشد خلاصه چنین است که ربانی همان کامل و مکمل انسان است که علم و عمل و اخلاص قرب بدرجات که مخلوق را هم میخواهد و خودی او هم عمل میکند تفسیر عرائس البانی ابن الغربی رحمه الله به ص: ۱۸۱ ج: ۱ نوشته الربانی الذی نسبت الی الرب بالمعرفة و المحبة و التوحید فاذا وصل الی الحق بهذا المراتب و الاستقامة فی شهوده

فاذا افنى فى جلاله و جماله صار متصفا بصفات الله حاملا انوار ذاته فاذا افنى عن نفسه و بقى بربه صار ربانيا يعنى ربانى همان است که معرفت محبت توحید رب نسبت باشد همان وقت که برب باین مراتب وصل شود مستقیم ماند به شهود جلالی و جمالی متصف شود بصفتهای الهی و حامل انوار میگردد اگر فناء نفس باو حاصل شود به بقا بالله مقام مشرف شود که ربانی میگردد **(و الراسخون فی العلم)** هم این تفسیر فوق به ص: ٦٩ که نوشته شرح چنین کرده و الراسخون هم الذین کشف لهم اسرار العلوم الدینية وعجائب معلومات الآخرة و ايضا الراسخ الربانى الذى تخلق بخلق الحق جلت عظمته عن ان يكون له كفوا و قال الواسطى هم الذى رسخوا بارواحهم فى اسرار فنعرفهم ما عرفهم و خاضوا فى البحر العلم و غير ذلك يعنى راسخين همان کسان است که این ها را بعلوم دینی اسرار و عجائب معلومات آخرة کشف میشود دیگر همان کسان است که باخلاق الله جلّ و علا متخلق شده باشد لکن هردوی ایشان باین خصال باشد بل ازین مخلوق است این هردو بروح راسخ شده باشد و هردو می فهمند به همان که راسخین باین می فهمند و از علم بدریاها که غوطه شوند تفسیر مظهرى بشرح این جمله ص: ۱۱ ج: ۱ سورۂ آل عمران که نوشته است و قالت الصوفية العلية الراسخون فى العلم هم المنسلخون عن الهواء بالكلية بفناء القلب و النفس و العناصر المتفوضون فى تجليات الذاتية حيث لا يعتريهم شبهة المترعون بما قالوا لو كشفت الغطاء ما ازددت يقينا خرج طبرانى و غيره عن ابى الدرداء ان رسول الله ﷺ سئل عن الراسخين فى العلم قال من برت يمينه و صدق لسانه و استقام قلبه و عفف بطنه و فرجه فذلك من الراسخين فى العلم قلت هذا شأن الصوفية یعنی راسخین همان کس است که سبب فناء قلب و تزکیۂ نفس که چاره شده باشد و به حدیث شریف بیان کرده که راسخین همان کس است که معرفی شود که قسمهای نیك زبانی و راستی و دل او بذکر مطمئن و به شریعت مستقیم شود و گندگی فرج حرام خودرا اصلاح دار شود که من میگویم آن شان صوفیه کرام است شفاء علیل تألیف شاه

ولی الله رحمه الله به ص: ۱۵ که نوشته است که علماء راسخین همان است که صاحب علم ظاهر و باطن جامع باشد

تزکیه و حکمت: (**لَقَدْ مَنَّ اللّٰهُ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ اِذ بَعَثَ فِيهِمْ رَسُولاً مِنْ اَنفُسِهِمْ يَتلوا عَلَيْهِمْ اٰيَاتِهٖ وَ يُزَكِّيهِمْ وَ يُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَ الْحِكْمَةَ وَ اِنْ كَانُوا مِن قَبلُ لَفِي ضَلَالٍ مُبِين ۞ آل عمران: ۱٦٤**) به تحقیق که احسان کرده است الله جلّ و علا به مؤمنان به سبب فرستادن رسولان از جنس ایشان ازین که بیان کند بر ایشان آیتهای ما و تزکیهٔ نفوس ایشان را بکند و تعلیم کتاب و حکمت بدهد در حالیکه ایشان قبل ازین وقت آشکارا گمراهی بودند باین فوق آیت که ازان حضرت وظیفه نشان داده شد که تعلیم شریعت تزکیهٔ نفوس و تعلیم حکمت و تعلیم مطلق به پیش حصهٔ فقها علم ربانی بطوریکه چند معلومات نوشته شد و همان که کافی بماست و چندین بسیاری به طریقه و تزکیه و حکمت نکته به تفاسیر و هم راویه شرح کرده

تزکیه: به تفسیر مظهری آل عمران به ص: ۱٦٦ نوشته تزکیهم ای **یطهر قلوبهم** عن العقائد الفاسدة و الاشتغال بغیر الله و نفوسهم عن الرذائل و ابدانهم عن الانجاس و الاخباث و الاعمال القبیحة یعنی تزکیه این معنی که دل ازانها صفا هم از عقائد فاسده و اشتغال غیر الله پاك کنی و نفسهارا از جمیع رذائلها و بدن را از نجاست و خباثت و از همه عملهای قبائح و بدخودرا خلاص کنی تفسیر کابلی به ص: ٤۱۸ ج: ۱ که تزکیه متعلق چنین نوشته است که تزکیهٔ نفوس اینها از آلایش نفسانی و تمام مراتب شرك و معصیت و روشن گردانیدن دلهای شان که این در اثر تعمیل مضامین عمومی آیات الهی و فیض صحبت رسالت پناهی و توجه و تصرف قلبی حضرت وی به حلم خداوند حاصل میشود: من بندهٔ فقیر میگویم که تنها صوفیهٔ کرام است که ازینها به صحبت توجه و تصرف قلبی و نسیان از ما سوی الله حاصل و لطائف سبعه و نفوس تزکیه و دلها تصفیه میتوانید چرا که مسلسلا بواسطهٔ صحبت مشایخها و کسب بعلوم حالیه و وراثت

آنحضرت باینها نصیب شده است

حکمت: تفسیر مظهری به ص: ٢٦٩ سورهٔ بقره که نوشته الحكمة ای علم النافع على ما هو فی نفس الامر الموصول الی رضاء الله جلّ و علا و العمل به و ذلك لا یتصور الا بالوحی فهو للانبیاء اصالة و لغیرهم وراثة و دیگرجا نوشته است که الحكمة العلوم الحقة المستحكمة التی یستفیدها الحكیم من الحكیم بلا توسط كتاب و لا بیان یعنی حکمت همان علم نافع بعمله است که خدا جلّ جلاله که سبب برضاء او باشد و نصیب نیست مگر بوحی باشد که بانبیاء علیهم السلام اصلا و در دیگرانها وراثة حاصل میشود و در دیگرجا فرموده که حکمت همان حقانی علم است که یك حکیم از دیگر حکیم بی کتاب بی بیان حاصل کند تفسیر کابلی چنین نوشته است و در تعلیم حکمت یعنی آموختن سخنان عمیق و کنه حقیقت و اطلاع دادن اسرار غامض و لطائف قرآن کریم و علل دقیق و عمیق شرح مبین خواه به تصریح یا به اشاره حضرت پیغمبر علیه السلام و به توفیق و مدد الهی به اعلای علم و عمل فائز گردانید و تفسیر روح البیان به شرح این آیت کریمه ص: ١٢١ که نوشته است والطریقة من اقوی الوسائل الی الوصول یعنی به حکمت زیاده قوی وسیله طریقت کردن است و تفسیر کبیر به ص: ٧٤ ج: ٤ که چنین نوشته است انّ الحكمة هی الاصابة بالقول و العمل و لا یسمی حكیما الا من اجتمع له امران یعنی حکمت به خواندن و عمل هردو این توفیق دادن است و حکیم باین گفته نمیتوانی تا همان وقت که هردو صفت بیك جمع نباشد و تفسیر عرائس البیان ابن العربی رحمه الله به ص: ٥٩-٦٠ که نوشته است الحكمة ادراك انوار بواطن القلوب و اسرار عجائب بواطن العیوب و الحكمة ما حفظته الارواح من الواح الملكوت و معرفة الاخلاق و اطلاع عیوب النفس و دقائق الشیطان و العلم یفرق حدیث النفس العدو و لمة الملك و ارشاد العقل و بصیرة القلب و فهم الهام الحق و نطق الروح و رمز السر و انواع خطاب الحق و معرفة اقتدار الخلق و مداوات مرض الباطن و دفع الوسوسة و المعرفة باحوال الخلق و المقامات و

دقائق المکاشفات و انوار المشاهدات و ادراك منازل المعرفة و دقائق الرؤیا و شك النفس و الکرامات و الفراسات خلاصهٔ کلام این است که حکمت همان علم است که بدل باطنی انوار و اسرار از عیوب باطنی نفس و وسواسهای شیطانی، حدیث نفس، لمه ملکی تمیز عقل بصیرت دل فهمیدن بالهام الهی خبر از روح رمز از سر به قسم قسم خطاب الهی خبردار و هم چنین شناختن احوالها و مقامات در بارهٔ مخلوقات به کشفها و خوابها همه فهمی کرامات و فراسات و دیگر علوم عطایا باین حاصل میشود (**العلماء ورثة الانبیاء**) الحدیث علماء وارثین انبیاء علیهم السلام اند اکثر علماء ظاهر صرف خودرا وارثین میگویند و صوفیهٔ کرام را شیخان میگویند و حق دار وراثت نمیدانند این جا جملگی نوشتن ضروریست تا آنکه وارثین شناخته شود (۱) مشکوة شریف شرح اشعة اللمعات به ص: ۱٦۲ که نوشته علم مکاشفه نوریست که بعد از سلوك طریق حق و صدق معامله در دل افتد این علم را حقیقت و علم وراثت خوانند (۲) امام ربانی مجدد الف ثانی به مکتوب به ص: ۱۳ حصه ٦ نوشته نصیب علماء ظواهر از دین و متابعت بعد از تصحیح عقائد علم شرائع و احکام است و عمل به مقتضای آن علم و نصیب صوفیهٔ علیه با آنچه علماء دارند احوال و مواجید است و علوم و معارف نصیب علماء راسخین که ورثهٔ انبیاء اند علیهم الصلوة و السلام با آن علماء ظواهر دارند و با آنچه صوفیه بآن ممتاز اند اسرار و دقائق است که از متشابهات قرآنی رمزی و اشارتی بآن رفته است بر سبیل اندراج یافته است فهم کاملون فی المتابعة و المحققون بالوراثة ایشانان به تبعیت و وراثت محترم بارگاه لا جرم به شرف کرامت (**علماء امتی کانبیاء بنی اسرائیل**) مشرف گشته اند فعلیکم بمتابعة سید المرسلین و حبیب رب العالمین و الصلوة و السلام علیه و علی جمیع الانبیاء و المرسلین و الملائکة المقربین و اهل الطاعة اجمعین علما و عملا و وجدا لتکون وسیلة الی حصول الوراثة التی هی نهایة درجات العادة خلاصهٔ کلام او این است که عالم به علم ظاهر به صحت و عقیدهٔ اهل سنت و الجماعت علم و عمل داشته صوفی

به این همه وجد حال علو و معارف هم حصه دارد و وراثت باین همه باسرار و دقائق هم خبردار باشد و باین مرتبه رسید و کامل متابعت علما و عملا و حالا و وجدا است و به مکتوب به ٢٦٨ حصه ٤ فرموده که آن حضرت ﷺ دو قسم علوم مانده است وراثت همان است که از هردو علم حصه داشته باشد چرا که وراثت باید که از همه ملکیت موروث حصه خواستن است که نباشد وارث نیست همان آیتها که ازانها طریقت بیعت و محبت ثابت میشود

١) **(یا ایها الذین امنوا اطیعوا الله)** ای مؤمنان اطاعت خدا جلّ و علا **(و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم)** از رسول و صاحبان امر بکنید شرح این تفسیر مظهری به سورة النساء ص: ١٥٢ که نوشته و کذا یشتمل الفقهاء و العلماء و المشایخ بل اولی لانهم ورثة الانبیاء و خازنوا احکام الله و احکام رسوله و اخرج ابن جریر و الحاکم و غیرهما عن ابن عباس هم اهل الفقه و الدین و فی لفظ هم اهل العلم و ابن ابی شیبة و الحاکم و صححاه و غیرهما عن جابر بن عبد الله نحوه و عن ابی العالیة و مجاهد کذلك این میفرماید که اولی الامر فقها و علماء و مشایخ شامل است بلکه اینها اولی است چرا که هردو وارثین است چرا که ایشان ورثۀ انبیا هستند و این تعریف بزیاد وجهها و روایتها صحیح است تفسیر سیر هم به ص: ٢٤٤ ج: ١ که همچنین تعریف کرده تفسیر روح البیان به ص: ٢٢٩ ج: ٢ که نوشته ثم اعلم بان المراد باولی الامر فی الحقیقة المشایخ الواصلون و من بیده امر التربیة فینبغی للمرید فی کل وارد حق یدق باب قلبه او اشارة او الهام او واقعة تنبئ عن الاحوال و الاعمال فی حقه ان یضرب علی محك نظر شیخه فما یری فیه الشیخ من المصالح و یشیر الیه او یحکم علیه یکون منقادا لاوامره و نواهیه لانه اولوا امره و اما الشیخ فاولوا امره الکتاب و السنة فینبغی له ان ما فتح له من الغیب بوارد الحق عن الکشوف و الشواهد و الاسرار و الحقائق یضرب علی محك الکتاب و السنة فما صدقاه و یحکمان علیه فیقبله و الا فلا لان الطریقة مقیدة بالکتاب و السنة خلاصۀ کلام

این است که اولی الامر مشایخ کرام و همان کس است که همان بدست تربیه به مخلوق باشد که مرید را مناسب است به هر احوال که خبردار شود پیر خود در نظر تیر کند که همان اشاره باشد الهام او یا واقعه از همین امر متابعت کند و پیر بخودی مرید حالات از کتاب و سنت تنها تنها بعدا امر کند که همین حالات باشد و یا شواهد و یا اسرار و حقائق یا نور باشد

٢) (**يَآ اَيُّهَا الَّذِينَ اٰمَنُوْا اتَّقُوا اللّٰهَ وَ كُونُوا مَعَ الصّٰادِقِينَ * التوبة: ١١٩**) ای مؤمنان از خدا جل جلاله بترسید و همراه صادقان باشید تفسیر روح البیان به ص: ٥٤٢ ج: ٣ چنین نوشته است ثم الصادقون هم المرشدون الى طريق الوصول فاذا كان السالك فى جملة احبابهم و من زمرة الخدام فى عتبة بابهم فقد بلغ بمحبتهم و تربيتهم و قوة ولايتهم الى المراتب فى السير الى الله و ترك ما سوى یعنی صادقین مرشدین است و از راه کجروی که سالك ازین ها محبوب شود و یا خادمی در بار ایشان شوی آخر میرسی و محبت ایشان تربیت و ولایت به قوت همه سیر الی الله و مقامات و دیگر شیها هم موجود میشود تفسیر نسفی به ص: ١٤٩ ج: ٢ و تفسیر مظهری به ص: ٣٣٠ نوشته است مع الذين صدقوا فى دين الله نية و قولا و عملا یعنی هر آن کسان که در دین خدا صادق است به نیت و قول و عمل دارند که همین اوصاف از صوفیهٔ کرام است

٣) (**وَ اصْبِرْ نَفْسَكَ مَعَ الَّذِين يَدْعُون رَبَّهُمْ بِالْغَدٰوةِ وَ الْعَشِيِّ يُرِيدُونَ وَجْهَهُ * الكهف: ٢٨**) حبس بکن نفس خود بهمراهان کسان که صبح پیگاه خدا را یاد میکنند و اینها همه برضاء و بر خاطر به ص: ١٦٠ ج: ٢ ابو داود شریف که مضمون حدیث شریف است که ابی سعید خدری رضی الله عنه فرموده که من یك غریب گروه مهاجرین بهمراه آنها نوشته بودم قاری قرآن بیرون شد و ما شنیدیم و ان حضرت آمد تبسم کرد و ما خواندیم قرآن و شنید و همان حمد ثنا گفت که از امت من چنین مخلوق هست که همراه وی باشی به نفس حبس کردن که من مأمور شده ام تفسیر کبیر به ص: ١١٦ ج:

۲۱ که نوشته این که (**بالغدوة و العشی**) مراد این است که همیشه بذکر مشغول باشی بل یریدون وجهه ازین معلوم میشود که همان مخلوق مقصد او صرف رضای خدا باشد و همیشه این کار باشد و مطلب او رضای خدا باشد و همین حال صوفیهٔ کرام است

٤) (**وَاتَّبِعْ سَبِيلَ مَنْ اَنَابَ اِلَيَّ * لقمان: ۱۵**) که در راه همان کس تابع دار که راجع بما باشد که اناب دعوی به هر کس کند که من هستم که خودی قرآن کریم اناب معنی کرده فرموده (**اِنَّ اللّٰهَ يُضِلُّ مَنْ يَشَاءُ وَيَهْدِي اِلَيْهِ مَنْ اَنَابَ * اَلَّذِينَ اٰمَنُوا وَتَطْمَئِنُّ قُلُوبُهُمْ بِذِكْرِ اللّٰهِ * الرعد: ۲۷-۲۸**) ترجمه: الله جلّ جلاله گمراه میکند هر کس که خوش باشد وراه راست راه نمائی میکند خدا جلّ وعلا که راجع باشی وهمان کسان است که مؤمنین باشند وبذکر خدا دلها مطمئن میشود که اطمینان دل بعد از تصفیهٔ قلبی حاصل میشود و تصفیهٔ قلبی به غیر از طریقت سخت است

٥) (**فَاتَّقُوا اللّٰهَ ما اسْتَطَعْتُمْ * التغابن: ۱٦**) که طاقت خودرا مطابق تقوا کنید که تقوا به جلالین شریف به ص:٤ حاشیه ۲٤ که به سه قسم بیان کرده

احدها تقوی العوام و هی اتقاء الله بالایمان

و ثانیها تقوی الخواص و هی امتثال الاوامر و اجتناب النواهی

و ثالثها تقوی اخص الخواص و هی اتقاء ما یشتغل عن الله یعنی تقوی عوام از کفر خودرا نگاه داشتن است خواص تقوی اوامر اجرا و نواهی خودرا نگاه داشتن است که بذکر خدا مشغول کنی آیة فوق مطابق امر مؤمن به بر سه قسم تقوی مکلف است و به زیاد نیکها تقوی نصیب و ازین نعمت که بر خوردار شود و مانده کسانی مغرور نشود شامل میشود چرا که اینها هم بطاقت هست که همان است به شیها به شریعت و طریقت هردو علوم روشنائي منزل مقصود بر سی و صرف باین بهانه که پیر کامل نمیتوانم و پیدا کردن این صاحب نمیتوانی خلاصی چرا که ازان حضرت حدیث شریف است که (**اطلبوا العلم و لو کان بالصین**) یعنی که شما طلب بکنید علم را اگر چه که به چین دور

باشـد و باین هردو علم شـامل است کـه یك شـخص طاقت دارد کـه در طلب دنیـا را و رزق در خلف آن برود و این هم در وسع و قدرت دارد که در خلف پیر کامل رود تا پیدا کند و در آیت فوق و حدیث که امر مطابق دار شود که از اهله و از وطن پیدا نتواند حال این است که هر وقـت و هر جا که دوسـتان خدا مـوجود باشد کـه مخلوق خـودی شان ذاتی نقـصان هـا و عیب ها و بد گـمـانیـها به وجـه خـدای جلّ خودی دوسـتـان به نظر مـخلوق پوشی کـرده باشـد کـه هر وقت ازین هردو جـمله کـه کـدام یك ستارهٔ اقبـال بروشنائی شـود و راه راست خدا جلّ جـلاله و دوستـان خدا پیـدا کردن به آن جا بـشود بترك وطن که باو آشکارا شود و به پیش خود غفلتها و بدگمانیها پشیمان شود

٦) (**اِنَّ الَّذِینَ یُبَایِعُونَكَ اِنَّمَا یُبَایِعُونَ اللّٰه * الفتح: ١٠**) به تحقیق همان کسـان که خودی تان بیعت کردن به تحقیق به خدا هم بیعت کردن این آیت کریمه صوفیهٔ کرام اثبات این اصل میگویند که چرا کـه بیعت شامل همه صحابهٔ کرام است و یا که از بیعت مراد مجددا عهـد استحکام است و ازین مبارکـان هم عهد استحکام بخاطر مـریدان که بیعت میخواهد که پشیمان از گناهان دل و به نیك مستقیم و از بد دور باشی

٧) (**یَآ اَیُّهَا النَّبِیُّ اِذَا جَآءَكَ الْمُؤْمِنَاتُ یُبَایِعْنَكَ عَلٰی اَنْ لَا یُشْرِكْنَ بِاللّٰهِ شَیْئًا وَ لَا یَسْرِقْنَ وَ لَا یَزْنِینَ وَ لَا یَقْتُلْنَ اَوْلَادَهُنَّ * الممتحنة: ١٢**) ای نبی که همان وقت که زنی مؤمن بیاید که بیـعت بکند ترا چنین بیـعت بکند که همـراه خدا شریك پیـدا نکند هیچ شی دزدی و زنا نکنید و اولاد خودرا مکوشید الله جلّ جلاله رسول خود مأمور کرد که از زنان چنین بیعت بخواهید که گناه نکنند که غـالبا همان گناها زن زیاد میکنند که گناها زیاد است و صرف یك چند به شان زنان مطـابق بیان کرده و ازین آیت هم اثبات بیعت مـیتوانی و هم چنین اثبات بیعت زیاد احادیث موجـود است که آن را هم این جا نوشته میکنم و در دیگر ضخیم کتاب ایـجاب کنی که ما از شاه ولی الله صاحب از شفاء العلیل نام کتاب ه ص: ١٦ یك چند جمله نویسیم که حل مطلب بشود فلنبحث عن البیعة من ای قسم هی

فظن قوم انها مقصوده على قبوله الخلافة و ان الذين تعتاده الصوفية من مبايعة المتصوفين ليس بشئ و هذا ظن فاسد كما ذكرنا ان النبى ﷺ كان يبايع تارة على اقامة اركان الاسلام و تارة على التمسك بالسنة و هذا صحيح البخارى شاهد على انه ﷺ اشترط على جريد مبايعة فقال و انصح لكل مسلم و انه بايع قوما من الانصار فشرط ان لا يخافون الله لومة لائم و يقولوا بالحق حيث كانوا فكان احدهم يجاهر الامراء و الملوك بالرد و الانكار و انه ﷺ بايع نبوة من الانصار و اشترط الاجتناب النوحة الى غير ذلك و كل تلك من التزكية و الامر بالمعروف و النهى عن المنكر خلاصۀ كلام این است كه این میگویند كه بعض مخلوق گمان میكنند كه بیعت مراد و قبول خلافت نیست و همان شی كه صوفیان كرام رواج دارند و هیچ شی نیست و ازین ها یك فاسد گمان است چرا كه ما نوشته كردیم كه نبی علیه السلام هر وقت كه اركان اسلام بخواطر استاد هر وقت كه سنتها محكم كردن به خواطر مخلوق بیعت میخواستن و كتاب بخاری شریف شاهد این خبر است كه آن حضرت ﷺ به حضرت جرید رضی الله عنه به بیعت كه شرط كرده بود كه هر مسلمان را نصیحت كنی به یك قوم از انصار شرط كرده بود كه دین خدا جلّ و علا و اشاعت به حصه كه ملامت كردن از ملامتیان نترسید و به انصار و زن های شان شرط كرده بود كه شما از آواز كردن ترس خودرا نگاه میدارید و این ها همه مربوط به تزكیه امر به نیكی و منع از بدی است و مرید معلومات است كنز العمال جلد اول باب اثبات البیعة نظر كنید كه از سه زیاده تر احادیث به این نظر میآید همان كتابها كه سلوك و طریقت ثابت است تفسیر مظهری به ص: ٤٤٣ ج: ١ (**لَا يُكَلِّفُ اللّٰهُ نَفْسًا اِلاَّ وُسْعَهَا** * **البقرة: ٢٨٦**) به شرح و تفسیر نوشته است فائده: بعد ما ثبت ان المؤاخذة على رذائل النفس اشد من المؤاخذة على اعمال الجوارح و ان التكليف فوق الطاقة غير واقع ارجو ان المؤمن اذا بذل جهده و صرف همته مهما امكن على دفع رذائل النفس المجاهدة و لم يقتف هواها و لو بالتكلف و تشبث باذيال الفقراء مريدا لازالتها لعل الله تعالى

یغفر له رذائلها و لم یؤاخذه علیها لانه قد بذل جهده و وسعه فی الانتهاء عما نهی الله عنه و ان الله تعالی وعد العفو عما لیس فی وسعه و اما من لم یرفع رأسه لملاحظة عیوبها و لم یقصد رفع رذائلها فسوف یدعو ثبورا و یصلی سعیرا و بهذا یظهر فرضیة اخذ الطریقة الصوفیة و التشبث باذیال الفقراء کفرضیة قرأت کتاب الله و تعلم احکامه قال رسول الله ﷺ (**ترکت فیکم الثقلین کتاب الله و عترتی**) فلابد من اخذ کتاب الله تعالی لاستنباط احکامه و العمل و التذکر و الاتعاظ به و صعود مدارج القرب بتلاوته و اخذ اذیال آل رسوله و عترته تهذیب النفوس و القلوب علی حسب مرضات الله و هدایته خدا مکلف نمیکند هیچ نفس را مگر به اندازهٔ طاقت و تفسیر مظهری به شرح این آیت نوشته است به نفس رذائلها مؤاخذه از اندامها و اعمالها از مؤاخذه زیاده سخت است امید دارم که هر مؤمن کوشش خرج و همت خود صرف کند زیاده امکان دارد دفع از رذائلهای نفسی بکوشش و هم چنین از خواهشات خلاصی ها اگر چه که به تکلیف باشد و یا چنگال زدن باشد بدامن فقراء مقصد داری بکن از رذائل باشد امید است که خدا باو عفو کند و مؤاخذه باو نکند چرا که باین کوشش از خلاصی باشد از رذائلها و خدا وعده بعفو کرده که از همان شی که بوسع هیچ کس نباشد و همان شخص که عیبهای خودرا سر بالا نمیکند و از رذائلهای خود مقصد دفع کردن ندارد زود است که جهنم باو نزدیك غوطه شود و ازین معلوم میشود که فرضیت و خواستن طریقه از صوفیهٔ کرام و چنگال زدن بدامن فقراء گرفتن از کتاب الله و تعلیم و ز احکامهای کتاب الله و تعلیم احکامه سردار دو جهان محمد ﷺ فرموده که به شما من دوشی گران امانت گذاشته ام یکی کتاب خداست و دیگر از ما نیکی است و آخر چاره نیست از تعلیم کتاب الله و اخراج احکامها و عمل از همان جهت دیگر و ذکر از جهت دیگر و به احتیاط از درجهای قرب بتلاوت خودی همان و هم چنین گرفتن دامن اولاست از رسول الله و نیکی از همان جهت است و پاك کردن نفسها و دلها تفسیر روح البیان به ص: ۳۸۸ ج: ۲ (وَ ابتغو

الیه الوسیلة ﴿ المائدة: ۳۵﴾ به تفسیر نوشته است و اعلم ان الآیة الکریمة صرحت بالامر بابتغاء الوسیلة و لابد منها البتة فان الوصول الی الله تعالی لا یحصل الا بالوسیلة و هی علماء الحقیقة و مشائخ الطریقة والعمل بالنفس یزید فی وجودها و اما العمل وفق اشارة المرشد و دلالته الانبیاء و الاولیاء فیخلصها من الوجود و یرفع الحجاب و یوصل الطالب الی رب الارباب خلاصۀ کلام او این است که همین آیت کریمه باین وسیله یك صرائح حکم است و ازین هیچ چاره نیست چرا که وصول به خدا حاصل نمیشود بغیر از وسیله و همان علماء حقانی و مشایخ طریقه است چرا که اعمالها به اجرا که نفس خود به خود کلان میشود که همان اعمال باشارت از مرشد و یا نبی و یا ولی باشد و آخر از کلان شدن نفس خلاص میشوی و از حجاب بالا میشود و طالب رب وصل میشوی تفسیر حسینی به ص: ٤٥٨ اولیارا چنین تعریف کرده است که اولیاء جماعتی اند که لقای شان موجب یاد کردن خدا باشد و در کشف اسرار صفت اولیاء برین وجه میکنند که عنوان شریعت اند و برهان حقیقت ظاهر ایشان به احکام شرع آراسته و باطن شان بانوار فقر پیراسته تفسیر عزیزی به ص: ١٦٤ نوشته است که کسانکه اطاعت آنها بحکم خدا فرض است گروه اند از جمله همان یك گروه انبیاء است دوم گروه مجتهدین و مشایخ طریقت معرفی میکنند چنین نوشته و از جمله مجتهدین شریعت و شیوخ طریقت اند که حکم ایشان بطریق واجب نیز لازم است بر عوام زیراکه فهم اسرار شریعت و دقائق طریقت ایشان را یسر است **(فَاسْئَلُوٓا اَهْلَ الذِّکْرِ اِنْ کُنْتُمْ لَا تَعْلَمُوْنَ ﴿ النحل: ٤۳﴾)** امام ربانی مجدد الف ثانی قدس سره به مکتوب به ص: ۲۱۹ حصه ۳ که چنین فرموده است باید دانست که مرض ظاهر چنانچه موجب تعسر ادای احکام شرعیه است مرض باطن نیز مستلزم آن تعسر است پس فکر ازالۀ این مرض لازم آمد و باطباء حاذق التجاء آوردن فرض عین گشت به مکتوب به ص: ٤۹ حصه ۳ که فرموده بعد از تصحیح عقائد کلامیه و بعد از اتیان احکام فقهیه دوام ذکر الهی است حجة القاطعة یعنی **(دلائل سلوك)** تألیف

مولانا احمد علي صاحب به ص: ٨٩-٩٠ که فرضيت سلوك و دلائل نشان داده و مريد معلومات ازين جهت نظر كنی (**سير سلوك**) تصنيف محمد قاسم حنفی مكی به ص: ١٢٧-١٢٨ که نوشته است و قال النبی ﷺ من امر بالمعروف فليكن بمعروف لان الاهم فی حقك خلاص نفسك من الهلاك الابدی و تنقية قلبك من الآفات المانعة لك من مشاهدة الحق لان القلب محل نظر الحق فتصفيته فرض عين لازم لشاهده يخاطبه بغير حاسة آنحضرت فرموده است هر که امر به نيكی كند اول است اينكه به نيكی خود شروع كند چرا که اهم خبر هست بحق كه از تو نفس خلاص كردن است از هلاكت ابدی و ديگر پاك كردن دل توست از همان آفتها که مانع كننده باشد به مشاهده از حق چرا که دل محل نظر خداست و تصفيه از همان فرض عين لازمی ست تا همان وقت که بغير از حسيات بهمرا مخاطبه بكنيد و يا مشاهده از انوار كرده شود ابوالاسفار مولانا علی محمد البلخی رحمه الله به (**معمولات سيفی**) كه نام كتاب است ص: ١١ چنين نوشته است علم سلوك در بعض كتب به لفظ وجوب و در بعض به لفظ استحباب و در بعض به لفظ فرض باكتساب اين علم قول نموده اند تفصيل اينكه اگر يك شخص باشد که ازالۀ صفات مذكوره نموده باشد مانند عجب، كبر، ريا، و غيره در حق اين كس مستحب بايد گفت و آنچه بفرضيت آن مذكور است چنان الفاظ مينويسد که ازالۀ اين صفات بنصوص قطعی ثابت شده است و فعل آن از كبائر شمرده اند و اگر شخص باشد مبتلا باين صفات و صاحب كمال را در يابد و بداند که ازالۀ صفات موصوفه ازان شخص حاصل ميشود و راه ديگری به سلب نداشته باشد پس می بايد که ازان جناب بيعت نموده ازالۀ آن مهلكات نمايد زيراكه موقوف عليه فرض نيز فرض ميباشد چنانچه طهارت برای نماز فرض است و هم چنين صاحب به (**حجج البينات**) نام كتاب است ص: ٤٢ که نوشته است فاعلم ان علم التصوف من اعظم العلوم فضلا بعد كتاب الله و سنة رسوله لان شرف العلم و عظمته بالمعلوم و ذلك ذات الله تبارك و تعالى عند صوفية

الصافية كما قال اعلمهم و اعرفهم مولانا جلال الدين البلخی رحمه الله قدس الله سره فی المثنوی

علم حق در علم صوفی گم بود * این سخن کی باوری مردم بود

فاجاب بقوله الشریف

علم حق ای جان صفات حق بود * علم صوفی محض ذات حق بود

این مبارك فرمود که تصوف بعد از کتاب الله و سنت رسول الله ﷺ یك کلان علم است این بهتر است چرا که شرافت علم به معلوم مربوط است و معلوم این علم به خودی ذات خدای تعالی است (**جواهر غیبی**) تصنیف از سید مظفر علي شاه صاحب به ص: ۲۰۲ نوشته است پس بر وی این آیت کریمه (**قُلْ اِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّوْنَ اللّٰهَ فَاتَّبِعُوْنِی یُحْبِبْكُمُ اللّٰهُ** * **آل عمران: ۳۱**) متابعت آن سرور ظاهر و باطن فرض شد ظاهر متابعت بمرتبهٔ نبوت است که حضرت رسالت پناه بواسطهٔ حضرت جبرائیل اسرار توحید از حق تعالی اخذ می نمود پس جماعت کثیر در متابعت ظاهر آن سرور مانند و فرقهٔ قلیل باسرار ولایت بهرمند و در متابعت باطن آن سرور پرداختند حضرت سید عالم مأمور بودند که اسرار مرتبهٔ ولایت بی طلب صدق بکس نفرمایند و تا الحال من نسبت درین فرقه معمول است روزی آن حضرت ﷺ در مضمون نشسته بودند که هر کس احوال شرائع می پرسید و از احوال باطن پرسان نمیکنند همان زمان بخاطر اسد الله گذشت که بموجب فرمان جناب الهی احکام شرائع ازان حضرت مؤاخذه نموده متابعت ظاهر آوردند اما از احوال راز باطن خبر ندارند تا متابعت بجا آورده می شد پس بخدمت رسالت پناه رسید سؤال کرد آن حضرت فرمود که مرا فرمان چنین است که بی طلب این راز بکس نگو پس این اسرار بفرقهٔ صوفیه رسید چند سال قبل و بعض منکرین گذشته به طریقت اعتراضات شده بود که موضوع بر محل به اثبات از اتحاد اسلامی دار الافتاء زیر بیان شد و نام دار الافتاء بفرضیت و جهت فرضیت سلوك یك مفصلا و مشرحة فتوی صادر

كردن كه به ٢-٣-٤- سه صفها و بعض جهت جمله و مريد معلومات اين جا ذكر ميكنيم قال الامام ابومنصور الماتريدى رحمه الله ان هذا الطريق ليس فى طوله و قصره المسافات التى تسلكها الا نفس لتطأطأها بالاقدام على حسب قوة النفس و ضعفها بل هو طريق وصول القلوب فتقطعه بالافكار على حسب العقائد و البصائر و اصله نور سماوى و نظر الهى العبد ينظر به نظرة فيرى بها امر الدارين بالحقيقة ثم هذا نور بما يطلبه الشخص مائة سنة و يصرخ فيها و يبكى فلا يجده و لا اثر منه و منهم من وفق فى ستين سنة و منهم من وفق فى سنة و منهم من فى الشهر و منهم من فى ساعة و منهم من فى لحظة و قوله عليه السلام على ما فى عين العلم (**اذا ادخل النور فى القلب انشرح**) اى عاين الغيب و قال فى التتارخانية و اما علم المكاشفة فلا يحصل بالتعليم و التعلم و انما يحصل بالمجاهدة التى جعلها الله تعالى مقدمة للهداية حيث قال تعالى (**و الذين جاهدوا فينا لنهدينهم سبلنا** * **العنكبوت: ٦٩**) من كتاب (**جامع الاصول**) ص:٩٧ فى رسالة الفتوحات للقاضى زكريا الطريقة سلوك الطريق و الشريعة اعمال شرعية محدودة و هما و الحقيقة ثلاثة متلازمة لان الطريق اليه تعالي ظاهر و باطن فظاهرها الطريقة و الشريعة و باطنها الحقيقة و المراد من الثلاثة اقامة العبودية على وجه المراد من العبد انتهى قال ابن عبد الرزاق فى (**رد المحتار**) ص: ٤٥ جلد اول و اعلم ان سلوك طريق الحق من اخلاق الانبياء و المرسلين و الصالحين خلاصة عبادة الله يكى اصحاب البحث و الافكار كه ايشان را علماء و حكماء گويند دوم ارباب الكشف و الابصار كه ايشان را عرفاءً و اولياء خوانند آنچه تو در آينه بينى عيان پير اند حشت بيند بيش ازان ملخصا از جواهر السلوك و الطريقة هى كمال متابعة النبى ﷺ اعتقادا و اخلاقا و اعمالا و سيرة و نوعا و نية الى ان تركوا الاغيار تقصرهم انظر الى رب الدار فجعل الله قلوبهم معادن اسراره و خصهم من العالمين بصوانع انواره صفاهم الله من كدورات الاركان و رقاهم الى الملكوت من الاكوان سبقت لهم من الله الحسنى و الزمهم كلمة التقوى فهم اقوام فهموا عن الله و طرحوا ما سوى الله تعالى اساروا الى الله قلوبهم

عريشة و ابدانهم عن الخلق وحشية ارواحهم فى الملكوت طيارة و اشباههم فى الملك سيارة ص: ١١٠ الوسيلة همدى نام دار الافتاء از انجيز محمد عزيز خان بخواستن ديگر فتوى صادر كردن جمله ماتحت در بين است فاعلم ان التصوف شعبة من الفقه لكون الفقه عبارة عن معرفة النفس ما لها و ما عليها كما حكى عن ابى حنيفة و لا يخفى ان معرفة الطريق القرب الى الله علما و عملا داخل فى ذلك بل هو الفقه فى الحقيقة و الفقيه هو المتقرب الى الله بعلمه و عمله لا العالم بالاحكام و الدلائل فقط و هو المراد بقوله عليه السلام **(فقيه واحد اشد على الشيطان من الف عابد)** اى الفقيه العامل بفقهية المتقرب الى الله بعلمه و عمله قال الله تعالى **(انما يخشى الله من عباده العلماء * فاطر: ٢٨)** ذكر بكلمة فافتض العلم و الفقه عمن يخشى الله اصطلاح العلماء للاخرة ان الطريق مسدود الى نيل المعارف و مقامات القرب الا بالزهد و التقوى و كمال الزهاد يصير العبد راسخا فى العلم و العمل و هو التصوف بعينه و الرجل هو الصوفى حقا فانشدكم الله هل هذا عن الابتداع فى شئ و هل هذا محال اصلا فى الشرع كلا و حاشا بل هو الشرع بعينه و هو مقصد الشرائع كلها و بالجملة فالتصوف عبارة عن عمارة الظاهر و الباطن و اما عمارة الظاهر بالاعمال الصالحة و اما عمارة الباطن فبذكر الله و ترك سوء و تحلية بالاخلاق الحميدة و تطهره عن الانجاس الاخلاق الذميمة **(اعلاء السنن)** ص: ٤٣٨ مصنف مظفر احمد عثمانى لا شك فى فرضية علم الفرائض و علم الاخلاق صحت العمل موقوفة عليه و علم الحلال و الحرام و علم الرياء لان العابد محروم من ثواب عمله بالريا و الحسد و العجب هما يأكلان العمل كما تأكل النار الحطب رد المحتار ص: ٣٢ سطر اول كشف الظنون الصحابة رضوان الله تعالى عليهم اجمعين كلهم صوفيون لان التصوف عبارة عن تصفية القلب و تزكية النفس و الاخلاص الدائمى مع الله و هم كلهم موصوفون بهذه الصفات و بعد زمن الصحابة و التابعين و اتباعهم لما ظهرت البدعة و شاعت الغفلة خص التصوف باسم عليحدة

در **(تتمه)** مصنف صدر المدارس مدرسۀ نور المشايخ الواقع فى الغزنة ص: ٦ در

ص: ٣٦ (**دلائل سلوك**) چنین بیان داشته هو علم التصوف یعلم به احوال تزکیة النفوس و تصفیة الاخلاق به تعمیر الباطن و الظاهر سبیل السعادة الابدیة و یحصل به اصلاح النفس و المعرفة و رضاء الرب و موضوعه التزکیة و التصفیة و التعمیر المذکورات و غایة نیل السعادة الابدیة قال الامام مالك رحمه الله من تصوف و لم یتفقه فقد تزندق و من تفقه و لم یتصوف فقد تفسق و من جمع بینهما فقد تحقق (**دلائل سلوك**) ص: ٢٠ از اتحاد اسلامی دار الافتاء یك فتوی بعضی ازین موضوع مربوطه جمله بعربی لسان فوقا ذکر شده است که حاصل کلام به لسان فارسی که به تحت ذیل است گفته است امام منصور ماتریدی رحمه الله از همان راه نیست که این درازی و یا کوتاه از مسافت به حساب بواسطهٔ قدمها قطع میشود بلکه این طریقه قوة النفس و ضعف او باندازهٔ که زود یا دیر قطع میشود بلکه این طریقه وصول از دلها ست که از عقائد و بصیرتها به اندازهٔ که قطع میشود به اصل که یك آسمانی نوریست یا الهی نظر است که بنده به همین همه و هردو جهان کارها به حقیقت که نظر کنی و عقب ازین نور یك شخص صد سال آواز گریان کند پیدا میکند و بعض مخلوق به ٦٠ سال باشد و بعضی به سال بعض بماه بعض یك ساعت بعضی بیك لحظه پیدا میکند این قول پیغمبر ﷺ که به عین العلم است هر وقت که نور داخل شود بدل شرح صدری نصیب شود یعنی غائب باو ظاهر شود و به تاتارخانیه گفته است که علم مکاشفه حاصل نمیشود به تعلیم و تعلم لیکن حاصل میشود به همان کوشش که گردانیده باشد الله جلّ و علا از جهت مقدمه به هدایت چنانچه الله جلّ جلاله فرموده است همان کسان که کوشش میکنند راه مارا تحقیق بدیشان راه خود مینمایم (**جامع الاصول**) کتاب به ص: ٩٧ به رساله از (**فتوحات**) که قاضی به زکر یا صاحب منسوب است نوشته (١) طریقت بسلوك راه مربوط است (٢) شریعت محدود عملهای شرعی است این هردو و حقیقت باهم هم لازم و ملزوم یك دیگر اند چرا که همان راه از برای خدای تعالی است ظاهر و باطن دارد که شریعت ظاهر است و طریقت

باطن است و مقصد ازین سه اقامه بندگی است علی وجه المراد و (**رد المحتار**) ص: ٤٥
ج: ١ که نوشته که فهمی خوب سلوك راه حق است که اخلاق انبیاء و رسولان و
صالحین است که خلاصه عبادة خداست که یك صاحبان بحث و فکرها هستن باین
علما و حکما میگویند (٢) صاحبان کشف و بصیرتها هستن که این هارا عرفا و اولیا
گویند که همان بتو این آشکارا میشود پیر تو ازین خوبی نظر نمیکنی از جواهر سلوك
خلاصه همگی شد طریقت کامل متابعت سردار دو جهان است که به عقیده باشد و
اخلاقها باشد و به عمل باشد یا که به خوبی باشد اگر که همان به طریقه عادت سردار
دو جهان کرده باشد اگر که از نظر کوتاه گذشته باشد و خدای تعالی گردانیده باشد
دلهای اولیاء معدنهای شان از اسرار خدائی و خاص کرده باشد الله به سبب تجلا از انوار
الهی یا صفا کرده باشد خدا از همه کدورات که قبلا باو شده بود و از طرف خدا نیکی
لازم گردیده شده باشد که کلمه پرهیزگاری از همان گروه است که از طرف خدا باین
ها است و غیر از خدا دیگر همه بالا کرده باشد که ولی خدا جور میشوی دلها بعرش و
بدنها به مخلوق گردد و روحا به ملکوت است ص: ١١٠ «الوسیلة» همین است نام دار
الافتاء از انجیز محمد عزیز به خواستن دیگر فتوی صادر کردن که پائین جمله این است
فهمیدی که تصوف یك شعبه از فقه است چرا که فقه شناختن نفس و آنکه به نفس
مربوط باشد عبارت است چرا که از ابوحنیفه رحمه الله هم چنین روایت شده است
نکته است که شناختن همان راه که به خدای تعالی نزدیك باشد به علم و عمل که همان
درین داخل است بلکه همین هم فقه است به حقیقت و فقیه همان کس است که بعلم و
عمل همه به خدا نزدیك باشد نه همان عالم که احکام و دلائل یاد کرده بس و همان مراد
ازین قول پیغمبر علیه السلام است که یك فقیه از هزار عابدان سخت تر است بر شیطان
یعنی عامل فقیه که به سبب علم و عمل همه به خدا نزدیك شده باشد خدا جلّ جلاله
گفته بیشکه از خدا ترس ناك علماء است به بنده گان و اصطلاح از علماء از جهت

آخرت استعمال میشود و قرب معارف بمقام نمیشود رسیده مگر همه به زهد که کمال زهدی نصیب شود که راسخ فی العلم و عمل خود شود و همین عین تصوف است و همین شخص حقیقة عین صوفی است الله جلّ و علا بما نصیب کند و هم چنین آیا باین تصوف از بدعت چه شی هست او آیا این از همان جمله است که به شرح اصل ندارد هم چنین نیست بلکه همین بخود بعینه شرع است و هم چنین کل شریعتها مقصد است پس تصوف از ظاهر و باطن اصلاح تام است که اصلاح ظاهری به اعمال صالحه باین محکم است و اصلاح از باطن حل میشود که همیشه ذکر کنی و خدا نه غیر و همه اشیارا گذاری و به نیك اخلاق خود را شائسته کنی و از بد اخلاق ها خودرا پاك کنی **(اعلاء سنن)** به ص: ٤٣٧ و یا ص: ٤٣٨ مصنف مظفر احمد عثمانی شك نیست به فرضیت از علم فرائض و فرضیت از علم اخلاق چرا که صحت عمل باین موقوف است و علم حلال و حرام یا علم ریا چرا که عابد از ثواب عمل محروم یا هر عملی که با حسد و عجب و ریا کرده است چرا که این عملهارا میخورند مثل چوب که اورا آتش میخورد ص: ٣٢ ج: ١ رد محتار! کشف الظنون الصحابة رضوان الله تعالی علیهم اجمعین همه شان صوفیان بودند چرا که تصوف عبارت از تصفیۀ قلب و تزکیۀ نفس است و دیگر همیشه به خدا اخلاص دار است و اینها همه موصوف باین صفتها بودن و بعدا بعد از زمانۀ صحابه و تابعین و تبع تابعین و هر وقت که بدعت ظاهر شد و غفلتها زیاده شد خاص کرده شد تصوف بنام علیحده در **(تتمه)** مصنف صدر المدارس مدرسۀ نور المشایخ الواقع فی الغزنه به ص: ٣٦ **(دلائل سلوك)** چنین نوشته است تصوف علم از تصرف است نفسها را تزکیه به احوالها و تصفیه از اخلاقها کنی به جور کردن ظاهر و باطن همه ازین جهت نیك بختی همیشه و حاصل میشود باین همه اصلاح نفس و شناختن رضای الهی امام مالك صاحب گفته است که تصوف کنی و فقه حاصل نکنی خودرا زندیق کردی و فقه حاصل کنی و تصوف نکنی که به حقیقت خودرا فاسق کردی یاد داشت بعضی

علماء که باطن از تصوف و صوفیهٔ کرام عناد و دشمنی باشد از امام مالك رحمه الله از اقوال شاگردان و عوام را دلیل گیری که از طریقه تیر نشود علم ندارد خدا شناسد چنین مخلوق تابعین و خبر شنیدن که خدا کور و کر پیدا کرده باشد که گوی عقلا است تو باید بگوی که تو علم کردهٔ تو مرید هستی و مریدان تو که هست و مریدان نداری که نقص است که هست که حالا ناقص ماندهٔ یا که مرید نیستی تو از همان قول فاسق هستی خبر هستی اسناد از امام مالك رحمه الله از همه علم همان موجود مروجه فنون استخراج نیست چرا که همان وقت که تصنیف نبود بلکه از امام مالك رحمه الله مقصد همان علم است که درین درج است اقرار اسناد و دلائل فوق الذکر در فرضیت تصوف بقدر ضرورت دینی بفرضیت عین کدام شك و شبهه وجه ندارد و از قدر ضرورت اضافی فرض کفایه میباشد اصل و مأخذ آن هم در اسناد و مسائل فوق الذکر صراحة ذکر گردیده است و پیری و مریدی بغیر از تعلیم و تعلم کدام چیزی دیگر نیست چنانچه در مسئله **(رد محتار)** از فوق بصراحة فهمیده میشود کدام بدعت نمی باشد و چهارم طریقه از اکابر دین و اساتذه مایان بوراثت و معمول مانده بنصوص دین ومقتضیات دینی مایان تفاوتگر ندارد حق و ثابت میباشد حکیم امت مولانا اشرف علي تهانوی **(تکشف)** نام کتاب به ص: ٧ که نوشته که این مثل احکام ظاهری و این احکام باطنی بعمل تعلق دارد فرض و واجب است **(حقیقت تصوف و سلوك)** نام کتاب که نوشته است مجدد ملت فرموده که من باین زمانه گویم اهل الله که صحبت فرض عین است که فتوی میدهم باین زمانه که اهل الله و خاصان حق چنین میشود مگر فعلا نمیشود و بعض شبهه میدانند و تجربه معلوم است که امروز و فردا که ایمان سلامت ذریعه است صرف صحبت اهل الله است ص: ١٤٦ به همین کتاب و دیگر جای تو می فهمی که پیر و مرید چه چیز است مولانا صاحب نوشته مگر یك شخص مسلمان مصداق نیست و درین بیعت فرض است ص: ٥٨٦ - ٥٨٧ مکمل همه را نظر کنی و مزید معلومات به ص: ٢٥٦ **(تکشف)** و یا

ص: ٤١ بکتاب تشرف بمعرفت احادیث التصوف اگر شخص گفت که صحابهٔ کرام و از علوم باطنه بی حصه بودن این خبر بی بنیاد است از همین بحث یك اندازه در پیش تر شد و خوب از جهت وضاحت این (**احیاء العلوم**) ص: ۱۷ ج: ۱ چند جمله بیان کرده و ما فضل ابوبکر رضی الله تعالی عنه علی الناس بکثرت الصیام و لا بکثرت الصلوة و لا بکثرة الروایة و لا فتوی و لا کلام و لکن بشیئ وقر فی صدره کما شهد له سید المرسلین فلیکن حرصك فی طلب ذلك السر فهو جوهر النفیس و در المکنون و لما مات عمر رضی الله تعالی عنه قال ابن مسعود مات تسعة اعشار العلم فقیل أتقول ذلك و فینا جلة الصحابة فقال لم ارد علم الفتیا و الاحکام انما ارید العلم باللّه تعالیٰ و کان شهرة ابی بکر الصدیق رضی الله تعالی عنه بالخلافة و فضله بالسر الذی وُقّر فی قلبه و کان شهرة عمر رضی الله تعالی عنه بالسیاسة و کان فضله بالعلم باللّه الذی مات تسعة اعشار العلم بموته و به ص: ۷۳ ج: ۱ که نوشته است و قال علي رضی الله تعالی عنه و اشار الی صدره ان ههنا علوما جمة لو وجدت لها جملة! امام غزالی رحمه الله فرموده که نیست بهتری ابوبکر صدیق از مخلوق بزیاد روزه ها و نمازها و نه فتوی و احکام لیکن فضیلت او به یك شی بود که همان به سینهٔ او گذاشته شده بود چرا که شاهدی گفته است ازین خبر سردار دو جهان خامخا این بوده کوشش توبه پیدا کردن سر است این یك نفیس جوهر پنهان درّ است هر وقت که حضرت عمر رضی الله تعالی عنه وفات شد ابن مسعود فرمود که (۱۰) حصه از علم (۹) حصه مرده شد باین گفته شد که این خبر کسی میکند که بما کلان کلان صحابه زنده است و ابن مسعود فرمود که مقصد من از علم فتوی و احکام نیست مقصد من علم باللّه است شهرت ابوبکر صدیق به خلافت بود لیکن فضیلت او به همان بود که بدل او مستقر شده بود و شهرت حضرت عمر رضی الله تعالی عنه همه به سیاست بود لیکن فضیلت او به علم باللّه بود و همان علم باللّه که بمرگ او از (۱۰) حصهٔ علم (۹) حصهٔ علم مرده شد به ص: ۷۳ ج: ۱ (**احیاء العلوم**) نوشته است حضرت

علي گفته بود و در سینهٔ خود اشارت کرد و همان جا زیاده علمها است و اگر کسی پیدا کرده باشد که این علوم باو بارکی باشد (**ازالة الخفاء عن خلافة الخلفاء**) تصنیف از شاه ولی الله صاحب به ص: ١٤٢ ج: ٢ که نوشته است اما توسع فارق اعظم در علوم احسان و یقین که الیوم باسم علم التصوف و علم سلوك مشهور شده بیش ازان است که استیعاب آن مرجو باشد و مارا مناسب می نماید که بعض مباحث این فن نویسم در رسالهٔ علیحده سازم تا موجب ترتیب و فائده باشد معرفت قدر فارق اعظم و معرفت آن که این علوم از خلفاء ثابت شده نه بدعتی است که من بعد پدید آمده است کما ظن من لیس له نصیب فی علوم الحدیث و به ص: ١٤٣ ج: ٢ که نوشته که علوم حالیه از فارق اعظم دو قسم علوم شائع شده (١) کرامات خارقه (٢) تربیت مریدان فارق اعظم این همه مباحث را قولا و فعلا بیان فرموده و به هزارها این فن ترقی نموده و او علم صوفیه است بعلوم تصوف در امت مرحومه بعد حضرت ﷺ امت مرحومه آن حضرت تربیت نموده چه اصحاب آن حضرت و چه تابعین و افاده حکم مواعظه نموده خطابا للحاضرین و کتابا للغائبین هر چند استیعاب این مبحث خصوصا درین رساله نیست نکتهٔ ما لا یدرك کله منظور نظر است و همین کتاب به ص: ١٨٥ ج: ٢ از عبد الله ابن مسعود مناقب بیان کرده و به آخر چنین نوشته است و غیر ذلك من مناقب لا تحصی و هو مع ذلك صحبت امیر المؤمنین عمر بن الخطاب و شهد بتأثیر صحبة فی نفسه یعنی صحابهٔ مبارك چه اندازه مناقب و هم چنین خودی حضرت عمر صحبت کرد و از همان صحبت به تأثیرات خبر دار شده بود و اگر کسی گوید که این چهار طریقه بکدام سلسله ها تا همین وقت رسیده است و همان سلسلهٔ تصوف به کتابها هسته خاصا به سلاسل اربعه و (**تاریخ اولیاء**) تصنیف ملا علي محمد البلخی رحمه الله و (**سراج العارفین فی تراکم ظلمات المنکرین**) تألیف مولانا غوث محمد جان صاحب اگر مطالعه کنی مطلب به موحل شود و اگر کسی گوید که امامان مذاهب صاحبان علم باطنی نبودند این خبر صحیح نیست چرا که

امام غزالی رحمه الله در (**احیاء العلوم**) به ص: ۱۸ ج: ۱ تا ص: ۲۳ مذهب امامان و مناقب بیان کرده که همان رهوش صوفیهٔ کرام است چنانچه به ص: ۱۸ که نوشته است الفقهاء الذین هم زعماء الفقه و قادة الخلق اعنی الذین کثر اتباعهم فی المذاهب خمسة محمد بن ادریس الشافعی، مالك، احمد بن حنبل، ابوحنیفه نعمان بن ثابت رحمهم الله تعالی وسفیان ثوری رحمه الله و کل واحد منهم کان عابدا و زاهدا و عالما بعلوم الآخرة و فقیها فی مصالح الخلق فی الدنیا و مریدا بالفقه لوجه الله تعالی ابن مبارك میفرماید که فقهاء همان کس است که زیاد عالمان خلق اقتدا مراجع است و همان از همه زیاده خلق پیروی دارند (٥) کسان است و چهار مذاهب امامان و یکی سفیان ثوری است و هر یك عالم و زاهد عابد بعلمهای دنیا و آخرتی عالم بودند و اینها همه از جهت رضای خدا بودند و اگر کسی گفت که امام اعظم پیر او کدام است و پیران امام را (**حجة السالکین**) به ص: ۹۳ چنین معرفی کرده پیر طریقت حضرت امام اعظم در نزد بعضی فضیل عیاض است و در نزد اکثر امام جعفر صادق است حضرت امام اعظم دو سال اخیر عمر خود مشغول علم طریقت گشته و قول اصح که امام صاحب دو سال قبل از اجتهاد مشغول طریقت گشته بود ازین جهت اکمال در اجتهاد گشته بود ازین جهت فرموده اند (لولا سنتان لهلك النعمان) کذا فی رد المحتار اگر کسی گفت که امام اعظم صاحب طریقت بود مریدان او کیست به ص: ۳ فتوی اتحاد اسلامی که ذکر است در ص: ٤٤ رد المحتار چنین تذکر یافته و قد قال الاستاذ ابوالقاسم القشیری فی رسالته مع صلابته فی مذهبه و تقدمه فی هذا الطریق سمعت الاستاذ ابا علیا الدقاق یقول انا اخذت هذه الطریقة من ابی القاسم نصرآبادی و قال ابو القاسم انا اخذتها من شبلی و هو اخذها من سری السقطی و هو من معروف الکرخی و هو من داود الطائی و هو اخذ العلم و الطریقة من ابی حنیفة رحمهم الله تعالی و کل منهم اثنی علیه و اقر بفضله فعجبا لك یا اخی ألم یکن لك اسوة حسنة فی هؤلاء السادات الکبار کانوا متهمین فی الاقرار و هم ائمة هذه الطریقة و ارباب

الشريعة و الحقيقة و من بعدهم فی هذا الامر فلهم تبع رد المحتار ص: ٤٥ ج: ١ يعنی ابوعلي الدقاق صاحبُ از قاسم نصرآبادی و او از شبلی و این از سری السقطی و این از معروف کرخی و این از داود طائی و این علم و طریقت هردو را از ابی حنیفة رحمه الله کسب کرده است و هر یك طریقت را صفت کردن و به تو تعجب است که این قدر مخلوق عزت مند و تو درین باره اقتدا بایشان نمیکنی ابو الاسفار مولانا علي محمد بلخی رحمه الله به ص: ٤٨ (**تأریخ اولیا**) که حضرت داود حالات بیان کرده و نوشته که این مبارك به صحبت امام اعظم مشرف شده بود اگر کسی گوید که این تنها از امام اعظم تصوف حالات بود و از اماان و مجتهدین طریقت کجا ثابت است و امام مالك رحمه الله خودی او فرموده است که همان کس فقه حاصل کند و تصوف را نکند و به حقیقت خودرا فاسق کرده و همان کس که همراه مخلوق غم فسق باشد و خودرا ولی کند و دیگر طریقت حالات (**جواهر غیبی**) که یك ضخیم کتاب است از سید مظفر علي شاه صاحب تصنیف است به ص: ٢٣٢ که نوشته حضرت امام اعظم نعمان بن ثابت کوفی بآنکه وفور علم و عقل از همه داشت و مجتهد و صاحب مذهب شریعت بود بجهت صحبت و شرط ادب طریقت که واجب است بیعت حضرت امام جعفر صادق نموده و خرقت اجازه ازو پوشید و تلقین ذکر و فکر ازو گرفت و نیز خرقهٔ اجازت تبرکا از حضرت فضیل عیاض پوشید و ذکر ازو گرفتْ حضرت امام شافع رحمه الله که مجتهد و اوتاد وقت بود ارادت به حضرت عبیرهٔ بصری رحمه الله آورد بیعت با او کرد و خرقهٔ اجازت ازو پوشید و حضرت امام احمد ابن حنبل رحمه الله به بشر حافی رحمه الله بیعت کردند و ازو خرقه پوشید و حضرت امام محمد ارادت بحضرت داود طائی آورد و بیعت و خرقه ازو پوشید وحضرت امام ابویوسف رحمه الله به حضرت حاتم اصم بیعت ومرید شد وحاتم مرید شقیق بود ابوعلي کنیت او بود که به توضیحات فوق اهمیت از تصوف باجماع دائمهٔ اربعه بود چنانچه ثابت بکتاب الله و حدیث ازین ثبوت قبلا

شما مطالعه کردید و اگر کسی گفت که مفسرین از علم باطن واسرار بی خبر بودند واین هم صحیح نیست چرا که تفسیر روح المعانی به ص: ٦ ج: ١ که نوشته است و کثیر من المفسرین الواقفون علی اسرار یعنی زیاد از مفسرین از اسرار با خبریت داشتن و هم چنین به ص: ۷ که نوشته است چنین فرموده است قال ابن مسعود رضی الله عنه من اراد علم الاولین و الآخرین فلیتل القرآن و من المعلوم ان هذا لا یحصل بمجرد تفسیر ظاهر و قد قال بعض من یوثق به فکل آیة ستون الف فهم و روی عن الحسن قال قال رسول الله ﷺ (**لکل آیة ظاهر و باطن و لکل حرف حد و لکل حد مطلع**) قال ابن نقیب ای ظاهرها ما ظهر من معانیها لاهل العلم بالظاهر و باطنها ما تضمنه من اسرار التی اطلع الله علیها ارباب الحقائق مطلب این است که ابن مسعود گفته است اگر کسی مقصد باشد به علم اولین و آخرین حاصل کند قرآن است و زیاد کار صرف به تفسیر ظاهری حاصل نمیشود و بعضی معتبرین مخلوق گفته که هر آیت را هزار تأویل است و هم چنین از حسن رحمه الله روایت است که سردار دو جهان فرموده است هر آیت ظاهر و باطن دارد و هر حرف را حد است و هر حد را مطلع ابن نقیب گفته ظاهر این آشکارا میشود صاحبان علم ظاهر بر ظاهر معنی است و باطن بهمان کس معلوم میشود که از همان اسرار خبر دار باشد و کدام کس که صاحبان حقائقها خداوند نصیب کرده باشد

تنبیه: و در تشریحات فوق چنین ثابت شد که تصوف از فقه است از ارکان یك رکن است و کسب بغیر از علم به کند همان کس را فقیه کامل نمی توانی گفته و همچنین تصوف از علم یك رکن است که بغیر از کسب از تصوف تنها علم ظاهری اگر کرد یك کسی نمی توانی عالم گفته و الله جلّ و علا از همان رسول ﷺ که علماء و فقها و کدام فضائل بیان کرد و از همان مراد کامل علم و فقه است و همان علماء و فقهاء به حق هستند که عالمان جامع از ظاهر و باطن باشند و دیگر ازین ها هم ثابت شد که صوفیهٔ کرام هم عالمان میباشند تنها عالمان علم باطن و علم ظاهر هم خودی او باشد تا

آنکه عالم جامع شود و همان آیتها و احادیثها که فضل عالم به عابد ثابت می کنی و ازان مراد همان امی عابدان است که بعلم شریعت امی محض و از راه طریقت بی خبر باشد صرف بعقل و فکر خود به استدلال خود شیخی دوام میدهد و همان علماء که شاگردان و یا عوام را علم باطن محض یك شیخی معرفی کند و از فرضیت او انکار کند بعوض او منطق و ریاضی و غیره علوم مباحی او ترغیب و تشویق میکند و از خیال من به اشتباه عظیم که واقع است چرا که اینها عالمان علم ظاهری میباشند همان که هست عالمان علم باطن است که اینها عالمان علم شریعت است و همین عالمان علم طریقت است که آنها عالمان علم قال است و اینها عالمان علم حال است که اینها عالمان علم معاملی است و آنها عالمان علم مکاشفی است و اگر یك شخص گفت که من فرضیت و اهمیت علم سلوك قبول دارم لیکن چنین جای نمیتوانم پیدا کنم که همان تحصیل علم باطن میشود و به همین شخص از صرف من عرض است که اولا ازین گروه فرقۀ پیدا شده خودرا نگاهدارد و عقیدۀ اهل سنت و جماعت این است و شناسی و به همان عقیدۀ خودرا جور کنی و از چشم خود عینك بدگمانی دور کنی بدل خود از گناهان نادم و پشیمان شوی آینده از کدام گناه و خیالات از دل خود دور کنی و به خدا عاجزی شروع کنی درین هم طریقۀ مسنونه است که استخاره بکنید و خدای تعالی بر تو او یك خود نشان میدهد چراکه خدای تعالی وعده کرده است که اگر شخص به راه راست فائده کوشش کند خامخابا و شاید یك یا به هفت شب مسلسل بکنی حقیقت کار بتو معلوم میشود زیاده مخلوق مرشد کامل و مکمل غاب میگزارند یك پلو دیگر پلو سر گردان میگردن لکن اینها علامه نمی شناسند بعضی مردم همان شخص مرشد کامل میگویند که به لنگر او گوشت و پلو زیاده باشد و بعضی مخلوق همان کس کامل میگویند که دم و تعویذها زیاده مشهور باشد و بعض همان عقیده دارند که بزانو نوشته است چهله پخته میکند و بعضی مخلوق به همان کس عقیده بسته میکند که از دنیا بی تعلق باشد مثل پیشه دارد

جمع میکند و تزوج نمیکند از اجتماعی زن بی زار باشد و بعضی مخلوق به همان کس عقیده دارند که از شریعت مخالف است که مغیبات بیان میکند عقیده از کامل دارند و بعضی همان را کامل و بزرگ میگویند که کافر منافق صاحب بدعت اهل هوا فاسق مؤمن و ولی همه را به یك چشم مینگرد و هر کس را بخنده و محبت دهن را خلاص میکند و بعضی مخلوق همان کس را خوب شخص میگویند که به هیچ کس کار ندارد این محتل است دست بر دندان گرفتن که بز بپای خود و میش بپای خود و بعضی بزرگ همان کس را میگویند که منحصر باشد که پدر او نیك و خوب تیر شده باشد و بعضی مخلوق همان کس زیاده عقیده مند باشد چنانچه علم ظاهری فنون زیاده نام و شهرت رسیده باشد لیکن از من به فکر به پیر کامل علامت همان است که از سلوك کتابها نوشته و دیگر در پائین مواد مطابق باشد

١) سردار دو جهان ﷺ علامة ولی را نشان داده که **(اذا رؤا ذکر الله)** یعنی ازین بدیدن یك شخص که یاد تو از خدا آمد یا اینکه درین به صحبت و توجه ببرکت از کار باطنی شروع و به ذکر خدا دوام دار دلها بماند

٢) علامة دوست خدا این است که از همان از دوستان همه دوست ومحبت نگاه دارد واز دشمنان خدا زیاده سخت دوشمنی بکند وخودرا نگاه دارد این قدر که یك شخص دین خدا را بدادن و خرابی باشد باین شخص دوشمنی زیاده باشد و همیشه دوشمنان دین که همان کفر باشد که اهل بدعت یا اهل هوا یا جبریه قدریه معتزله روافض خوارج مجسمه و غیره باشد و این گروها به نکتهٔ این خرابی و نا بود این گروها مقابله بکند

٣) دوستی خدا علامة این باشد که زیاده خدارا یاد کند که همان لسانی باشد یا قلبی یا جهری چرا که سردار دو جهان فرموده اگر کسی بیك شخص زیاده گران باشد همان را ذکر زیاده میکند تا اندازهٔ باین ذکر کثیر به وجه خدا بیاد او همان اوامر بوقت خود اجراء و از نواهی خودرا نگاه داشتن و سنتها و طریقهای آن حضرت ﷺ پابند

بماند ازین جهت که ظاهر او به شریعت محمدی شائسته و باطن او بذکر عشق محبت فیوضات و اسرار الهی آراسته باشد مرکز جور میشود

٤) علوم ظاهری که به حد آن قدر علم ظاهر است فهمیدگی دارد و هم چنین باید بیك کامل و معروف پیر که سلسله بغیر انقطاع تا آن حضرت رسیده باشد خلیفهٔ او مجازا باشد که از همان اذن باید یا کتبی باشد یا به مخلوق پیش باشد تا از شك و اشتباه او پاك باشد

٥) پیر کامل باید عاشق رسول الله باشد که همان ثبوت و از همان مبارك کامله اتباع واز سنتها پیروی و از بدعتها خود را نگاه داشتن و هم مبتدعون را مقابله و مجادله است ودیگر اینکه علامة عشق باو این است که از همان مبارك مدح ونعتها زیاده گوید یا بمداحین و نعت خوانان محبت دارد وهمیشه بآنحضرت ﷺ اوصاف آنرا بیان میکند چرا که اگر کسی بیك شخص زیاد گران (دوست) باشد یاد اورا زیاده میکند

٦) ام خلق باشد باخلاق حمیدهٔ همه‌را داشته باشدواخلاقهای فاسده وشیطانی نباشد

٧) خودی او و همه مریدان و محبین و باین فوق اوصاف لائق گرداند که همان باطن توجیهات و دعاها بزریعه باشد یا ظاهری مواعظها و نصیحتها باین شکل باشد

٨) و همین صحبت ببرکت توجه به مخلوقها وجد نصیب میشود صاحب مکشف میگردی و صاحب فراست و بصیرت جور میشوی بعضی بخوارق و کرامات میباشند بعضی را برؤیای صادقه نصیب باشد مطلب این است که هر کس استعداد مطابق و الله جلّ و علا باولیاء کمالات نصیب میکند و کسی را همه و کسی را نیم و کسی یك و کسی شمعه لیکن حیات لطائف ها باید هر مریدرا حاصل باشد چرا که مقصود است دیگر استقامت به شریعت مقصود است دیگر الله جلّ و علا رضای او حاصل باشد این سه شیها مقصود او است و دیگر کمالات ضمنی و اینکه اگر در مواد فوق مطابق پیر پیدا کنی مرید شوی و مقصد خودرا حاصل کنی و اگر نبود از من

گنهکار به نوشته باور بکنی و دربار عالیه سیفیه مجددیه واقع به کجوری باره است مراجعه بکنی و این عاجز را از دعا فراموش نکنید الحمد لله که ختم شد این کتاب فرضیت سلوك بروز چهار شنبه به تاریخ اول اسد سنة ۱۳۷۱ هـ. مطابق ۱۹۹۲/۷/۳ عیسوی این بود تاریخ قبلا که لسانی پشتو تصنیف شده بود و بعدا که منقول شد از پشتو بسوی فارسی به تاریخ ۱۲ رمضان سنة ۱۳۷۱ شد **بیت:**

قاریا بر من مکن قهر خطاب * گر خطائی رفته باشم در کتاب

در وصف حضرت مرشدنا مد ظله علینا

السلام ای حضرت مرشدنا * السّلام ای بارگاه اقتدا

السلام ای محبوب دلهای ما * السّلام ای صاحب عزو علا

السّلام ای رهنمای راه ما * السّلام ای دست گیری بی نوا

السّلام ای ذاکر ذکرو ثنا * السّلام ای مقتدای مصطفی

السّلام ای عاشق نام خدا * السّلام ای جانشین اولیاء

السّلام ای قلب ایقظ نائما * السلام ای صاحب جود و سخا

السّلام ای معدن سرّو نهان * السّلام ای فیض بخش مخلصان

السّلام ای طبیبی درد دلان * السّلام ای پیشوای سالکان

السّلام ای معدن کان کرام * السّلام ای صاحب ذو الاحترام

السّلام ای مدّ ظلت تا قیام * السّلام ای پیشوای هر مرام

شورعشق ای صاحبا تاروز محشر میزنم * دیده گریان دل پر پشان تاج در سر میزنم

شربت نوشیده ام از دست یار * مست گشتم نعره‌ها مانند حیدر میزنم

پنج لطائف در گرفت در سینه ام * نیست ساکت رو بسوی آن سمندر میزنم

هم چو مرغ نیم بسمل گشته ام * تا بکی گردم خلاص در خاك خون پر میزنم
خنجر عشق تو خوردم صاحبا * گاهِ در سینه نمایم گاهِ در سر میزنم
قلب و روح و سر و خفی در نظر * آن مقام لولاك اخفی طاق جگر میزنم
ناله دارم صبح و شام و شب همه * هم چو بلبل گرد کویت ناله از سر میزنم
هردو جهان جمله ما فیها همه * از طفیل روی تو ای شاه سرور میزنم
من ز جمع کلب کلبانی درد * صاحبا تا وقت مردن خلقه بادر میزنم
دل بیرون از قالبم گشته جدا * بر سری بازار تو مجنونِ بی سر میزنم
راقیم چون سینه سوزانِ آه کشم * نالۀ دردی جد ای پیش رهبر میزنم
شالد ره جای مبارك هست دلهارا دوا * تا بمیرد راقیت چون خیمه بادر میزنم
ای مبارك دست گیری جمله در مندگان * از ترحم رحم بنما سوی ما پزمرده گان
بر درِد افتاده بی نی آن منم * من چو بشماری ز جمع سالکان
درد دارم در حجرانت بسی * می سوزد جان تمام استخوان
من که بیمارم طبیبی من توئی * نیست آرام درد ما شاه عیان
درد ما چون درد عشق است رهبرم * نیست آرام غیر تو راقی جنان
سینه از عشق تو گلزار بود * هم ز سر تا پای ناخون استخوان
ذره عشقت سمندر گشته است * سینه گلزاری رخت باغ جنان
راقیا رغبت همی دارد مدام * دست گیر ما تو باشی دو جهان
سائلم سائل به باری مرحمت * بر درت استاده ام شاه جهان
راقی دل خسته امید دعا * کن نظر بر جمله مایان بی دلان
جان ما قربان آن جانان شود * نام ما در سطحه دوران شود
ذرّه از عشق بارئ لا یزال * سینه سوزان راقیا گریان شود

تمت * بالخیر

١٣٧٢

مواقيتُ الصّلاة (اوقات نماز)

اوقات نماز چگونه حساب میشود؟

در حدیث شریفی که در (**مقدمة الصلاة**)[۱]، (**التفسیر المظهری**)[۲] و (**حلبی کبیر**) نوشته شده میفرماید که: (**نزدیک به در کعبه، جبرائیل علیه السلام دو روز برای من امام شد. هر دوی ما، نماز صبح را هنگام طلوع فجر، نماز ظهر (پیشین) را در هنگامیکه آفتاب از وقت زوال بگردد (هنگام جدا شدن آفتاب از سمت الرأس)، نماز عصر (دیگر) را در وقتیکه سایه هر چیزی به اندازهٔ خودش (بغیر از سایه اصلی) دراز شود، نماز مغرب (شام) را هنگام غروب خورشید [هنگامیکه کنارهٔ بالایی اش ناپدید شود] و نماز عشاء (خفتن) را هنگامی که شفق به سیاهی میگراید ادا نمودیم. دومین روز نیز، نماز صبح را، هنگام روشن شدن هوا؛ نماز ظهر (پیشین) را، هنگامیکه سایهٔ هر چیزی به اندازهٔ دو برابر بلندی قد خودش دراز شود (بغیر از سایهٔ اصلی)؛ عصر را، لحظه ای بعد از آن؛ نماز مغرب (شام) را، در زمان شکستن روزه (بعد از غروب آفتاب)، نماز عشاء را با کامل شدن یک قسمت از سه قسمت شب ادا کردیم. بعد، جبرائیل علیه السلام گفت: یا محمد، اوقات نماز تو و پیامبران گذشته این است. امت تو، هر یک از پنج وقت نماز را، در بین این دو وقت که ادا کردیم ادا کنند.**) این حادثه در فردای روز معراج، دو سال قبل از هجرت، روز ۱٤ جولای (ژوئیه) بود. بدلیل اینکه ارتفاع کعبه ۱۲,۲٤ متر، میل شمس ۲۱ درجه ۳٦ دقیقه، درجه عرض ۲۱ درجه ۲٦ دقیقه میباشد، فیٔ زوال ۳,٥٦ سانتی متر بود. در هر روز پنج بار ادای نماز فرض گردید. پنج بودن تعداد نماز، از این حدیث شریف نیز فهمیده میشود.

---

(۱) مؤلف (**مقدمة الصلاة**) محمد بن قطب الدین ازنیقی توفی سنة ۸۸٥ هـ. [۱٤۸۰ م.] فی أدرنه

(۲) مؤلف (**التفسیر المظهری**) محمد ثناء الله الپانی پتی توفی سنة ۱۲۲٥هـ. [۱۸۱۰م.] فی الهند و میرزا مظهر جان جانان استشهد سنة ۱۱۹٥هـ. [۱۷۸۱م.] فی دلهی

برای هر فرد عاقل و بالغ مسلمان، یعنی برای هر مرد و زن مسلمان که با عقل بوده و به سن ازدواج رسیده باشد، در هر روز، در اوقات معین شان ادای پنج وقت نماز فرض است. یک نماز، اگر قبل از رسیدن وقتش ادا شود، صحیح نمیشود. و هم گناه بزرگی میشود. برای صحیح شدن نماز، همچنانکه ادا کردن نماز در وقتش فرض است، آگاه و مطمئن بودن و شک نداشتن ازینکه نماز در وقتش ادا کرده شده است نیز فرض است. در حدیث شریفی که در کتاب (**ترغیب الصّلاة**)[١] ذکر گردیده است چنین فرموده شد: (**بدرستیکه، هر وقت نمازیرا اولی و آخریست**). در یک محل، وقت اول یک نماز، وقتی است که خورشید از خط افق ظاهری آن محل تا یک ارتفاع مشخص بیاید.

کرهٔ زمینی که در رویش زندگی میکنیم، در اطراف محورش، در فضا در گردش است. این محور، خط مستقیمی است که از مرکز زمین گذشته و سطح زمین را در دو نقطه سوراخ کرده است. به این دو نقطه (قطب های کرهٔ زمین) گویند. به کره ای که تصور کرده میشود خورشید و ستارگان روی آن حرکت میکنند (**کرهٔ سماء**) گویند. خورشید حرکت نمیکند، امّا، به سبب آنکه کره زمین حرکت میکند میپنداریم که خورشید حرکت میکند. هنگامیکه اطراف تَرَصُّد (رصد) کرده شود، طوری بنظر میرسد که زمین با آسمان بر قوس دایرهٔ بزرگی جمع شده است. به این دایره (**خط افق ظاهری**) گویند. خورشید، هر صبح، از شرق این خط طلوع میکند. به طرف وسط سماء مرتفع میگردد. وقت ظهر، تا خط الرأس مرتفع گردیده تکرار شروع به نزول میکند. بعد در طرف غرب خط افق ظاهری، در یک نقطه غروب میکند. (**وقت زوال**)، آنوقت میباشد که آفتاب نظر به افق در بالاترین نقطه قرار میگیرد. درین وقت، به ارتفاع خورشید (از خط افق ظاهری)، (**غایهٔ ارتفاع خورشید**) گویند. به انسانی که حوادث آسمان را مشاهده میکند

---

(١) مؤلف (ترغیب الصلاة) محمد بن احمد زاهد توفی سنة ٦٣٢ هـ. [١٢٣٥م.]

(راصد) گویند. به استقامت نصف قطر زمین که از پاهای راصد میگذرد **(شاقول)** راصد میگویند. راصد، در روی زمین، بر فراز ارتفاع معینی، در یک نقطه (م) قرار دارد. خط (م أ) شاقول راصد میباشد. به مستوی هایی که به این شاقول عمود میباشد **(مستوی های افق راصد)** میگویند.

شش عدد مستوی افق موجود است: نوشته های زیر نخستین شکل در صفحهٔ ۱٦ را بخوانید! ۱ - مستوی (افق ریاضی) (م ف) که از پاهای راصد میگذرد. ۲ - مستوی (افق حسّی) (ب ک) که به کرهٔ زمین تماس میکند. ۳ - مستوی (ل ق)، مستوی (افق مرئی) که با کشیده شدن دائرهٔ (ل ق) یعنی دائرهٔ (خط افق ظاهری) که اطراف راصد را احاطه میکند، حاصل شده است. ٤ - مستوی (افق حقیقی) که از مرکز زمین گذشته. ٥ - مستوی (افق شرعی) (ض) که از خط افق ظاهری نقطه محل توقف راصد میگذرد. به دائرهٔ (ظ)، (خط افق شرعی) گویند که از قطع شدن کرهٔ زمین توسط این مستوی حاصل میگردد. این پنج مستوی به یکدیگر موازی اند. ٦- به مستوی افق حسّی که از پاهای راصد میگذرد **(افق سطحی)** گویند. هر چند که راصد بالاتر برود، دایرهٔ (خط افق ظاهری راصد) بزرگتر میشود و از افق حسّی دورتر میشود. به افق حقیقی نزدیکتر میشود. به این دلیل، در یک شهر، برای ارتفاعات مختلف، اوقات مختلف ظاهری یک نماز پدید میآید. در حالیکه، در یک شهر، یک نماز فقط یک وقت دارد. به این دلیل، برای اوقات نماز خطوط افق ظاهری را نمیتوان استعمال کرد. برای اوقات نماز ارتفاع شرعی استعمال میشود. ارتفاع شرعی نیز از خط افق شرعی گرفته میشود که با بلندی تغییر نمیکند. نظر به سه افق از شش افق هر محل، برای هر نمازی یک وقت جداگانه نماز موجود است: اوقات حقیقی، ظاهری و شرعی. کسانی که خورشید و افق را می بینند، نمازشانرا در آن اوقات شرعی ادا میکنند که خورشید از افق شرعی به ارتفاع وقت نماز میرسد. کسانی که خورشید و افق را نمی بینند،

در اوقات شرعی که با حساب بدست آمده ادا میکنند. امّا، ارتفاعهایی که نسبت به خطوط افق شرعی هستند از ارتفاعهای نسبت به خطوط افق ظاهری بزرگتر میباشند.

در نمازهای ظهر (پیشین)، عصر و مغرب (شام) این افق ها استعمال نمیشود. برای هر کدام ازین سه نماز اوقات مرئی و ریاضی موجود است. اوقات ریاضی، از ارتفاع خورشید با حساب یافته میشود. اوقات مرئی، با اضافه کردن ۸ دقیقه ۲۰ ثانیه به اوقات ریاضی حاصل میشود. برای اینکه ضیا (نور خورشید)، از خورشید به زمین در ۸ دقیقه ۲۰ ثانیه میرسد، یا اینکه با دیدن بالا آمدن خورشید به ارتفاع مشخص فهمیده میشود، در اوقات ریاضی و حقیقی نمیتوان نماز ادا کرد. این اوقات، برای یافته شدن اوقات مرئی واسطه میشوند. ارتفاع های افق های طلوع و غروب، صفر است. درجات خطوط افق های ظاهری، قبل از ظهر در حین طلوع خورشید شروع میشود. بعد از ظهر، بعد از افق حقیقی شروع میشود. افق شرعی، قبل از ظهر قبل از افق حقیقی، بعد از ظهر بعد از افق حقیقی میباشد. ارتفاع وقت فجر صادق، در چهار مذهب (۱۹-) درجه است. ارتفاع شروع شدن وقت نماز عشاء، به قول امام اعظم، (۱۹-) درجه، به قول دو امام و سه مذهب دیگر (۱۷-) درجه است. ارتفاع شروع وقت نماز ظهر، غایة الارتفاع میباشد. غایة الارتفاع، مجموع جبری میل و متمم درجه عرضی است. هنگامی که بالا رفتن مرکز خورشید از افق حقیقی به غایة الارتفاع دیده میشود، مرئی حقیقی (**وقت زوال**) میشود. ارتفاع های شروع اوقات ظهر و عصر هر روز در حال تغییر است. این دو ارتفاع برای هر روز از نو تعیین میگردد. وقت آمدن کنارهٔ خورشید از خط افق ظاهری به درجهٔ ارتفاع نماز با مشاهده چشم فهمیده نمیشود. ازین سبب، علامات و نشانه های این وقت مرئی در کتابهای فقه بیان گردیده است. یعنی اوقات ظاهری نماز، اوقات ریاضی نبوده، اوقات مرئی میباشد. تهیه کنندگان تقویم و کسانیکه در سماء

این علامات را نمیتوانند ببینند، آن اوقات ریاضی را حساب میکنند که (در آن اوقات) کنارهٔ خورشید در بعد از ظهر به ارتفاعهاییکه نظر به خطوط افق سطحی میباشد آمده است. هنگامیکه دستگاه های ساعت به این اوقات ریاضی میرسند، وقت مرئی میشوند. نمازهایشان در این (**اوقات مرئی**) ادا کرده میشوند.

اوقات ریاضی با حساب یافته میشود که درین اوقات ریاضی خورشید از افق حقیقی به نقطه ارتفاع میآید. آمدن خورشید به یک وقت مرئی، از این وقت ریاضی ۸ دقیقه ۲۰ ثانیه بعد دیده میشود که، به این، (**وقت مرئی**) گویند. یعنی، وقت مرئی از وقت ریاضی ۸ دقیقه ۲۰ ثانیه بعد است. اوقات ریاضی ایکه دستگاه های ساعت نشان میدهد، اوقات مرئی میباشند. زیرا، ابتداء دستگاه های ساعت یعنی اوقات زوال حقیقی و غروب اذانی، اوقات مرئی هستند. در حالیکه در تقویم ها اوقات ریاضی نوشته شده، در دستگاه های ساعت به اوقات مرئی تبدیل میشوند. مثلاً ، وقت حساب شده ۳ ساعت ۱۵ دقیقه باشد، این ۳ ساعت ۱۵ دقیقه ریاضی، در دستگاه های ساعت، ۳ ساعت ۱۵ دقیقه، وقت مرئی میشود. اولاً ، (**اوقات حقیقی ریاضی**) که اوقات رسیدن مرکز خورشید به ارتفاع نماز نظر به افق حقیقی میباشند با حساب یافته میشود. اینها، بعداً با زمان (**تمکین**) معامله شده، به (اوقات ریاضی شرعی) تبدیل کرده میشود. یعنی، در دستگاه های ساعت، لازم نمیآید تا به وقت ریاضی ۸ دقیقه ۲۰ ثانیه اضافه کرده شود. به تفاوت زمانی بین وقت حقیقی و وقت شرعی یک نماز، زمان (**تمکین**) گویند. مقدار تمکین برای هر وقت نماز تقریباً یکسان میباشد.

در یک محل، (**وقت نماز صبح**)، در چهار مذهب هم، در پایان (**شب شرعی**) شروع میشود. یعنی، در آن وقت شروع میشود که، سفیدی ای بنام (**فجر صادق**)، در شرق در یک نقطه خط افق ظاهری دیده میشود. روزه نیز، در این وقت شروع میشود. سر منجم عارف بگ میگوید که: (قولهای ضعیفی نیز موجود است که

درین قولها چنین بیان میگردد: "فجر صادق، در هنگام گسترده شدن سفیدی در روی افق شروع میشود و در این وقت ارتفاع (۱۸-)، حتی (۱٦-) درجه میباشد، بنابرین نماز صبح را، ۱۵ دقیقه بعد از وقت امساک که در تقویم نوشته شده است، ادا کردن با احتیاطانه میشود".) برای یافتن ارتفاع وقت فجر، در یک شب باز (برّاق)، به ساعت خود و به خط افق ظاهری نگاه کرده، وقت فجر فهمیده میشود. این وقت به هر کدام از اوقاتیکه برای ارتفاعهای مختلف با حساب یافته شده مطابق باشد، ارتفاع استعمال شده در حساب آن وقت، ارتفاع فجر میباشد. ارتفاع شفق نیز اینگونه یافته میشود. علمای اسلام در طول عصرها، (۱۹-) درجه بودن ارتفاع فجر را فهمیده اند، نادرست بودن ارقام دیگر را خبر داده اند. اروپائیان، به گسترده شدن سفیدی، فجر میگویند. میگویند که ارتفاع این فجر (۱۸-) درجه است. مسلمانان، در مورد وظائف دینی باید از علمای اسلام پیروی کنند، نه از مسیحیان و غیر مسلمان. وقت نماز صبح، در آخر (**شب شمسی**) به پایان میرسد. یعنی، تا به وقت دیده شدن طلوع کناره جلوی (بالایی) خورشید از خط افق ظاهری آن محل میباشد.

(**کرهٔ سماء**) کرهٔ بزرگی است که در مرکزش کره زمین مانند یک نقطه قرار گرفته، خورشید و همه ستارگان در سطح این کره پنداشته شده است. اوقات نماز، با (**قوس های ارتفاع**) که در روی سطح این کره فرض شده حساب میشوند. به دو نقطه ای که محور زمین، کره سماء را قطع کرده (**قطب سماء**) گویند. به مستوی هاییکه از دو قطب گذشته (**مستوی های میل**) گویند. به دایره هایی که این مستوی ها در کرهٔ سماء حاصل کرده اند (**دایره های میل**) گویند. به مستوی هاییکه از شاقول یک محل گذشته (**مستوی های سمت**) گویند. اگر فرض کنیم که مستوی های سمت، کرهٔ سماء را قطع کرده اند، به این دایره هایی که در سطح کره بوجود آورده اند، (**دایرهٔ سمت**) های آن محل ویا (**دایره های ارتفاع**) آن محل میگویند. دایره

های سمت یک محل، بطور عمودی، افق های این محل را قطع میکند. از یک محل کره زمین، به تعداد زیادی مستوی های سمت و تنها یک مستوی میل میگذرد. محور زمین و شاقول یک محل، در مرکز زمین یکدیگر را قطع میکنند. مستوی ایکه از این دو خط مستقیم میگذرد، هم مستوی سمت این محل و هم مستوی میل میباشد. به این مستوی، مستوی (**نصف النهار**) این محل میگویند. به دایره ای که مستوی نصف النهار، کره سماء را قطع میکند، (**دایره نصف النهار**) آن محل گویند. سطح نصف النهار، سطح افق حقیقی آن محل را بطور عمودی قطع کرده و دایره افق حقیقی را به دو قسمت مساوی تقسیم میکند. به خط مستقیمی که سطح افق حقیقی را قطع میکند، (**خط نصف النهار**) آن محل گویند. دائره سمت، از مرکز خورشید [از نقطه غ] گذشته افق حقیقی آن محل را در نقطه (ع) در سماء قطع میکند. به قطعه قوس (غ ع) که میان نقطه (ع) در سماء و مرکز خورشید [نقطه غ] قرار دارد (**قوس ارتفاع حقیقی**) گویند. درجه این قوس، در آن لحظه (**ارتفاع حقیقی**) خورشید در آن محل میباشد. خورشید، هر لحظه، از دایره های سمت دیگری میگذرد. دایره سمتی که از یک کناره (ز) خورشید میگذرد، در یک نقطه این کناره را و در نقطه دیگر مستویهای افق حقیقی، ریاضی، مرئی و حسی را قطع میکند. در میان این دو نقطه قطع در سماء، قوسهایی حاصل میگردد که به این قوسها (**قوس ارتفاع ظاهری**) نظربه این افق ها گویند. به درجه این قوس ها، (**ارتفاع های ظاهری**) خورشید نظربه این افق ها گویند. ارتفاع سطحی آن، از ارتفاع حقیقی اش بیشتر است. در هنگامیکه خورشید ازین افقها در ارتفاع یکسان قرار دارد، نظربه هر افق، اوقات متفاوت ظاهر میگردد. ارتفاع حقیقی، درجه زاویه حاصل شده توسط دو نیم خطی است که از مرکز زمین بیرون آمده، از دو سر قوس ارتفاع حقیقی میگذرد. درجه قوسهاییکه موازی به این قوس (قوس ارتفاع حقیقی) در سماء بوده، به تعداد بیشمار و در طولهای (درازیهای) مختلف در میان این

دو نیم خط قرار دارند، به یکدیگر مساوی بوده، همه شان به اندازه درجه ارتفاع حقیقی میباشد. دو نیم خطیکه، زاویه هاییرا که مساوی به ارتفاعهای دیگر است حاصل میکند، از نقطه ای برمیآید که، شاقولیکه از محل توقف راصد گذشته، افق را قطع مینماید. درجات این زوایای ارتفاع نیز، به اندازه درجات قوس هایی است که در داخل شان وجود دارد. به مستوی نامتناهی ایکه که از مرکز زمین میگذرد و به محورش عمود میباشد (**مُعَدِّل النّهار= مستوی اکوادور**) گویند. به دایره ای که از قطع شدن کره زمین توسط مستوی اکوادور به میان آمده (**دایره مُعَدِّل النّهار= اکوادور=خط استوا**) گویند. استقامت و محل سطح اکوادور و دایره اکوادور ثابت میباشد، هیچ تغییر نمیکند. هر دو نیز، کره زمین را، به دو نیم کره مساوی تقسیم میکند. به درجه قوس دایرهٔ میلیکه بین مرکز خورشید و سطح اکوادور میماند (**میل خورشید**) گویند. قبل از طلوع ظاهری، سفیدی بالای خط افق ظاهری، به اندازهٔ دو درجه ارتفاع قبل از سرخی شروع میشود. یعنی، هنگامیکه خورشید ۱۹ درجه به خط افق ظاهری نزدیک شود، (سفیدی) شروع میگردد. فتویٰ اینگونه است. کسانی که مجتهد نیستند، حق ندارند که این فتویٰ را تغییر بدهند. در ابن عابدین و تقویم م. عارف بگ نوشته شده است که، اینگونه خبر نیز نقل گردیده است که در هنگامی که خورشید به افق ظاهری ۲۰ درجه نزدیک شود، (سفیدی) شروع میگردد. امّا، عباداتی که به فتویٰ مطابق نمیباشد، صحیح نمیشود.

مدارهای روزانه خورشید عبارت از دائره هایی در روی کرهٔ سماء هستند که هم به مستوی استوا (اکوادور) و هم به یکدیگر موازی میباشند. این مستویهاییکه این دایره ها در آنها قرار دارند، به محور زمین و مستوی نصف النهار عمود میباشند. مستوی های افق را بطور مایل قطع میکنند. یعنی، مدار خورشید، خط افق ظاهری را عمود قطع نمیکند. دایرهٔ سمت که از خورشید میگذرد، بر خط افق ظاهری عمود است. مرکز خورشید، هنگامیکه بر روی دایرهٔ نصف النهار یک

محل بیاید، دایرهٔ میلیکه از مرکزش میگذرد با دایره سمت آن محل یکسان میشود و مرکزش، از افق حقیقی در غایة الارتفاع قرار میگیرد.

برای کسانی که خورشید را میبینند، **(وقت ظهر ظاهری)**، یعنی **(وقت ظاهری نماز ظهر (پیشین))**، استعمال میشود. این وقت مرئی، در هنگام جدا شدن کنارهٔ پشتی خورشید از محل زوال ظاهری شروع میشود. خورشید، از افق سطحی هر محل، یعنی از **(خط افق ظاهری)** که می بینیم طلوع میکند. قبلاً ، هنگامیکه کنارهٔ جلوی خورشید از افق سطحی، یعنی **(از خط افق ظاهری)** که می بینیم به غایة الارتفاع برسد، به (دایرهٔ محل زوال ظاهری) در سماء که مخصوص به این بلندی است، میآید و **(وقت زوال مرئی ظاهری)** شروع میشود. طوریکه در آن وقت، کوتاه شدن سایهٔ چوبِ عمود بر زمین را نتوان احساس کرد. بعداً، هنگامیکه مرکز خورشید، به دایرهٔ نصف النهار آن محل در سماء (وسط طول روز، یعنی وسط مدتی که از طلوع تا غروب خورشید میگذرد.) مرتفع شود، یعنی نظر به افق حقیقی، در غایة الارتفاع قرار گیرد، **(وقت زوال مرئی حقیقی)** میشود. بعد ازین، در هنگام پائین شدن کنارهٔ پشتی خورشید از طرف غرب افق سطحی آن محل به غایة الارتفاع، **(وقت زوال ظاهری)** خاتمه یافته، دراز شدن سایه دیده میشود و **(وقت ظهر مرئی ظاهری)** میشود. خورشید، از وقت زوال ظاهری به وقت زوال حقیقی در حال مرتفع شدن است و از اینجا به آخر وقت زوال ظاهری در حال پایین آمدن است، حرکتهای خورشید و سایه احساس نمیشود. زیرا زمان و مسافت خیلی کم است. بعداً ، هنگامیکه کنارهٔ پشتی، از طرف غرب خط افق سطحی به غایة الارتفاع پایین بیاید، **(وقت زوال مرئی ظاهری)** خاتمه یافته، **(وقت ظهر شرعی مرئی)** شروع میشود. این وقت، از وقت زوال حقیقی به اندازهٔ زمان **(تمکین)**، بعد است. زیرا، فرق زمانی بین اوقات زوال شرعی و حقیقی، به اندازهٔ فرق زمانی بین افق های سطحی و حقیقی بوده، این نیز، زمان **(تمکین)** است. اوقات ظاهری، از

سایهٔ چوب معلوم میشود. اوقات شرعی، از سایهٔ چوب معلوم نمیشود. وقت زوال حقیقی با حساب یافته شده، تمکین را به این اضافه کرده، وقت زوال شرعی ریاضی بدست میآید. به تقویم ها نوشته میشود. وقت ظهر، تا به زمان عصر اوّل، یعنی تا به وقتیکه سایه هر چیزی، علاوه بر طولیکه در وقت زوال حقیقی دارد، به اندازهٔ قد خود دراز شود ویا تا به عصر ثانی، یعنی تا به وقتیکه سایهٔ هر چیز علاوه بر طولیکه در وقت زوال حقیقی دارد، به اندازهٔ دو برابر قد (بلندی) خودش دراز شود ادامه میکند. اوّلینش به قول دو امام و سه مذهب دیگر، دومینش نظر به قول امام اعظم میباشد.

((**وقت نماز عصر (دیگر)**))، با تمام شدن وقت ظهر شروع شده، تا هنگام دیده شدن غروب کنارهٔ پشتی خورشید از خط افق ظاهری محلیکه راصد قرار دارد میباشد. با وجود این، به تعویق انداختن نماز عصر به بعد از به زردی گرائیدن خورشید یعنی تا به نزدیک شدن کنارهٔ پایینی [جلو] خورشید به خط افق ظاهری به اندازهٔ بلندی یک نیزه، حرام است. این وقت از سه وقت کراهت، سومین آن میباشد. الآن، در ترکیه، در تقویم ها، اوقات عصر، نظر به عصر اول نوشته شده است. هنگامیکه از این اوقات، در زمستان ۳٦ دقیقه، در تابستان ۷۲ دقیقه بعد ادا شود، به امام اعظم نیز متابعت کرده میشود. در محل هایی که درجهٔ عرضش بین ٤۰ تا ٤۲ میباشد، از ماه جنوری (ژانویه) شروع کرده، برای هر ماه ٦ دقیقه، به ۳٦ اضافه شده، بعد از ماه جولای (ژوئیه) از ۷۲، شش دقیقه کم کرده شود، فرق زمانی بین وقت دو عصر در این ماه میشود.

((**وقت نماز مغرب (شام)**))، به محض غروب ظاهری خورشید شروع میشود. یعنی، هنگامی که ناپدید شدن کنارهٔ بالایی خورشید از خط افق ظاهری محلیکه راصد قرار دارد دیده شود شروع میگردد. شب های شمسی و شرعی نیز، در این وقت شروع میشوند. در جاهایی که دیدن طلوع وغروب ظاهری خورشید

امکانپذیر نباشد و در هنگام حساب کردن (در هنگام محاسبه اوقات نماز)، اوقات شرعی استعمال میشود. هنگامیکه نور خورشید، هر صبح به بلندترین تپه برسد، وقت طلوع شرعی میشود. هر شب نیز به محض کشیده شدن (ناپدید شدن) شعاع خورشید از این محل، وقت غروب شرعی مرئی میشود. دستگاه های ساعت اذانی، در این وقت به ۱۲ آورده میشود. وقت نماز شام، تا وقت نماز عشاء (خفتن) ادامه مییابد. نماز شام را، در اوّل وقت ادا کردن سنّت است. به تأخیر انداختن به بعد از وقت (**اشتباک نجوم**)، یعنی به بعد از فراوانی ستارگان، یعنی به بعد از پایین آمدن کنارهٔ پشتی خورشید به ارتفاع َده درجه زیر خط افق ظاهری حرام است. به علت مریضی، سفری بودن و طعام آماده را خوردن، میتوان این مقدار به تأخیر انداخت.

(**وقت نماز عشاء (خفتن)**)، نظر به قول امامین (دو امام یعنی امام ابویوسف و امام محمد)، بعد از عشاء اوّل، یعنی بعد از ناپدید شدن سرخی در روی خط افق ظاهری در غرب، شروع میشود. در سه مذهب دیگر نیز اینگونه میباشد. به قول امام اعظم، بعد از عشاء ثانی، یعنی بعد از ناپدید شدن سفیدی شروع میشود. در حنفی، تا آخر شب شرعی، یعنی تا سفید شدن فجر صادق میباشد. وقت ناپدید شدن سرخی، وقتی است که کنارهٔ بالایی خورشید، در زیر افق سطحی به ارتفاع ۱۷ هفده درجه پایین آمده باشد. از این به بعد، یعنی هنگامیکه تا به ارتفاع نوزده درجه پایین بیاید، سفیدی ناپدید میشود. علمایی نیز هستند که میگویند: در مذهب شافعی آخر وقت عشاء تا به نصف شب شرعی میباشد. عشاء را، بعد از نصف شب شرعی ادا کردن، در نظر اینها جائز نمیباشد. اما در حنفی، مکروه میباشد. هر چند که در مالکی تا آخر شب شرعی ادا کردن صحیح میباشد، امّا، ادا کردنش بعد از یک قسمت از سه قسمت شب شرعی گناه است. کسی که نمازهای ظهر و شام (مغرب) را در اوقاتی که دو امام (امام ابویوسف و امام محمد) بیان داشته اند نتواند ادا کند، به قضا نگذاشته، بر حسب قول امام اعظم باید ادا کند، در این

صورت، در آن روز نمازهای عصر و عشاء (خفتن) را نیز، نباید قبل از وقتی که امام اعظم بیان داشته اند ادا کند. در حنفی، کسیکه قبل از خروج وقت، تکبیر افتتاح گرفته باشد، اما در مالکی و شافعی کسیکه قبل از خروج وقت، یک رکعت ادا کرده باشد، نماز را در وقتش ادا کرده است. احمد ضیا بگ[1] در کتاب **(علم هیئت)** میگوید که:

(هر چه اندازه که به قطبها نزدیک رفته شود، ابتدای اوقات نمازهای صبح و عشاء، یعنی اوقات فجر و شفق، از اوقات طلوع و غروب خورشید دور میشود. یعنی ابتداء اوقات نمازهای صبح و عشاء، به یکدیگر نزدیک میشود. اوقات نماز هر کشور، نسبت به فاصله اش از **خط استوا** یعنی نسبت به **درجهٔ عرض** [φ] و **میل خورشید،** [δ] یعنی نسبت به ماه و روزها، تغییر میکند.) [در جاهایی که درجات عرض از (میل−٩٠) بیشتر باشد هیچ وقت روز و شب نمیشود. اگر متمم درجهٔ عرض [زاویه ایکه درجهٔ عرض را به ٩٠ درجه اتمام میکند] ≥ میل + ١٩ باشد، یعنی مجموع میل شمس با درجات عرض (٧١° = ١٩−٩٠) ویا در زمانهایی که بیشتر از ٧١ درجه باشد، در ماه های تابستان که میل خورشید از پنج درجه بیشتر میشود، قبل از ناپدید شدن شفق، فجر شروع میشود. برای همین، مثلاً در شهر پاریس که درجه عرض ′٥٠ °٤٨ است بین ١٢ جون (ژوئن) تا ٣٠ جون (ژوئن) اوقات نمازهای صبح و عشاء شروع نمیشود یعنی تحقق نمییابد]. وقت در مذهب حنفی، سبب نماز است. اگر سبب نماز در میان نباشد، نماز فرض نمیشود. در این حالت، در اینگونه کشورها این دو نماز فرض نمیشود. ولی در نظر بعضی علما، نماز را مطابق به اوقات محل هاییکه درجات عرض شان به اینها نزدیک میباشد، ادا کردن فرض میگردد. [در زمان هایی که وقت این دو نماز شروع نمیشود، ادا نمودن در اوقات آخرین روزیکه اوقات نمازهای مذکور تحقق یافته، مستحسن میباشد.]

---

(١) احمد ضیا بگ توفی سنة ١٣٥٥ هـ. [١٩٣٦ م.] فی استانبول

هنگامی که نهار شرعی، یعنی یک قسمت از چهار قسمت زمان روزه تمام شود، (**ضحیٰ**) یعنی وقت چاشت میشود. به نصف نهار شرعی، وقت (**ضحوة الکبریٰ**) گویند. نسبت به زمان اذانی،

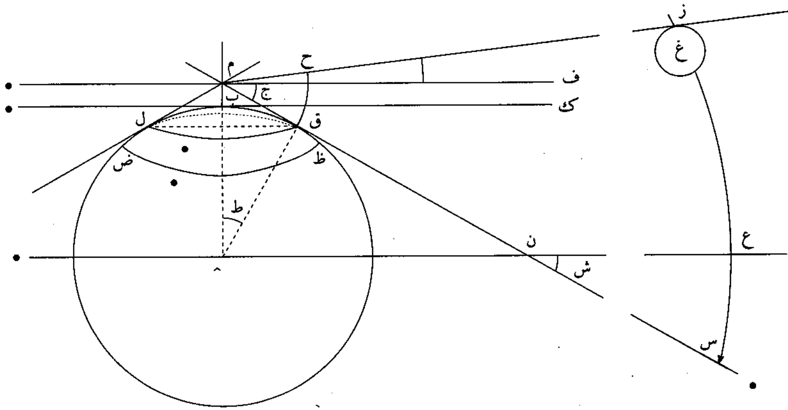
۲÷ فجر+ ۱۲= ۲ ÷ فجر- ۱۲+ فجر=۲÷ (فجر-۲٤) + فجر= ضحوة الکبریٰ، میباشد. یعنی (نظر به زمان اذانی) نصف وقت فجر، از ساعت ۱۲ صبح به بعد، وقت ضحوة الکبریٰ میشود. بدلیل اینکه در استانبول، در ۱۳ اگست (اوت)، وقت فجر نسبت به زمان مشترک، ۳ ساعت ۹ دقیقه و وقت غروب ۱۹ ساعت ۱۳ دقیقه میباشد، مدت روز شرعی ۱٦ ساعت ٤ دقیقه و نسبت به زمان مشترک، وقت ضحوة الکبریٰ (۱۱ ساعت ۱۱ دقیقه = ۳,۰۹ + ۸,۰۲) میشود. و یا، نسبت به ساعت مشترک، نصف مجموع اوقات غروب و امساک میباشد.

خورشید هر چه به خط افق ظاهری نزدیکتر شود، بدلیل زیاد شدن درجه انکسار (شکست) ضیا (نور خورشید) توسط طبقات هوا، در جاهای هموار مثل دریا و دشت، در وقتیکه کنارهٔ بالایی خورشید، از خط ظاهری (۰,٥٦) درجه پایین تر باشد، طلوع دیده میشود. هر شام نیز ناپدید شدن خورشید در افق، به همین اندازه بعد از غروب خورشید تحقق مییابد.

به مستویهای نامتناهی که به شاقول یک محل، یعنی به نصف قطر زمین که از این محل میگذرد عمود میباشد (**افق**) های این محل میگویند. ولی افق های سطحی اینگونه نیستند. شش افق موجود است. محل های این افق ها و راستاهایشان (استقامت هایشان) ثابت نمیباشد. نسبت به محل توقف راصد، تغییر میکنند. (**افق حقیقی**)، مستوی نامتناهی (إ ع) است که از مرکز کرهٔ زمین میگذرد. (**افق حسّی**) یک راصد، یک مستوی نامتناهی است که از نقطهٔ (ب) که پایین ترین نقطهٔ محل توقف راصد است، میگذرد یعنی به سطح کرهٔ زمین تماس میکند. دو خط مستقیمی که از سطح و مرکز کرهٔ زمین به مرکز خورشید میرود، زاویه ای در

مرکز خورشید حاصل مینماید که به این زاویه **(اختلاف منظر)** خورشید گویند. وسطی (متوسط) سالانه اش ۸,۸ ثانیه میباشد. ارتفاع مرکز خورشید نسبت به افق ریاضی ویا افق حسی از ارتفاع مرکز خورشید نسبت به افق حقیقی تفریق کرده شود (کاسته شود) نتیجه بدست آمده، اختلاف منظر میباشد. اختلاف منظر سبب میشود که طلوع ماه و خورشید دیر دیده شوند. راصد، در بلندی معین در نقطه (م) قرار دارد. مستوی (ف) که ازین نقطه (م) میگذرد **(افق ریاضی)** راصد میباشد. شعاع (م ق)، از چشم راصد که در نقطه (م) قرار دارد، بیرون آمده در نقطه (ق) به کرهٔ زمین تماس مینماید. مخروطیکه از دوران این شعاع (م ق) در اطراف شاقول نقطه (م) حاصل میگردد، در نقطه های (ق) به کرهٔ زمین تماس میکند که این نقطه های (ق) دائرهٔ (ل ق) را بمیان میآورد. همین دائرهٔ (ل ق)، **(خط افق ظاهری)** میباشد. به مستوی ایکه از این دایره میگذرد و به شاقول نقطه (م) عمود میباشد **(افق مرئی)** راصد گویند. سطح این مخروط **(افق سطحی)** آن است. راصدیکه در یکی از محل های بلند قرار دارد، از قبیل دشت و بحر، پایین ترین نقاط آن محل را مثل اینکه با آسمان وصل شده باشد به شکل یک دائره مشاهده مینماید. این دائره **(خط افق ظاهری)** میباشد. این دایره از نقاطی بمیان میآید که افق مرئی سطح کرهٔ زمین را در آن نقاط قطع میکند. از هر یک از این نقطه ها یک مستوی سمت میگذرد. مستوی سمت که خورشید در آنجا قرار دارد، نقطه (ق) را قطع میکند. مستوی افق حسی که ازین نقطه (ق) عبور میکند، مستوی سمت مذکور را در طول خط (م س) بطور عمودی قطع مینماید. به این افق حسّی، **(افق سطحی)** راصد گویند که، سطح مستوی (م ق) میباشد. در یک محل، برای ارتفاعات مختلف، افق های سطحی مختلفی موجود میباشد. نقاط (ق) مربوط به اینها که به کرهٔ زمین تماس میيابند، خط افق ظاهری را بوجود میآورند. به استقامت شعاعی که از چشم راصد بیرون میآید، یعنی به خط مستقیم (م س) **(خط افق سطحی)** گویند. قوس (ز

س) مربوط به مستوی سمت، ارتفاع خورشید نسبت به افق سطحی میباشد. این قوس، درجه زاویهٔ دو نیم خطی را نشان میدهد که از چشم راصد بیرون آمده از دو سر این قوس میگذرد. بدلیل اینکه خورشید حرکت میکند، نقطه (ق) مربوط به افق سطحی (م س) که به سطح کره زمین تماس میکند نیز، بر روی خط افق ظاهری حرکت مینماید و افق سطحی هر لحظه تغییر میخورد (میکند). قوس (ح ق) که از (ق)، موازی به قوس ارتفاع (ز س) در سماء کشیده شده است، خط مستقیم (م ز) را که در میان راصد و خورشید قرار دارد، در نقطه (ح) قطع مینماید. راصد اگر به این نقطهٔ (ح) نگاه کند خورشید را میبیند. گمان میبرد که این قوس، ارتفاع خورشید نسبت به افق ظاهری است. درجه این قوس (ح ق)، نسبت به افق سطحی کناره پشتی خورشید به اندازه ارتفاع (ز س) است. بنابرین، برای ارتفاع نظر به افق سطحی، **(ارتفاع ظاهری)** (ح ق) استعمال میگردد. خورشید، از نقطهٔ (س) در سماء غروب میکند. راصد، گمان میبرد که از نقطهٔ (ق) روی زمین غروب کرده است. هنگامی که خورشید و ستارگان، به زیر افق سطحی یک محل وارد میشوند، یعنی ارتفاعش نظر به این افق صفر شود، راصد هایی که در هر جای این افق قرار دارند، غروب کردن اینها را میبینند. راصدیکه در نقطهٔ (م) قرار دارد، غروب خورشید را از افق سطحی ایکه از نقطهٔ (ق) میگذرد، میبیند. یعنی هنگامیکه، ارتفاع کنارهٔ بالایی خورشید نسبت به افق سطحی، صفر میشود، وقت غروب راصدیکه در نقطهٔ (م) قرار دارد، شروع میشود. همچنان، همه اوقات نماز راصد نیز با ارتفاع های شرعی شان که نسبت به افق سطحی میباشد، معلوم میشود. راصدیکه در نقطهٔ (م) قرار دارد، ارتفاع شرعی (ز س) خورشید را که نظر به افق سطحی میباشد، بصورت ارتفاع (ح ق) که نظر به خط افق ظاهری است، میبیند.



ق = مستوی سمتیکه از خورشید میگذرد، افق ظاهری دائرهٔ (ل ق) را درین نقطه، یعنی در نقطهٔ (ق) قطع مینماید.

م س = به مستوی افق حسی که در نقطهٔ (ق) به کرهٔ زمین مماس میباشد (افق سطحی) راصد گویند.

(ح ق) = ارتفاع کنارهٔ خورشید از نقطهٔ (ق) که روی خط افق ظاهری قرار دارد. این ارتفاع، به ارتفاع (ز س) خورشید نسبت به افق سطحی مساوی است.

ط = ج = ش = زاویهٔ انحطاط افق

م = یکی از نقاط بلند در محل

ز م ف = زاویه ارتفاع ریاضی خورشید

ز س = قوس دایرهٔ سمت در سماء که نشان دهندهٔ ارتفاع خورشید نسبت به افق سطحی است. درجه این قوس مساوی به درجه قوس (ح ق) میباشد.

ن = یکی از نقطه های خط مستقیم که درین نقطه، افق حقیقی، افق سطحی را قطع مینماید. ١- مستوی افق حقیقی ٢- مستوی افق حسی ٣- مستوی افق ریاضی ٤- مستوی افق سطحی

٥- خط افق ظاهری ٦- خط افق شرعی

غ = رؤیت(دیده شدن)خورشید از زمین

غ ع = ارتفاع حقیقی خورشید

ب = پایین ترین نقطه محل

از اینرو، در تعیین اوقات نماز (**ارتفاع های ظاهری**) (ح ق) که نظر به خط افق ظاهری میباشد، استعمال میگردد. این ارتفاع ها از ارتفاع هایی که نسبت به افق های ریاضی، حسی، مرئی و حقیقی راصد میباشند بیشتر است. به فرق (ز ع) نظر به ارتفاع حقیقی از ارتفاع (ز س) نظر به افق سطحی، (**زاویهٔ انحطاط افق**) برای بلندی (م) گویند. قوس دایرهٔ سمت که به اندازهٔ درجه زاویهٔ انحطاط افق میباشد،

یعنی قوس (ع س) (**انحطاط افق**) است. در اراضی کوهستانی که خط افق ظاهری غیر قابل دیدن است، (**اوقات شرعی**) که در تقویم نوشته شده استعمال میشود.

هنگامی که راصد در پایین ترین نقطهٔ یک محل قرار دارد، افق های، ریاضی، حسی و مرئی آنها یکسان میباشد. افق سطحی ندارد. خط افق ظاهری، دایرهٔ کوچکی است در اطراف این نقطهٔ (ب) که پایین ترین نقطه میباشد. ارتفاعی که نظر به این خط میباشد و ارتفاع هایی که نظر به همه افق ها هستند، با یکدیگر یکسان میباشد. با مرتفع شدن راصد، افق ریاضی اش نیز مرتفع میشود. افق حسی اش، به افق سطحی تبدیل میشود. خط افق ظاهری، بطرف افق حقیقی اش پایین آمده و بزرگ میشود. نصف قطرهای دایره های خط افق ظاهری که بزرگ شده، یعنی زاویه های (ط)، قوسی است به اندازهٔ درجه انحطاط افق. قوسهای (ز س) که ارتفاع های خورشید نسبت به افق سطحی است، به مقدار زاویه (**انحطاط افق**) از ارتفاع حقیقی بیشتر میباشد.

آمدن آفتاب به وقت زوال، نسبت به یک افق، بمعنی آمدن خورشید به غایة الارتفاع نظر به این افق میباشد. هنگامی که راصد در پایین ترین نقطه میباشد، نسبت به همه افق ها و خط افق ظاهری، محل های زوالش همان یک نقطه میباشد. نقطه ای که قسمت روز مدار روزانه خورشید، دایرهٔ نصف النهار را قطع کرده، نقطهٔ (ع) میباشد که در اولین و دومین شکل ها که در صفحهٔ ۲۸ نشان داده شده است. این نقطه (ع) وسط قسمت روز مدار روزانه میباشد. به این نقطه (**محل زوال حقیقی**) گویند. مربوط به محل توقف راصدهاییکه در محل های بلند قرار دارند و خورشید را میبینند، دائره های خط افق ظاهری و نسبت به این دائره ها نقطه های غایة الارتفاع بمیان میآید. (**دایره های محل زوال**) که توسط این نقطه های غایة الارتفاع، در اطراف محل زوال حقیقی در سماء حاصل میگردد، (**محل های زوال ظاهری**) راصدهای مذکور میباشد. وقتی که خورشید، در حال گردش بر روی

مدار خود است، در دو نقطه به هر یک از این دایره ها برخورد میکند. وقتیکه به اولین نقطه برسد (**وقت زوال ظاهری**) شروع میشود. هنگامیکه به دومین نقطه برسد، پایان وقت زوال ظاهری میشود. هر چند که راصد مرتفع تر شود، انحطاط افق واقع شده، دایره های (خط افق ظاهری) آن بزرگ میگردد. این (**دایره های محل زوال**) که در سماء هستند، نیز بزرگ میشوند. نصف قطرهایشان، به اندازه درجات قوس هایی است که این قوسها نصف قطرهای دایره های خط افق ظاهری در روی کرهٔ زمین، میباشد. هنگامی که راصد، به بلندترین نقطه محل توقف خود میرود، (دایرهٔ محل زوال) در سماء به خارج ترین و بزرگترین حالت میرسد. به این بزرگترین دایرهٔ محل زوال، (**محل زوال شرعی**) راصد گویند. افق سطحی راصدی که در بالاترین نقطهٔ یک محل قرار دارد (**افق شرعی**) آن میباشد. به ارتفاع کنارهٔ خورشید نسبت به افق شرعی (**ارتفاع شرعی**) گویند. هنگامیکه ارتفاع شرعی، نظر به افق شرعی در محل طلوع به اندازهٔ غایة الارتفاع برسد، کنارهٔ جلوی خورشید، به دایرهٔ محل زوال شرعی وارد میشود. تپه ای که به آن اندازه در مسافت دور قرار داشته باشد که در زمان اسفرار قسمتهای سایه و روشن آن از یکدیگر فرق کرده نشود، تپهٔ آن محل نمیباشد. نصف قطر دایرهٔ محل زوال شرعی، به اندازهٔ زاویه انحطاط افق راصدی است که در بلندترین تپه قرار دارد. دایره های وقت زوال دیده نمیشود. ورود و خروج خورشید به این دایره ها، با دراز و کوتاه شدن سایهٔ چوب که به زمین نشانده شده است فهمیده میشود.

در جاییکه ابن عابدین چیزهاییرا که انجام دادن آن برای فرد روزه دار مستحب میباشد بیان میکند و نیز تحتاوی در حاشیه (**مراقی الفلاح**) میگویند که، (کسی که در محل پایین قرار دارد، وقتی که غروب ظاهری را قبل از هر کس ببیند، قبل از کسی که در جای بلند قرار دارد افطار میکند. [در اسلامیت، برای کسانی که خورشید را میبینند اوقات ظاهری معتبر است، نه اوقات حقیقی.]

غروب، برای کسانی که غروب خورشید را نمیبینند، به تاریکی گراییدن تپه هایی که در طرف شرق قرار دارند میباشد). یعنی، غروب ظاهری است که آنرا کسانی که در بلندترین نقطه قرار دارند میبینند. یعنی، غروبی است که از افق شرعی بوقوع میپیوندد. در کتابهای (**الانوار لاعمال الابرار**)[١] شافعی و (**مجمع الانهر**) نیز خبر داده شده است که: "برای کسانی که غروب را نمیبینند، وقت (**غروب شرعی**)، معتبر است و با حساب یافته میشود".

عبدالحق سُجادل[٢] رحمة الله علیه که از صحبت های محمد معصوم فاروقی سرهندی «قدّس سرّه العزیز» بهره مند شده در کتاب فارسی (**مسائل شرح وقایه**) که در هندوستان در سال ١٢٩٤ هجری [١٨٧٧ م.] چاپ شده دربارهٔ به آسانی یافتن اوقات ظهر و عصر، میگوید که:

(در جایی هموار که خورشید دیده میشود، یک دایره کشیده میشود. به این دایره (**دایرهٔ هندیه**) میگویند. به وسط دایره، چوبی راست به اندازهٔ درازی نصف قطر دایره نشانده میشود. برای اینکه چوب نشانده شده کاملاً عمود باشد، نوک بالایی چوب از سه نقطه مختلف دایره، باید در مسافت یکسان قرار داشته باشد. به این چوب عمود (**مقیاس**) گویند. سایهٔ این مقیاس، قبل از ظهر، تا به اندازهٔ بیرون دایره امتداد مییابد و در طرف غرب میباشد. با بالا رفتن خورشید، یعنی با افزایش ارتفاع خورشید سایه کوتاهتر میشود. به نقطه ای که نوک سایه وارد دایره شود، علامت گذاری میشود. در بعد از ظهر، به نقطه ای که از طرف شرق دایره بیرون میرود نیز یک علامت گذاشته میشود. از مرکز دائره تا به وسط قوسیکه در میان این دو علامت قرار گرفته است، یک خط راست کشیده می شود. این خط، (**خط نصف النهار**) آن محل میباشد.) استقامت خط نصف النهار، جهت های شمال و

---

(١) مؤلف (**الأنوار لأعمال الأبرار**) یوسف الأردبیلی توفی سنة ٧٩٩ هـ. [١٣٩٧ م.]

(٢) العالم العارف والولی الکامل عبدالحق سجادل المجددی السرهندی توفی فی القرن الحادی عشر الهجری

جنوب را نشان میدهد. هنگامی که کنارهٔ جلوی خورشید، از خط افق ظاهری آن محل، به غایة الارتفاع میرسد، (**وقت زوال ظاهری**) شروع میشود. کوتاه شدن سایه احساس نمیشود. بعد از این، مرکز خورشید، به نصف النهار آمده، نسبت به افق حقیقی در غایة الارتفاع قرار میگیرد. این وقت، (**وقت زوال حقیقی**) است. اوقات زوال به حسب ساعت وسطی، در وقت زوال حقیقی، با تغییر درجات عرض، تغییر نمیکند. هنگامیکه خورشید، از اینجا جدا میشود، سایه نیز از خط نصف النهار جدا میشود، ولی احساس نمیشود. وقتیکه کنارهٔ پشتی خورشید، نسبت به محل غروب خط افق ظاهری، به غایة الارتفاع ظاهری فرود میآید، وقت زوال ظاهری به پایان میرسد. در این وقت (**وقت ظهر ظاهری**) شروع میشود. شروع دراز شدن سایه دیده میشود. وسط زمانی که درازی سایه تغییر نمیکند (**وقت زوال حقیقی**) است. در لندن لحظه عبور مرکز خورشید از مدار با تلسکوپ ها دیده شده، ساعتهای زوالی عیار کرده میشوند. در این وقت زوال حقیقی مرئی، ساعت حقیقی ۱۲ است. این مجموع جبری تعدیل زمان با ۱۲، در دستگاه ساعت محلی، شروع (**ساعت وسطی**) آنروز، یعنی ۱۲ آنروز میشود. اوقات ریاضی ایکه با حساب بدست آمده، در دستگاه های ساعت اوقات مرئی را نیز نشان میدهد. این (**وقت زوال مرئی**) که ابتدای[۱] دستگاه های ساعت وسطی میباشد، از (**وقت زوال ریاضی**) که وقت آمدن خورشید به وقت زوال میباشد، ۸ دقیقه و ۲۰ ثانیه بعد است. به کوتاه ترین طول سایه، (**فئ زوال**) میگویند. فئ زوال، نسبت به درجات میل و عرض تغییر میکند.

یک پای پرگار (نوک تیز پرگار) به نقطه ایکه خط نصف النهار، دائره را [دائرهٔ هندیه را که در فوق ذکر گردید] قطع میکند، گذاشته میشود. پرگار، به اندازهٔ فئ زوال باز شده چرخانیده شود، قسمت خط نصف النهار را که در بیرون

---

(۱) ابتدای اوقات نماز یا از وقت زوال و یا از نصف شب حساب کرده میشود.

دائره میباشد قطع مینماید. پای دیگر پرگار (پاییکه قلم نصب شده است) به این نقطهٔ قطع گذاشته شده، دائرهٔ دوم[۱] که نصف قطرش به اندازهٔ مسافت بین این نقطهٔ قطع تا مرکز دائرهٔ اول باشد، کشیده میشود. وقت آمدن سایهٔ مقیاس به این دومین دایره، (**وقت عصر اوّل ظاهری**) میشود. دومین دایره را برای هر روز دوباره باید کشید. فئ زوال، تنها در حین یافتن اوقات نماز ظهر و عصر استعمال میشود. در حین یافتن اوقات دیگر استعمال نمیشود.

در (**مجمع الانهر**)[۲] و (**رياض النّاصحين**)[۳] میگوید که، (وقت ظهر، از زوال خورشید شروع میشود. یعنی هنگامی است که کنارهٔ پشتی خورشید، از محل عروج خورشید از خط افق ظاهری به غاية الارتفاع، شروع به انحطاط (پایین آمدن) نماید. برای فهمیدن وقت زوال، یک چوب نشانده میشود. هنگامیکه کوتاه شدن سایهٔ چوب متوقف شود، یعنی کوتاه و دراز نشود، (**وقت زوال**) است. در این وقت، ادای نماز جائز نمیباشد. هنگامیکه سایه شروع به دراز شدن کند، وقت زوال به پایان میرسد). غاية الارتفاع که در کتاب بیان شده، ارتفاع هایی نیست که نسبت به افق حقیقی میباشند. دو محل بیان شده است که یکی، مرتفع شدن کنارهٔ جلوی خورشید به غاية الارتفاع از افق سطحی، یعنی از طرف شرق خط افق ظاهری و دیگری پایین آمدن کنارهٔ پشتی خورشید به غاية الارتفاع از افق سطحی، یعنی نظر به طرف غرب خط افق ظاهری. زیرا، در حاشیهٔ (**امداد**) نوشته شده است که، در تعیین وقت، نه افق حقیقی، بلکه خط افق ظاهری استعمال میشود. هنگامی که کنارهٔ جلوی خورشید، از افق سطحی یعنی از خط افق ظاهری به غاية الارتفاع مرتفع شود (وقت زوال ظاهری) شروع میشود. هنگامیکه

---

(۱) مرکز این دایرهٔ دوم، مرکز دایرهٔ هندیه میباشد. به عباره دیگر مرکز دایره های اول و دوم یکی است.

(۲) مؤلف (**رياض الناصحين**) محمد الربحامى ألف هذا الكتاب سنة ٨٣٥ هـ. [١٤٣٢م.]

(۳) مؤلف (**مجمع الأنهر شرح ملتقى الأبحر**) شيحى زاده عبدالرحمن توفى سنة ١٠٧٨ هـ. [١٦٦٧ م.]

کنارهٔ پشتی خورشید از افق سطحی، یعنی نظر به محل غروب خط افق ظاهری از غایة الارتفاع ظاهری شروع به فرود آمدن میکند، وقت زوال ظاهری به پایان میرسد و وقت ظهر ظاهری میشود. در این وقت سایهٔ مقیاس، به اندازه ای که حس کرده نشود کمی دراز شده است. وقت ظاهری نماز عصر، هنگامی که این سایه به اندازه قد چوب (بغیر از سایهٔ اصلیش یعنی بغیر از فیٔ زوال که در وقت زوال حاصل میگردد) دراز شود شروع میگردد. وقت زوال حقیقی، یک لحظه است. اوقاتیکه از ورود کناره های جلوی و عقبی خورشید به دائره های (**محل زوال ظاهری**) در کرهٔ سماء تا به خروج این کناره های خورشید ازین دائره ها میگذرد، اوقات زوال ظاهری کناره های جلو و عقب خورشید میباشد. مرکز این دائره ها، نقطه زوال حقیقی بوده نصف قطرهایشان، به اندازهٔ درجهٔ (**انحطاط افق**) مخصوص به بلندی محل توقف راصد میباشد. محل زوال ظاهری، یک نقطه نبوده، بلکه قوسی است بین دو نقطه که این دایره ها مدار خورشید را در این دو نقطه قطع میکند. بزرگترین این دایره ها (**دایرهٔ محل زوال شرعی**) است. در اسلامیت وقت زوال، یعنی وسط مدت روز (از طلوع تا غروب خورشید)، زمان بین دو نقطه این دائرهٔ شرعی است یعنی زمانیکه از نقطه ورود کنارهٔ جلوی خورشید به این دایرهٔ شرعی تا به نقطه خروج کنارهٔ پشتی خورشید از این دایره میگذرد، در اسلامیت وقت زوال، یعنی وسط مدت روز میباشد (مقصد از روز، از طلوع تا غروب خورشید است). هنگامی که کنارهٔ جلوی خورشید داخل دایره میشود، (**وقت زوال شرعی**) شروع میشود. هنگامی که کنارهٔ پشتی از این دایره خارج میشود، زوال شرعی، پایان یافته، (**وقت ظهر شرعی**) شروع میشود. این وقت، با حساب یافته شده، به تقویم ها نوشته میشود.

به شش رکعت نمازی که بعد از فرض نماز شام (مغرب) ادا میشود نماز (**اوّابین**) گویند. تعیین و تثبیت اوقات عبادات، یعنی فهمیدن و فهماندن آنها، با

معلومات دینی امکان پذیر است. فقها (علمای فقه)، قول های (بیانهای) مجتهدان را در کتابهای (**فقه**) نوشته اند. اوقات بیان شده را (اوقاتیکه علاماتشان از طرف فقها بیان شده است) حساب کردن جائز است. شرط و ضروری است که اوقات یافته شده با حساب، باید از طرف علمای دین تصدیق کرده شود. جائز بودن فهمیدن استقامت قبله و اوقات نماز با حساب در (**ابن عابدین**) در بحث (متوجه شدن به قبله در نماز) و در کتاب (**فتاوای شمس الدّین رملی**)[1] نوشته شده است. در (**موضوعات العلوم**)[2] میگوید که: (حساب کردن اوقات نماز، فرض کفایه است. برای مسلمانان دانستن و فهمیدن اوّل و آخر وقت نماز از حرکت خورشید ویا از تقویم هایی که علما تصدیق کرده باشند فرض است).

کرهٔ زمین در اطراف محور خود از غرب به شرق در حال گردش است. یعنی اگر به کرهٔ زمینی که روی میز گذاشته شده، از بالا نگاه کرده شود، در کشورهای شمال، به جانب عکس حرکت عقربه های ساعت در گردش میباشد. به این، (**حرکت حقیقیه**) گویند. دیده میشود که خورشید و ستارگان ثابت، هر روز در اطراف کرهٔ زمین، از شرق به غرب یک دور میزنند. به این، (**حرکت رجعیه**) گویند. به مدت زمان بین دو گذر یک ستاره از نصف النهار محل قرار گرفته شده، یک (**روز ستاره**) گویند. به یک قسمت از ۲٤ قسمت این زمان، یک (**ساعت ستاره**) گویند. به زمان بین دو گذر مرکز خورشید از نصف النهار، یعنی به بین دو وقت زوال حقیقی (**روز شمسی حقیقی**) گویند. کرهٔ زمین، در روی مستوی خسوف (**دائرة البروج**)، در اطراف خورشید هم، از غرب به شرق حرکت کرده، در یک سال یک دور میزنند. به سبب این حرکت زمین، گمان برده میشود که خورشید در بالای مستوی خسوف و در اطراف (**محور خسوف**) که از مرکز زمین

---

(۱) محمد شمس الدین الرّملی الشافعی توفی سنة ۱۰۰٤ هـ. [۱۵۹٦ م.]

(۲) مؤلف (**موضوعات العلوم**) کمال الدین محمد توفی سنة ۱۰۳۲ هـ. [۱٦۲۳ م.] فی إستانبول

گذشته و بر مستوی خسوف عمود میباشد از غرب به شرق حرکت میکند. سرعت وسطی این حرکت انتقالیه، هر چند که تقریباً سی کیلومتر در ثانیه هم باشد، ثابت نیست. بدلیل اینکه مدار زمین بر روی مستوی خسوف، دایره نبوده، بشکل (**بیضی**) میباشد، درجات قوسی که در زمان های مساوی طی کرده، به یکدیگر یکسان نیستند. هر چند به خورشید نزدیکتر شود، سرعتش بیشتر میشود. به سبب این حرکت زمین، خورشید هر روز، زمانی به اندازه تقریباً ٤ دقیقه، از ستارگان عقب میماند و گردش روزانه اش را ٤ دقیقه بعد به پایان میرساند. این (روز شمسی حقیقی)، از روز ستاره (تقریباً) بمقدار ٤ دقیقه طولانی میشود. این طولانی شدن، هر روز از ٤ دقیقه کمی متفاوت میباشد. دومین سبب متفاوت بودن طولهای روزهای شمس حقیقی از یکدیگر، عمود نبودن محور زمین به مستوی خسوف میباشد. بین محور خسوف با محور زمین زاویه ای به اندازه ۲۳ درجه ۲۷ دقیقه موجود میباشد. مقدار این زاویه، اصلاً تغییر نمیکند. سومین سبب، تغییر کردن غایة الارتفاع شمس در هر روز است. مستوی های خسوف و استوا (اکوادور) بر روی یک قطر زمین یکدیگر را قطع میکنند. در بین شان تقریباً زاویه ۲۳,٥ درجه ای موجود است. به این قطر زمین (**خط بهار**) گویند. مقدار این زاویه نیز تغییر نمیکند. هنگامیکه زمین در اطراف خورشید در گردش است، استقامت محورش تغییر نمیکند. همیشه استقامت شان، به یکدیگر موازی میباشد. در ۲۲ جون (ژوئن)، محور زمین، در طرف خورشید محور خسوف میباشد. بیشتر از نصف نیم کرهٔ زمین، که در شمال استوا (اکوادور) قرار دارد، در مقابل خورشید میباشد. میل خورشید (۲۳,٥+) درجه است. هنگامی که زمین، یک قسمت از چهار قسمت مدارش را طی کند، محور زمین، از راستای (استقامت) خورشید ۹۰ درجه جدا میشود. خط بهار، به استقامت خورشید میآید. میل خورشید صفر میشود. هنگامی که زمین، نصف مدارش را طی کند، هر چند که محور زمین باز هم به استقامت

خورشید میآید، ولی نسبت به محور خسوف، در طرف عکس خورشید قرار میگیرد. نصف استوا (اکوادور) که در طرف خورشید است، روی مستوی خسوف بوده، کمتر از نصف نیم کرهٔ شمالی، و بیشتر از نصف نیم کرهٔ جنوبی، در مقابل خورشید قرار میگیرد. خورشید ۲۳,۵ درجه در زیر استوا (اکوادور) بوده، میلش (۲۳,۵-) درجه است. هنگامیکه زمین سه قسمت از چهار قسمت مدارش را طی کند، یعنی در ۲۱ مارچ (مارس)، خط بهار، دوباره به استقامت خورشید آمده، باز هم میل خورشید صفر میشود.

حسیب بگ، در کتاب (**قوزموغرافیا**) میگوید که: (قسمتی از شعاعهاییکه به شکل موازی به یکدیگر از خورشید میآیند، به کرهٔ زمین تماس نموده میگذرند. نقاط تماس این شعاع ها به کرهٔ زمین، دائرهٔ بزرگی را بمیان میآورند. به این دایره (**دایرهٔ تنویر**) گویند. در شش ماهی که خورشید بر روی استوا قرار دارد، بیشتر از نصف نیم کرهٔ شمالی زمین در آنطرف (**دایرهٔ تنویر**) قرار میگیرد که خورشید را میبیند. مستوی تنویری که این دایره در آن قرار دارد، از مرکز کرهٔ زمین گذشته، زمین را به دو قسمت مساوی تقسیم میکند و به استقامت اشعه هایی که از خورشید میآید عمود است. برای اینکه محور زمین نیز به مستوی استوا عمود میباشد، (**زاویهٔ تنویر**) که ما بین محور زمین و سطح تنویر قرار دارد، به اندازهٔ میل خورشید میباشد. برای همین، در محل هایی که درجه های عرض شان بیشتر از ′۳۳ °۶۶=′۲۷ °۲۳- °۹۰ میباشد روزهای بی شب و شب های بی روز بوقوع میپیوندد. به آنطرف دایرهٔ تنویر که خورشید را نمیبیند، موازی به این و °۱۹ دورتر یک دایره بکشیم. در جاهایی که درجات عرض بین این دو دایره میباشد حوادث فجر و شفق بوقوع میپیوندد. در جاهایی که متمم [زاویه ایکه درجهٔ عرض را به ۹۰ درجه اتمام مینماید] های درجات عرضشان کمتر از (°۱۹+ میل) میباشد، یعنی در جاها و زمانهایی که مجموع درجات عرض و میل شمس ۷۱ = ۱۹ - ۹۰ ویا

بیشتر میباشد، قبل از ناپدید شدن شفق، فجر شروع میشود). در جاهایی که میل شمس کمتر از درجه عرض میباشد، خورشید، در حین زوال در طُرف جنوب سماء قرار میگیرد. مدارهایی که خورشید و ستارگان گردش روزانه خود را انجام میدهند، دایِره هایی هستند که موازی به استوا (اکوادور) میباشند. مدار روزانه خورشید، در روز ۲۱ مارچ (مارس) افرنجی و در ۲۳ امین روز سپتامبر در روی مستوی استوا قرار میگیرد و میل خورشید صفر میشود. در این دو روز، در هر جای زمین، طول روز و شب مساوی میباشد. برای اینکه نصف فضله[۱] صفر خواهد شد، وقت زوال حقیقی نسبت به زمان غروبی و اوقات غروب و طلوع حقیقی نسبت به زمان حقیقی در هر جا (٦) میشود. اوقات ظهر شرعی نسبت به زمان اذانی نیز، در همه تقویم های معتبر به رقم (٠٦) نوشته شده است. زیرا، زمان تمکینیکه در وقت غروب موجود است، بصورت تقریبی در وقت ظهر نیز موجود میباشد. در روزهای بعد، مدارهای روزانه خورشید از استوا دورتر گشته، میل خورشید، در ۲۲جون (ژوئن) ۲۳+ درجه ۲۷ دقیقه و نیز در ۲۲ دسمبر (دسامبر) ۲۳- درجه ۲۷ دقیقه میشود. در روزهای بعدی، ارزش مطلق میل شروع به کاهش میکند. وقتیکه خورشید در زیر استوا (اکوادور) قرار دارد، قسمت بیشتر نیم کره شمالی، در قسمت پشت دایرهٔ تنویر که خورشید را نمیبینند میباشد. در حین گردش کرهٔ زمین در گرداگرد محورش، هنگامیکه کنارهٔ جلوی دایرهٔ کوچک که به نام (خط افق ظاهری) یک محل یاد میشود، به قسمت منور دو نیم کره ایکه از طرف دایرهٔ تنویر از یکدیگر جدا شده است بیاید، خورشید طلوع مینماید. در آنگاه که میل خورشید صفر درجه میباشد، کاملاً از شرق یعنی بدون انحراف، از نقطه وسطی شرق طلوع میکند. هر چقدر که میل افزایش مییابد، محل های طلوع و غروب، در ماه های تابستان، بطرف شمال خط افق ظاهری، ولی در ماه های

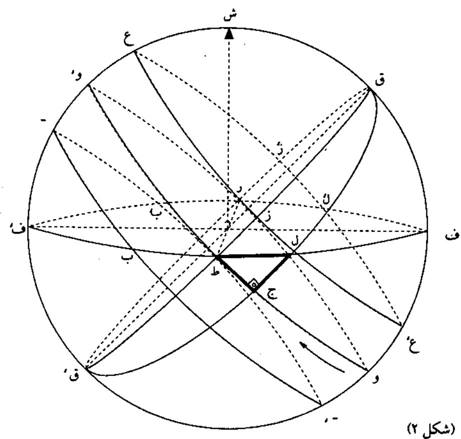
---

(۱) در صفحات بعدی، دربارهٔ (نصف فضله) معلومات داده خواهد شد.

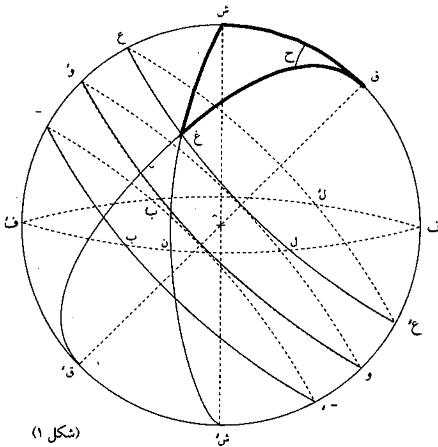
زمستان بطرف جنوبش تمایل میکند. به این قوس های دایره خط افق ظاهری که مقدارش هر روز در تغییر است، (**سعه**) های خورشید گویند. خورشید، بعد از طلوع، در کشورهای شمالی، همیشه بطرف جنوب بالا میرود.

به یک قسمت از ٢٤ قسمت از روز شمس حقیقی، یک (**ساعتِ شمسی حقیقی**) گویند. طولهای این واحدهای ساعت نیز هر روز متفاوت است. برای اینکه با استفاده از دستگاه های ساعت، مقدارهای زمان اندازه گیری شود، لازم میآید که واحدهای زمانی انتخاب شده، یعنی طولهای روز و ساعت هر روز یکسان باشند. برای این، (**روز شمسی وسطی**) در نظر گرفته شده یعنی فرض و قبول شده است. به یک قسمت از ٢٤ قسمت این روز شمسی وسطی (**ساعت وسطی**) گفته شده است. ابن عابدین، در باب حیض، به اوّلی ساعت (**معوّج**)، به دوّمی ساعت (**معتدل**) ویا ساعت (**فلکی**) میگوید. طول روز وسطی، متوسط طولهای روزهای حقیقی خورشید است که در ظرف یکسال میباشد. بدلیل اینکه در یک سال مداری ٣٦٥,٢٤٢٢١٦ روز شمسی حقیقی موجود است، در حالتیکه شمس وسطی، در این قدر روز راهی به اندازهٔ ٣٦٠ درجه طی میکند، گفته میشود که در یک روز شمسی وسطی، قوسی به اندازهٔ ٥٩ دقیقه ٨,٣٣ ثانیه طی میکند. شمسیکه هر روز این قدر راه میرود، در مستوی استوا، در زمانی که کوتاهترین روز باشد، همراه با شمس حقیقی، شروع به حرکت کنند. اولاً ، شمس حقیقی از این پیشتر میرود. روز شمسی حقیقی، از روز شمسی وسطی کوتاهتر میشود. تا وسط فبروری (فوریه)، تفاوت بین دو خورشید هر روز بیشتر میشود. بعد ازین، سرعت شمس حقیقی کم شده، در وسط اپریل (آوریل) به یکدیگر میرسند. بعد ازین، از شمس وسطی عقب میماند. در وسط ماه می (مه)، سرعتش بیشتر شده و در وسط جون (ژوئن)، دوباره به یکدیگر میرسند. بعداً ، از خورشید وسطی به پیش میرود. در وسط جولای (ژوئیه)، سرعتش کم شده، در آخر اگست (اوت) به هم

میرسند. بعد، در عقب خورشید وسطی میماند. در آخر اکتوبر (اکتبر) سرعتش افزایش یافته، تفاوت ما بین شان شروع به کاهش میکند. در جاییکه شروع به حرکت کرده اند، دوباره به یکدیگر میرسند. برای حساب کردن اینکه، خورشید وسطی، تفاوتهای مسافت بین این دو خورشید را در چند دقیقه طی میکند از قانون **کپلر**[1] استفاده میشود. به فرق های زمانی یک روزهٔ بین دو خورشید، **(تعدیل زمان)** گفته شده است. اگر خورشید وسطی در پیش باشد، تعدیل زمان مثبت، اگر در عقب باشد منفی است. در طول یک سال تقریباً بین ۱۶+ دقیقه و (۱۴-) دقیقه در حال تغییر میباشد. در زمانهایی که دو خورشید به یکدیگر میرسند، یعنی در طول سال چهار بار صفر میشود. در هر کدام روزی به زمان وسطی معلوم، تعدیل زمان مخصوص به آن روز بصورت الجبری اضافه کرده شود، وقتی که نسبت به زمان حقیقی در آن لحظه میباشد، بدست میآید. [در اضافه الجبری، اگر تعدیل زمان (+) باشد اضافه کرده میشود، (-) باشد کاسته میشود.]



(شکل ۲)



(شکل ۱)

(۱) ستاره شناس آلمانی کپلر [KEPLER] وفات ۱۰۴۰ هجری [۱۶۳۰م.]

ب = نقطهٔ طلوع در ۲۲ دسمبر

ط = نقطه طلوع خورشید در ۲۳ سپتمبر و ۲۱ مارچ (مارس)

ل = نقطهٔ طلوع خورشید در ۲۲جون(ژوئن)

ب ` = نقطهٔ غروب خورشید در ۲۲ دسمبر

ر = نقطهٔ غروب خورشید در ۲۳ سپتمبر و ۲۱ مارچ (مارس)

ل ` = نقطهٔ غروب خورشید در۲۲جون(ژوئن)

ب إ = نصف مدت روز در ۲۲ دسمبر

ط و` = نصف مدت روز در ۲۳ سپتمبر و در ۲۱ مارچ (مارس)

ل ع = نصف مدت روز(مقصد از روز، از طلوع تا غروب است) در ۲۲ جون (ژوئن)

ع و` = ج ل = غ د = قوس میل خورشید در ۲۲ جون (ژوئن)

إ و` = قوس میل خورشید در ۲۲ دسمبر

و ط و` ر = دایرهٔ خط استوا (اکوادور) در سماء

ع ف` ، و` ف` ، إ ف` = قوس های غایة الارتفاع

ع = نقطهٔ زوال در ۲۲ جون (ژوئن)

ق ل ج ق` = نیم دایرهٔ میل در ۲۲ جون (ژوئن)

غ ن = قوس ارتفاع حقیقی خورشید

ق ز ق` ز` = دایرهٔ میل در ۲۳ سپتمبر و ۲۱ مارچ (مارس)

ط ج = قوس استوا که به نصف فضلهٔ طلوع و غروب خورشید در ۲۲جون (ژوئن) مساویست.

ف ق = ف` ق`= قوس های ارتفاع قطب

ف ق = ش و` = قوس عرض بلده

ح = زاویهٔ فضل دائر

أ = محل توقف راصد

أ ش = خط شاقول (راستایش بطرف سماء)

ط ر = قطر از شرق به غرب دایرهٔ افق حقیقی در سماء (آسمان)

ف أ ف` = خط نصف النهار

و ق و` ق` = دایرهٔ نصف النهار

ف = نقطهٔ شمالی افق حقیقی

ز ل = قوس نصف فضله در حین طلوع خورشید در ۲۲ جون (ژوئن)

ز ع = ز` ع = مدارهای شش ساعته در ۲۲ جون (ژوئن)

ز` ل` = قوس نصف فضله در حین غروب خورشید در ۲۲ جون (ژوئن)

ل ط ، ب ط = سعه های خورشید در حین طلوع

تغییرات روزانه تعدیل زمان، بین ۲۲+ ثانیه و ۳۰- ثانیه بوده، برای دیدن قیمت های روزانه شان در یک سال به صفحه ۸۳ مراجعت کنید.

احمد ضیا بگ میگوید که: (قیمت زاویهٔ انحطاط افق از جنس ثانیهٔ زاویه، مساوی به ضرب جذر مربع (ریشه دوم) ارتفاع محل توقف راصد از افق حسی در مقیاس متر، با [۱۰٦,۹۲] میباشد). در استانبول، بلندترین محل نزدیک به راصد، تپه چاملیجه بوده، بلندی اش ۲٦۷ متر میباشد. بزرگترین زاویه انحطاط افق ۲۹ دقیقه میشود. رئیس المنجّمین طاهر افندی، وقتیکه در سال ۱۲۸۳ [۱۸٦٦م.] مدیر رصدخانهٔ قاهره شد، در جدولی که تمکینِ هر روز را حساب کرده، تهیه نموده است و فاضل اسماعیل گلنبوی[۱] در کتاب (**مراصد**)، و اسماعیل فهیم بن ابراهیم حقّی ارضرومی[۲]، در کتاب ترکی اش (**معیار الاوقات**) که در سال ۱۱۹۳هـ. نوشته و سر منجّم سید محّمد عارف بگ، در آخر تقویم سالهای ۱۲۸٦ هجری شمسی و ۱۳۲٦ قمری میگویند که، (بدلیل اینکه بزرگترین زاویهٔ انحطاط افق استانبول ۲۹ دقیقه و در تحت افق حقیقی است، یعنی انکسار نور مربوط به این مقدار ارتفاع که در تحت صفر قرار دارد، ٤٤,٥ دقیقه و (**نصف قطر ظاهری**) خورشید، حداقل ۱۵ دقیقه ٤٥ ثانیه میباشد، این سه ارتفاع، سبب میشوند که خورشید قبل از طلوع حقیقی دیده شود. ولی اختلاف منظر، سبب میشود تا خورشید بعد نمایان شود. اگر از مجموع سه ارتفاع اوّل، مقدار (**اختلاف منظر**) که ۸,۸ ثانیه میباشد بیرون آورده شود، ۱ درجه ۲۹ دقیقه ٦,۲ ثانیه میشود که، به این، (**زاویهٔ ارتفاع**) خورشید میگویند. بعد از غروب مرکز خورشید از افق حقیقی، کنارهٔ پشتی اش ازین وقت غروب، به اندازهٔ این زاویهٔ ارتفاع پایین آمده، یعنی به افق شرعی فرود آمده، به زمانیکه ازین وقت غروب تا به ناپدید شدن نور خورشید از بلندترین تپه میگذرد (**تمکین**) نامیده میشود. در هر کدام روزی، در استانبول، در وقت غروب حقیقی مرکز خورشید از افق حقیقی، ارتفاعش نسبت به افق حقیقی

---

(۱) اسماعیل گلنبوی توفی سنة ۱۲۰۵ هجری [۱۷۹۱ م.]

(۲) ابراهیم حقی ارضرومی ابو اسماعیل فهیم توفی سنة ۱۱۹۵ هجری [۱۷۸۰ م.] فی سعرد

صفر درجه است. در وقت غروب شرعی کنارهٔ بالایی خورشید از افق شرعی، ارتفاعش نسبت به افق حقیقی منفی یک درجه ۲۹ دقیقه ٦,٢ ثانیه میباشد. با استفاده از دستوریکه (فورمولیکه) در مورد یافتن اوقات نماز استعمال میشود، زمان فضل دائر این دو وقت غروب، [مثلاً با ماشین حساب کاسیو] حساب کرده میشود. بدلیل اینکه در وقت زوال، ساعت زوالی حقیقی صفر میباشد، دو وقت غروب، به اندازهٔ زمان فضل دائر میشود. فرق زمانی بین دو وقت، (**تمکین**) میشود). مثلاً زاویهٔ ارتفاع در ۲۱ مارچ (مارس) و در ۲۳ سپتمبر یک درجه ۲۹ دقیقه ٦,٢ ثانیه بوده، برای اینکه مرکز خورشید به اندازهٔ این ارتفاع از افق حقیقی پایین بیاید، مدت زمانی که خورشید در روی مدارش حرکت خواهد کرد، یعنی زمان تمکین ۷ دقیقه ۵۲,۲۹ ثانیه میباشد. از اینکه در دستور اوقات نماز میل شمس و عرضِ بلده موجود میباشد، زمان تمکین یک شهر، با درجهٔ عرض و با روز تغییر میکند. هر چندیکه مقدار تمکین یک شهر، در هر روز و هر ساعت یکسان نمیباشد، اما برای هر شهر، یک زمان تمکین وسطی موجود میباشد. برای دیدن این مقدارهای تمکین بصورت جدول، به صفحهٔ ۸۹ مراجعت کنید. به مقدارهای تمکین که با حساب یافته شُده دو دقیقه احتیاطی اضافه کرده، زمان تمکین برای استانبول، وسطي ده دقیقه قبول شده است. در جایی که درجهٔ عرض از ٤٤ درجه کوچکتر میباشد، فرق حداقل و حداکثر مقدارهای تمکین در یک سال به اندازهٔ یکی دو دقیقه است. در یک شهر، تنها یک تمکین موجود میباشد. این نیز برای یافتن وقت شرعی یک نماز از وقت حقیقی آن استعمال میشود. برای هر نماز، تمکین های جداگانه ای موجود نمیباشد و در اوقات ظاهری نیز تمکین موجود نمیباشد. در کتاب (**درّ یکتا**)[۱] نوشته است که: «آنکسی که مقدار تمکین را بحیث یک زمان احتیاطی گمان کرده وقت امساک را ۳-٤ دقیقه به تعویق بیاندازد، روزهٔ آنکس

(۱) مؤلف (درّ یکتا) [بزبان ترکی عثمانی] محمّد اسعد افندی القونوی توفی سنة ۱۲٦۷ هـ. [۱۸۵۲ م.]

فاسد میشود و آنکس که غروب را ۳-٤ دقیقهِ به پیش بکشد، روزه و نماز شام آنکس فاسد میگردد». بدلیل اینکه در یک محل، میل شمس و مقدار تمکین و تعدیل زمان در هر لحظه تغییر میکنند و بدلیل اینکه واحدهای زمان غروبی حقیقی، از واحدهای زمانهای زوالی حقیقی تفاوت جزئی دارند، اوقات نماز حساب شده، کاملاً درست نمیباشد. برای اطمینان از وارد شدن وقت، به مقدار تمکین که با حساب بدست آمده ۲ دقیقه زمان احتیاطی اضافه کرده شده است.

سه نوع غروب موجود میباشد: به وقتی که ارتفاع حقیقی مرکز خورشید صفر میباشد **(غروب حقیقی)** گویند. دومینِ غروب، وقتی است که ارتفاع ظاهری کنارهٔ پشتی خورشید نسبت به خط افق ظاهری محل توقف راصد صفر میباشد، یعنی وقتی است که ناپدید شدن این کنارهٔ بالایی از خط افق ظاهری محل دیده شود. به این، **(غروب ظاهری)** گویند. سومین غروب، وقتی است که صفر بودن ارتفاع کنارهٔ پشتی خورشید نسبت به افق شرعی، حساب کرده شده است. به این، **(غروب شرعی)** گویند. در یک شهر یک عدد افق شرعی موجود میباشد. در همهٔ کتابهای فقه نوشته شده است که، از این سه غروب، رؤیت غروب ظاهری معتبر میباشد. حال آنکه، برای هر بلندی، خطوط افق ظاهری مختلفی موجود میباشد. هر چند که غروب از افق شرعی، آن غروب ظاهری است که با نگاه کردن از بالاترین نقطه دیده میشود، این وقت غروب و وقت غروب حقیقی، غروب ریاضی میباشد. یعنی، همیشه با حساب یافته میشود. در وقت غروب حقیقی ریاضی که با حساب یافته شده، طوری بنظر میرسد که خورشید از خطوط افق ظاهری محل های مرتفع غروب نکرده است. این وضعیت نشان میدهد که وقت افطار و نماز شام (مغرب)، در اولین و دومین اوقات غروب نبوده، بلکه بعدتر از اینها، در وقت غروب شرعی میباشد. اولاً غروب حقیقی، بعد از این غروب های ظاهری، در آخر، غروب شرعی اتفاق میافتد. طحطاوی، در حاشیه **(مراقی الفلاح)**

میگوید که، (غروب خورشید، بمعنی رؤیت ناپدید شدن کنارهٔ بالایی خورشید از خط افق ظاهری است. ناپدید شدن آن از افق حقیقی نمیباشد). غروب خورشید از خط افق ظاهری، بمعنی غروب کردن آن از افق سطحی میباشد. کسی که نماز عصر (نماز دیگر) را نتوانسته ادا کند، بعد از ادای نماز شام (مغرب) و بعد از افطار، با هواپیما بطرف غرب رفته، خورشید را ببیند، نماز عصر (نماز دیگر) را ادا و با غروب خورشید نماز شام (مغرب) را اعاده و بعد از عید رمضان روزه اش را قضا میکند. در حدیث شریف چنین خبر داده شده است که، در جاهایی که غروب ظاهری بدلیل وجود تپه ها، ساختمان ها و ابرها، دیده نمیشود، وقت غروب، با تیره گشتن تپه های طرف شرق فهمیده میشود. این حدیث شریف نشان میدهد که، **(در هنگام محاسبه اوقات طلوع و غروب، نه ارتفاع های ظاهری و حقیقی خورشید را، بلکه ارتفاع های شرعی را که از افق شرعی میباشد استعمال باید کرد)** یعنی، لازم میآید که مقدار تمکین به حساب داخل کرده شود. در هنگام محاسبه اوقات شرعی همهٔ نمازها، نیز تابع شدن به این حدیث شریف، یعنی اوقات تمکین را به حساب داخل کردن لازم و ضروری است. زیرا اوقات حقیقی ریاضی با حساب یافته میشود. در بین وقت شرعی و وقت حقیقی یک نماز، به مقدار یک زمان تمکین فرق موجود میباشد. زمان تمکینی که مخصوص به بلندترین محل یک شهر میباشد غیر قابل تغییر میباشد. اگر زمان تمکین کاهش داده شود، این به آن منجر میشود که، نماز ظهر و نمازهای بعدی، قبل از اوقاتشان ادا کرده شوند. به این هم سبب میشود که به روزه نیز بعد از گذشتن وقت سحر شروع شود. تا سال ۱۹۸۲م.، در ترکیه هیچ کس زمان تمکین را تغییر نداده، همهٔ علما، اولیا، شیخ الاسلام ها، مفتی ها و همهٔ مسلمانان، در طول قرنهای دراز نمازهایشان را در اوقات شرعی شان ادا کرده اند و به روزه هایشان در اوقات شرعی شان شروع کرده اند. در تقویم های

دیواری که روزنامهٔ ترکیه آماده میکند، زمان تمکین تغییر داده نشده، اوقات نماز و روزه، بصورت درست و صحیح اطلاع داده شده است.

برای اینکه نسبت به افق شرعی، وقت اول یک نماز حساب کرده شود، لازم میآید تا ارتفاع خورشید مخصوص به این نماز دانسته شود. هنگامیکه در روی مدار [مرکز] خورشید در روزی که میلش و در محلی که درجهٔ عرضش معلوم میباشد، مرکز خورشید نظر به افق حقیقی به ارتفاع نماز میرسد، وقت حقیقی میشود. زمان خورشید حقیقی که عبارت از فرق وقت حقیقی مذکور از زوال ویا از نصف شب میباشد، حساب کرده میشود. به این زمان **(فضل دائر = فرق زمانی)** [در صفحهٔ ۲۸ در شکل ۱ با حروف (غ ع) بشکل قوس زاویه (ح) نشان داده شده است] گویند. برای آموختن ارتفاع حقیقی مخصوص به یک نماز، در لحظه شروع وقت نماز که در کتب فقه نوشته شده است، ارتفاع کنارهٔ بالایی خورشید نسبت به افق ریاضی، با (اسطرلاب) ویا با تختهٔ **(ربع دایره)**[۱]، اندازه گیری میشود. ازین ارتفاع ریاضی، ارتفاع حقیقی اش حساب کرده میشود. [با آلت زاویه یاب **(سکستانت)**[۲]، ارتفاع ظاهری که نسبت به خط افق ظاهری میباشد اندازه گیری میشود.] در کرهٔ سماء قوس کناری (غ ق) در مثلث کروی (ق ش غ)، متمم قوس میل (غ د)، قوس کناری (ق ش)، ارتفاع قطب (ق ف) یعنی متمم عرض بلده و قوس (ش غ)، متمم ارتفاع حقیقی (غ ن) است. [در صفحه ۲۹ به شکل ۱ نگاه کنید]. درجه زاویهٔ (ح) در نقطهٔ قطب که در مثلث با حرف (ق) نشان داده شده است و قوس (غ ع) که در روبروی این زاویه قرار دارد، فضل دائر میباشد. درجه آن حساب کرده شده، چهار برابر آن گرفته شده، به زمان حقیقی تبدیل کرده میشود. مقدار زمان فضل دائر، با وقت زوال حقیقی ویا غروبی ویا با نصف شب

---

(۱) آلتی است که برای یافتن اوقات نماز استعمال میگردد.

(۲) Sextant

معامله کرده شده، **(وقت حقیقی)** نماز نسبت به زمانهای حقیقی زوالی و غروبی بدست آورده میشود. بعداً ، از وقت غروبی یک تمکین کسر گردیده به اذانی تبدیل کرده میشود. با اضافه کردن تعدیل به زوالی، وسطی بدست میآید. بعداً ، از این اوقات غروبی وسطی و اذانی، **(وقت شرعی)** این نماز بدست میآید. بنابرین، **(زمان تمکین)** بین وقت قرار گرفتن کنارهٔ خورشید در ارتفاع این نماز از افق شرعی و وقت قرار گرفتن مرکز خورشید از افق حقیقی در این ارتفاع به حساب داخل کرده میشود. زیرا، فرق زمانی بین وقت شرعی و وقت حقیقی یک نماز، به اندازهٔ فرق زمانی بین افق شرعی و افق حقیقی است. این هم، **(زمان تمکین)** میباشد. خورشید در اوقات قبل از زوال، اولاً از افق شرعی، بعداً از افق حقیقی عبور میکند. اگر از وقت حقیقی که برای این اوقات با حساب یافته شده است، تمکین کسر کرده شود، وقت شرعی بدست میآید. اوقات طلوع و امساک اینگونه اند. احمد ضیا بگ و کدوسی در کتاب **(ربع دایره)** میگویند که: (فجر، با نزدیک شدن کنارهٔ جلویی خورشید به اندازهٔ ۱۹ درجه به افق شرعی شروع میشود. با کسر کردن زمان تمکین از وقت فجر حقیقی که با حساب یافته شده، وقت امساک شرعی نسبت به زمان حقیقی، بدست میآید). حسن شوقی افندی هزار غرادی یکی از مدرسین بزرگ در مدرسهٔ سلطان محمّد فاتح، که **(رسالهٔ ارتفاع)** را که تألیف **(کدوسی)** میباشد، ترجمه کرده، در همین باب کتاب میگوید: (اوقات امساک حقیقی که یافته ایم بدون تمکین است. کسی که میخواهد روزه بگیرد پانزده دقیقه قبل از این، یعنی بمقدار دو زمان تمکین قبل، باید که شروع به روزه کند. به این صورت، روزه اش از فاسد شدن نجات مییابد). دیده میشود که، [حسن شوقی افندی هزارغرادی] برای یافتن وقت امساک شرعی اذانی، دو برابر زمان تمکین را از وقت حقیقی غروبی کسر مینماید و بیان میکند که، اگر دو تمکین کسر نگردد، روزه فاسد میشود. [برای یافتن وقت شرعی از وقت غروبی، یک تمکین، برای

تبدیل وقت غروبی به وقت اذانی تمکین دوم کسر میگردد.] در جداول اوقات شرعیه سالانه که حضرت ابراهیم حقّی، برای شهر ارضروم آماده کرده و در کتاب **(هیئت فلکیه)** مصطفی حلمی افندی که در سال ۱۳۰۷ هجری چاپ گردیده است، نیز دیدیم که، برای تبدیل اوقات حقیقی فجر و طلوع به وقت شرعی با ساعت اذانی، دو برابر مقدار تمکین کسر کرده شده است. علی بن عثمان نیز در کتاب **(هدایة المبتدی فی معرفة الاوقات بربع الدّائره)** چنین نوشته است. او در سال ۸۰۱ هجری [۱۳۹۸م.] وفات یافته است. خورشید، در اوقات بعد از زوال، اولاً از افق حقیقی، بعداً از افق شرعی عبور میکند. درین اوقات (در اوقات بعد از زوال) برای یافتن وقت شرعی، به وقت حقیقی تمکین اضافه کرده میشود. اوقات ظهر، عصر، غروب، اشتباک و عشاء (خفتن) اینگونه است. احمد ضیا بگ در قسمت وقت ظهر این کتابش میگوید که، (هنگامیکه به وقت زوال حقیقی بر حسب ساعت وسطی تمکین اضافه گردد، بر حسب ساعت وسطی ظهر شرعی بدست میآید.) برای اینکه یک وقت معلوم نظر به زمان غروبی به زمان اذانی تبدیل شود، همیشه یک تمکین کسر کرده میشود. برای اینکه، در ظهر و بعد از ظهر، یک وقت معلوم که نظر به افقهای غروبی است، به وقت شرعی که نسبت به افق شرعی میباشد تبدیل کرده شود، یک تمکین اضافه میگردد. بعد، برای تبدیل این به وقت اذانی، یک تمکین کسر میگردد. در نتیجه، اوقات اذانی این نمازها، همانند اوقات غروبی میشود. اوقات شرعی که نسبت به زمان حقیقی ویا غروبی یافته میشود، به زمانهای وسطی و اذانی تبدیل کرده شده، در تقویم ها نوشته میشود. اوقات یافته شده، اوقات ریاضی نسبت به زمان ریاضی میباشد. اوقات ریاضی نسبت به زمان ریاضی، اوقات مرئی در دستگاه های ساعت را نیز نشان میدهد.

تنبیه: علمای اسلام، برای بدست آوردن وقت ظهر نسبت به زمان حقیقی اذانی از وقت زوال حقیقی غروبی، تمکینی را که در وقت غروب استعمال میشود

از این کسر کرده و برای یافتن وقت شرعی در وقت زوال، زمان تمکین را اضافه نموده اند و باز هم وقت زوال غروبی را یافته اند. این وضعیت، نشان میدهد که، مقدار تمکین در وقت ظهر، به تفاوت زمانی میان افق های شرعی و حقیقی، یعنی به مقدار تمکین در وقت غروب مساوی میباشد. همچنین، زمانهای تمکین در اوقات شرعی همه نمازها، به زمانهای تمکین در اوقات غروب و طلوع مساوی میباشد. در (**الحدائق الوردية**)[١] میگوید که: (ابن شاطر علی بن ابراهیم، در کتاب (**النّفع العام**)، ربع دایره را که در هر درجهٔ عرض قابل استعمال است توضیح میدهد. او برای مسجد جامع اموی در شام ساعت شمسی بنام (بسیطه) را ساخت. در ٧٧٧ هجری قمری [١٣٧٥م.] وفات یافت. از خلفای خالد بغدادی بنام محمد بن محمد خانی، این ساعت را در سال ١٢٩٣ هجری [١٨٧٦م.] تجدید کرد. علاوه بر این، کتاب (**کشف القُناع عن معرفة الوقت من الارتفاع**) را نوشت.

(**المشيخة الاسلاميه**) که عالی ترین مقام علمای عثمانی میباشد در تقویمی که بنام (**علمیه سالنامه سی**) برای سال ١٣٣٤ هجری [١٩١٦م.] آماده کرده و در کتاب (**اوقات شرعی مخصوص به ترکیه**) رصدخانه قندیللی دانشگاه استانبول با تاریخ ١٩٥٨م. و شماره ثبت ١٤ میبینیم که، در حین تعیین اوقات شرعی نمازها، مقدار تمکین به حساب وارد شده است. هیئت علمی ما متشکل از علمای حقیقی دین و متخصصین علم هیئت میباشد. مشاهده نمودیم که اوقات شرعی نمازها که از طرف این هیئت ما در نتیجهٔ رصد و حسابها با استعمال از مدرن ترین آلات یافته شده است با اوقاتیکه علمای اسلام در طول قرنها با حساب و با دستگاه (**ربع دایره**) یافته اند یکسان است. بدین جهت، تغییر دادن زمانهای تمکین و لهذا تغییر اوقات نماز جائز نمیباشد.

---

(١) مؤلف (حدائق الوردیه) عبدالمجید خانی نقشبندی خالدی وفات در آخر قرن سیزدهم هجری

در دستگاه های ساعت، یک روز وسطی، ۲٤ ساعت است. در وقت زوال حقیقی، هنگامیکه مثلاً ، ساعت دستی ما، که زمان ها را اندازه گیری میکند، به ۱۲ میآید شروع شده، تا به زمانیکه در فردای آنروز به ۱۲ بیاید، ۲٤ ساعت کامل میگذرد، به این زمان کامل ۲٤ ساعته، یک (**روز وسطی**) گفته میشود. طولهای روزهای وسطی همیشه یکی است. همچنین، به مدت زمانی که در وقت زوال، هنگامیکه ساعت دستی ما به ۱۲ میآید، شروع شده تا به وقت زوال فردای آنروز میگذرد، (**روز حقیقی**) گویند. طول این روز، به زمان مابین گذشتن مرکز خورشید از نصف النهار در دو روز متعاقب بوده، در هر سال چهار بار، طولش با طول روز وسطی مساوی میگردد. در روزهای دیگر، در میان طولهای روزانه این دو، به مقدار تحوّل روزانه (**تعدیل زمان**) فرق حاصل میگردد. طول (**روز غروبی**)، زمان مابین دو غروب متعاقب مرکز خورشید از افق حقیقی است. (**روز اذانی**)، زمان مابین دو غروب متعاقب شرعی کنارهٔ بالایی [پشتی] خورشید از افق شرعی یک محل است. دستگاه ساعت اذانی، به محض دیده شدن این غروب به ۱۲ آورده میشود. طول روز اذانی، هر چند که با طول روز غروبی یکی میباشد ولی، از این بمقدار (**زمان تمکین**) بعد شروع میشود. خورشید در یک روز غروبی، تنها به یک غایة الارتفاع، ولی در یک روز زوالی حقیقی به دو غایة الارتفاع متفاوت مرتفع گشته پایین میآید، ازین سبب، طول این دو روز بمقدار یکی دو دقیقه از یکدیگر متفاوت میگردد. از سبب این فرق ها، هر چندیکه در بین همه ساعتهای روزهای غروبی و حقیقی چند ثانیه فرق موجود میباشد، اما این فرق ها با احتیاط هاییکه در تمکین ها اتخاذ میشود رفع میگردد. دستگاه های ساعت، زمان وسطی ویا اذانی را نشان میدهد. زمانهای حقیقی و غروبی را نشان نمیدهد. در هر کدام روزی، در وقت غروب شرعی، دستگاه ساعت خود را به ۱۲ عیار کنیم. در فردای آنروز دوباره غروب کردن کنارهٔ عقبی خورشید از افق شرعی ، از طول روز وسطی،

یعنی از ۲٤ ساعت، کمتر از یک دقیقه متفاوت میشود. با اینکه طول های روز وسطی و حقیقی [در یکسال چهار روز] یکسان میباشد، به فرق هاییکه در روزهای دیگر حاصل میگردد **(تعدیل زمان)** گفته میشود. زمان های اذانی و غروبی و طول های روز و شب، هیچ ارتباطی به (تعدیل زمان) ندارد. درازیهای ساعت و روز در ساعت های اذانی، به اندازهٔ طول های روز و ساعت خورشید حقیقی است. برای همین، عیارهای [ساعت اذانی]، هر روز در وقت غروب، به ۱۲ آورده میشود و طول روز حقیقی را نشان میدهند، نه طول روز وسطی را.

عیار دستگاه ساعت اذانی، هر شام (مغرب)، در وقت غروب شرعی که نسبت به ساعت وسطی حساب کرده میشود به ۱۲ آورده میشود. هر روز، در هنگام عقب رفتن وقت غروب به پیش و در هنگام پیش رفتن وقت غروب به عقب کشیده میشود. یک طول روز اذانی متوسط موجود نمیباشد. در روز اذانی، تعدیل زمان نیز موجود نیست. در تقویم **(معیارِالاوقات)** که در سال ۱۱۹۳ هجری [۱۷۷۹م.] در ارضروم آماده شده، میگوید که: (در وقت زوال حقیقی که طول سایه به کوتاه ترین حالت خود میرسد، دستگاه ساعت اذانی، از وقت ظهر که در تقویم نوشته شده است بمقدار زمان تمکین به عقب کشیده میشود). جهت تصحیح عیار دستگاه ساعت اذانی، هنگامی که ساعت وسطی به هر کدام از یک وقت نماز بیاید، ساعت اذانی نیز به وقت این نماز که در تقویم نوشته شده است، آورده میشود. برای عیار نمودن ساعتهای اذانی و وسطی، به استقامتهای **قبله** و **(نصف النهار)** دو خط کشیده میشود که از یک نقطه میگذرند. به این نقطه چوبی نشانده میشود. سایهٔ چوب، هنگامی که بر بالای اولین خط برسد، دستگاه ساعت به وقت زوال و هنگامی که به بالای دومین خط برسد، به ساعت قبله آورده میشود. در روزهایی که تغییر اوقات غروب کمتر از یک دقیقه میباشد، عیار ساعت اذانی تغییر داده نمیشود. در شهر استانبول در شش ماه ۱۸٦ دقیقه به جلو، در شش ماه

دیگر نیز ۱۸٦ دقیقه به عقب کشیده میشود. این دستگاه های ساعت، مقدارهای زمان را، نظر به وقت شروع روز اذانی اندازه گیری میکند. اما اوقات نماز، نظر به روز غروبی حساب کرده میشود. بدلیل اینکه روز اذانی از روز غروبی به اندازهٔ (زمان تمکین) بعد شروع میشود، اوقات نماز به وقت اذانی، با کسر کردن تمکین از اوقات غروبی که با حساب یافته شده است، تبدیل کرده میشود. در حساب های زمان اذانی و غروبی، تعدیل زمان هیچ استعمال نمیشود.

بدلیل اینکه کره زمین در اطراف محور خود از غرب به شرق گردش میکند، محل های شرق، قبل از محل های غرب، خورشید را میبینند. اوقات نماز در شرق پیش تر میآید. سیصد و شصت نیم دایرهٔ طول [مِرِیْدیَن] قبول گردیده است که از دو قطب زمین میگذرد و نیم دایره ای که از شهر لندن میگذرد، به عنوان مبدأ قبول شده است. بین دو نیم دایرهٔ متعاقب، زاویه ای به اندازهٔ یک درجه موجود میباشد. هنگام گردش کرهٔ زمین، یک شهر، در یک ساعت، پانزده درجه بطرف شرق میرود. از دو شهر که در درجهٔ عرض یکسان قرار داشته و از یکدیگر بمقدار یک درجهٔ طول فاصله دارند، در شهریکه در شرق قرار دارد اوقات نماز چهار درجه قبل بوقوع میپیوندد. محل هاییکه در روی دایرهٔ طول یکسان قرار دارند، تنها یک وقت زوال حقیقی مشترک دارند. اوقات ظهر و زوال غروبی و اوقات نمازهای دیگر، نسبت به درجات عرض شان از یکدیگر متفاوت میباشد. با افزایش درجات عرض در تابستان، اوقات طلوع و غروب، از وقت زوال دور میشود. در زمستان نزدیک میشود. مقدار هر چیزی، از یک مبدأ معین، مثلاً از صفر شروع شده اندازه گیری میشود. به مقداری که دورتر از صفر باشد، گفته میشود که بیشتر است. شروع کردن دستگاه ساعت از صفر، با آوردن عیارش به صفر ویا ۱۲ امکان پذیر است. به زمان شروع یک حادثهٔ معلوم، **(وقت)** این حادثه گفته میشود. زمان واجب شدن صدقهٔ فطر اینگونه است. یعنی، در اولین روز عید،

هنگامی که فجر طلوع میکند واجب میشود. برای کسانیکه یک ساعت قبل ایمان آورده ویا بدنیا چشم گشوده ویا یک ساعت بعد وفات نموده اند، واجب میگردد. برای کسی که یک ساعت بعد ایمان آورده ویا بدنیا آمده واجب نمیشود. یک وقت، مانند اینکه میتواند به اندازهٔ یک لحظه کوتاه باشد، نیز ممکن است که قسمت زمان طولانی را در بر گیرد. در این صورت، اول و آخر این وقت موجود خواهد بود. (**وقت زوال شرعی**) و (**اوقات نماز**) و (**واجب بودن قربانی کردن**) نیز اینگونه است.

عیارهای دستگاه های زمان محلی شهرهایی که در مشرق قرار دارند، از عیارهای دستگاه های زمان محلی شهرهایی که در مغرب قرار دارند، جلوتر میباشد. وقت ظهر، یعنی وقت شرعی نماز ظهر، در هر جا، از وقت زوال حقیقی به اندازهٔ زمان تمکین بعد شروع میشود. برای اینکه عیارهای دستگاه های زمان محلی، نسبت به درجات طول، از یکدیگر متفاوت میباشند، اوقات نماز در دستگاه های زمان محلی جاهایی که در روی درجهٔ عرض یکسان قرار دارند، با تغییر درجات طول تغییر نمیکند. دستگاه های زمان اذانی، هم در سابق، هم الآن، همیشه محلی میباشد. بدلیل اینکه بلندترین مکانهای هر محل در ارتفاع مساوی نمیباشد، زمان های تمکین این محل ها یکی دو دقیقه از یکدیگر متفاوت بوده، اوقات نماز شرعی نیز، یکی دو دقیقه متفاوت میشود. ولی، مقدارهای احتیاطی که در زمانهای تمکین موجود است، این تفاوت ها را از بین میبرند. اکنون در همه شهرهای یک کشور، دستگاه های زمان وسطی مشترک که عیارهایشان یکسان میباشد استعمال میشود. در شهرهاییکه در بالای درجهٔ عرض یکسان قرار داشته و مربوط به کشوری میباشند که اینگونه دستگاه های زمان وسطی (**مشترک**) را استعمال میکند، نیز اوقات یک نماز معین، نظر به ساعت مشترک از یکدیگر متفاوت است. چهار برابر تفاوت بین درجات طول دو شهریکه در درجهٔ عرض یکسان قرار دارند، در این

دو شهر، تفاوت دقیقه ای اوقات یک نماز معین نسبت به ساعت مشترک را نشان میدهد. بطور خلاصه، هنگامیکه درجهٔ عرض تغییر میکند، یعنی در محل هایی که در دایرهٔ طول یکسان قرار دارند، تنها عیارهای دستگاه های ساعت وسطی مشترک و محلی و اوقات ظهر تغییر نمیکند. با افزایش ارزش مطلق درجهٔ عرض، پیشروی (به پیش رفتن) ویا پسروی (به عقب رفتن) وقت یک نماز، در قبل از ظهر ویا بعد از ظهر بودن وقت ویا در زمستان یا تابستان بودن، برعکس یکدیگر میشود. حساب کردن اوقات درجات دیگر از اوقات واقع در ٤١ درجه، در تعریفنامهٔ (رهنمای استعمال) ما دربارهٔ استعمال **(ربع دایره)** بیان شده است. هنگامیکه درجهٔ طول تغییر میکند، یعنی در محل هایی که در درجهٔ عرض یکسان قرار دارند، عیارهای دستگاه های ساعت و تمامی اوقات در دستگاه ساعت مشترک تغییر میکند.

در تمامی جاهایی که بین دو دایرهٔ طول که به اندازهٔ هفت و نیم درجه از شرق و غرب شهر لندن میگذرد، قرار دارند، ساعت وسطی شهر لندن بطور مشترک استعمال میشود. به این، (زمان اروپای غربی) گویند. ساعت مشترک وسطی که در شرق، در بین دو دایرهٔ طولیکه یکی از هفت و نیم درجه و دیگری از بیست و دو و نیم درجه میگذرد استعمال میشود، از ساعت لندن یک ساعت پیش است. به این، (زمان اروپای میانه) گویند. در تمامی جاهاییکه در بین دایره های طولیکه یکی از ٢٢,٥ درجه و دیگری از ٣٧,٥ درجه میگذرد، قرار دارند، (زمان اروپای شرقی) استعمال میشود. این ساعت، دو ساعت از ساعت لندن جلو میباشد. زمانهای (شرق نزدیک)، (شرق میانه) و (شرق دور) که در شرق تر قرار دارند نیز، سه، چهار و پنج ساعت از زمان لندن جلوتر هستند. بر روی کرهٔ زمین، ٢٤ منطقه ساعت مشترک موجود میباشد که هر یک ازین منطقه ها، از یکدیگر یکی ساعت متفاوت هستند. عیارهای مشترک دستگاه های زمان محلی

وسطی محل های یک کشور که بر روی یکی از (**نیم دایره های طول سر ساعت**) که از درجات پانزده و مثلهای پانزده (مثلاً ۳۰، ٤٥، ٦٠، . . .) میگذرد، قرار دارند، بعنوان (**ساعت مشترک**) آن کشور قبول گردیده است. ساعت مشترک که در ترکیه استعمال میشود، مطابق به ساعت وسطی محلی نیم دایرهٔ طول سر ساعت ۳۰ درجه ای است که از شهرهای ازمیت، کوتاهیا، بیله جیک و المالی میگذرد و این ساعت، ساعت اروپای شرقی میباشد. بعضی از دولت ها، به دلایل سیاسی ویا اقتصادی، به این تقسیم جغرافیایی ساعت مشترک تابع نمیشوند. مثلاً فرانسه و اسپانیا ساعت مشترک اروپای میانه را استعمال میکنند. در دستگاه های زمان کشورهایی که عیارهای ساعتهای مشترک شان از یکدیگر متفاوت میباشد، در هر کدام وقتی، رقمهایی که تنها ساعت ها را نشان میدهد، از یکدیگر متفاوت میباشد. رقم ساعت مشترک کشوری واقع در شرق، از رقم ساعت مشترک کشوری واقع در غرب [جلوتر] بزرگتر میباشد.

فرق بین وقت یک نماز نسبت به ساعت وسطی محلی یکی از شهرهای ترکیه و وقت یک نماز نسبت به ساعت مشترک، به اندازهٔ چهار برابر فرق بین درجهٔ طول این شهر و ۳۰ درجه بر حسب دقیقه میباشد. اگر درجهٔ طول شهر از ۳۰ بالا باشد، این فرق، از ساعت محلی کسر شده و اگر از ۳۰ درجه کمتر باشد به ساعت محلی اضافه شده، وقت این نماز نسبت به ساعت مشترک حاصل میشود. مثلاً ، در اولین روز می (مه)، وقت یک نماز، نسبت به ساعت وسطی محلی شهر قارص (یکی از شهرهای ترکیه) ۷ ساعت و صفر دقیقه باشد. درجهٔ عرض شهر قارص ٤١، درجهٔ طولش ٤۳ است. بدلیل اینکه این درجهٔ طول، از ۳۰ بیشتر است، ساعت محلی قارص، از ساعت مشترک جلوتر است. وقت این نماز در قارص نسبت به ساعت مشترک، (۵۲ = ٤ × ۱۳) دقیقه قبل از ساعت ۷ میشود که، در ساعت ٦ و ۸ دقیقه میباشد.

مجموع وقت زوال نسبت به زمان غروبی با وقت غروبی حقیقی همان محل نسبت به زمان خورشید حقیقی، ۱۲ میباشد. زیرا، مجموع این دو، به اندازهٔ زمانی میباشد که از ساعت غروبی ۱۲ صبح شروع شده تا وقت غروب حقیقی ادامه مییابد و این زمان، تقریباً ۱۲ ساعت حقیقی میباشد. در صفحهٔ ۵۱ به شکل ماه های تابستان نگاه کنید! واحدهای زمان حقیقی و زمان غروبی به یکدیگر تقریباً مساوی است.

(۱) وقت زوال نسبت به زمان غروبی + وقت غروب نسبت به زمان حقیقی = ۱۲ است. مجموع نصف طول روز حقیقی و نصف طول شب حقیقی، ۱۲ ساعت حقیقی است. یعنی:

(۲) نصف طول شب حقیقی + وقت غروب نسبت به زمان حقیقی = ۱۲ است.

اگر تساوی های (۱) و (۲) را با هم مقایسه کنیم:

(۳) وقت زوال نسبت به زمان غروبی = نصف طول شب حقیقی، میشود. وقت زوال نسبت به زمان غروبی، از ۱۲ صبح ساعت غروبی تا به وقت زوال حقیقی میباشد. وقت ۱۲ صبح غروبی، از نصف شب به مقدار نصف مدت روز بعد است. و این وقت در زمستان قبل از وقت طلوع و در تابستان بعد از وقت طلوع میباشد. وقت اول روزه و نماز صبح (بامداد)، با وقت فجر صادق شروع میشود. این وقت، از آمدن ساعت اذانی به وقت فجر فهمیده میشود. ساعت اذانی نیز در وقت غروب از ۱۲ شروع میگردد. ویا اینکه، از آمدن ساعت وسطی به وقت فجر فهمیده میشود که ساعت وسطی، در نصف شب از ۱۲ شروع میشود. طلوع خورشید در نصف شب از ساعت ۱۲ به مقدار نصف مدت شب بعد ویا از ساعت ۱۲ در وقت غروب به مقدار مدت شب بعد، ویا به مقدار نصف مدت روز، قبل از زوال شروع میشود. وقت ۱۲ ساعت غروبی صبح، از ساعت ۱۲ در وقت غروب ۱۲ ساعت بعد ویا از ۱۲ نصف شب به اندازهٔ نصف مدت روز،

بعد ویا از وقت زوال حقیقی به اندازهٔ نصف مدت نیم شب، قبل میباشد. در میان وقت ۱۲ صبح و وقت طلوع، به اندازهٔ فرق میان نصفهای طول های شب و روز تفاوت وجود دارد. همه این حسابها نظر به زمان خورشید حقیقی انجام داده میشود. زمانهای خورشید حقیقی، بعد از حساب، به زمان خورشید وسطی و این نیز به زمان مشترک تبدیل کرده میشود. در پایین خواهیم دید که وقت زوال نسبت به زمان غروبی، وقت ظهر نسبت به زمان اذانی میباشد. بنابرین، بدلیل اینکه در ۱ می (مه)، وقت ظهر نسبت به زمان اذانی، ٥ ساعت و ٦ دقیقه میباشد، در استانبول وقت طلوع شرعی نسبت به زمان مشترک ٤ ساعت ٥٧ دقیقه میشود.

اگر مدتهای روز و شب همیشه با یکدیگر مساوی میبود، خورشید، همیشه شش ساعت قبل از زوال، طلوع و شش ساعت بعد از زوال، غروب میکرد. بدلیل اینکه مدت شب و روز مساوی نیستند، در ماه های تابستان، در بین اوقات غروب و زوال، زمانی بیشتر از ٦ ساعت، موجود میباشد. در ماههای زمستان، در بین این اوقات، زمان کمتری موجود میباشد. به این فرق زمانی از ٦ ساعت، زمان (**نصف فضله = نصف فرق**) گویند (برای دیدن شکل ۲ به صفحه ۲۹ نگاه کنید). اوقات غروب حقیقی، در ماههای تابستان، از وقت زوال، به اندازه مجموع ٦ با نصف فضله متفاوت بوده، در ماههای زمستان نیز، از وقت زوال به اندازهٔ فرق نصف فضله از ٦، متفاوت میشود، یعنی به اندازهٔ (نصف فضله — ٦) متفاوت است. ساعت ۱۲ صبح بر حسب زمان غروبی، به اندازه عکس این از وقت زوال متفاوت میباشد، [یعنی در ماههای تابستان به اندازهٔ فرق نصف فضله از شش، ولی در ماههای زمستان به اندازهٔ مجموع شش با نصف فضله متفاوت میشود].

برای یافتن وقت ظهر با ساعت اذانی و اوقات طلوع و غروب با ساعت حقیقی و وسطی، با معادلهٔ **ژون ناپیر**[۱] ریاضیدان انگلیسی، نصف فضله یافته

(۱) John Napier ناپیر وفات در سال ۱۰۲٦ هجری [۱٦۱۷ م.]

میشود. معادلهٔ ناپیر: در مثلث قائم الزاویهٔ کروی [مثلاً، در صفحه ۲۹ در شکل دوم، در مثلث (ط ج ل)]، به غیر از زاویهٔ قائمه، کسینوس Cos یکی از پنج عنصر [سینوس Sin متمم آن] مساوی ضربهای کُتانژانت های Cot دو عنصر مجاور به این عنصر [تانژانت Tan های متمم آنها] ویا به سینوس های Sin دو عنصر غیر مجاور میباشد. ولیکن نه خود دو ضلع زاویهٔ قائمه بلکه متمم های آنها به حساب وارد کرده میشود. نظر به این، **عرض** Tan × **میل** Tan = (**نصف فضله**) Sin

ازین معادله، با ماشین حساب ویا با جدول لگاریتمی، درجهٔ قوس (**نصف فضله**) و چهار برابر این گرفته شده ارزش آن، بصورت دقیقه زمان خورشید حقیقی یافته میشود. اگر محل شهری در روی کرهٔ زمین و محل خورشید در سماء در یکی نیم کره قرار داشته باشند، هنگامیکه ارزش مطلق زمان نصف فضله، به ٦ ساعت حقیقی که یک چهارم (چهار یک) طول روز حقیقی میباشد افزوده شود، وقت غروب حقیقی نسبت به زمان حقیقی در آن شهر بدست میآید. بین وقت زوال و وقت طلوع خورشید نیز این مقدار زمان موجود است. هنگامیکه ارزش مطلق نصف فضله از ٦ خارج گردد، وقت طلوع حقیقی نسبت به زمان حقیقی [یعنی از نصف شب به بعد] و وقت زوال حقیقی نسبت به زمان غروب بدست میآید. یعنی نسبت به زمان غروبی وقت ۱۲ صبح، از وقت زوال حقیقی به اندازهٔ فرقیکه از خارج شدن ارزش مطلق نصف فضله از ٦ حاصل میگردد، قبل میباشد. برای درجات میل روزانهٔ خورشید به صفحه ۸۴ نگاه کنید. اگر محل های خورشید و شهر در نیمکرهٔ متفاوتی باشند، هنگامیکه ارزش مطلق نصف فضله به ٦ اضافه شود، وقت زوال حقیقی آن محل نسبت به زمان غروبی و وقت طلوع حقیقی آن محل نسبت به زمان حقیقی یافته میشود. اگر از ٦ ساعت کسر گردد، وقت غروب حقیقی نسبت به زمان حقیقی در آن محل بدست میآید.

بدلیل اینکه در ۱ می (مه) میل خورشید ١٤+ درجه و ٥٥ دقیقه، تعدیل زمان ۳+ دقیقه و درجه عرض استانبول ٤١+ درجه میباشد، به دکمه های
14.55 [→ درجه] tan × 41 tan = arc sin × 4 = [→ درجه]
ماشین حساب [Privileg] فشار داده شود، بر روی صفحه ماشین حساب ٥٣ دقیقه و ۳۳ ثانیه خوانده میشود. نصف فضله ٥٤ دقیقه بوده و وقت غروب حقیقی نسبت به زمان زوالی حقیقی در ساعت ٦ و ٥٤ دقیقه، نسبت به زمان زوالی وسطی محلی در ساعت ٦ و ٥١ دقیقه و نسبت به زمان مشترک در ساعت ١٨ و ٥٥ دقیقه و نسبت به ساعت متقدم [تابستانی] در ساعت ١٩ و ٥٥ دقیقه میباشد. به اینها مقدار تمکین استانبول که ده دقیقه میباشد، اضافه کرده شده وقت غروب شرعی بدست میاید. وقت غروب شرعی نسبت به ساعت متقدم [تابستانی] در ساعت ۲۰ و ٥ دقیقه میباشد. مدت روز حقیقی ١٣ ساعت ٤٨ دقیقه و مدت شب، فرق این از ٢٤ ساعت است که، ١٠ ساعت و ١٢ دقیقه است، تفاوت نصف فضله از ٦ که ٥ ساعت و ٦ دقیقه میباشد، نسبت به زمان حقیقی یعنی از نصف شب به بعد وقت طلوع حقیقی و نسبت به زمان غروبی وقت زوال است. وقت زوال حقیقی نسبت به زمان اذانی، از وقت زوال حقیقی نسبت به زمان غروبی بمقدار زمان تمکین، قبل یعنی ٤ ساعت و ٥٦ دقیقه میباشد. وقت ظهر شرعی نسبت به زمان اذانی، از وقت زوال حقیقی نسبت به زمان اذانی بمقدار زمان تمکین، بعد یعنی ٥ ساعت و ٦ دقیقه میشود. دو برابر وقت ظهر نسبت به زمان اذانی که ١٠ ساعت و ١٢ دقیقه میباشد، مدت شب حقیقی قبلی (شب قبل) بوده، اگر ازین، ٢٠ دقیقه [دو برابر تمکین] خارج گردد، ٩ ساعت و ٥٢ دقیقه میشود که، وقت طلوع شرعی نسبت به زمان اذانی میباشد. اگر تعدیل و تمکین از ٥ ساعت و ٦ دقیقه کسر شده و به ساعت مشترک تبدیل گردد، وقت طلوع شرعی میشود که ٤ ساعت و ٥٧ دقیقه میباشد. تفاوت وقت ظهر اذانی از ٦، زمان

نصف فضله میباشد. برای اینکه حداکثر درجهٔ مطلق میل خورشید، ۲۳ درجه و ۲۷ دقیقه میباشد، مقدار حداکثر نصف فضله، برای استانبول در فرمول، ۲۲ درجه یعنی یک ساعت و ۲۸ دقیقه[۱] و در بین کوتاهترین وقت غروب و طولانی ترین وقت غروب، ۱۷٦ دقیقه فرق موجود میباشد. بدلیل اینکه بین اوقات طلوع نیز همین مقدار فرق وجود دارد، در بین طولانی ترین روز و کوتاهترین روز، ۳۵۲ دقیقه [٥ ساعت و ٥۲ دقیقه] فرق موجود میباشد.

بدلیل اینکه در محل هاییکه بر روی خط استوا قرار دارند همیشه، ولی در ۲۱ مارچ (مارس) و ۲۳ سپتمبر در هرجا میل خورشید یعنی تانژانت میلِ صفر میباشد، نصف فضله صفر میشود. در ۱ اپریل (آوریل) میل خورشید ٤ درجه ۲۰ دقیقه، تعدیل زمان (٤-) دقیقه است. بدلیل اینکه درجه عرض شهر ویانا ٤۸ درجه و ١٥ دقیقه میباشد، به دکمه های

= 4 × arc sin = tan [ووو→] 48.15 × tan [ووو→] CE/C 4.20 ماشین حساب فشار داده شود، نصف فضله تقریباً ۱۹ونیم دقیقه میشود. وقت نماز شام (مغرب) [غروب شرعی] با ساعت وسطی محلی ویانا، ٦ ساعت ۳۳٫٥ دقیقه میشود[۲]. درجه طول ویانا، ١٦ درجه ۲٥ دقیقه بوده، بدلیل اینکه ۱ درجه ۲٥ دقیقه در شرق دایرهٔ طول شروع ساعت قرار دارد، وقت نماز شام (مغرب) نسبت به ساعت مشترک جغرافیایی که از لندن یک ساعت جلو میباشد، در ساعت ٦ و ۲۷٫٥ دقیقه میشود. بدلیل اینکه درجه عرض پاریس ٤۸ درجه ٥٠ دقیقه میباشد، نصف فضله اش ۲۰ دقیقه، وقت نماز شام (مغرب) نسبت به زمان وسطی محلی ٦ ساعت ۳٤

---

(۱) برای اینکه یک درجه، مساوی به چهار دقیقهٔ زمانی میباشد، اگر ۲۲ درجه را با چهار ضرب نموده به زمان تبدیل کنیم ۸۸ دقیقه بدست می آید که این هم یک ساعت و ۲۸ دقیقه میشود.

(۲) اگر به ٦ ساعت، به اندازهٔ ۱۰ دقیقهٔ تمکین و ٤ دقیقهٔ تعدیل زمان و مقدار نصف فضله که ۱۹٫٥ میباشد اضافه کرده شود، ٦ ساعت و ۳۳٫٥ دقیقه بدست می آید.

دقیقه است. بدلیل اینکه طول پاریس به اندازهٔ ۲+ درجه و ۲۰ دقیقه در شرق میباشد، با ساعت مشترک جغرافیایی ٦ ساعت و ۲٥ دقیقه میشود؛ اما بدلیل اینکه ساعت مشترک فرانسه از ساعت جغرافیایی یک ساعت جلو میباشد، ۱۹ ساعت و ۲٥ دقیقه میشود[۱]. بدلیل اینکه درجه عرض نیویورک ٤۱ درجه میباشد، نصف فضله اش ۱٥ دقیقه، وقت نماز شام (مغرب) نسبت به ساعت وسطی محلی ٦ ساعت و ۲۹ دقیقه است. طول نیویورک (۷٤−) درجه بوده، بدلیل اینکه به اندازه یک درجه در شرق نیم دایره طول شروع ساعت قرار دارد، نسبت به ساعت مشترک جغرافیایی که از لندن [٥=۱٥÷۷٥] پنج ساعت عقب میباشد در ساعت ٦ و ۲٥ دقیقه میشود. درجه عرض دهلی ۲۸ درجه و ٤٥ دقیقه، نصف فضله اش ۹,٥ دقیقه، وقت نماز شام (مغرب) نسبت به ساعت وسطی محلی اش ٦ ساعت و ۲۳,٥ دقیقه است. طولش ۷۷ درجه بوده، به اندازهٔ ۲ درجه در شرق نیم دایرهٔ طول شروع ساعت میباشد. نسبت به ساعت مشترک دهلی که از لندن پنج ساعت جلو میباشد در ساعت ٦ و ۱٥,٥ دقیقه میشود.

درجهٔ عرض شهر طرابزون، مانند استانبول، ٤۱ درجه است. ولی درجهٔ طولش ۳۹ درجه ٥۰ دقیقه میباشد. برای یافتن نصف فضله روز ۱ می (مه)، اگر به دکمه های

ON 14 °’’’ 55 °’’’ tan × 41 tan = INV sin × 4 = INV °’’’

ماشین حساب کاسیو که با انرژی نور کار میکند فشار داده شود، بر روی صفحه ماشین ٥۳ دقیقه ۳۳ ثانیه دیده میشود. این نیز تقریباً ٥٤ دقیقه میشود. استعمال ماشین حساب های مختلف با یکدیگر یکسان نیستند. مانند استانبول، وقت غروب این شهر نسبت به زمان وسطی محلی، در ساعت ۷ و ۰۱ دقیقه و نسبت به زمان

---

(۱) در ساعت مشترک در اوقات بعد از ظهر، به ارزشیکه با نصف فضله یافته شده است، ۱۲ اضافه کرده میشود. بدین سبب (۱۸,۲٥=٦,۲٥+۱۲)یافته میشود. بدلیل اینکه ساعت مشترک فرانسه از ساعت جغرافیایی یک ساعت جلو میباشد، ۱۹ساعت و ۲٥ دقیقه بدست می آید.

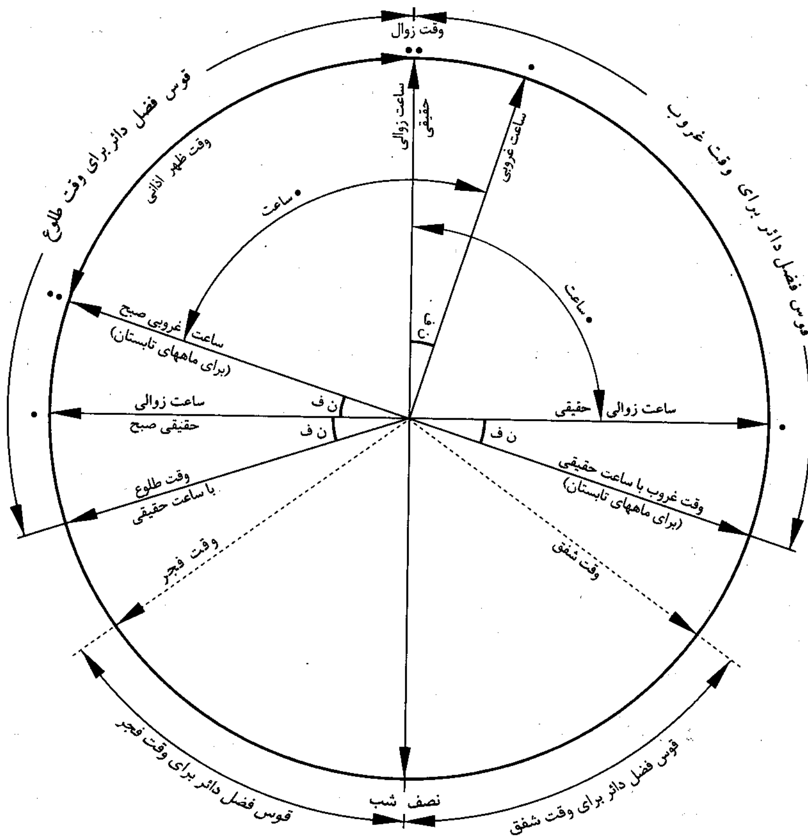
مشترک، ۳۹ دقیقه قبل از این، یعنی در ساعت ٦ و ۲۲ دقیقه میشود. درجه عرض مکّه مکرّمه ۲۱ درجه و ۲٦ دقیقه، درجه طولش، مانند شهر طرابزون، ۳۹ درجه و ۵۰ دقیقه است. نصف فضله اش برای روز ۱می (مه)، ۲٤ دقیقه میشود. وقت غروب نسبت به زمان وسطی محلی در ساعت ٦ و ۳۱ دقیقه و نسبت به ساعت مشترک مخصوص به نیم دایره طول شروع ساعت که از ۳۰ درجه میگذرد ۳۹ دقیقه قبل، یعنی وقت غروب ۵ ساعت ۵۲ دقیقه میشود. در روز ۱ نوامبر [تشرین ثانی] میل شمس (۱٤-) درجه ۱٦ دقیقه و تعدیل زمان (۱۰٦+) دقیقه است. نصف فضله برای استانبول ۵۱، برای مکّه ۲۳ دقیقه بوده، وقت غروب نسبت به ساعت مشترک، برای استانبول ۵ ساعت ۷ دقیقه، برای مکّه مکرّمه ٤ ساعت ۵۲ دقیقه میشود. در روز ۱ نومبر، در استانبول ۱۵ دقیقه قبل از اذان شام (مغرب)، اذان شام (مغرب) مکّه مکرّمه را از رادیو میتوان شنید. در بالا، در حساب های اوقات غروب برای شهرهای مختلف، تمکین استانبول استعمال شد[۱]. در دستگاه های ساعت وسطی محلی و اذانی، اوقات نماز شهرهاییکه در درجه عرض یکسان قرار دارند، از یکدیگر، به اندازه فرقهای تمکین هایشان متفاوت اند.

وقت زوال نسبت به زمان شمسی وسطی محلی، در هر جا از رقم ۱۲ به مقدار تغییر تعدیل زمان، یعنی کمتر از نیم دقیقه در تغییر بوده، در ظرف یک سال، در استانبول از رقم ۱۲ بمقدار ۱٦ دقیقه قبل ویا ۱٤ دقیقه بعد میشود. در همه نقاط ترکیه، نسبت به زمان مشترک، به اندازهٔ چهار برابر تفاوت طولی درجهٔ طول این محل با ۳۰ درجه بر حسب دقیقه، از اوقات محلی، قبل ویا بعد میشود. اوقات زوال در دستگاه ساعت اذانی هر روز یکی دو دقیقه تغییر میکند. در دوران دولت عثمانی، در مساجد جامع بزرگ، **موقّت های** ماهری بودند که این عیار ها را انجام میدادند.

---

(۱) برای هر شهر یک زمان تمکین وسطی موجود میباشد. تمکین برای استانبول، وسطی ۱۰ دقیقه است.

برای به آسانی بدست آوردن مقدار تعدیل زمان، نظر به زمان مشترک، وقت نماز ظهر، مثلاً وقت نماز ظهر در شهر استانبول از تقویمی که از درست بودنش مطمئن باشیم، یافته میشود. هنگامی که از این مقدار ۱٤ دقیقه کسر گردد، وقت زوال نسبت به زمان شمسی وسطی محلی بدست می آید. برای اینکه وقت زوال نسبت به زمان شمسی حقیقی در هر جا ۱۲ میباشد، فرق زمانی بین این دو وقت زوال، تعدیل زمان میشود. اگر وقت زوال نظر به ساعت وسطی، از ۱۲ کمتر باشد، تعدیل زمان (+)، اگر بیشتر باشد (-) میشود.



تنبیه: (ن ف) در حسابهای ٦ + (ن ف)، (ن ف) با علامت الجبری استعمال خواهد شد. (ن ف) در تابستان (+)، در زمستان (-) میباشد. (ف د) = فضل دائر، (ن ف) = زاویهٔ نصف فضله

بدلیل اینکه در اولین روز مارچ (مارس)، تعدیل زمان ۱۳- میباشد، وقت زوال نسبت به زمان شمسی وسطی محلی، در هر جا در ساعت ۱۲ و ۱۳ دقیقه میشود. وقت نماز ظهر (پیشین)، از این، به اندازهٔ مقدار تمکین بعد میشود. مثلاً ، در استانبول در ساعت ۱۲ و ۲۳ دقیقه میشود. در هر کدام جایی به اندازهٔ چهار برابر تفاوت میان درجهٔ طول اینجا نظر به زمان مشترک و درجهٔ نیم دایرهٔ طول شروع ساعت نظر به زمان مشترک، از وقتیکه نظر به زمان وسطی محلی میباشد، قبل ویا بعد تحقق می یابد. اگر درجهٔ طول یک محل در ترکیه از ۳۰ بیشتر باشد، قبل، کمتر باشد، بعد میشود. به این صورت وقت نماز ظهر نسبت به زمان مشترک در آنقره تقریباً به ساعت ۱۲ و ۱۱ دقیقه و در استانبول به ساعت ۱۲ و ۲۷ دقیقه میباشد. هنگامیکه دستگاه ساعت مشترک به این وقت ظهر میآید، دستگاه ساعت اذانی به وقت ظهر که با نصف فضله یافته شده، آورده شود، عیار دستگاه ساعت اذانی برای آنروز انجام داده میشود. اگر مقدار ارتفاع بلندترین محل، نامعلوم باشد، **(زمان تمکین)** آن محل را میتوانیم به سه شکل بدست بیاوریم:

۱- زمان بین وقت ناپدید شدن نور خورشید از بالاترین محل و وقت دیده شدن غروب از افق حسی، **(زمان تمکین)** آن محل است.

۲- هنگامیکه دستگاه ساعت اذانی که در وقت (در لحظهٔ) ناپدید شدن نور خورشید از بالاترین محل، به ۱۲ عیار شده باشد، به وقت ظهر که با نصف فضله یافته شده است بیاید، آن وقت که دستگاه ساعت وسطی محلی نشان میدهد با تعدیل زمان معامله کرده شود، زمانیکه فرق نتیجه از ۱۲ میباشد **(زمان تمکین)** آن محل میشود.

۳- فرق وقت غروب که با نصف فضله یافته شده، از وقت ناپدید شدن نور خورشید در بالاترین محل نظر به ساعت وسطی محلی، نیز **(زمان تمکین)** آن محل میباشد.

درین مورد یک راه دیگری نیز موجود است که چنین میباشد: اگر تعدیل زمان (+) باشد، فرق ۱۲ از وقت ظهر نسبت به ساعت وسطی محلی که در تقویم تحریر یافته، با تعدیل جمع کرده شود، و اگر (-) باشد تعدیل، از این تفاوت کسر گردد **(زمان تمکین)** بدست میآید.

در کتابهاي ابن عابدين، **(الانوار)** شافعی، شرح **(المقدمة العزّیه)** مالکی و **(میزان الکبریٰ)** میگوید که: (برای صحیح شدن نماز، ادای آن بعد از وارد شدن وقتش و دانستن اینکه (آگاه و مطمئن بودن ازینکه) در وقتش ادا کرده شده است، شرط است. اگر کسی در حالیکه وقت، وارد شده باشد، نمازش را (در مورد اینکه وقت، وارد شده یا نشده) با شک ادا کرده، بعد بفهمد که در وقتش ادا کرده است، این نمازش صحیح نمیشود. دانستن وقت، با شنیدن اذانی که از طرف یک مسلمان عادل و واقف به اوقات نماز، خوانده شده باشد، ممکن است. اگر خواننده اذان عادل نباشد، [و یا تقویمی که از طرَف مسلمان عادل آماده شده باشد در دسترس موجود نباشد]، خودش وارد شدن وقت را باید جستجو کند وهنگامیکه گمان قوی بیابد باید ادا کند. نشان داده شدن قبله توسط کسی که فاسق باشد ویا عادل بودنش معلوم نباشد و شهادت کردن [گفتن] این شخص به چیزهایی که از دین باشد، مثل پاک، نجس، حلال و حرام، نیز مانند مسئلهٔ اذان بوده نه باید به این شخص تابع شود، بلکه لازم میآید که به چیزیکه خودش جستجو کرده و فهمیده باشد تابع شود).

در هر موسم **(اسفار)** کردن نماز صبح ، یعنی هنگامیکه محیط نورانی شود، ادا کردن آن مستحب است. نماز ظهر را با جماعت، در گرمای تابستان دیر ادا کردن ولی در زمستان زود ادا کردن مستحب است. همیشه زود (به محض ورود وقت) ادا کردن نماز شام (مغرب) مستحب است. نماز عشاء [خفتن] را تا به وقت رسیدن یک قسمت از سه قسمت شب شرعی یعنی تا به گذشتن یک قسمت از

سه قسمت زمانیکه از غروب تا فجر میباشد دیر ادا کردن مستحب است. به بعد از نیم شب گذاشتن، تحریماً مکروه میباشد. این به تأخیر انداختن ها، برای کسانی میباشد که نمازشان را همیشه با جماعت ادا میکنند. کسی که در خانه اش تنها ادا میکند، همه نمازها را به محض داخل شدن وقتش باید ادا کند. در حدیث شریفی که در (**کنوز الدقائق**)[۱] نوشته شده و **حاکم**[۲] و **ترمذی**[۳] خبر داده اند فرموده شده است که: (**با ارزش ترین عبادات، نماز ادا شده در اوّلِ وقتش است**). در حدیث شریفی که در کتاب (**مسلم**) موجود بوده و در صفحه پنجصد وسی و هفت کتاب (**ازالة الخفا**)[٤] ذکر شده است چنین فرموده شد: (**زمانی خواهد آمد که آمران، امام ها، نماز را خواهند کشت، به بعد از وقتش خواهند گذاشت. تو، نمازت را در وقتش ادا کن! بعد از تو، اگر جماعت بشوند، با آنها نیز، تکرار ادا کن! دومین ادا کردنت نافله میشود**). عصر و عشاء را، نسبت به قول امام اعظم ادا کردن با احتیاطانه میشود. آنکه نتواند بیدار شود، وتر را بعد از عشاء فی الفور باید ادا بکند. اگر قبل از عشاء ادا کند، بعد تکرار باید ادا کند. آنکه میتواند بیدار شود، در آخر شب باید ادا کند.

احمد ضیا بگ، در صفحه ۱۵۷ کتاب خود میگوید که: "در یک بلده، مجموع الجبری وقت شرعی یک نماز معلوم نسبت به زمان وسطی محلی با تعدیل زمان آنروز، نسبت به زمان شمسی حقیقی وقت میشود. وقت ظهر که نسبت به زمان اذانی میباشد با این جمع شده، و یک تمکین کسر گردد، نسبت به زمان اذانی این نماز، وقت شرعی آن بدست میآید. اگر مجموع از ۱۲ بیشتر باشد، این افزونی

(۱) مؤلف (کنوز الدقائق) عبدالرؤف مناوی شافعی توفی سنة ۱۰۳۱ هجری [۱۶۲۲ م.] فی قاهرة

(۲) در سال ۳۲۱ هجری تولد و در سال ٤۰٥ هجری [۱۰۱٤ م.] در نیشاپور وفات یافت.

(۳) در سال ۲۰۹ هجری[۸۲٤ م.]در ترمذ تولد و در سال ۲۷۹هجری[۸۹۲ م.]در شهر بوغ وفات یافت.

(٤) مؤلف (ازالة الخفاء) شاه ولی الله دهلوی توفی سنة ۱۱۷٦ هجری [۱۷٦۳م.] فی دلهی

وقت اذانی میشود". مثلاً، اولین روز مارچ (مارس)، خورشید در استانبول نسبت به زمان مشترک در ساعت ۱۸:۰۰ غروب میکند. بدلیل اینکه تعدیل زمان در وقت غروب (۱۲-) دقیقه میباشد، در استانبول وقت غروب شرعی نسبت به زمان شمسی حقیقی، ٥ ساعت ٤٤ دقیقه است. بدلیل اینکه وقت ظهر شرعی نسبت به زمان اذانی، ٦ ساعت ٢٦ دقیقه میباشد، غروب آفتاب: [۱۲ساعت =۱۰ دقیقه - ٥ ساعت ٤٤ دقیقه + ٦ ساعت ٢٦ دقیقه] میشود. بطور کلی:

(۱) زمان تمکین آن محل - وقت ظهر نسبت به زمان اذانی + وقت نسبت به زمان حقیقی در همان لحظه = وقت، نسبت به زمان اذانی

(۲) وقت غروب شرعی نسبت به زمان حقیقی + وقت، نسبت به زمان اذانی = وقت، نسبت به زمان حقیقی میباشد. در دومین تساوی، اگر وقت غروب، وسطی باشد، وقت زوالی ایکه یافته شده نیز وسطی میشود. از دومین تساوی:

(۳) وقت غروب شرعی نسبت به زمان حقیقی - وقت، نسبت به زمان حقیقی = وقت، نسبت به زمان اذانی، نیز میشود. وقت غروب در اینجا، اگر از وقت حقیقی بزرگتر باشد، به وقت حقیقی ۱۲ اضافه کرده شده بعد کسر میگردد.

هر چندیکه در تساوی های (۲) و (۳)، اوقات زوالی، همیشه حقیقی میباشند، بدلیل اینکه، در حین تبدیل وقت مشترک به وقت حقیقی و دوباره در تبدیل وقت حقیقی بدست آمده به وقت مشترک، همان یکی رقم ها جمع کرده شده و بعداً کسر میگردد، حسابهاییکه بدون تبدیل وقت مشترک به حقیقی انجام داده میشوند، نیز همان یکی نتیجه را میدهند. یعنی:

(٤) وقت غروب شرعی نسبت به زمان مشترک + وقت، نسبت به زمان اذانی = وقت، نسبت به زمان مشترک

(٥) وقت غروب شرعی نسبت به زمان مشترک - وقت، نسبت به زمان مشترک = وقت، نسبت به زمان اذانی

در اولین روز مارچ (مارس) که در بالا یافتیم، وقت غروب، نظر به تساوی پنجم، (۰ = ۱۸ - ۱۸) یعنی نظر به زمان اذانی در ساعت ۱۲ میشود. مانند این در اولین روز مارچ (مارس)، وقت عصر نسبت به زمان مشترک، ۱۵ ساعت ۳٤ دقیقه و بدلیل اینکه وقت غروب ٦ ساعت است، وقت عصر نسبت به زمان اذانی:

[۹ ساعت ۳٤ دقیقه =٦ساعت - ۱۵ ساعت ۳٤ دقیقه]

میشود. باز مانند اینها، بدلیل اینکه وقت امساک نسبت به زمان اذانی آنروز در ۱۰ ساعت ٥۲ دقیقه میباشد، وقت امساک نسبت به زمان مشترک، نظر به تساوی (٤): ۱٦ ساعت ٥۲ دقیقه =۱۰ ساعت ٥۲ دقیقه + ٦، یعنی ٤ ساعت ٥۲ دقیقه میشود. در روز اول رمضان ۱٤۰۲ قمری که مصادف به روز چهارشنبه ۲۳ جون (ژوئن) ۱۹۸۲م. میباشد، در استانبول نسبت به زمان حقیقی وقت غروب خورشید را پیدا کنیم: آنروز در استانبول ظهر نسبت به زمان اذانی، یعنی وقت نماز ظهر در ساعت ٤ و ۳۲ دقیقه و تعدیل زمان (۲-) دقیقه است. وقت غروب استانبول نسبت به زمان حقیقی، در ساعت ۷ و ۲۸ دقیقه میشود که عبارت از فرق این از ۱۲ میباشد. وقت غروب شرعی نسبت به زمان حقیقی در ساعت ۷ و ۳۸ دقیقه میشود. نسبت به زمان شمسی وسطی در ساعت ۱۹ و ٤۰ دقیقه میشود. نسبت به زمان مشترک ترکیه نیز در ساعت ۱۹ و ٤٤ دقیقه میشود. با ساعت تابستانی (متقدم) در ساعت ۲۰ و ٤٤ دقیقه میشود. اگر وقت، نسبت به زمان مشترک از وقت غروب کوچک باشد، در معادله های سوم و پنجم، رقمی استعمال میشود که ازین، به مقدار ۱۲ ویا ۲٤ زیاد میباشد. احمد ضیا بگ، این معادله ها را استعمال کرده است:

(٦) **وقت حقیقی + وقت زوال حقیقی = وقت نسبت به زمان اذانی** . . .

و

(۷) **وقت زوال حقیقی - وقت اذانی = وقت حقیقی** . . . استعمال میکند.

سر منجم مصطفى افندی، در تقویم جیبی سال ۱۳۱۷ قمری [۱۸۹۹م.] میگوید که، برای تبدیل اوقات زوالی و غروبی به یکدیگر، اگر قبل از ظهر باشد، وقت معلوم، از وقت نماز ظهر کسر میگردد. فرق یافته شده، از وقت نماز ظهر ساعت دیگر کسر میگردد. اگر بعد از ظهر باشد، از وقت معلوم، وقت نماز ظهر کسر میگردد. فرق یافته شده به وقت نماز ظهر ساعت دیگر اضافه کرده میشود. مثلاً ، وقت امساک دوازدهمین روز جون (ژوئن) سال ۱۹۸۹ میلادی، نسبت به زمان اذانی در ساعت ٦ و ۲۲ دقیقه میباشد. وقت ظهر در ساعت ٤ و ۳۲ دقیقه است. تفاوت، [۱۰ساعت و۱۰دقیقه = ٦,۲۲ - ۱٦,۳۲] است. هنگامیکه از ۱۲ و ١٤ دقیقه که وقت ظهر نسبت به زمان مشترک میباشد کسر گردد، وقت امساک نسبت به زمان مشترک در ساعت ۲ و ٤ دقیقه است.

برای یافتن وقت آمدن خورشید به ارتفاع شروع وقت یک نماز معلوم، اولاً **(فضل دائر= فرق زمانی)** حساب کرده میشود. فضل دائر برای روز، زمان مابین وقت زوال و نقطه ایکه مرکز خورشید قرار دارد میباشد. ولی فضل دائر برای شب، زمان بین نصف شب و نقطه ایکه مرکز خورشید قرار دارد میباشد. اگر به زاویه فضل دائر (ح) بگوییم، از فرمول مثلث کروی: با مساوات

$$\sin\frac{\text{ح}}{\text{۲}} = \sqrt{\frac{\sin\left(\text{م} - \text{متمم میل}\right) \times \sin\left(\text{م} - \text{متمم عرض بلده}\right)}{\sin\left(\text{متمم میل}\right) \times \sin\left(\text{متمم عرض بلده}\right)}} \quad ...(\text{۱})$$

حساب کرده میشود. در اینجا مقدار (م)؛ نصف مجموع مقدارهای زاویه سه قوس است که به سه ضلع مثلث کروی تقابل مینماید. این مثلث کروی در صفحهٔ ۲۸ در شکل یکم نشان داده شده است.

$$\frac{\text{متمم میل} + \text{متمم عرض بلده} + \text{متمم ارتفاع شمس}}{\text{۲}} = \text{م، میباشد.}$$

اگر ارتفاع در بالای افق حقیقی باشد (+) و اگر در زیر آن باشد (-) است. اگر علامت های میل و ارتفاع بر یکدیگر مخالف و متضاد باشند، متمم میل، یعنی به جای تفاوت آن از ۹۰ درجه، مجموع آن با ۹۰ درجه گرفته میشود.

اگر در فرمول فضل دائر ارزش (م) به جاهایش گذاشته شده و ساده کرده شود:

$$\sin\frac{ح}{۲} = \sqrt{\frac{\sin\frac{Z+\Delta}{۲} \times \sin\frac{Z-\Delta}{۲}}{\cos\varphi \times \cos\delta}} \qquad \dots (۲)$$

در اینجا زمان زاویه (ح)، از نصف النهار (از زوال) به بعد اندازه گیری میشود. در اینجا [$\varphi - \delta$ = میل شمس - عرض بلده = متمم غایه در وقت زوال = Δ]، میباشد. ارتفاع سمت الرّأس - ۹۰ = (متمم ارتفاع نقطه سمت الرّأس در سماء) = Z بوده، زاویهٔ (فئ زوال)[۱] میباشد که در میان دو نیم خط که از بالای چوب به نقاط زوال و سمت واقع در سماء میرود حاصل میشود. همهٔ ارزشها با علامتهایشان استعمال میگردد.

در روز ۱۳ اگست (اوت) در استانبول، عصر اول را، یعنی وقت اول نماز عصر را حساب کنیم. فرض کنیم که یک چوب به بلندی یک متر به زمین نشانده شده است: [در یک مثلث قائم الزاویه، دو زاویهٔ حاده (کوچک) متمم یکدیگرند. (تانژانت) زاویه ای که یک ضلعش ۱ سانتی متر میباشد، درازی ضلع مقابلش را نشان میدهد. زاویهٔ حادّه (کوچک) خورشید در زمین، ارتفاع خورشید است.]

طول ظل عصر اول = فئ زوال + ۱ = (متمم ارتفاع عصر) tan = ز ۱ Tan

Tan Δ = (متمم غاية الارتفاع) Tan = فئ زوال، میباشد.

---

(۱) کوتاهترین درازای سایه، فئ زوال میباشد.

اگر علامتهای عرض بلده با میل شمس مثل یکدیگر باشند، یعنی هر دو در یک نیم کره قرار داشته باشند، متمم عرض با میل جمع کرده شده، اگر علامت هایشان بر عکس یکدیگر باشند، یعنی در نیم کره های دیگر باشند، میل کسر گردیده، درجه (غایة الارتفاع) خورشید در وقت زوال یافته میشود. اگر مجموع متمم عرض بلده و میل از ۹۰ درجه بیشتر باشد، تفاوت زیادگی از ۹۰، غایة الارتفاع میشود و خورشید، در طرف شمال سماء قرار میگیرد. اگر عرض و میل در یک جهت باشند، هنگامیکه میل از درجهٔ عرض کسر گردد و اگر در جهت دیگر باشند، جمع گردد، متمم غایة الارتفاع (Δ) میشود.

٦٣ درجه ٥٠ دقیقه = ١٤ درجه ٥٠ دقیقه + ٤٩ درجه = غایة الارتفاع

log (فئ زوال) = **log tan** (٢٦ درجه ١٠ دقیقه) = $\overline{1}$,٦٩١٣٨

٠,٤٩١٣ متر = فئ زوال

tan ز ١ = **tan** (متمم ارتفاع) = **١,٤٩١٣**

و **log tan** (متمم ارتفاع) = **٠,١٧٣٥٧**

و یا اینکه در ماشین حساب Privileg، به دکمه های 1.4913 arc tan ⇒٥٩٩٩ فشار داده شود، متمم ارتفاع شمس = بُعْد سمت = ز ١ = ٥٦ درجه و ٩ دقیقه، است.

$$م = \frac{٧٥^\circ\ ١٠' + ٤٩^\circ + ٥٦^\circ\ ٠٩'}{٢} = ٩٠^\circ\ ١٠'$$

$$\sin\frac{ح}{٢} = \sqrt{\frac{\sin ١٥^\circ \times \sin ٤١^\circ\ ١٠'}{\sin ٧٥^\circ\ ١٠' \times \sin ٤٩^\circ}}$$

$$\log\sin\frac{ح}{٢} = \frac{١}{٢}\left[\left(\overline{١},٤١٣٠٠ + \overline{١},٨١٨٣٩\right) - \left(\overline{١},٩٨٥٢٨ + \overline{١},٨٧٧٧٨\right)\right] =$$

$$\frac{١}{٢}\left(\bar{١},٢٣١٣٩ - \bar{١},٨٦٣٠٦\right) = \frac{١}{٢}\left(\bar{١},٣٦٨٣٣\right) = \bar{١},٦٨٤١٧$$

٢٨ درجه و ٥٤ دقیقه = $\frac{١}{٢}$ ح ، میباشد.

هنگامیکه دو برابرش گرفته شود، (٥٧ درجه و ٤٨ دقیقه = ح) و زمان فضل دائر که چهار برابر این میباشد، ٢٣١,٢ دقیقهٔ ساعتی و به این صورت، برای عصر اول روز ١٣ اگست (اوت)، زمان فضل دائر = ٣ ساعت و ٥١ دقیقه میشود. برای اینکه ساعت حقیقی در وقت زوال حقیقی صفر میباشد، مستقیماً وقت عصر اول حقیقی نسبت به زمان حقیقی ٣ ساعت و ٥١ دقیقه میشود که، از وقت ظهر حقیقی، به مقدار مدت زمانی بعد میباشد که درین مدت سایهٔ چوب به اندازهٔ قد خودش دراز میشود. زمانیکه از وقت ظهر شرعی تا به وقت عصر شرعی (عصر اول) میگذرد، ازین، یعنی از زمان فضل دائر، به مقدار زمان تمکین آن محل بعد میباشد. بدلیل اینکه تعدیل زمان (٥-) دقیقه میباشد، نسبت به زمان مشترک وسطی در ساعت ١٦ و ١٠ دقیقه میشود. به اقتضای پنجمین معادله (در صفحهٔ ٣٣)، از این ساعت مشترک، وقت غروب نسبت به زمان مشترک که ٧ ساعت ١٢ دقیقه میباشد کسر گردیده، وقت عصر در استانبول، نسبت به زمان اذانی، ٨ ساعت ٥٨ دقیقه میشود. هنگامیکه زمان فضل دائر و وقت ظهر اذانی را یعنی وقت زوال حقیقی نسبت به زمان غروبی را که ٥ ساعت ٧ دقیقه میباشد جمع کنیم نیز، هم وقت عصر حقیقی نسبت به زمان غروبی، و هم وقت عصر اول شرعی نسبت به زمان اذانی میشود. زیرا، وقت عصر اول شرعی، از این مجموع، یعنی از وقت غروب حقیقی هر چند بمقدار زمان تمکین بعد هم باشد، وقت شرعی نسبت به زمان اذانی، از این وقت غروب شرعی بمقدار زمان تمکین قبل میشود. مانند این، اوقات شرعی نمازهای ظهر، شام (مغرب) و عشاء (خفتن) نسبت به زمان اذانی نیز،

با اوقات حقیقی این نمازها نسبت به زمان غروبی که با حساب یافته شده یکسان میباشد.

راه دیگری برای یافتن ارتفاع عصر اول اینگونه است که، هر روز غایة الارتفاع خورشید و وقت قرار گرفتن خورشید در این ارتفاع، درازی سایه چوب یک متری، اندازه گیری شده ویا حساب کرده شده نوشته میشود. به اینصورت جدول (ارتفاع - درازی سایه) حاصل میگردد. بدلیل اینکه در روز ١٣ اگست (اوت) در استانبول، غایة الارتفاع ٦٤ درجه میباشد، درازی سایه در جدول (٠,٤٩) متر یافته میشود. سایه در عصر اول (١,٤٩) متر و ارتفاع ٣٤ درجه میشود. جدول (**ارتفاع - درازی سایه**) در آخر (**تقویم سال**) ١٩٢٤ موجود میباشد. [برای دیدن جدول ارتفاع های اوقات نماز عصر برای هر درجه عرض به صفحه ٨۶ نگاه کنید.]

وقت عصر ثانی نماز عصر، با همان یکی معادله یافته میشود، ولی در اینجا:

سایهٔ عصر ثانی = فئ زوال + ٢ = (متمم ارتفاع شمس) tan = ز ٢ tan

٦٨ درجه و ٨ دقیقه = بُعد سمت = متمم ارتفاع = ز ٢، میشود. از اینجا:

٩٦ درجه و ٩ دقیقه = (م) و ٧٣ درجه و ٤٣ دقیقه = (ح)،

زمان فضل دائر ٤ ساعت و ٥٥ دقیقه است. هنگامی که به این تمکین اضافه کرده شود، عصر ثانی نسبت به زمان حقیقی در استانبول ٥ ساعت و ٥ دقیقه میشود.

در وقت نماز عصر، برای عصر اول:

(Δ arc tan (١ + tan = بُعد سمت = متمم ارتفاع = ز ١ ، و برای عصر ثانی:

با مناسبت های (Δ arc tan (٢ + tan = متمم ارتفاع = ز ٢، نیز متمم ارتفاع [ز] را و سپس فضل دائر را میتوان حساب کرد. تانژانت Δ، فئ زوال میباشد. این تانژانت با ١ ویا ٢ جمع میشود. زاویه ای که تانژانتش به این یکون مساوی است، برای عصر، ارزش (ز) است.

در وقت عشاء اولِ نماز خفتن(عشاء)، مرکز خورشید ۱۷ درجه پایین تر از افق حقیقی است. یعنی ارتفاع حقیقی (۱۷−) درجه است. از اینکه به جای متمم میل شمس، مجموع میل شمس با ۹۰ گرفته خواهد شد:

$$م = \frac{۱۰٤° ٥٠' + ٤۹° + ۷۳°}{۲} = ۱۱۳ \text{ درجه و } ۲٥ \text{ دقیقه}$$

و (٥٠ درجه ٥۳ دقیقه = ح) و زمان فضل دائر ۳ ساعت ۲٤ دقیقه میشود که، تفاوت وقت خفتن (عشاء) نسبت به زمان حقیقی از وقت نیمه شب است. به تفاوت این از ۱۲، برای استانبول، ۱۰ دقیقه تمکین اضافه میگردد. زیرا، همچنانکه مرکز خورشید از افق شرعی بعداً جدا میشود، کنارهٔ پشتی خورشید نیز از افق ها بعداً جدا خواهد شد.

وقت نماز خفتن (عشاء) در ۱۳ اگست (اوت)، نسبت به زمان حقیقی ۸ ساعت و ٤٦ دقیقه، نسبت به ساعت مشترک ۸ ساعت و ٥٥ دقیقه میشود[۱]. زمان فضل دائر، از وقت ظهر اذانی که به نصف شب حقیقی مساوی میباشد کسر گردیده، تمکین اضافه کرده شده، و برای تبدیل زمان غروبی یافته شده به زمان اذانی، یک تمکین کسر میگردد. به جای اینکه تمکین، اول اضافه و بعد کسر کرده شود، تمکین به حساب وارد هم کرده نشود نیز، وقت عشاء اول شرعی نسبت به زمانهای اذانی و غروبی، ۱ ساعت و ٤۲ دقیقه میشود.

در ۱۳ اگست (اوت)، هنگامیکه سفیدی ایکه به آن فجر صادق میگوئیم شروع به طلوع کند، مرکز خورشید از افق حقیقی به اندازهٔ مجموع زاویهٔ ارتفاع

(۱) به ۸ ساعت و ۳٦ دقیقه که تفاوت فضل دائر از ۱۲ میباشد، برای استانبول به اندازهٔ ۱۰ دقیقه تمکین اضافه کرده شود، ۸،٤٦ میشود. بدلیل اینکه تعدیل زمان ٤− دقیقه و ٥۸ ثانیه میباشد، اضافه کرده میشود و ۸ ساعت و ٥۱ دقیقه بدست میآید. بدلیل اینکه طول استانبول ۲۹ درجه بوده و به اندازهٔ ۳۰ درجه در غرب طول استاندارد قرار دارد و تفاوت طولی یک درجه ای ٤ دقیقه میباشد، هنگامیکه به (۸،٥۱)، چهار دقیقه اضافه کرده شود، نظر به ساعت مشترک (۸،٥٥)، یعنی ۸ ساعت و ٥٥ دقیقه میشود.

با ۱۹ درجه، در پایین قرار دارد. یعنی، ارتفاع حقیقی شمس از (۱۹-) درجه متفاوت است.

$$\text{م} = \frac{104^\circ\ 50' + 49^\circ + 71^\circ}{2} = \text{۱۱۲ درجه و ۲۵ دقیقه}$$

و (٤٧ درجه ٢٦ دقیقه = ح) و تقسیم بر ١٥ شده، زمان فضل دائر ٣ ساعت ١٠ دقیقه میشود که این، زمان فاصلهٔ مرکز خورشید از نیمه شب میباشد. بدلیل اینکه در نیمهٔ شب ساعت حقیقی صفر میباشد، این زمان فضل دائر، **(وقت امساک)** حقیقی میشود. از این، ١٠ دقیقه تمکین کسر میگردد. زیرا، مسافت خورشید از ارتفاع (١٩-) درجه تا افق شرعی، کمتر از فاصله اش تا افق حقیقی میباشد و کنارهٔ بالایی اش، به افق ها نزدیکتر از مرکزش میباشد. وقت امساک شرعی استانبول نسبت به زمان حقیقی، ٣ ساعت میشود. وقت امساک، نسبت به زمان مشترک ٣ ساعت ٩ دقیقه میشود. اگر فضل دائر به وقت ظهر [به ٠٧ : ٥] که مساوی به نصف درازی شب حقیقی میباشد اضافه کرده شده و ٢٠ دقیقه تمکین کسر گردد، **(وقت امساک)** نسبت به زمان اذانی، ٧ ساعت ٥٧ دقیقه میشود. با ماشین حسابِ برنامه ریزی شده (CASIO fx-3600P)، فضل دائر ٨ ساعت ٥٠ دقیقه یافته میشود که این، تفاوت وقت فجر از وقت زوال است. برای تفاوتش از نیمهٔ شب، این از ١٢ کسر میگردد. فضل دائر، باز هم ٣ ساعت ١٠ دقیقه میشود. به تعریفنامه (رهنمای استعمال) **(ربع دایره)** نظر بیاندازید.

به زمان مابین وقت فجر و وقت طلوع **(حصّهٔ فجر)** گویند. به زمان مابین وقت شفق و وقت غروب **(حصّهٔ شفق)** گویند. زمانهای فضل دائر اوقات فجر و شفق از وقت ظهر اذانی [یعنی از نصف شب] کسر میگردد. و یا، هنگامیکه نصف فضله، به متمم های فضل دائرهایشان در ماههای زمستان اضافه، در ماههای تابستان از متمم های فضل دائرهایشان کسر کرده شده، به زمان تبدیل گردد، این

زمانهای حصّه بدست میآید. بدلیل اینکه ارتفاع های اوقات شفق و فجر علامت (-) دارند، فضل دائرهایشان، از نیمه شب شروع میشود.

احمد ضیا بگ[۱] میگوید که: (علمای اسلام خبر داده اند که، وقت امساک، هنگام پخش شدن سفیدی در روی خط افق ظاهری نبوده، بلکه اولین وقت دیده شدن سفیدی بر روی افق میباشد.) ولی بعضی کتابهای اروپایی، «هنگام تمام شدن پخش سرخی در روی افق که بعد از سفیدی شروع میشود، وقت فجر است» گفته، با ارتفاع حقیقی خورشید که در (۱٦-) درجه در زیر افق قرار دارد، حساب میکنند. از سال ۱۹۸۳ به اینطرف، دیده میشود که بعضی تهیه کنندگان تقویم، اوقات امساک را، با پیروی ازین کتابهای اروپایی، از (۱٦-) درجه حساب میکنند. کسانیکه به این تقویم ها تابع میشوند، طعام سحری را، تا به ۱۵ الی ۲۰ دقیقه بعد از وقتهاییکه علمای اسلام نوشته اند میخورند. روزه های ایشان صحیح نمیشود. در صفحات اول و آخر تقویم جیبی احمد ضیا بگ (**تقویم ضیا**) که در تاریخ ۱۹۲٦ میلادی، ۱۳٤٤ قمری و ۱۳۰۵ شمسی نشر گردیده، چنین نوشته شده است که: (از طرف هیئت مشاوره ریاست امور دینی تدقیق شده و با تصدیق ریاست جلیله طبع گردیده است). در امور دینی اوقات نمازی را که متخصصان علم هیئت (نجوم) و علمای اسلام تصدیق کرده اند نباید تغییر داد. المالیلی حمدی یازیر[۲]، در بیست و دومین جلد مجموعه (**سبیل الرشاد**)، این خصوص را مفصلاً بیان کرده است.

بدلیل اینکه میل خورشید هر لحظه در حال تغییر است، برای گرفتن نتیجه حقیقی، تغییرات میل در هر ساعت به حساب وارد کرده میشود. مثلاً :

---

(۱) احمد ضیا بگ توفی سنة ۱۳۵۵ هـ. [۱۹٤۲ م.] فی إستانبول

(۲) المالیلی حمدی یازیر توفی سنة ۱۳٦۱ هـ. [۱۹٤۲ م.] فی استانبول

در بعد از ظهر روز ٤ می (مه) در استانبول، درستی عیار ساعت خود را تدقیق بکنیم. با ساعت لندن در ۰۰:۰۰ یعنی در ابتدای آنروز (در نصف شب روز قبلی) میل خورشید ۱۵+ درجه ٤۹ دقیقه است. در استانبول ارتفاع ظاهری کناره‌ٔ بالایی خورشید نسبت به افق ریاضی با آلت (**ربع دایره**) اندازه گیری شده، از این برای نصف قطر شمس ۱٦ دقیقه کسر شده، علاوه برین انکسار هوا مخصوص به این ارتفاع نیز ازین کسر گردیده، نسبت به افق حقیقی ارتفاع حقیقی محل حقیقی مرکز خورشید در سماء یافته میشود.

این ارتفاع حقیقی، مثلاً در لحظه ایکه ٤۹+ درجه ۱۰ دقیقه یافته شود، ساعت زوالی مشترک ما اگر در ساعت ۲ و ۳۸ دقیقه باشد، این را سریعاً مینویسیم. میل خورشید در پنجمین روز می (مه) ۱٦+ درجه و ٦ دقیقه میباشد. تفاوت ۲٤ ساعتهٔ میل، ۱۷ دقیقه است. بدلیل اینکه ساعت ما ۲ ساعت ۳۸ دقیقه بعد از زوال بوده و زمان در لندن یک ساعت ٥٦ دقیقه از ساعت استانبول عقب است، تفاوت زمانی بین نصف شب در لندن و وقت اندازه گیری شدن ارتفاع در استانبول

۱۲,۷ساعت =۱۲ساعت٤۲دقیقه =۱ساعت ٥٦دقیقه -۲ساعت ۳۸دقیقه ۱۲+ساعت، است. برای این مقدار زمان، تفاوت میل، ۹دقیقه = ۱۲,۷× (۱۷/۲٤) میشود. در تعیین اوقات نماز نیز تفاوتهای میل را باید به حساب داخل کرد. بدلیل اینکه میل در ماه می (مه) در افزایش میباشد، میل، ۱۵+ درجه و ٥۸ دقیقه است.

برای یافتن درجه فضل دائر، تساوی:

$$\cos \text{ح} = \frac{\sin(\text{ارتفاع}) - [\sin(\text{میل}) \times \sin(\text{عرض})]}{\cos(\text{میل}) \times \cos(\text{عرض})} \quad \dots (٣)$$

نیز موجود میباشد که برای ماشین حسابها مناسب است.

$$\cos ح = \frac{\sin ٤٩^\circ ١٠' - \left[\sin\left(١٥^\circ ٥٨'\right) \times \sin\left(٤١^\circ\right)\right]}{\cos ١٥^\circ ٥٨' \times \cos ٤١^\circ} =$$

$$\cos ح = \frac{٠,٧٥٦٦ - \left(٠,٢٧٥٠ \times ٠,٦٥٦١\right)}{٠,٩٦١٤ \times ٠,٧٥٤٧} =$$

$$\cos ح = \frac{٠,٧٥٦٦ - ٠,١٨٠٥}{٠,٧٢٥٦} = \frac{٠,٥٧٦٢}{٠,٧٢٥٦} = ٠,٧٩٤٠$$

و از اینجا (۳۷ درجه و ٢٦ دقیقه = ح) میشود. هنگامی که بر ١٥ تقسیم کنیم، زمان فضل دائر بصورت زمان، ۲ساعت و ۳۰ دقیقه میشود که، نسبت به زمان شمسی حقیقی میباشد. برای بدست آوردن این نتیجه، اگر به دکمه ها

CE/C 15.58 [درجه→] cos × 41 cos = MS 49.10 [درجه→] sin – 15.58 [درجه→] sin × 41 sin = ÷ MR = arc cos × 4 =

ماشین حساب (Privileg) که با باطری (بالتی) کار میکند فشار داده شود؛ بر روی صفحه ماشین حساب ١٤٩,٧ دقیقه حاصل میگردد. بدلیل اینکه در روز ٤ می (مه) تعدیل زمان (۳+) دقیقه میباشد، نسبت به زمان وسطی مشترک ۲ ساعت ۳۱ دقیقه میشود[1]. معلوم میشود که ساعت ما ۷ دقیقه جلو است.

رقم ها در سومین تساوی ح cos، بصورت مطلق (بدون علامت) به حساب وارد کرده شده است. اگر محل یک شهر در روی کرهٔ زمین و محل خورشید در سماء در نیم کره یکسان قرار داشته باشد، یعنی اگر علامت عرض بلده و میل شمس یکی باشد، هنگامیکه خورشید در بالای افق باشد، یعنی در روزها، علامت (–) که در صورت کسر فرمول بالایی قرار دارد، ولی در شب ها، علامت (+)، در غیر اینصورت [یعنی علامت عرض بلده و میل شمس بر یکدیگر متضاد باشد.] بر عکس اینها استعمال میشود. فضل دائری که بدینصورت بدست آمده، اگر روز

---

(١) بدلیل اینکه، تعدیل زمان ۳+ دقیقه میباشد، این عدد، از ۲ ساعت و ۳۰ دقیقه کسر میگردد و ٤ دقیقه که عبارت از تفاوت طولی است، به آن اضافه کرده میشود و ۲ ساعت و ۳۱ دقیقه بدست میآید.

باشد، زمان مابین وقت نصف النهار و محلیکه مرکز خورشید قرار دارد، میباشد. اگر شب باشد، زمان مابین نصف شب و محلیکه مرکز خورشید قرار دارد، میشود. اگر خواسته شود، همان یکی فرمول را همیشه تنها با علامت (-) که در صورت کسرش قرار دارد نیز میتوان استعمال کرد. دراین حالت همه رقم ها با علامت هایشان به حساب وارد کرده میشود و (ح) ایکه یافته شده، همیشه از نصف النهار به بعد اندازه گیری میشود.

این فضل دائر را نظر به شکل دومِ سومین معادله نیز بیابیم. برای این، به این دکمه های

CE/C 49.10 [٥٫٫٫→] sin – 15.58 [٥٫٫٫→] MS sin x 41 sin = ÷ MR cos ÷ 41 cos = arc cos ÷ 15 = [→٥٫٫٫]

ماشین حساب Privileg فشار داده شود، بر روی صفحه ماشین حساب (۲ ساعت ۲۹ دقیقه و ٤٤,٥٩ ثانیه) نمایان شده، زمان فضل دائر تقریباً ۲ ساعت و ۳۰ دقیقه میشود.

برای تصحیح ارتفاع ظاهری کنارهٔ بالایی خورشید که با تختهٔ (ربع دایره) نظر به افق ریاضی اندازه گیری گردیده از این، انکسار هوای متعلق به این و نصف قطر ظاهری شمس کسر و اختلاف منظر اضافه کرده شده، ارتفاع حقیقی مرکزش نسبت به افق حقیقی یافته میشود. در کتاب **(ربع دایره)** احمد ضیا بگ نوشته شده است که، اوقات اصفرار و اشراق نیز مانند تدقیق کردن درستی عیار ساعت، حساب کرده میشود.

در استانبول در روز ۱۱جنوری (ژانویه) وقت نماز عید، یعنی وقت **(اشراق)** را بیابیم: این وقت، وقت مرتفع شدن کنارهٔ پشتی [پایین] خورشید از خط افق ظاهری به اندازهٔ طول نیزه بوده، درین وقت ارتفاع مرکز خورشید از افق حقیقی ٥ درجه میباشد. میل شمس (۲۱-) درجه و٥۳ دقیقه است. میل روز بعدی (۲۱-) درجه و ٤٤ دقیقه است. تفاوت میل یک روزه ۹ دقیقه است. بدلیل اینکه نماز

عید، ۸ ساعت بعد از نصف شب خواهد بود و بدلیل اینکه زمان در استانبول، ۲ ساعت جلوتر از لندن میباشد، تفاوت میل ٦ ساعته، ۲ دقیقه میشود. بدلیل اینکه در این ماه، میل، بر حسب ارزش مطلق در حال کم شدن است، میل در زمان اشراق (۲۱-) درجه و ٥۱ دقیقه میشود. اگر به دکمه های

ON 5 sin − 21 [°'''] 51 [°'''] [+/−] sin × 41 sin = ÷ 21 [°'''] 51 [°'''] [+/−] cos ÷ 41 cos = INV cos ÷ 15 = INV [°''']

ماشین حساب کاسیو که با نور خورشید بدون باطری کار میکند فشار داده شود، بر روی صفحه ماشین حساب ٤ ساعت و ۷ دقیقه یافته میشود. تفاوت این فضل دائر از وقت زوال [از ۱۲] که ۷ ساعت و ٥۳ دقیقه میباشد، وقت اشراق مرکز خورشید نسبت به زمان حقیقی میشود. بدلیل اینکه تعدیل (۸-) دقیقه میباشد، نسبت به ساعت مشترک ۸ ساعت و ٥ دقیقه است[۱]. به مقدار ۱۰ دقیقه تمکین اضافه کرده شده به تقویم ها ۸,۱٥ نوشته میشود. هنگامیکه فضل دائر، از وقت ظهر اذانی [از ۷ ساعت و ۲۲ دقیقه] کسر شود، وقت اشراق نسبت به زمان غروبی ۳ ساعت و ۱٥ دقیقه میشود. برای اینکه وقت نماز عید با احتیاطانه باشد، اوقات ضحیٰ به اندازه تمکین به تأخیر انداخته شده، به این سبب، وقت ضحیٰ با ساعت اذانی، به تقویم ها، بدون خارج کردن تمکین، (۳,۱٥) نوشته شده است. (**کدوسی**) در آخر کتاب خود میگوید که: (از دو برابر نصف فضله، در زمستان دو تمکین کسر کرده میشود. اگر در ماههای تابستان دو تمکین اضافه شده و متمم مجموع، به ساعت تبدیل شده و به ٦ اضافه کرده شود، وقت طلوع نسبت به زمان اذانی میشود. اگر به جای کسر کردن، دو تمکین اضافه گردد و به جای اضافه کردن، کسر گردد و به نتیجه بدست آمده بطور احتیاط یک تمکین اضافه کرده شود، وقت (**ضحیٰ**)، یعنی وقت نماز اشراق میشود.) **رساله ارتفاع کدوسی** در سال

---

(۱) بدلیل اینکه تعدیل زمان (۸-) دقیقه میباشد، این عدد با فضل دائر (با ۷ ساعت و ٥۳ دقیقه) جمع کرده میشود و فرق طولی که ٤ دقیقه میباشد، اضافه کرده نشده، (۸,۰٥) بدست میآید.

١٢٦٨ هجری [١٨٥١م.] تألیف و تکراراً در سال ١٣١١ هجری نیز طبع گردیده است.

وقت (**اصفرار شمس**) در همان روز (در١١جنوری (ژانویه)) وقت نزدیک شدن کنارهٔ جلویی (پایین) خورشید به خط افق ظاهری به اندازهٔ بلندی یک نیزه، یعنی وقت قرار گرفتن مرکز خورشید در ارتفاع ٥ درجه ای از افق حقیقی بوده، احتیاطاً ٤٠ دقیقه است. بدلیل اینکه اصفرار، ١٦ ساعت بعد از نصف شب میشود و بدلیل اینکه زمان در استانبول، از زمان رایج در لندن ١ ساعت ٥٦ دقیقه جلو میباشد میل در این وقت، از میل در نصف شب، ٥ دقیقه و ١٦,٥ ثانیه کمتر، یعنی (٢١-) درجه و ٤٧ دقیقه و (٤٣,٥) ثانیه میشود. اگر کلید ماشین حساب برنامه ریزی شده CASIO را که با باطری (بالتی) کار میکند بطرف راست باز کرده شده به دکمه های

P_1 5 RUN 21 [°’”] 47 [°’”] 43.5 [°’”] [+/-] RUN 41 RUN

فشار داده شود، فضل دائر بسهولت ٤ ساعت و ٧ دقیقه و ٢٠,٨٧ ثانیه یافته میشود و کلید بسته کرده میشود. برای اینکه در وقت زوال، ساعت حقیقی صفر میباشد، وقت اصفرار نسبت به زمان حقیقی، خود فضل دائر میشود و نسبت به زمان وسطی، ٤ ساعت و ١٥ دقیقه و نسبت به زمان مشترک ٤ ساعت و ١٩ دقیقه میشود. مجموع فضل دائر با وقت ظهر نسبت به زمان اذانی، ١١ ساعت و ٢٩ دقیقه، وقت اصفرار نسبت به زمان غروبی بوده، اگر ازین یک تمکین کسر کرده شود، وقت اصفرار نسبت به زمان اذانی، ١١ ساعت و ١٩ دقیقه میشود. هنگامیکه از مجموع وقت غروب با وقت طلوع نسبت به زمانهای اذانی ویا محلی ویا وسطی مشترک، وقت اشراق که در تقویم نوشته شده است، بدون تمکین، کسر کرده شود، وقت اصفرار شمس میشود. تفاوت مابین اصفرار و اوقات غروب، به اندازه تفاوت مابین اشراق و اوقات طلوع بوده، احتیاطاً ٤٠ دقیقه است.

برای برنامه ریزی کردن ماشین حساب کاسیو fx-3600P، جهت استعمال مانند روش فوق، به دکمه های زیر فشار داده میشود.

MODE 0 P_1 ENT sin – ENT Kin 1 sin × ENT Kin 3 sin = ÷ Kout 1 cos ÷ Kout 3 cos = INV cos ÷ 15 = INV °''' MODE ·

در استانبول در روز ۱ فبروری (فوریه) اوقات نماز عصر را بیابیم: میل شمس (۱۷-) درجه و ۱۵ دقیقه و تعدیل زمان (۱۳-) دقیقه و ۳۱ ثانیه است.

بدلیل اینکه [(متمم غایة الارتفاع) tan = فئ زوال] و

[میل - عرض بلده = متمم غایة الارتفاع] میباشد: از مناسبت های

[(میل – عرض) tan +۱] = (متمم ارتفاع عصر اول) tan و

[(میل – عرض) tan +۲] = (متمم ارتفاع عصر ثانی) tan ارتفاع ها یافته میشود.

هنگامی که به دکمه های

CE/C 41 – 17.15 °'''→ +/– = tan + 1 = arc tan MS 90 – MR = →°'''

ماشین حساب (Privileg) فشار داده شود، ارتفاع عصر اول، ۲۰ درجه و ۵۵ دقیقه میشود. بعداً، به دکمه های

20.55 °'''→ sin – 17.15 →°''' +/– MS sin × 41 sin = ÷ MR cos ÷ 41 cos = arc cos ÷ 15 = →°'''

ماشین حساب فشار داده شده زمان فضل دائر، ۲ ساعت و ٤۰ دقیقه یافته میشود. هنگامیکه در استانبول ۱۰ دقیقه تمکین اضافه کرده شود، وقت عصر اول نسبت به زمان حقیقی، ۲ ساعت و ۵۰ دقیقه، نسبت به زمان وسطی، ۳ ساعت و ٤ دقیقه، نسبت به زمان مشترک، ۳ ساعت و ۸ دقیقه میشود. هنگامیکه زمان فضل دائر به وقت ظهر اذانی [به ۷ ساعت و ۳ دقیقه] اضافه کرده شود، وقت عصر اول نسبت به زمانهای اذانی و غروبی، ۹ ساعت و ٤۳ دقیقه میشود.

برای ارتفاع وقت عصر ثانی به دکمه های

CE/C 41 – 17.15 °'''→ +/– = tan + 2 = arc tan MS 90 – MR = →°'''

فشار داده شده، ۱۵ درجه و ۲۸ دقیقه و برای زمان فضل دائر به دکمه های

15.28 °'''→ sin – 17.15 °'''→ +/– MS sin × 41 sin = ÷ MR cos ÷ 41 cos = arc cos ÷ 15 = →°'''

فشار داده شده، ۳ ساعت و ۲۱ دقیقه یافته میشود. وقت عصر ثانی، نسبت به زمان حقیقی ۳ ساعت و ۳۱ دقیقه، نسبت به زمان وسطی ۳ ساعت و ٤٥ دقیقه، نسبت به زمان مشترک ۳ ساعت و ٤۹ دقیقه است. نسبت به زمانهای اذانی و غروبی ۱۰ ساعت و ۲٤ دقیقه میشود.

وقت امساک روز ۱۳ اگست (اوت) را نظر به اولین شکل تساوی شماره (۳) نیز بیابیم. به دکمه های
CE/C 19 sin +14.50 [°,,,→] MS sin × 41 sin = ÷MR cos ÷41 cos = arc cos÷15= [→°,,,]
، Privileg فشار داده شده، زمان فضل دائر، ۳ ساعت و ۱۰ دقیقه یافته میشود. اگر از این، ۱۰ دقیقه تمکین کسر شده و به نصف شب اضافه گردد، وقت امساک نسبت به زمان حقیقی برای استانبول، ۳ ساعت میشود. برای اینکه این زمان فضل دائر که برای وقت فجر صادق یافته شده است، از نصف شب [یعنی از صفر(۰)] کسر نمیشود، اگر از ۱۲ کسر گردیده ۱۰ دقیقهٔ تمکین اضافه کرده شود، وقت عشاء ثانی، نسبت به زمان حقیقی، کاملاً ۹ ساعت میشود. هنگامیکه فضل دائر، به وقت ظهر اذانی [به ٥ ساعت و ۷ دقیقه] که به نصف شب مساوی میباشد، اضافه و ۲۰ دقیقه کسر کرده شود، ۷ ساعت و ٥۷ دقیقه باقیمانده، وقت امساک اذانی میشود.

در ۱۳ اگست (اوت) وقت عشاء اول را بیابیم. فضل دائر، توسط ماشین حساب برنامه ریزی شده شده کاسیو که با باطری (بالتی) کار میکند: هنگامیکه به دکمه های P_1 17 [+/-] RUN 14 [°,,,] 50 [°,,,] RUN 41 RUN فشار دهیم، ۸ ساعت ۳٦ دقیقه یافته میشود. بدلیل اینکه در وقت زوال ساعت حقیقی صفر میباشد، هنگامیکه ۱۰ دقیقه تمکین اضافه کرده شود، وقت عشاء اول، نسبت به زمان حقیقی، ۸ ساعت و ٤٦ دقیقه، نسبت به ساعت مشترک، ۸ ساعت و ٥٥

دقیقه میشود[۱]. بدلیل اینکه وقت ظهر اذانی، ٥ ساعت و ۷ دقیقه میباشد، وقت عشاء اذانی ۱۳,٤۳ یعنی ۱,٤۳ میشود.

وقت عصر ۱۳ اگست (اوت) را که نظر به معادلهٔ جذر مربع دار یافتیم، با ماشین حساب الکترونیکی (کاسیو) که بدون باطری (بالتی) با نور خورشید کار میکند نیز حساب کنیم: برای فئ زوال به دکمه های ON 26 [°'''] 10 [°'''] tan فشار داده شود بر روی صفحه دستگاه ۰,٤۹۱۳ حاصل میشود. برای متمم ارتفاع عصر اول به دکمه های ON 1.4913 INV tan INV [°'''] فشار داده شود، ٥٦ درجه و ۹ دقیقه حاصل میشود. برای (م)، به دکمه های

75 [°'''] 10 [°'''] + 49 + 56 [°'''] 9 [°'''] = ÷ 2 = INV [°'''] فشار داده شود، ۹۰ درجه و ۹ دقیقه و ۳۰ ثانیه یافته میشود. برای یافتن (ح)، اگر به دکمه های

ON 15 sin × 41 [°'''] 10 [°'''] sin ÷ 75 [°'''] 10 [°'''] sin ÷ 49 sin = √‾ [جذر] INV sin × 2 ÷ 15 = INV [°''']

فشار دهیم، زمان فضل دائر، ۳ ساعت و ٥۱ دقیقه میشود.

برای اینکه ارتفاع عصر اول ۳۳ درجه و ٥۱ دقیقه میباشد، در ماشین حسابِ برنامه ریزی شده کاسیو fx-3600P که با باطری (بالتی) کار میکند، اگر به دکمه های P_1 33 [°'''] 51 [°'''] RUN 14 [°'''] 50 [°'''] RUN 41 RUN فشار داده شود، برای عصر اول (۳ ساعت و ٥۱ دقیقه = ح) یافته میشود.

اوقاتی که ادای نماز در آن وقت تحریماً مکروه یعنی حرام است، سه میباشد:

به این سه وقت **(زمان کراهت)** گویند. فرضهای شروع شده در این سه وقت، صحیح نمیشود. ادای نافله ها درین سه وقت صحیح میشود، اما تحریماً مکروه میباشد. نافله هاییرا که در این سه وقت شروع شده باشد، باید فسخ کرد، باید در زمانهای دیگر قضا کرد. این سه وقت: وقت طلوع خورشید، وقت غروب

---

(۱) بدلیل اینکه تعدیل زمان (٤,٥۸-) میباشد، این رقم به فضل دائر اضافه کرده شده، تفاوت طولی که ٤ دقیقه میباشد نیز اضافه کرده شود، ۸,٥٥ بدست میآید.

خورشید و وقتیکه خورشید بر بالای دایرهٔ نصف النهار، [در وقت زوال] یعنی در وسط روز باشد، است. در اینجا طلوع خورشید، مدت زمانی میباشد که از وقت نمایان شدن کنارهٔ بالایی خورشید از خط افق ظاهری شروع شده، تا به وقتی است که درخشندگی خورشید به حدی برسد که نتوان نگاه کرد یعنی تا به (**وقت ضحیٰ**) میباشد. در وقت ضحیٰ ارتفاع مرکز خورشید از افق حقیقی ٥ درجه است. ارتفاع کناره پایین خورشید از افق مرئی به اندازه قد نیزه میباشد. وقت ضحیٰ، از طلوع خورشید تقریباً ٤٠ دقیقه بعد میباشد. زمان مابین این دو وقت، یعنی زمان مابین اوقات ضحیٰ و طلوع، (**زمان کراهت**) است. هنگامیکه وقت ضحیٰ شود، ادای دو رکعت (**نماز اشراق**) سنت است. به این نماز (**نماز چاشت**) نیز گفته میشود. نماز عید نیز در این وقت ادا کرده میشود. غروب خورشید نیز مدت زمانی میباشد که در یک هوای برّاق بدون دود و غبار از وقت شروع به زردی گراییدن خورشید ویا جاهاییکه نور میآید به آن اندازه که قابل نگاه کردن شود شروع شده، تا به وقت غروب خورشید ادامه مینماید. به این وقت، زمان (**اصفرار شمس**) گویند. در هنگام حساب کردن اوقات اشراق، به مقدار زمان تمکین به بعد گرفته شده و اوقات اصفرار تغییر داده نشده، است. در ابن عابدین و در حاشیه (**مراقی الفلاح**) طحطاوی، نوشته است که ادای نماز در وسط روز بمعنی برخورد کردن رکعت اول ویا رکعت آخر نماز به وسط روز میباشد.

طوریکه در بالا ذکر کردیم، در هنگام حساب کردن اوقات نماز، به جای به حساب داخل کردن ارتفاع های ظاهری مختلف نسبت به خطوط افق ظاهری مختلف مربوط به بلندی های مختلف یک محل، ارتفاعهای شرعی نسبت به افق شرعی ثابت آن محل را باید به حساب داخل کرد.

نظر به این، وقت زوال شرعی، زمان مابین دو وقتی میباشد که درین دو وقت، کناره های جلوی و پشتی خورشید نظر به افق های شرعی در محل های

طلوع و غروب، در غاية الارتفاع قرار میگیرد. این زمان، دو برابر زمان تمکین در آن شهر میباشد. در ۱می (مه)، در استانبول در وقت زوال حقیقی غاية الارتفاع مرکز خورشید نظر به افق حقیقی (۶۳,۹۲= ۱٤,۹۲ + ٤۹) درجه است. این ارتفاع، نسبت به افق های حقیقی که از آنجا طلوع و غروب میکند، یکسان است. زمان فضل دائر برای این ارتفاع (۰= ح) دقیقه است. وقت زوال حقیقی نسبت به زمان حقیقی، همیشه و در هر جای در ساعت ۱۲ است. شروع وقت زوال شرعی نسبت به غاية الارتفاعیکه نظر به افق شرعی در محل طلوع میباشد، از ساعت ۱۲ بمقدار زمان تمکین قبل میباشد. خاتمه وقت زوال شرعی نسبت به غاية الارتفاع نظربه افق شرعی در محل غروب میباشد، از وقت زوال حقیقی بمقدار زمان تمکین بعد است. یعنی، وقت زوال شرعی برای استانبول، ۱۰ دقیقه قبل از ساعت ۱۲ حقیقی شروع میشود. بدلیل اینکه تعدیل زمان (۳+) دقیقه میباشد، ابتدای زمان زوال شرعی نسبت به زمان مشترک، ۱۱ ساعت و ۵۱ دقیقه، انتهای آن ۱۲ ساعت و ۱۱ دقیقه میشود. برای کسانی که خورشید را نمیبینند، **(وقت ظهر)** که در تقویم ها نوشته شده است، در این وقت شروع میشود. زمان بیست دقیقه ای که در مابین موجود است، وقت زوال یعنی **(وقت کراهت)** برای استانبول میشود. [به ترجمه ترکی عثمانی کتاب **(شمائل الشریفه)** حسام الدین افندی[۱] نظر بیاندازید!]

بدلیل اینکه، در اوقات طلوع و غروب حقیقی ارتفاع (ح) خورشید صفر میباشد، در صفحه ۱۹۹ معادله سوم:

[ح $\cos$ = $\tan\delta \times \tan\varphi$ –] میشود. برای روز اول می (مه) (۰,۲۳– =ح $\cos$)، درجه فضل دائر ۱۰۳,٤ و (٦ساعت و ٥٤ دقیقه =ح) و وقت غروب حقیقی، با ساعت حقیقی ٦ ساعت و ٥٤ دقیقه و با ساعت وسطی محلی ٦ ساعت و ٥١ دقیقه، با

---

(۱) حسام الدین النقشبندی توفی سنة ۱۲۸۲ هـ. [۱۸٦٥م.]

ساعت مشترک ٦ ساعت و ٥٥ دقیقه، وقت غروب شرعی ۷ ساعت و ٥ دقیقه میشود. (٥ ساعت و ٦ دقیقه = ح - ۱۲ = وقت طلوع حقیقی نسبت به زمان حقیقی)، با ساعت وسطی ٥ ساعت و ۳ دقیقه میشود. برای یافتن وقت طلوع شرعی، از این، برای استانبول ۱۰ دقیقه تمکین کسر میگردد و ٤ ساعت و ٥۳ دقیقه بدست میآید که، با ساعت مشترک ٤ ساعت و ٥۷ دقیقه میشود. بدلیل اینکه وقت ظهر نسبت به زمان اذانی ٥ ساعت و ٦ دقیقه میباشد، هنگامیکه از این [و یا از مجموع ٥ ساعت و ٥۷ دقیقه با ۱۲] زمان فضل دائر کسر گردد، وقت طلوع حقیقی نسبت به زمان غروبی و هنگامیکه از این دو تمکین کسر گردد وقت طلوع شرعی نسبت به زمان اذانی ۹ ساعت و ٥۲ دقیقه میشود. وقت غروب حقیقی نظر به زمان غروبی و وقت غروب شرعی نظر به زمان اذانی، مجموع زمان فضل دائر با وقت زوال نسبت به زمان غروبی، یعنی (۱۲ = ٦,٥٤ + ٥,٠٦) میشود.

سرعت نور در یک ثانیه ۳۰۰۰۰۰ کیلومتر است. بدلیل اینکه فاصله زمین از خورشید وسطی یکصد و پنجاه میلیون کیلومتر میباشد، نور از خورشید به زمین در ۸ دقیقه و ۲۰ ثانیه میرسد. ۸ دقیقه و ۲۰ ثانیه بعد از طلوع خورشید، طلوع خورشید را میتوان دید. دو نوع زمان و دو نوع وقت موجود است: اوّلینش، زمان **(ریاضی)** بوده، هنگامیکه مرکز خورشید به وقت زوال ویا به وقت غروب حقیقی برسد شروع میشود. دوّمینش، زمان **(مرئی)** بوده، هنگامیکه آمدن خورشید به این دو وقت، قابل رؤیت گردد، شروع میشود. زمان مرئی از زمان ریاضی، ۸ دقیقه و ۲۰ ثانیه بعد شروع میشود. هنگامیکه به وقت ریاضی یک نماز که با حساب یافته شده است، ۸ دقیقه و ۲۰ ثانیه اضافه گردد، وقت مرئی میشود. هنگامیکه از این ۸ دقیقه و ۲۰ ثانیه کسر گردد وقت مرئی میشود که ساعتها نشان میدهند. اوقات طلوع خورشید و همه نمازها و ۱۲ بودن دستگاههای ساعت، اوقات مرئی میباشند،

یعنی نظر به محل خورشید میباشد که در آسمان به نظر میرسد. دیده میشود که، ساعت ها، اوقات ریاضی را که با حساب یافته شده اند نیز نشان میدهد.

در حین غروب خورشید، تنها نماز عصر آنروز ادا کرده میشود. نظر به قول امام ابویوسف، در روز جمعه در هنگامیکه خورشید در سمت الرأس [در حین زوال] میباشد، ادای نافله مکروه نمیشود. این قول، ضعیف است. در این سه وقت نماز برای جنازه ای که از قبل آماده شده، سجده تلاوت و سجده سهو نیز جائز نمیباشد. درین اوقات، ادای نماز جنازه برای جنازه ای که آمادگی اش در این اوقات خاتمه یافته باشد، جائز میشود.

تنها دو وقت موجود است که ادای نافله مکروه میباشد. صبح از سفید شدن فجر صادق [محل فجر] تا هنگام طلوع خورشید، به غیر از سنت نماز صبح، نماز نافله ادا کرده نمیشود. بعد از ادای نماز عصر، قبل از نماز شام (مغرب) ادای نافله مکروه میباشد. روز جمعه هنگامیکه امام به منبر بالا شود، و در حین اقامت خواندن موذن، در نمازهای دیگر در حین نماز گذاردن امام، به نافله، یعنی به سنت شروع کردن مکروه میباشد. تنها، شروع کردن به سنت نماز صبح مکروه نمیباشد. این را نیز باید دور از صف ویا در عقب ستون ادا کرد. چنین بیان شده است که سنتی که قبل از بالا شدن امام به منبر شروع شده باشد، باید کامل ادا کرده شود.

در حین ادای نماز صبح، اگر خورشید شروع به طلوع کند، این نماز صحیح نمیشود. در حین ادای نماز عصر، اگر خورشید غروب کند، این نماز صحیح میشود. بعد از ادای نماز شام (مغرب)، هنگامیکه با هواپیما به طرف غرب رفته شود، اگر خورشید را ببیند، بعد از غروب خورشید، نماز شام (مغرب) را تکرار ادا میکند.

در مذهب حنفی، تنها در میدان عرفات و در مزدلفه، لازم میآید که حجاج دو نماز را جمع کنند. در مذهب حنبلی، جمع کردن دو نماز، در سفر، در بیماری، در هنگامیکه زن، مادر شیرده ویا در مستحاضه باشد، در عذرهای باطل کننده

وضو، و برای کسانی که برای وضو و تیمم مشقت میکشند و کسانیکه مانند کور نابینا و کار کننده در زیر زمین، که در فهمیدن وقت نماز عاجز میباشند و کسی که از مالش، از جانش و از ناموسش در حراس میباشد و کسی که به معیشتش ضرر خواهد آمد، جائز میشود. کسانی که امکان جدا شدن از کارشان برای ادای نماز ندارند، این نمازهایشانرا به قضا گذاشتن آنها، در مذهب حنفی جائز نمیباشد. تنها در اینگونه روزها، (**مذهب حنبلی**) را تقلید کرده، (جمع نموده) ادا کردن اینها جائز میشود. در هنگام جمع کردن، ظهر را قبل از عصر و شام (مغرب) را قبل از عشاء (خفتن) ادا کردن، در هنگام ایستاده شدن به اولین نماز، به جمع کردن نیت کردن، هر دو را پی در پی ادا کردن، تابع شدن به مفسدها و فرض های وضو، غسل و نماز که در مذهب حنبلی موجود میباشد لازم و ضروری میباشد. [برای معلومات بیشتر در مورد جمع نماز به صفحه ٧٩ نگاه کنید.]

$$cos\ \text{ط} = \frac{\text{نصف قطر زمین (متر)}}{\text{بلندی} + \text{نصف قطر}} = \frac{\text{٦٣٦٧٦٥٤}}{\text{ی} + \text{٦٣٦٧٦٥٤}}$$

ویا با معادله

(١) ... $\sqrt{\text{ی}} \times \text{٠,٠٣} \cong \text{ط}$ ، نیز بصورت درجه یافته میشود.

در صفحه ٣٠، زاویهٔ انحطاط (ط) یک محل مرتفع را تعیین کرده بودیم. این زاویه:

(ی = بلندی بر حسب متر) میباشد.

به جای حروف که در پایین است، رقمها نوشته شده، با فشار دادن به دکمه های ماشین حساب Privileg که با نور خورشید کار میکند، در هر جای از نصف النهار به بعد، ساعت فضل دائر (ح) یافته میشود. [ح = زمان فضل دائر از نصف النهار به بعد]

$hsin - \varphi sin \times \delta sin = \div \varphi cos \div \delta cos = arccos \div 15 =$ [→ₒ₉₉₉] ... (۲)

علامت ارتقاع (h)، در شب ها (−) بوده، علامات عرض φ و میل δ نیز در نیم کرهٔ جنوبی (−) خواهد بود.

وقت امساک اذانی: [ساعت = (۳ ÷ ۱) - (ح) - ظهر+ ۱۲] و وقت عشاء (خفتن): [ساعت = ۱۲ - ظهر + (ح)] میشود. در هر جا اوقات نماز نیز با ماشین حساب کاسیو به این طور بصورت ساعت مشترک یافته میشود:

$H + S - T = \div 15 + 12 - E + N = INV$ [ₒ₉₉₉] ...(۳)

H =زاویه فضل دائر، S = طول سرساعت، T= طول، E = تعدیل، N = تمکین.

ارزشهای T، S، H بر حسب درجه؛ ارزشهای N، E بر حسب ساعت گرفته خواهد شد.

H و N، در قبل از ظهر (−)، در بعد از ظهر (+) است.

مدت تمکین که با حرف N نشان داده شده است، همان طور که در بالا ذکر شد حساب میشود ویا برای محل هایی که درجهٔ عرض آنها کمتر از ٤٤ درجه و بلندترین محل آن کمتر از ۵۰۰ متر میباشد، با دکمه های زیر بصورت ساعت یافته میشود. یعنی، بر روی صفحهٔ دستگاه، ساعت صفر و ارقام دقیقه و ثانیه دیده میشود.

$0{,}03 \times Y \sqrt{\ } + 1.05 = \sin \div \varphi \cos \div \delta \cos \times 3{,}82 = INV$ [ₒ₉₉₉] ...(٤)

در هر کدام روزی و در جاهاییکه میل شمس و تعدیل زمان و درجه عرض ۱٤° درجه میباشد، نصف فضله، فضل دائر و اوقات نماز بدون لزوم به هیچ حساب و معادله و استعمال ماشین حساب، توسط **(ربع دایره)** با سهولت و بطور سریع فهمیده میشود. ربع دایره و راهنمای استعمال آن، از طرف کتابخانه حقیقت تولید و توزیع میگردد. به کامپیوتر [به دستگاه ذکا] دیسک خالی نصب کرده شده، نظر به اوقات نماز ترتیب کرده میشود. دیسک ترتیب شده را از کامپیوتر خارج کرده،

سالها میتوان نگهداری کرد. دیسک ترتیب داده شده، به کامپیوتر نصب گردیده، درجهٔ طول و عرض یک شهر اگر به دستگاه داده شود، همه اوقات نماز یکروزه ویا ماهانه ویا سالانه آن شهر را، در یک ثانیه در صفحه اش نشان میدهد. یا اینکه بر روی کاغذ بصورت نوشته میدهد. این کاغذ، بوسیله دستگاه فاکس (نمابر) که به تلفن وصل شده در چند ثانیه، به آن شهر میتوان فرستاده شود.

[در مذاهب مالکی و شافعی در حین سفر، در بیماری و در پیری، نماز پیشین (ظهر) با عصر و نماز شام (مغرب) با خفتن (عشاء) میتوان جمع کرده شود. یعنی، یکی از آن دو، در وقت دیگری میتوان ادا کرده شود.]

جمع کردن نماز

در (**الفقهُ علی المذاهب الاربعه**) میگوید که؛ (در مذهب مالکی، در سفر، در باران شدید، در تاریکی، در شب های گل آلود و در عرفات و مزدلفه، نماز ظهر با عصر و نماز شام (مغرب) با عشاء (خفتن) جمع کرده میشود). کم بودن سفر از سه روز [از هشتاد کیلومتر] نیز جائز میباشد. جمع، در سفر بحری جائز نمیباشد. در هوای گِل آلود و بارانی، نماز عشاء (خفتن) را همراه با نماز شام (مغرب) در مسجد با جماعت ادا کردن جائز میشود. وِتر را در وقتش ادا میکند. در شافعی، برای جمع کردن، ۸۰ کیلومتر بودن سفر لازم میباشد.

همچنان که جمع در حنبلی، در سفر هشتاد کیلومتری و در احوالی که در بحث اوقات نماز بیان کردیم جائز است، در سرما، در زمستان، در باران، در گِل و در طوفان، جمع کردن نماز عشاء (خفتن) با شام (مغرب) در خانه نیز جائز میباشد. در حین جمع کردن، سنت ها ادا کرده نمیشود. در هنگام شروع به اولین نماز، به جمع کردن نیت کرده میشود. آنانیکه در زمان وظیفه و کار برایشان ادای نمازهای ظهر و عصر و شام (مغرب) در وقت هایشان امکانپذیر نیست، مذهب حنبلی را تقلید نموده، نماز عصر را با نماز ظهر و نماز شام (مغرب) را با نماز عشاء (خفتن)

باید جمع کنند، وظیفه خود را نباید ترک کنند. اگر از وظیفه جدا گردد، سبب ظلم ها و کفرهایی میشود که جانشینش انجام خواهد داد. در مذهب حنبلی فرض وضو شش میباشد: شستن روی همراه با داخل دهان و بینی، نیت، بازوها را شستن، هر جانب سر را، گوشها را و پوست بالاییش را مسح کردن [مویی راکه آویزان باشد مسح کرده نمیشود. در مذهب مالکی موهای آویزان نیز مسح کرده میشود]. شستن پاها، همراه با استخوانهای پهلویی اش، ترتیب [نوبت]، موالات [شتاب] فرض میباشد. اگر به ذَکَرْ (آلت تناسلی) خود و به پوست یکی از هر کدام زن با شهوت لمس کند، وضو فاسد میگردد. هنگامیکه زن به جلد او لمس نماید هر چندیکه احساس ذوق هم بکند وضو فاسد نمیشود. هر چیزیکه از پوست خارج میشود، اگر بسیار باشد وضو را فاسد میسازد. خوردن گوشت شتر نیز فاسد میکند. صاحب عذر بودن مانند حنفی میباشد. در غسل، شستن دهان، بینی و موها و باز کردن موهای بافته شده برای مردها فرض است. باز کردن موهای بافته شده زنان، برای جنابت، سنت بوده برای حیض فرض میباشد. نشستن در نماز به مقدار تشهد و به دو جانب سلام دادن نیز فرض است.)

زمانهای کراهت

اوقاتی که در آن ادای نماز، تحریماً مکروه، یعنی حرام است سه میباشد: به این سه وقت، **(زمان کراهت)** گفته میشود. فرض های شروع شده در این سه زمان، صحیح نمیشود. اگرچه نافله ها صحیح میشوند، ولی تحریماً مکروه میشوند. این نافله ها را فسخ کرده، در زمان دیگر باید قضا کرد. اولین زمان از این سه زمان، زمانی است که در اوقات صبح، از هنگام طلوع خورشید شروع شده، ٤٠ دقیقه ادامه مییابد. به آخر این زمان **(وقت ضحیٰ)** و **(وقت اشراق)** گویند.

دومین زمان کراهت، هنگامی است که در آن زمان خورشید در زوال میباشد. سومین زمان کراهت، ٤٠ دقیقه قبل از غروب خورشید شروع میشود.

طلوع خورشید، زمانی میباشد که از وقت طلوع، یعنی از وقتیکه کنارهٔ بالایی خورشید از خط افق مرئی شروع به دیده شدن کند، شروع شده، تا به مرتفع شدنش به حدی که نتوان نگاه کرد ادامه مینماید، یعنی از وقت طلوع تا به **(وقت ضحیٰ)** میباشد. یعنی تا به آخر زمان کراهت میباشد. در زوالَ بودن خورشید، قرار داشتن خورشید در داخل دایره ای میباشد که این دائره، دائرهٔ محل زوال شرعی در سماء میباشد. یعنی زمان مابین دو وقتی است که این دو وقت، از وقت زوال حقیقی به مقدار زمان تمکین اول و بعد میباشد. این زمان، برای استانبول، از وقت نماز ظهر، ۲۰ دقیقه قبل شروع میشود. غروب خورشید نیز، بمعنی زمانی است که این زمان از وقت شروع به زردی گراییدن خورشید به حدی که بتوان نگاه کرد تا هنگام غروب میباشد. مقدار این زمان، برای محل هایی مانند استانبول که [درجه عرضش] ٤١ درجه میباشد، مابین ۳۷ دقیقه تا ٤۲ دقیقه در حال تغییر است. بطور وسطی ٤۰ دقیقه میباشد. به وقت اول این زمان **(اصفرار شمس)** ویا **(وقت کراهت)** گویند. در حین غروب خورشید، تنها نماز عصر آنروز ادا کرده میشود. اما، نماز عصر را تا وقت اصفرار به تأخیر انداختن تحریماً مکروه میباشد. نظر به قول امام ابویوسف، تنها در روز جمعه در حین قرار گرفتن خورشید در سمت الرأس [در لحظهٔ زوال]، ادای نافله مکروه نمیشود. این قول ضعیف میباشد. نماز برای جنازه ای که از قبل آماده شده باشد، سجده تلاوت و سجده سهو نیز جائز نمیباشد. برای جنازه ایکه در این اوقات آماده شده باشد، ادای نماز جنازه در این اوقات صحیح میشود.

دو وقت موجود است که در آن وقتها، تنها ادای نافله مکروه میباشد. صبح از سفید شدن فجر صادق [محل فجر]، تا هنگام طلوع خورشید، به غیر از سنت نماز صبح، نافله دیگری ادا کرده نمیشود. بعد از ادای نماز عصر، قبل از نماز شام (مغرب) ادای نافله تحریماً مکروه میباشد. روز جمعه هنگامیکه امام به منبر بالا شود

و در حین اقامت خواندن مؤذن، در نمازهای دیگر در حین نماز گذاردن امام، به نافله یعنی به سنت شروع کردن مکروه میباشد. تنها، شروع کردن به سنت نماز صبح، مکروه نمیباشد. این را نیز باید دور از صف ویا در عقب ستون ادا کند. چنین بیان گردیده است که سنتی که قبل از بالا شدن امام به منبر، شروع شده باشد، باید کامل ادا کرده شود.

در حین ادای نماز صبح، اگر خورشید شروع به طلوع کند، این نماز صحیح نمیشود. در حین ادای نماز عصر اگر خورشید غروب کند، این نماز صحیح میشود. بعد از ادای نماز شام (مغرب)، هنگامیکه با هواپیما به طرف غرب رفته شود، اگر خورشید را ببیند، بعد از غروب خورشید، نماز شام (مغرب) را تکرار ادا میکند. اگر روزه اش را باطل کرده باشد، بعد از عید قضا میکند.

در مذهب حنفی، تنها در میدان عرفات و در مزدلفه، لازم میآید که حجاج دو نماز را جمع کنند. در مذهب حنبلی، جمع کردن دو نماز در سفر، در بیماری، در هنگامیکه زن، مادر شیرده ویا در مستحازه باشد، در عذرهای باطل کننده وضو، و برای کسانی که برای وضو و تیمم مشقت میکشند و کسانیکه مانند کور نابینا و کار کننده در زیر زمین، که در فهمیدن وقت نماز عاجز میباشند و کسی که از مالش، از جانش و از ناموسش در حراس میباشد و کسی که به معیشتش ضرر خواهد آمد، جائز میشود. کسانی که امکان جدا شدن از کارشان برای ادای نماز ندارند، این نمازهایشانرا به قضا گذاشتن آنها، در مذهب حنفی جائز نمیباشد.

تنها در اینگونه روزها، (**مذهب حنبلی**) را تقلید کرده، ظهر را با عصر ویا شام (مغرب) را با عشاء (خفتن) تقدیم و تأخیر کرده جمع نمودن اینها، یعنی به جلو گرفته ویا به عقب انداخته، جمع کردن، یعنی با هم ادا کردن این اشخاص جائز میشود. در هنگام جمع کردن، ظهر را قبل از عصر و شام (مغرب) را قبل از عشاء (خفتن) ادا کردن، در هنگام ایستاده شدن به اولین نماز، به جمع کردن نیت کردن،

هر دو را پی در پی ادا کردن، مفسدها و فرض های وضو، غسل و نماز را که در مذهب حنبلی موجود میباشد آموختن و به اینها تابع شدن لازم و ضروری میباشد.

جدول تعدیل زمان (خورشید ١٩٨٦ میلادی)

زمان اونیورسال (گرینویچ) 0^h (UT)

روز	جنوری (ژانویه)	فبروری (فوریه)	مارچ (مارس)	اپریل (آوریل)	می (مه)	جون (ژوئن)	جولای (ژوئیه)	اگست (اوت)	سپتمبر (سپتامبر)	اکتوبر (اکتبر)	نوامبر	دسمبر (دسامبر)
	دقیقه ثانیه	دقیقه ثانیه	دقیقه ثانیه	دقیقه ثانیه	دقیقه ثانیه	دقیقه ثانیه	دقیقه ثانیه	دقیقه ثانیه	دقیقه ثانیه	دقیقه ثانیه	دقیقه ثانیه	دقیقه ثانیه
٠	-٠٢ ٤٨											
١	٠٣ ١٦	١٣ ٣١	١٢ ٣١	-٠٤ ١٦	+٠٢ ٥١	+٠٢ ٢١	-٠٣ ٣٩	-٠٦ ١٩	-٠٠ ١٣	+١٠ ٠٦	+١٦ ٢٣	+١١ ١٤
٢	٠٣ ٤٤	١٣ ٣٩	-١٢ ١٩	٠٣ ٤٨	٠٢ ٥٨	٠٢ ١٢	٠٣ ٥٠	٠٦ ١٦	+٠٠ ٠٦	١٠ ٢٥	١٦ ٢٤	١٠ ٥١
٣	٠٤ ١٢	١٣ ٤٦	١٢ ٠٧	٠٣ ٣٠	٠٣ ٠٥	٠٢ ٠٢	٠٤ ٠٢	٠٦ ١٢	٠٠ ٢٥	١٠ ٤٤	١٦ ٢٥	١٠ ٢٨
٤	٠٤ ٤٠	١٣ ٥٣	١١ ٥٤	٠٣ ١٣	٠٣ ١١	٠١ ٥٢	٠٤ ١٣	٠٦ ٠٧	٠٠ ٤٥	١١ ٠٣	١٦ ٢٥	١٠ ٠٤
٥	-٠٥ ٠٧	١٣ ٥٩	١١ ٤١	٠٢ ٥٥	٠٣ ١٧	٠١ ٤٢	٠٤ ٢٤	-٠٦ ٠٢	+٠١ ٠٥	١١ ٢١	+١٦ ٢٤	٠٩ ٤٠
٦	٠٥ ٣٤	١٤ ٠٤	١١ ٢٨	-٠٢ ٣٨	+٠٣ ٢٢	+٠١ ٣١	٠٤ ٣٤	٠٥ ٥٦	٠١ ٢٤	+١١ ٣٩	١٦ ٢٢	+٠٩ ١٥
٧	٠٦ ٠١	١٤ ٠٨	-١١ ١٤	٠٢ ٢٨	٠٣ ٢٦	٠١ ٢٠	٠٤ ٤٥	٠٥ ٤٩	٠١ ٤٥	١١ ٥٧	١٦ ٢٠	٠٨ ٥٠
٨	٠٦ ٢٧	١٤ ١١	-١٠ ٥٩	٠٢ ٠٤	٠٣ ٣٠	٠١ ٠٩	٠٤ ٥٤	٠٥ ٤٢	٠٢ ٠٥	١٢ ١٤	١٦ ١٧	٠٨ ٢٤
٩	٠٦ ٥٢	-١٤ ١٣	١٠ ٤٥	٠١ ٤٧	٠٣ ٣٤	٠٠ ٥٨	٠٥ ٠٤	٠٥ ٣٤	٠٢ ٢٦	١٢ ٣١	١٦ ١٣	٠٧ ٥٨
١٠	-٠٧ ١٧	١٤ ١٥	١٠ ٣٠	٠١ ٣١	٠٣ ٣٦	٠٠ ٤٦	٠٥ ١٣	-٠٥ ٢٦	+٠٢ ٤٦	١٢ ٤٧	+١٦ ٠٨	٠٧ ٣١
١١	٠٧ ٤١	١٤ ١٦	١٠ ١٤	-٠١ ١٥	+٠٣ ٣٩	+٠٠ ٣٤	-٠٥ ٢١	٠٥ ١٧	٠٣ ٠٧	+١٣ ٠٣	١٦ ٠٢	+٠٧ ٠٤
١٢	٠٨ ٠٥	١٤ ١٦	-٠٩ ٥٩	٠٠ ٥٩	٠٣ ٤٠	٠٠ ٢٢	٠٥ ٢٩	٠٥ ٠٨	٠٣ ٢٨	١٣ ١٩	١٥ ٥٥	٠٦ ٣٦
١٣	٠٨ ٢٨	١٤ ١٦	٠٩ ٤٣	٠٠ ٤٤	٠٣ ٤١	+٠٠ ٠٩	٠٥ ٣٧	٠٤ ٥٨	٠٣ ٤٩	١٣ ٣٤	١٥ ٤٨	٠٦ ٠٩
١٤	٠٨ ٥١	١٤ ١٤	٠٩ ٢٦	٠٠ ٢٨	٠٣ ٤٢	-٠٠ ٠٣	٠٥ ٤٤	٠٤ ٤٧	٠٤ ١١	١٣ ٤٨	١٥ ٤٠	٠٥ ٤٠
١٥	-٠٩ ١٣	-١٤ ١٢	٠٩ ١٠	٠٠ ١٣	٠٣ ٤٢	٠٠ ١٦	٠٥ ٥١	-٠٤ ٣٦	+٠٤ ٣٢	١٤ ٠٢	+١٥ ٣٠	٠٥ ١٢
١٦	٠٩ ٣٤	١٤ ٠٩	٠٨ ٥٣	+٠٠ ٠١	+٠٣ ٤١	-٠٠ ٢٩	-٠٥ ٥٧	-٠٤ ٢٤	٠٤ ٥٣	+١٤ ١٦	+١٥ ٢١	+٠٤ ٤٣
١٧	٠٩ ٥٥	١٤ ٠٦	-٠٨ ٣٦	٠٠ ١٥	+٠٣ ٤٠	٠٠ ٤٢	٠٦ ٠٣	٠٤ ١٢	٠٥ ١٥	١٤ ٢٩	١٥ ١٠	٠٤ ١٤
١٨	١٠ ١٥	١٤ ٠١	٠٨ ١٩	٠٠ ٢٩	٠٣ ٣٨	٠٠ ٥٤	٠٦ ٠٨	٠٣ ٥٩	٠٥ ٣٦	١٤ ٤١	١٤ ٥٨	٠٣ ٤٥
١٩	١٠ ٣٤	١٣ ٥٦	٠٨ ٠١	٠٠ ٤٣	٠٣ ٣٦	٠١ ٠٧	٠٦ ١٢	٠٣ ٤٦	٠٥ ٥٨	١٤ ٥٣	١٤ ٤٦	٠٣ ١٥
٢٠	-١٠ ٥٢	-١٣ ٥١	٠٧ ٤٤	٠٠ ٥٦	٠٣ ٣٣	٠١ ٢٠	٠٦ ١٦	٠٣ ٣٢	+٠٦ ١٩	١٥ ٠٤	١٤ ٣٢	٠٢ ٤٦
٢١	١١ ١٠	١٣ ٤٤	٠٧ ٢٦	+٠١ ٠٩	٠٣ ٣٠	-٠١ ٣٣	-٠٦ ٢٠	-٠٣ ١٧	٠٦ ٤١	+١٥ ١٥	+١٤ ١٨	+٠٢ ١٦
٢٢	١١ ٢٦	١٣ ٣٧	-٠٧ ٠٨	٠١ ٢١	+٠٣ ٢٦	٠١ ٤٦	٠٦ ٢٣	٠٣ ٠٣	٠٧ ٠٢	١٥ ٢٤	١٤ ٠٣	٠١ ٤٦
٢٣	١١ ٤٢	١٣ ٢٩	٠٦ ٥٠	٠١ ٣٣	٠٣ ٢٢	٠١ ٥٩	٠٦ ٢٥	٠٢ ٤٧	٠٧ ٢٣	١٥ ٣٣	١٣ ٤٨	٠١ ١٦
٢٤	١١ ٥٨	١٣ ٢١	٠٦ ٣٢	٠١ ٤٤	٠٣ ١٧	٠٢ ١٢	٠٦ ٢٧	٠٢ ٣٢	٠٧ ٤٤	١٥ ٤٢	١٣ ٣١	٠٠ ٤٧
٢٥	-١٢ ١٢	-١٣ ١٢	٠٦ ١٣	٠١ ٥٥	٠٣ ١٢	٠٢ ٢٥	-٠٦ ٢٨	٠٢ ١٦	+٠٨ ٠٥	١٥ ٥٠	١٣ ١٤	+٠٠ ١٧
٢٦	١٢ ٢٦	١٣ ٠٢	٠٥ ٥٥	+٠٢ ٠٦	٠٣ ٠٦	-٠٢ ٣٨	٠٦ ٢٨	-٠١ ٥٩	٠٨ ٢٦	+١٥ ٥٧	+١٢ ٥٥	-٠٠ ١٣
٢٧	١٢ ٣٩	١٢ ٥٢	-٠٥ ٣٧	٠٢ ١٦	+٠٣ ٠٠	٠٢ ٥٠	٠٦ ٢٨	٠١ ٤٢	٠٨ ٤٦	١٦ ٠٣	١٢ ٣٧	٠٠ ٤٣
٢٨	١٢ ٥١	١٢ ٤٢	٠٥ ١٩	٠٢ ٢٥	٠٢ ٥٣	٠٣ ٠٣	٠٦ ٢٨	٠١ ٢٥	٠٩ ٠٧	١٦ ٠٨	١٢ ١٧	٠١ ١٢
٢٩	١٣ ٠٢		٠٥ ٠٠	٠٢ ٣٤	٠٢ ٤٦	٠٣ ١٥	٠٦ ٢٦	٠١ ٠٧	٠٩ ٢٧	١٦ ١٣	١١ ٥٧	٠١ ٤٢
٣٠	-١٣ ١٣		٠٤ ٤٢	٠٢ ٤٣	٠٢ ٣٨	٠٣ ٢٧	٠٦ ٢٥	٠٠ ٤٩	+٠٩ ٤٧	١٦ ١٧	١١ ٣٥	٠٢ ١١
٣١	١٣ ٢٢		٠٤ ٢٤		٠٢ ٣٠		-٠٦ ٢٢	-٠٠ ٣١		+١٦ ٢٠		-٠٢ ٤٠
٣٢												-٠٣ ٠٩

جدول میل شمس (خورشید ۱۹۸۶ میلادی)

زمان اونیورسال (گرینویچ) 0^{h} (UT)

روز	جنوری (ژانویه)	فبروری (فوریه)	مارچ (مارس)	اپریل (آوریل)	می (مه)	جون (ژوئن)	جولای (ژوئیه)	اگست (اوت)	سپتمبر (سپتامبر)	اکتوبر (اکتبر)	نوامبر	دسمبر (دسامبر)
	درجه دقیقه	درجه دقیقه	درجه دقیقه	درجه دقیقه	درجه دقیقه	درجه دقیقه	درجه دقیقه	درجه دقیقه	درجه دقیقه	درجه دقیقه	درجه دقیقه	درجه دقیقه
۰	-۲۳ ۰۷											
۱	۲۳ ۰۳	۱۷ ۱۵	۰۷ ۴۷	+۰۴ ۲۰	+۱۴ ۵۵	+۲۱ ۵۹	+۲۳ ۰۹	+۱۸ ۰۹	+۰۸ ۲۸	-۰۲ ۵۹	۱۴ ۱۶	-۲۱ ۴۳
۲	۲۲ ۵۸	۱۶ ۵۸	-۰۷ ۲۴	۰۴ ۴۴	۱۵ ۱۳	۲۲ ۰۷	۲۳ ۰۵	۱۷ ۵۴	۰۸ ۰۶	۰۳ ۲۲	۱۴ ۳۵	۲۱ ۵۳
۳	۲۲ ۵۲	۱۶ ۴۰	۰۷ ۰۱	۰۵ ۰۷	۱۵ ۳۱	۲۲ ۱۵	۲۳ ۰۰	۱۷ ۳۹	۰۷ ۴۵	۰۳ ۴۶	۱۴ ۵۴	۲۲ ۰۲
۴	۲۲ ۴۷	-۱۶ ۲۳	۰۶ ۳۸	۰۵ ۳۰	۱۵ ۴۹	۲۲ ۲۲	۲۲ ۵۵	۱۷ ۲۳	۰۷ ۲۳	۰۴ ۰۹	۱۵ ۱۳	۲۲ ۱۰
۵	-۲۲ ۴۰	۱۶ ۰۵	۰۶ ۱۵	۰۵ ۵۳	۱۶ ۰۶	۲۲ ۲۹	۲۲ ۵۰	+۱۷ ۰۷	+۰۷ ۰۰	۰۴ ۳۲	-۱۵ ۳۱	۲۲ ۱۸
۶	۲۲ ۳۳	۱۵ ۴۶	۰۵ ۵۲	+۰۶ ۱۵	+۱۶ ۲۴	+۲۲ ۳۶	+۲۲ ۴۵	۱۶ ۵۱	۰۶ ۳۸	-۰۴ ۵۵	۱۵ ۵۰	-۲۲ ۲۶
۷	۲۲ ۲۶	۱۵ ۲۸	-۰۵ ۲۹	۰۶ ۳۸	۱۶ ۴۰	۲۲ ۴۲	۲۲ ۳۹	۱۶ ۳۴	۰۶ ۱۶	۰۵ ۱۸	۱۶ ۰۸	۲۲ ۳۳
۸	۲۲ ۱۹	۱۵ ۰۹	۰۵ ۰۵	۰۷ ۰۱	۱۶ ۵۷	۲۲ ۴۸	۲۲ ۳۲	۱۶ ۱۷	۰۵ ۵۳	۰۵ ۴۱	۱۶ ۲۵	۲۲ ۴۰
۹	۲۲ ۱۱	-۱۴ ۵۰	۰۴ ۴۲	۰۷ ۲۳	۱۷ ۱۳	۲۲ ۵۳	۲۲ ۲۵	۱۶ ۰۰	۰۵ ۳۱	۰۶ ۰۴	۱۶ ۴۳	۲۲ ۴۶
۱۰	-۲۲ ۰۲	۱۴ ۳۱	۰۴ ۱۸	۰۷ ۴۵	۱۷ ۲۹	۲۲ ۵۸	۲۲ ۱۸	+۱۵ ۴۳	+۰۵ ۰۸	۰۶ ۲۷	-۱۷ ۰۰	۲۲ ۵۲
۱۱	۲۱ ۵۳	۱۴ ۱۱	۰۳ ۵۵	+۰۸ ۰۸	+۱۷ ۴۵	+۲۳ ۰۲	+۲۲ ۱۱	۱۵ ۲۵	۰۴ ۴۵	-۰۶ ۵۰	۱۷ ۱۷	-۲۲ ۵۷
۱۲	۲۱ ۴۴	۱۳ ۵۲	-۰۳ ۳۱	۰۸ ۳۰	۱۸ ۰۰	۲۳ ۰۷	۲۲ ۰۳	۱۵ ۰۸	۰۴ ۲۳	۰۷ ۱۲	۱۷ ۳۳	۲۳ ۰۲
۱۳	۲۱ ۳۴	۱۳ ۳۲	۰۳ ۰۸	۰۸ ۵۲	۱۸ ۱۵	۲۳ ۱۱	۲۱ ۵۴	۱۴ ۵۰	۰۴ ۰۰	۰۷ ۳۵	۱۷ ۵۰	۲۳ ۰۷
۱۴	۲۱ ۲۴	-۱۳ ۱۲	۰۲ ۴۴	۰۹ ۱۳	۱۸ ۳۰	۲۳ ۱۴	۲۱ ۴۶	۱۴ ۳۱	۰۳ ۳۷	۰۷ ۵۷	۱۸ ۰۶	۲۳ ۱۱
۱۵	-۲۱ ۱۳	-۱۲ ۵۱	۰۲ ۲۰	۰۹ ۳۵	۱۸ ۴۵	۲۳ ۱۷	۲۱ ۳۷	+۱۴ ۱۳	+۰۳ ۱۴	۰۸ ۲۰	-۱۸ ۲۱	۲۳ ۱۵
۱۶	۲۱ ۰۲	۱۲ ۳۱	۰۱ ۵۷	+۰۹ ۵۶	+۱۸ ۵۹	+۲۳ ۲۰	+۲۱ ۲۷	+۱۳ ۵۴	۰۲ ۵۱	-۰۸ ۴۲	-۱۸ ۳۶	-۲۳ ۱۸
۱۷	۲۰ ۵۱	۱۲ ۱۰	-۰۱ ۳۳	۱۰ ۱۸	+۱۹ ۱۳	۲۳ ۲۲	۲۱ ۱۷	۱۳ ۳۵	۰۲ ۲۷	۰۹ ۰۴	۱۸ ۵۱	۲۳ ۲۰
۱۸	۲۰ ۳۹	۱۱ ۴۹	۰۱ ۰۹	۱۰ ۳۹	۱۹ ۲۶	۲۳ ۲۴	۲۱ ۰۷	۱۳ ۱۶	۰۲ ۰۴	۰۹ ۲۶	۱۹ ۰۶	۲۳ ۲۲
۱۹	۲۰ ۲۷	۱۱ ۲۸	۰۰ ۴۶	۱۱ ۰۰	۱۹ ۴۰	۲۳ ۲۵	۲۰ ۵۷	۱۲ ۵۷	۰۱ ۴۱	۰۹ ۴۸	۱۹ ۲۰	۲۳ ۲۴
۲۰	-۲۰ ۱۴	-۱۱ ۰۶	-۰۰ ۲۲	۱۱ ۲۱	۱۹ ۵۲	۲۳ ۲۶	۲۰ ۴۶	۱۲ ۳۷	+۰۱ ۱۸	۱۰ ۰۹	۱۹ ۳۴	۲۳ ۲۵
۲۱	۲۰ ۰۱	۱۰ ۴۵	+۰۰ ۰۲	+۱۱ ۴۱	۲۰ ۰۵	+۲۳ ۲۶	+۲۰ ۳۴	+۱۲ ۱۷	۰۰ ۵۴	-۱۰ ۳۱	-۱۹ ۴۸	-۲۳ ۲۶
۲۲	۱۹ ۴۸	۱۰ ۲۳	+۰۰ ۲۶	۱۲ ۰۱	+۲۰ ۱۷	۲۳ ۲۷	۲۰ ۲۳	۱۱ ۵۷	۰۰ ۳۱	۱۰ ۵۲	۲۰ ۰۱	۲۳ ۲۷
۲۳	۱۹ ۳۴	۱۰ ۰۱	۰۰ ۴۹	۱۲ ۲۲	۲۰ ۲۹	۲۳ ۲۶	۲۰ ۱۱	۱۱ ۳۷	+۰۰ ۰۸	۱۱ ۱۳	۲۰ ۱۴	۲۳ ۲۶
۲۴	۱۹ ۲۰	۰۹ ۳۹	۰۱ ۱۳	۱۲ ۴۲	۲۰ ۴۰	۲۳ ۲۵	۱۹ ۵۹	۱۱ ۱۷	-۰۰ ۱۶	۱۱ ۳۴	۲۰ ۲۷	۲۳ ۲۶
۲۵	-۱۹ ۰۵	-۰۹ ۱۷	۰۱ ۳۷	۱۳ ۰۱	۲۰ ۵۱	۲۳ ۲۴	۱۹ ۴۶	۱۰ ۵۶	-۰۰ ۳۹	۱۱ ۵۵	۲۰ ۳۹	۲۳ ۲۵
۲۶	۱۸ ۵۱	۰۸ ۵۵	۰۲ ۰۰	+۱۳ ۲۱	۲۱ ۰۲	+۲۳ ۲۳	+۱۹ ۳۳	+۱۰ ۳۶	۰۱ ۰۲	-۱۲ ۱۶	-۲۰ ۵۱	-۲۳ ۲۳
۲۷	۱۸ ۳۵	۰۸ ۳۲	+۰۲ ۲۴	۱۳ ۴۰	+۲۱ ۱۳	۲۳ ۲۱	۱۹ ۲۰	۱۰ ۱۵	۰۱ ۲۶	۱۲ ۳۶	۲۱ ۰۲	۲۳ ۲۱
۲۸	۱۸ ۲۰	۰۸ ۱۰	۰۲ ۴۷	۱۳ ۵۹	۲۱ ۲۳	۲۳ ۱۸	۱۹ ۰۶	۰۹ ۵۴	۰۱ ۴۹	۱۲ ۵۷	۲۱ ۱۳	۲۳ ۱۹
۲۹	۱۸ ۰۴		۰۳ ۱۱	۱۴ ۱۸	۲۱ ۳۲	۲۳ ۱۶	۱۸ ۵۳	۰۹ ۳۳	۰۲ ۱۲	۱۳ ۱۷	۲۱ ۲۳	۲۳ ۱۶
۳۰	-۱۷ ۴۸		۰۳ ۳۴	۱۴ ۳۷	۲۱ ۴۲	۲۳ ۱۲	۱۸ ۳۸	۰۹ ۱۱	-۰۲ ۳۶	۱۳ ۳۷	۲۱ ۳۴	۲۳ ۱۲
۳۱	۱۷ ۳۲		۰۳ ۵۷		۲۱ ۵۱		+۱۸ ۲۴	+۰۸ ۵۰		-۱۳ ۵۶		-۲۳ ۰۸
۳۲												-۲۳ ۰۴

تذکر: این ارزش ها برای سالهای (... ،۳،۲،۱،۰= ن) ن٤ + ۱۹۸٦ میباشد. برای ن٤ + ۱۹۸۷ ارزشهای ٦ ساعت قبلی، برای ن٤ + ۱۹۸۸ تا مارچ (مارس) ارزشهای ۱۲ ساعت قبلی، از مارچ (مارس) به بعد، ارزشهای ۱۲ ساعت بعدی، برای ن٤ + ۱۹۸۹ ارزشهای ٦ ساعت بعدی استعمال میشود. مثلاً برای (۰) جنوری (ژانویه) ۱۹۸۹م. (۳۱ دسمبر ۱۹۸۸م.):

۲۳ْ ۰٦′ - = ۲٤÷ ٦ × ((−۲۳ْ ۰۳′) − (−۲۳ْ ۰۷′) − ۲۳ْ ۰۷′− = میل، میشود.

اولین مسلمانی که ربع دایره را، یعنی آلت (دستگاه) اسطرلاب را ساخته، ارتفاع خورشید را اندازه گیری کرده است ابراهیم فزاری بغدادی میباشد. (**زیج فزاری**) و (**عمل بالاسطرلاب**) و (**کتاب المقیاس الزّوال**) و دیگر کتابهایش بسیار با ارزش میباشد. در سال ۱۸۸ [۸۰۳ م.] وفات کرده است. (**کتاب الاسطرلابِ** اُسبوع غرناطی که در ٤۲٦ وفات یافته است و کتاب (**هدایة المبتدی**) علی بن بغدادی که در سال ۸۰۱ [۱۳۹۸م.] در مصر وفات یافته است، بسیار با ارزش میباشد.

وقت زوال،

[تعدیل زمان − زمان به اندازه درجه طول شرق − / غرب + h ۱۲ = (بصورت زمان گرینویچ = UT)]

زمان وسطی − زمان حقیقی = تعدیل زمان

ارزشهای بالایی در لندن در ساعت صفر آنروز، یعنی در ساعت ۲٤ (در نیمه شب) روز قبلی تثبیت شده است. نظر به زمان و درجه طول مربوط، تناسب مستقیم قبول گردیده و تصحیح کرده شده استعمال میشود. مثلاً برای یک وقت مشترک (استاندارد) که با علامت (و) نشان داده شده، و میل که با علامت (δ) نشان داده شده است، با فرمول

$\delta = \delta_1 + (\delta_2 - \delta_1) \times$ (و − س /۱۵) / ۲٤

حساب کرده میشود. در اینجا، δ_1 و δ_2 ، به ترتیب، میل آن روز و فردایش بوده، س = درجهٔ طول استاندارد (سر ساعت کشور) میباشد. با علامت هایش استعمال میشوند.

ارتفاع های وقت نماز عصر برای هر درجه عرض

ارتفاع غایه	فئ زوال	ارتفاع غایه	فئ زوال	ارتفاع غایه	فئ زوال	ارتفاع غایه	فئ زوال	ارتفاع غایه	فئ زوال
(° ')	(m.)	(° ')	(m.)	(° ')	(m.)	(° ')	(m.)	(° ')	(m.)
٠ ١٥	٢٢٩.١٨٢	١٠ ٣٠	٥.٣٩٥	٢٥ ٣٠	٢.٠٩٧	٤٠ ٣٠	١.١٧١	٦١	٠.٠٥٤
٠ ١٣	١١٤,٥٨٩	١١ ٠٠	٥.١٤٥	٢٦ ٠٠	٢.٠٥٠	٤١ ٠٠	١.١٥٠	٦٢	٠.٠٣٢
٠ ٤٥	٧٦.٣٩٠	١١ ٣٠	٤.٩١٥	٢٦ ٣٠	٢.٠٠٦	٤١ ٣٠	١.١٣٠	٦٣	٠.٠١٠
١ ٠٠	٥٧.٢٩٠	١٢ ٠٠	٤.٧٠٥	٢٧ ٠٠	١.٩٦٣	٤٢ ٠٠	١.١١١	٦٤	٠.٤٨٨
١ ١٥	٤٥.٨٢٩	١٢ ٣٠	٤,٥١١	٢٧ ٣٠	١.٩٢١	٤٢ ٣٠	١.٠٩١	٦٥	٠.٤٦٦
١ ٣٠	٣٨.١٨٨	١٣ ٠٠	٤.٣٣١	٢٨ ٠٠	١.٨٨١	٤٣ ٠٠	١.٠٧٢	٦٦	٠.٤٤٥
١ ٤٥	٣٢.٧٣٠	١٣ ٣٠	٤.١٦٥	٢٨ ٣٠	١.٨٤٢	٤٣ ٣٠	١.٠٥٤	٦٧	٠.٤٢٤
٢ ٠٠	٢٨.٦٣٦	١٤ ٠٠	٤.٠١١	٢٩ ٠٠	١.٨٠٤	٤٤ ٠٠	١.٠٣٦	٦٨	٠.٤٠٤
٢ ١٥	٢٥,٤٥٢	١٤ ٣٠	٣.٨٦٧	٢٩ ٣٠	١.٧٦٧	٤٤ ٣٠	١.٠١٨	٦٩	٠.٣٨٤
٢ ٣٠	٢٢.٩٠٤	١٥ ٠٠	٣.٧٣٢	٣٠ ٠٠	١.٧٣٢	٤٥ ٠٠	١.٠٠٠	٧٠	٠.٣٦٤
٢ ٤٥	٢٠.٨١٩	١٥ ٣٠	٣.٦٠٦	٣٠ ٣٠	١.٦٩٨	٤٥ ٣٠	٠.٩٨٣	٧١	٠.٣٤٤
٣ ٠٠	١٩.٠٨١	١٦ ٠٠	٣.٤٨٧	٣١ ٠٠	١.٦٦٤	٤٦ ٠٠	٠.٩٦٦	٧٢	٠.٣٢٥
٣ ١٥	١٧.٦١١	١٦ ٣٠	٣.٣٧٦	٣١ ٣٠	١.٦٣٢	٤٦ ٣٠	٠.٩٤٩	٧٣	٠.٣٠٦
٣ ٣٠	١٦.٣٥٠	١٧ ٠٠	٣.٢٧١	٣٢ ٠٠	١.٦٠٠	٤٧ ٠٠	٠.٩٣٣	٧٤	٠.٢٨٧
٣ ٤٥	١٥.٢٥٧	١٧ ٣٠	٣.١٧٢	٣٢ ٣٠	١.٥٧٠	٤٧ ٣٠	٠.٩١٦	٧٥	٠.٢٦٨
٤ ٠٠	١٤.٣٠١	١٨ ٠٠	٣.٠٧٨	٣٣ ٠٠	١.٥٤٠	٤٨ ٠٠	٠.٩٠٠	٧٦	٠.٢٤٩
٤ ١٥	١٣.٤٥٧	١٨ ٣٠	٢.٩٨٩	٣٣ ٣٠	١.٥١١	٤٨ ٣٠	٠.٨٨٥	٧٧	٠.٢٣٠
٤ ٣٠	١٢.٧٠٦	١٩ ٠٠	٢.٩٠٤	٣٤ ٠٠	١.٤٨٣	٤٩ ٠٠	٠.٨٦٩	٧٨	٠.٢١٣
٤ ٤٥	١٢.٠٣٥	١٩ ٣٠	٢.٨٢٤	٣٤ ٣٠	١.٤٥٥	٤٩ ٣٠	٠.٨٥٤	٧٩	٠.١٩٤
٥ ٠٠	١١.٤٣٠	٢٠ ٠٠	٢.٧٤٧	٣٥ ٠٠	١.٤٢٨	٥٠ ٠٠	٠.٨٣٩	٨٠	٠.١٧٩
٥ ٣٠	١٠.٣٨٥	٢٠ ٣٠	٢.٦٧٥	٣٥ ٣٠	١.٤٠٢	٥١ ٠٠	٠.٨٣٠	٨١	٠.١٥٨
٦ ٠٠	٩.٥١٤	٢١ ٠٠	٢.٦٠٥	٣٦ ٠٠	١.٣٧٦	٥٢ ٠٠	٠.٧٨١	٨٢	٠.١٤١
٦ ٣٠	٨.٧٧٧	٢١ ٣٠	٢.٥٣٩	٣٦ ٣٠	١.٣٥١	٥٣ ٠٠	٠.٧٥٤	٨٣	٠.١٢٣
٧ ٠٠	٨.١٤٤	٢٢ ٠٠	٢.٤٧٥	٣٧ ٠٠	١.٣٢٧	٥٤ ٠٠	٠.٧٢٧	٨٤	٠.١٠٥
٧ ٣٠	٧.٥٩٦	٢٢ ٣٠	٢.٤١٤	٣٧ ٣٠	١.٣٠٣	٥٥ ٠٠	٠.٧٠٠	٨٥	٠.٠٨٧
٨ ٠٠	٧.١١٥	٢٣ ٠٠	٢.٣٥٦	٣٨ ٠٠	١.٢٨٠	٥٦ ٠٠	٠.٦٧٥	٨٦	٠.٠٧٠
٨ ٣٠	٦,٦٩١	٢٣ ٣٠	٢.٣٠٠	٣٨ ٣٠	١.٢٥٧	٥٧ ٠٠	٠.٦٤٩	٨٧	٠.٠٥٢
٩ ٠٠	٦.٣٩٤	٢٤ ٠٠	٢.٢٤٦	٣٩ ٠٠	١.٢٣٥	٥٨ ٠٠	٠.٦٢٥	٨٨	٠.٠٣٥
٩ ٣٠	٥.٩٧٦	٢٤ ٣٠	٢.١٩٤	٣٩ ٣٠	١.٢١٣	٥٩ ٠٠	٠.٦٠١	٨٩	٠.٠١٧
١٠ ٠٠	٥,٦٧١	٢٥ ٠٠	٢.١٤٥	٤٠ ٠٠	١.١٩٢	٦٠ ٠٠	٠.٥٧٧	٩٠	٠.٠٠٠

مثلاً ؛ بدلیل اینکه در استانبول در ٢فبروری (فوریه) میل شمس ١٦- درجه و ٤٨ دقیقه میباشد، غایة الارتفاع، (٣٢درجه و١٢دقیقه =١٦- درجه و٤٨دقیقه+٤٩درجه) بوده، کوتاهترین سایه چوب عمود یک متری، ١,٥٨ متر و سایه عصر ٢,٥٨ متر و ارتفاع عصر ٢١ درجه و ٢٠ دقیقه میشود. فضل دائر بتوسط ماشین حساب، ٢ ساعت و ٤١ دقیقه یافته میشود. وقت عصر، با ساعت اذانی ٩ ساعت و ٤٢ دقیقه و با ساعت مشترک ٣ ساعت و ٩ دقیقه میشود. زیرا، تعدیل زمان ١٣- دقیقه و ٣٩ ثانیه میباشد. بدون استعمال از جدول فوق نیز، به اشارات

Privileg، ماشین حساب 90 – 32.12 [°'''→] = tan + 1 = arc tan MS 90 – MR = [→°''']
با انگشت فشار داده شود، ارتفاع خورشید در عصر اول، ۲۱ درجه و ۸ دقیقه میشود. یا اینکه در ربع دایره، هنگامیکه **خیط**[۱]، در روی قوس ارتفاع به رقم غایة الارتفاع آورده شود، رقمی که در قوس **خیط** (ظل مبسوط) برخورد میشود، درازی سایهٔ فئ زوال میشود.

جدول تمکین

جدول تمکینیکه از صفر درجه تا به شصت درجه عرض و با بیست و پنج متر تفاوت [با فاصله های ۲۵ متری]، تا اندازهٔ ارتفاع پنجصد متر حساب شده است، در پایین میباشد.

رقمهاییکه در جدول از صفر متر تا به پنجصد متر از چپ به راست مرتب شده و با رنگ نارنجی مشخص شده و در اولین سطر قرار گرفته اند، ارتفاع ها را نشان میدهند. رقم هاییکه از صفر درجه تا به شصت درجه بوده و در چپ، در اولین ستون قرار گرفته، از بالا به پایین مرتب شده و با رنگ نارنجی مشخص شده اند، درجات عرض را نشان میدهند. رقم هاییکه در نقاط قطع این دو ارزش، یعنی در نقاطیکه این دو ارزش یکدیگر را قطع مینمایند قرار دارند، از جنس دقیقه و ثانیه میباشند. مثلاً برای ارتفاع ۲۵۰ متر و ۲ درجه عرض، مدت تمکین ٦ دقیقه و ۲۵ ثانیه است. در جدول پایین با رنگ نارنجی نشان داده شده است.

---

(۱) **خیط**: بمعنی نخ می باشد. طول این نخ، از نصف قطر (شعاع) ربع دایره قدری زیادتر است. یک نوک این نخ از سوراخی که در مرکز ربع دایره می باشد گذرانیده شده است. نوک دیگرش به یک حلقه آهنی و یا به یک انگشتر، بند کرده شده، کشیده می شود. (نخ سفت کرده می شود.)

جدول تمكين

	ارتفاع (متر)																				
د	دقيقة ثانية	دقيقة ثانية	دقيقة ثانية	دقيقة ثانية	دقيقة ثانية	دقيقة ثانية	دقيقة ثانية	دقيقة ثانية	دقيقة ثانية	دقيقة ثانية	دقيقة ثانية	دقيقة ثانية	دقيقة ثانية	دقيقة ثانية	دقيقة ثانية	دقيقة ثانية	دقيقة ثانية	دقيقة ثانية	دقيقة ثانية	دقيقة ثانية	دقيقة ثانية
	٣.٤٩	٤.٣٨	٤,٥٨	٥.١٦	٥.٢٧	٥.٣٨	٥,٤٩	٥,٥٨	٦.٠٨	٦.١٧	٦.٢٥	٦.٣١	٦.٤٠	٦,٤٧	٦,٥٤	٧.٠١	٧.٠٨	٧.١٤	٧.٢٠	٧.٢٦	٧.٣٢
ر	٣.٤٩	٤.٣٨	٤,٥٨	٥.١٦	٥.٢٧	٥.٣٨	٥,٤٩	٥,٥٨	٦.٠٨	٦.١٧	٦.٢٥	٦.٣٢	٦.٤٠	٦,٤٧	٦,٥٤	٧.٠١	٧.٠٨	٧.١٤	٧.٢٠	٧.٢٦	٧.٣٢
	٣.٤٩	٤.٣٨	٤,٥٨	٥.١٦	٥.٢٧	٥.٣٨	٥,٥٠	٥,٥٨	٦.٠٨	٦.١٧		٦.٣٣	٦.٤٠	٦,٤٧	٦,٥٤	٧.٠١	٧.٠٨	٧.١٤	٧.٢٠	٧.٢٦	٧.٣٢
ج	٣.٤٩	٤.٣٨	٤,٥٨	٥.١٦	٥.٢٧	٥.٣٩	٥,٥٠	٥,٥٩	٦.٠٩	٦.١٧	٦.٢٥	٦.٣٣	٦.٤١	٦,٤٨	٦,٥٥	٧.٠٢	٧.٠٩	٧.١٥	٧.٢١	٧.٢٧	٧.٣٣
	٣.٥٠	٤.٣٩	٤,٥٩	٥.١٧	٥.٢٨	٥.٣٩	٥,٥١	٦.٠٠	٦.٠٩	٦.١٧	٦.٢٥	٦.٣٣	٦.٤١	٦,٤٨	٦,٥٥	٧.٠٢	٧.٠٩	٧.١٥	٧.٢١	٧.٢٨	٧.٣٤
ه	٣.٥٠	٤.٣٩	٤,٥٩	٥.١٧	٥.٢٨	٥,٤٠	٥,٥١	٦.٠١	٦.١٠	٦.١٨	٦.٢٦	٦.٣٤	٦.٤٢	٦,٤٩	٦,٥٦	٧.٠٣	٧.١٠	٧.١٦	٧.٢٢	٧.٢٨	٧.٣٤
	٣.٥١	٤.٣٩	٥.٠٠	٥.١٨	٥.٢٩	٥,٤٠	٥,٥٢	٦.٠١	٦.١٠	٦.١٨	٦.٢٦	٦.٣٤	٦.٤٢	٦,٤٩	٦,٥٦	٧.٠٤	٧.١١	٧.١٧	٧.٢٣	٧.٢٩	٧.٣٥
	٣.٥١	٤.٤٠	٥.٠٠	٥.١٩	٥.٢٩	٥,٤١	٥,٥٢	٦.٠١	٦.١١	٦.١٩	٦.٢٧	٦.٣٤	٦.٤٢	٦,٤٩	٦,٥٧	٧.٠٤	٧.١٢	٧.١٨	٧.٢٤	٧.٣٠	٧.٣٦
	٣.٥٢	٤.٤٠	٥.٠١	٥.٢٠	٥.٣٠	٥,٤١	٥.٥٣	٦.٠٢	٦.١٢	٦.٢٠	٦.٢٨	٦.٣٦	٦.٤٤	٦,٥١	٦,٥٨	٧.٠٥	٧.١٣	٧.١٩	٧.٢٥	٧.٣١	٧.٣٨
	٣.٥٣	٤.٤١	٥.٠٢	٥.٢١	٥.٣٠	٥,٤٢	٥,٥٤	٦.٠٣	٦.١٣	٦.٢٢	٦.٣٠	٦.٣٨	٦.٤٦	٦,٥٣	٧.٠٠	٧.٠٧	٧.١٤	٧.٢٠	٧.٢٦	٧.٣٢	٧.٣٩
	٣.٥٤	٤.٤٢	٥.٠٣	٥.٢٢	٥.٣٢	٥,٤٣	٥,٥٥	٦.٠٤	٦.١٤	٦.٢٢	٦.٣١	٦.٣٩	٦.٤٨	٦,٥٥	٧.٠٢	٧.٠٩	٧.١٥	٧.٢١	٧.٢٧	٧.٣٤	٧.٤٠
ع	٣.٥٥	٤.٤٣	٥.٠٤	٥.٢٣	٥.٣٤	٥,٤٥	٥,٥٦	٦.٠٦	٦.١٦	٦.٢٤	٦.٣٢	٦.٤٠	٦.٤٩	٦,٥٦	٧.٠٣	٧.١٠	٧.١٧	٧.٢٣	٧.٢٩	٧.٣٦	٧.٤٢
	٣.٥٥	٤.٤٥	٥.٠٦	٥.٢٤	٥.٣٥	٥,٤٦	٥,٥٨	٦.٠٨	٦.١٧	٦.٢٦	٦.٣٥	٦.٤١	٦.٥١	٦,٥٨	٧.٠٥	٧.١٢	٧.١٩	٧.٢٥	٧.٣٢	٧.٣٨	٧.٤٤
ر	٣.٥٦	٤.٤٦	٥.٠٧	٥.٢٥	٥.٣٦	٥,٤٨	٦.٠٠	٦.١٠	٦.١٩	٦.٢٨	٦.٣٧	٦.٤٣	٦.٥٣	٧.٠٠	٧.٠٧	٧.١٤	٧.٢١	٧.٢٧	٧.٣٤	٧.٤٠	٧.٤٦
	٣.٥٧	٤.٤٧	٥.٠٨	٥.٢٧	٥.٣٨	٥,٥١	٦.٠١	٦.١٢	٦.٢١	٦.٣٠	٦.٣٩	٦.٤٥	٦.٥٥	٧.٠٢	٧.٠٩	٧.١٦	٧.٢٣	٧.٣٠	٧.٣٥	٧.٤٢	٧.٤٨
ض	٣.٥٨	٤.٤٩	٥.١٠	٥.٢٩	٥,٤٠	٥,٥٣	٦.٠٣	٦.١٤	٦.٢٣	٦.٣٢	٦.٤١	٦.٤٧	٦.٥٧	٧.٠٥	٧.١٣	٧.١٩	٧.٢٥	٧.٣٢	٧.٣٨	٧.٤٤	٧.٥١
	٤.٠٠	٤.٥٠	٥.١٢	٥.٣١	٥,٤٣	٥,٥٥	٦.٠٥	٦.١٦	٦.٢٦	٦.٣٥	٦.٤٤	٦.٤٩	٧.٠٠	٧.٠٧	٧.١٤	٧.٢٢	٧.٢٨	٧.٣٥	٧.٤١	٧.٤٧	٧.٥٤
	٤.٠١	٤.٥٢	٥.١٤	٥.٣٣	٥,٤٥	٥,٥٨	٦.٠٨	٦.١٨	٦.٢٨	٦.٣٧	٦.٤٦	٦.٥٤	٧.٠٢	٧.٠٩	٧.١٧	٧.٢٤	٧.٣١	٧.٣٨	٧.٤٤	٧.٥٠	٧.٥٧
	٤.٠٢	٤.٥٤	٥.١٦	٥.٣٦	٥,٤٧	٦.٠٠	٦.١١	٦.٢١	٦.٣١	٦.٤٠	٦.٤٩	٦.٥٧	٧.٠٥	٧.١٢	٧.٢٠	٧.٢٧	٧.٣٤	٧.٤١	٧.٤٧	٧.٥٤	٨.٠٠
	٤.٠٣	٤.٥٦	٥.١٨	٥.٣٨	٥,٥٠	٦.٠٣	٦.١٣	٦.٢٤	٦.٣٤	٦.٤٣	٦.٥٢	٧.٠٠	٧.٠٧	٧.١٥	٧.٢٣	٧.٣٠	٧.٣٨	٧.٤٤	٧.٥٠	٧.٥٧	٨.٠٤
	٤.٠٥	٤.٥٨	٥.٢١	٥,٤٠	٥,٥٢	٦.٠٥	٦.١٦	٦.٢٦	٦.٣٦	٦.٤٥	٦.٥٤	٧.٠٣	٧.١٠	٧.١٨	٧.٢٦	٧.٣٣	٧.٤٢	٧.٤٧	٧.٥٤	٨.٠٠	٨.٠٧
	٤.٠٦	٥.٠١	٥.٢٣	٥,٤٣	٥,٥٥	٦.٠٧	٦.١٩	٦.٢٩	٦.٣٩	٦.٤٨	٦,٥٧	٧.٠٦	٧.١٤	٧.٢٢	٧.٣٠	٧.٣٧	٧.٤٥	٧.٥١	٧.٥٨	٨.٠٤	٨.١١
	٤.٠٨	٥.٠٢	٥.٢٦	٥,٤٦	٥,٥٨	٦.١١	٦.٢٢	٦.٣٢	٦,٤٢	٦.٥٢	٧.٠١	٧.١٠	٧.١٨	٧.٢٦	٧.٣٤	٧.٤١	٧.٤٩	٧.٥٦	٨.٠٣	٨.٠٩	٨.١٦
	٤.١٠	٥.٠٦	٥.٢٨	٥,٤٩	٦.٠٢	٦.١٤	٦.٢٥	٦.٣٦	٦,٤٦	٦.٥٦	٧.٠٥	٧.١٤	٧.٢٢	٧.٣٠	٧.٣٨	٧.٤٥	٧.٥٥	٨.٠٠	٨.٠٦	٨.١٣	٨.٢٠
د	٤.١٢	٥.٠٨	٥.٣١	٥,٥٢	٦.٠٥	٦.١٧	٦.٢٩	٦,٤٠	٦,٥٠	٧.٠٠	٧.٠٩	٧.١٨	٧.٢٦	٧.٣٤	٧.٤٢	٧.٤٩	٧.٥٧	٨.٠٤	٨.١١	٨.١٨	٨.٢٥
	٤.١٤	٥.١١	٥.٣٥	٥,٥٥	٦.٠٨	٦.٢٠	٦.٣٢	٦,٤٣	٦,٥٤	٧.٠٥	٧.١٥	٧.٢١	٧.٣٠	٧.٣٨	٧.٤٦	٧.٥٤	٨.٠١	٨.٠٩	٨.١٥	٨.٢٢	٨.٣٠
ر	٤.١٧	٥.١٥	٥.٣٨	٥,٥٩	٦.١٢	٦.٢٤	٦.٣٦	٦,٤٧	٦,٥٨	٧.٠٨	٧.١٧	٧.٢٦	٧.٣٤	٧.٤٣	٧.٥١	٧.٥٩	٨.٠٧	٨.١٣	٨.٢٠	٨.٢٨	٨.٣٥
	٤.٢٠	٥.١٩	٥,٤٢	٦.٠٣	٦.١٥	٦.٢٧	٦,٤٠	٦,٥٢	٧.٠٣	٧.١٣	٧.٢٢	٧.٣٢	٧.٤٠	٧.٤٩	٧.٥٧	٨.٠٥	٨.١٢	٨.٢٠	٨.٢٦	٨.٣٤	٨.٤١
ج	٤.٢٢	٥.٢٢	٥,٤٦	٦.٠٧	٦.١٩	٦.٣٢	٦,٤٥	٦,٥٦	٧.٠٨	٧.١٨	٧.٢٨	٧.٣٧	٧.٤٦	٧.٥٥	٨.٠٣	٨.١١	٨.١٨	٨.٢٦	٨.٣٣	٨.٤٠	٨.٤٧
	٤.٢٦	٥.٢٧	٥,٥٠	٦.١١	٦.٢٣	٦.٣٦	٦,٤٩	٧.٠١	٧.١٣	٧.٢٣	٧.٣٣	٧.٤٢	٧.٥١	٨.٠٠	٨.٠٨	٨.١٦	٨.٢٤	٨.٣٢	٨.٣٩	٨.٤٦	٨.٥٣
ه	٤.٢٩	٥.٣١	٥,٥٤	٦.١٢	٦.٢٧	٦,٤١	٦,٥٤	٧.٠٦	٧.١٨	٧.٢٨	٧.٣٨	٧.٤٨	٧.٥٧	٨.٠٥	٨.١٣	٨.٢٢	٨.٣٠	٨.٣٧	٨.٤٤	٨.٥٢	٨.٥٩
	٤.٣٣	٥.٣٤	٥,٥٩	٦.١٧	٦.٣٢	٦,٤٦	٦,٥٩	٧.١٢	٧.٢٤	٧.٣٤	٧.٤٤	٧.٥٤	٨.٠٢	٨.١١	٨.٢٠	٨.٢٨	٨.٣٦	٨.٤٤	٨.٥١	٨.٥٨	٩.٠٦
	٤.٣٨	٥.٣٧	٦.٠٣	٦.٢٣	٦.٣٨	٦,٥٢	٧.٠٦	٧.١٨	٧.٢٩	٧.٤٠	٧.٥٠	٧.٥٩	٨.٠٩	٨.١٧	٨.٢٦	٨.٣٥	٨.٤٣	٨.٥٠	٨.٥٨	٩.٠٥	٩.١٣
	٤.٤٢	٥,٤١	٦.٠٨	٦.٢٧	٦,٤٤	٦,٥٨	٧.١٢	٧.٢٤	٧.٣٦	٧.٤٦	٧.٥٧	٨.٠٦	٨.١٦	٨.٢٥	٨.٣٢	٨.٤٢	٨.٥١	٨.٥٨	٩.٠٦	٩.١٣	٩.٢١
	٤.٤٦	٥,٤٧	٦.١٤	٦.٣٣	٦,٥٠	٧.٠٤	٧.١٩	٧.٣١	٧.٤٣	٧.٥٤	٨.٠٥	٨.١٤	٨.٢٤	٨.٣٣	٨.٤٢	٨.٥١	٩.٠٠	٩.٠٧	٩.١٥	٩.٢٢	٩.٣٠
ع	٤.٥٢	٥.٥٤	٦.٢٠	٦,٤٠	٦,٥٧	٧.١٢	٧.٢٦	٧.٣٨	٧.٥٠	٨.٠١	٨.١٢	٨.٢٢	٨.٣٢	٨.٤٢	٨.٥١	٩.٠٠	٩.٠٨	٩.١٦	٩.٢٤	٩.٣٢	٩.٣٩
	٤.٥٧	٥,٥٩	٦.٢٧	٦,٥٠	٧.٠٤	٧.١٩	٧.٣٤	٧.٤٧	٧.٥٩	٨.١٠	٨.٢١	٨.٣١	٨.٤١	٨.٥٢	٩.٠١	٩.١٠	٩.١٨	٩.٢٦	٩.٣٤	٩.٤٢	٩.٥٠
ر	٥.٠٢	٦.٠٦	٦.٣٤	٦,٥٥	٧.١٢	٧.٢٧	٧.٤١	٧.٥٤	٨.٠٧	٨.١٩	٨.٣٠	٨.٤١	٨.٥١	٩.٠١	٩.١١	٩.٢٠	٩.٢٩	٩.٣٧	٩.٤٥	٩.٥٣	١٠.٠١
	٥.٠٧	٦.١٦	٦.٤١	٧.٠٢	٧.٢٠	٧.٣٥	٧.٤٩	٨.٠٢	٨.١٥	٨.٢٨	٨.٤١	٨.٥١	٩.٠١	٩.١١	٩.٢١	٩.٣١	٩.٣٩	٩.٤٨	٩.٥٦	١٠.٠٤	١٠.١٢
ض	٥.١٣	٦.٢٠	٦,٤٨	٧.١٠	٧.٢٨	٧.٤٤	٧.٥٩	٨.١٣	٨.٢٦	٨.٣٨	٨.٤٩	٩.٠٠	٩.١١	٩.٢١	٩.٣١	٩.٤٠	٩.٤٩	٩.٥٨	١٠.٠٧	١٠.١٥	١٠.٢٣
	٥.١٩	٦.٢٦	٦,٥٦	٧.٢١	٧.٣٨	٧.٥٤	٨.٠٩	٨.٢٣	٨.٣٦	٨.٤٨	٩.٠٠	٩.١١	٩.٢٢	٩.٣٢	٩.٤٢	٩.٥٢	١٠.٠١	١٠.١٠	١٠.١٩	١٠.٢٧	١٠.٣٦
	٥.٢٦	٦.٣٣	٧.٠٥	٧.٢٩	٧.٤٧	٨.٠٣	٨.١٩	٨.٣٣	٨.٤٦	٨.٥٩	٩.١١	٩.٢٣	٩.٣٤	٩.٤٥	٩.٥٦	١٠.٠٦	١٠.١٦	١٠.٢٥	١٠.٣٣	١٠.٤١	١٠.٤٩
	٥.٣٣	٦,٤٢	٧.١٤	٧.٣٨	٧.٥٦	٨.١٤	٨.٣٠	٨.٤٥	٨.٥٩	٩.١٢	٩.٢٤	٩.٣٥	٩.٤٦	٩.٥٧	١٠.٠٧	١٠.١٧	١٠.٢٧	١٠.٣٤	١٠.٤٢	١٠.٥٠	١٠.٥٨
	٥.٤٠	٦,٥٢	٧.٢٤	٧.٤٨	٨.٠٨	٨.٢٦	٨.٤٢	٨.٥٦	٩.٠٩	٩.٢٢	٩.٣٥	٩.٤٨	١٠.٠١	١٠.١٣	١٠.٢٤	١٠.٣٤	١٠.٤٤	١٠.٥٣	١١.٠٢	١١.١٠	١١.١٨
	٥.٤٨	٧.٠٣	٧.٣٥	٨.٠١	٨.٢٠	٨.٣٨	٨.٥٤	٩.٠٩	٩.٢٤	٩.٣٧	٩.٥٠	١٠.٠٢	١٠.١٤	١٠.٢٥	١٠.٣٦	١٠.٤٧	١٠.٥٨	١١.٠٧	١١.١٧	١١.٢٧	١١.٣٨

	٥.٥٧	٧.١٣	٧.٤٦	٨.١٢	٨.٣٣	٨.٥١	٩.٠٨	٩.٢٤	٩.٣٩	٩.٥٣	١٠.٠٦	١٠.١٨	١٠.٣٠	١٠.٤١	١٠.٥٢	١١.٠٣	١١.١٤	١١.٢٤	١١.٣٤	١١.٤٤	١١.٥٣
	٦.٠٦	٧.٢٦	٨.٠٠	٨.٢٦	٨.٤٧	٩.٠٦	٩.٢٣	٩.٤٠	٩.٥٥	١٠.٠٩	١٠.٢٢	١٠.٣٥	١٠.٤٨	١١.٠٠	١١.١١	١١.٢٢	١١.٣٣	١١.٤٣	١١.٥٣	١٢.٠٣	١٢.٢٢
	٦.١٧	٧.٣٨	٨.١٣	٨.٤٣	٩.٠١	٩.٢١	٩.٣٩	٩.٥٥	١٠.١١	١٠.٢٤	١٠.٣٨	١٠.٥٢	١١.٠٦	١١.١٨	١١.٣٠	١١.٤١	١١.٥٣	١٢.٠١	١٢.٠٩	١٢.١٧	١٢.٢٤
	٦.٢٨	٧.٥٢	٨.٢٨	٨.٥٩	٩.١٩	٩.٣٨	٩.٥٧	١٠.١٤	١٠.٣٠	١٠.٤٥	١٠.٥٩	١١.١٣	١١.٢٦	١١.٣٩	١١.٥١	١٢.٠٣	١٢.١٥	١٢.٢٦	١٢.٣٧	١٢.٤٨	١٢.٥٨
	٦.٤١	٨.٠٤	٨.٤٣	٩.١١	٩.٣٥	٩.٥٦	١٠.١٥	١٠.٣٣	١٠.٥٠	١١.٠٦	١١.٢٢	١١.٣٦	١١.٤٩	١٢.٠١	١٢.١٣	١٢.٢٥	١٢.٣٦	١٢.٤٧	١٢.٥٨	١٣.٠٩	١٣.١٩
	٦.٥٤	٨.١٩	٨.٥٦	٩.٢٨	٩.٥٤	١٠.١٤	١٠.٣٤	١٠.٥٤	١١.١٢	١١.٢٩	١١.٤٤	١١.٥٩	١٢.١١	١٢.٢٥	١٢.٣٧	١٢.٥٠	١٣.٠٢	١٣.١٤	١٣.٢٦	١٣.٣٧	١٣.٥١
	٧.٠٩	٨.٤٠	٩.١٩	٩.٥٤	١٠.١٦	١٠.٣٩	١١.٠٠	١١.١٨	١١.٣٦	١١.٥٣	١٢.٠٩	١٢.٢٥	١٢.٤٠	١٢.٥٤	١٣.٠٧	١٣.٢٠	١٣.٣٢	١٣.٤٤	١٣.٥٦	١٤.٠٨	١٤.٢٠
	٧.٢٦	٩.٠٢	٩.٤٣	١٠.١٧	١٠.٤٤	١١.٠٧	١١.٢٦	١١.٤٦	١٢.٠٥	١٢.٢٢	١٢.٣٩	١٢.٥٤	١٣.١٠	١٣.٢٥	١٣.٣٩	١٣.٥٣	١٤.٠٦	١٤.١٩	١٤.٣٢	١٤.٤٤	١٤.٥٦
	٧.٤٤	٩.٢٦	١٠.٠٨	١٠.٤١	١١.٠٧	١١.٣٣	١١.٥٦	١٢.١٦	١٢.٣٥	١٢.٥٣	١٣.١٠	١٣.٢٦	١٣.٤٢	١٣.٥٧	١٤.١٢	١٤.٢٧	١٤,٤٢	١٤,٥٧	١٥.١٢	١٥.٢٦	١٥.٣٤
	٨.٠٦	٩.٥٤	١٠.٣٨	١١.١١	١١.٣٩	١٢.٠٥	١٢.٢٨	١٢.٥١	١٣.١١	١٣.٣١	١٣.٤٩	١٤.٠٦	١٤.٢٣	١٤.٣٨	١٤,٥٣	١٥.٠٨	١٥.٢٣	١٥.٣٨	١٥.٥٣	١٦.٠٨	١٦.١٨
	٨.٢٨	١٠.٢٢	١١.٠٨	١١.٤٢	١٢.١٢	١٢.٣٩	١٣.٠٥	١٣.٢٧	١٣.٤٨	١٤.٠٨	١٤.٢٧	١٤,٤٤	١٥.٠٢	١٥.٢٠	١٥.٣٧	١٥,٥٤	١٦.١٠	١٦.٢٦	١٦,٤٢	١٦.٥٨	١٧.٠٨
	٨.٥٥	١٠.٥٢	١١.٤٢	١٢.٢٦	١٢.٥٢	١٣.٥١	١٣.٤٧	١٤.١١	١٤.٣٤	١٤.٥٥	١٥.١٥	١٥.٣٥	١٥,٥٤	١٦.١٢	١٦.٣٠	١٦,٤٧	١٧.٠٣	١٧.١٩	١٧.٣٤	١٧.٤٩	١٨.٠٤
	٩.٢٥	١١.٢٠	١٢.١٩	١٣.٠٥	١٣.٣٩	١٤.٠٨	١٤.٣٥	١٥.٠٠	١٥.٢٣	١٥.٤٥	١٦.٠٦	١٦.٢٦	١٦,٤٦	١٧.٠٥	١٧.٢٥	١٧.٤٤	١٨.٠٣	١٨.٢٢	١٨.٤٠	١٨.٥٨	١٩.١٥
	١٠.٠٤	١٢.٠٨	١٣.١٣	١٣.٥٧	١٤.٣٤	١٥.٠٥	١٥.٣٤	١٥,٥٩	١٦.٢٣	١٦.٤٦	١٧.٠٨	١٧.٣٠	١٧.٥١	١٨.١١	١٨.٣١	١٨.٥١	١٩.١١	١٩.٣١	١٩.٥١	٢٠.١١	٢٠.٣٠
	١٠.٥٠	١٣.٠٦	١٤.١٥	١٥.٠٢	١٥,٤١	١٦.١٣	١٦,٤٣	١٧.١١	١٧.٣٨	١٨.٠٤	١٨.٢٨	١٨.٥٢	١٩.١٥	١٩.٣٨	٢٠.٠٠	٢٠.٢٢	٢٠.٤٤	٢١.٠٦	٢١.٢٨	٢١.٤٩	٢٢.١٠
	١١.٤٤	١٤.٢٠	١٥.٢٧	١٦.٢٦	١٧.٠٦	١٧.٤٢	١٨.١٧	١٨.٤٩	١٩.٢١	١٩.٥١	٢٠.٢٠	٢٠.٤٨	٢١.١٥	٢١.٤١	٢٢.٠٥	٢٢.٣١	٢٢.٥٥	٢٣.١٧	٢٣.٣٨	٢٣.٥٩	٢٤.٢٠
	دقیقه ثانیه	دقیقه ثانیه	دقیقه ثانیه	دقیقه ثانیه	دقیقه ثانیه	دقیقه ثانیه	دقیقه ثانیه	دقیقه ثانیه	دقیقه ثانیه	دقیقه ثانیه	دقیقه ثانیه	دقیقه ثانیه	دقیقه ثانیه	دقیقه ثانیه	دقیقه ثانیه	دقیقه ثانیه	دقیقه ثانیه	دقیقه ثانیه	دقیقه ثانیه	دقیقه ثانیه	دقیقه ثانیه

ارتفاع (متر)

ارتفاع: مقدار بلندی بالاترین سطح یک محل از پایین ترین سطح آن محل میباشد.

دُعَاءُ التَّوْحِيد

يَا اَللّٰه يَا اَللّٰه لاَ اِلَهَ اِلاَّ اللّٰه مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللّٰه يَا رَحْمَنُ يَا رَحِيمُ يَا عَفُوُّ يَا كَرِيمُ فَاعْفُ عَنِّي وَارْحَمْنِي يَا اَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ تَوَفَّنِي مُسْلِمًا وَاَلْحِقْنِي بِالصَّالِحِينَ اَللّٰهُمَّ اغْفِرْ لِي وَلآبَائِي وَأُمَّهَاتِي وَلآبَاءِ وَاُمَّهَاتِ زَوْجَتِي وَلأَجْدَادِي وَجَدَّاتِي وَلأَبْنَائِي وَبَنَاتِي وَلإِخْوَتِي وَأَخَوَاتِي وَلأَعْمَامِي وَعَمَّاتِي وَلأَخْوَالِي وَخَالاَتِي وَلأُسْتَاذِي عَبْدِ الْحَكِيمِ اْلآرْوَاسِي وَلِلْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ اَلاَحْيَاءِ مِنْهُمْ وَاْلاَمْوَاتِ «رَحْمَةُ اللّٰه تَعَالَى عَلَيْهِمْ أَجْمَعِينَ» بِرَحْمَتِكَ يَا اَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ وَاْلحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ اْلعَالَمِينَ

دُعَاءُ اْلاِسْتِغْفَار

اَسْتَغْفِرُ اللّٰهَ الْعَظِيمَ الَّذِي لاَ اِلَهَ إِلاَّ هُوَ اْلحَيَّ الْقَيُّومَ وَأَتُوبُ إِلَيْهِ

جناب حسين حلمي ايشيق «رحمة الله عليه»، ناشر نشريات (**حقيقت كتاب أوى**) بوده، در سال ١٣٢٩ هجرى [١٩١١ م.] در بلدهٔ -**ايوب سلطان در شهر استانبول**- تولد يافته است. (**حقيقت كتاب أوى**)، شصت وسه كتاب عربى، بيست وچهار كتاب فارسى وسه كتاب أردويى وچهارده كتاب تركى را به نشر سپرده وبا علاوه كتابهاييكه ازين كتابهاى مذكور به زبانهاى فرانسوى، آلمانى، انگليسى، روسى وغيره ترجمه كرده شده است تعداد نشريات آن به يكصد وپنجاه ودو كتاب بالغ ميگردد. همهٔ اين كتابها از طرف (**حقيقت كتاب أوى**) چاپ ميگردد. جناب حسين حلمى ايشيق «رحمة الله عليه»، يک عالم كامل ومكمل وبا صلاحيت اسلام مى باشد ومرشد ايشان سيد عبدالحكيم ارواسى است كه در علوم دينى عالم متبحر، در معرفتهاى تصوف نيز كامل ومكمل بوده، صاحب كرامات وخوارق مى باشد. فضيلة مآب حسين حلمى ايشيق «رحمة الله عليه» در شبى كه روز ٢٠٠١/١٠/٢٥ (٨ شعبان ١٤٢٢) را به روز ٢٠٠١/١٠/٢٦ (٩ شعبان ١٤٢٢) وصل مى كند از دنيا رحلت نموده ودر بلده ايوب سلطان كه زادگاهش مى باشد، مدفون گرديده است.

پیغمبر خدای صلّی الله علیه وسلّم فرمودند که (**خیرکم من تعلّم القرآن وعلّمه**) ونیز فرمودند که (**خذوا العلم من افواه الرجال**)

پس بر آنکس که از صحبت صلحا بهره نمی یافت لازم است که دین خودرا از کتب علمای اهل سنت مثل امام ربانی مجدّد الف ثانی حنفی وسید عبد الحکیم آرواسی شافعی واحمد تیجانی مالکی بیاموزد ودر نشر آن کتب سعی بلیغ می نماید مسلمانی را که علم وعمل واخلاص را در خود جمع کرده عالم اسلام میگویند اگر در کسی صفتی ازین سه صفات نقصان می شود واو ادّعا میکند که از علمای حق است از جملهٔ علمای سوئیست ومتعصب بدانکه علمای اهل سنت حامی دین مبین اند وأمّا علمای سوء جنود شیطان.[1]

(۱) علمی که بی نیت عمل باخلاص حاصل میشود نافع نیست (الحدیقة الندیة ج: ۱ ص: ۳٦٦، ۳٦۷ ومکتوب ۳٦، ٤۰، ٥۹ از جلد أول از مکتوبات إمام ربانی مجدد الف ثانی قدس سره).

تنبیه: میسیونر در نشر دین نصاری کوشش مینماید، ویهودیان در نشر سخنهای فاسدهٔ حاخامهای خود اقدام میکنند وکتابخانهٔ حقیقت در شهر استانبول در نشر دین اسلام سعی مینماید وماسونها إمحاء کردن همه دینها جهد میکنند. هر که عقل وعلم وانصاف دارد فهم میکند حقیت یکی از اینها ویاری میکند بنشر کردن آن ودر رسیدن سعادت دارین همه خلایق وسیله یی شود. سودترین خدمت وعزیزترین بهره برای بشریت اینست.

اسماء الكتب الفارسية التي نشرها مكتبة الحقيقة

اسماء الكتب	عدد صفحاتها
١ - مكتوبات امام رباني (دفتر اول)	٦٧٢
٢ - مكتوبات امام رباني (دفتر دوم و سوم)	٦٠٨
٣ - منتخبات از مكتوبات امام رباني	٤١٦
٤ - منتخبات ازمكتوبات معصومية ويليه مسلك مجدد الف ثاني (با ترجمه اردو)	٤٣٢
٥ - مبدأ و معاد و يليه تأييد اهل سنت (امام رباني)	١٥٦
٦ - كيمياي سعادت (امام غزالي)	٦٨٨
٧ - رياض الناصحين	٣٨٤
٨ - مكاتيب شريفه (حضرت عبدالله دهلوى) ويليه المجد التالد ويليهما نامهاى خالد بغدادى	٢٨٨
٩ - در المعارف (ملفوظات حضرت عبد اللّه دهلوي)	١٦٠
١٠ - رد وهابي و يليه سيف الابرار المسلول على الفجار	١٤٤
١١ - الاصول الاربعة في ترديد الوهابية	١٢٨
١٢ - زبدة المقامات (بركات احمدية)	٤٢٤
١٣ - مفتاح النجاة لاحمد نامقي جامي ويليه نصايح عبد الله انصاري	١٢٨
١٤ - ميزان الموازين في امر الدين (در رد نصارى)	٣٠٤
١٥ - مقامات مظهرية و يليه هو الغني	٢٠٨
١٦ - مناهج العباد الى المعاد و يليه عمدة الاسلام	٣٢٠
١٧ - تحفه اثنى عشريه (عبد العزيز دهلوي)	٨١٦
١٨ - المعتمد في المعتقد (رساله توربشتي)	٢٨٨
١٩ - حقوق الاسلام ويليه مالابدّ منه ويليهما تذكرة الموتى والقبور	٢٧٢
٢٠ - مسموعات قاضى محمد زاهد از حضرت عبيد الله احرار	١٩٢
٢١ - ترغيب الصلاة	٢٨٨
٢٢ - أنيس الطالبين و عدّة السالكين	٢٠٨
٢٣ - شواهد النبوة	٣٠٤
٢٤ - عمدة المقامات	٤٩٦

الكتب العربية مع الاردوية و الفارسية مع الاردوية و الاردية

١ - المدارج السنية في الرد على الوهابية ويليه العقائد الصحيحة فى ترديد الوهابية النجدية	١٩٢
٢ - عقائد نظاميه (فارسي مع اردو) مع شرح قصيدة بدء الأمالي ويليه احكام سماع از كيمياي سعادت ويليهما ذكر ائمه از تذكرة الاولياء ويليهما مناقب ائمهء اربعه	١٦٠
٣ - الخيرات الحسان (اردو) (احمد ابن حجر مكي)	٢٢٤

اسماء الكتب العربية التي نشرتها مكتبة الحقيقة

اسماء الكتب	عدد صفحاتها

BOOKS PUBLISHED BY HAKİKAT KİTABEVİ

ENGLISH:

1– Endless Bliss I, 288 pp.
2– Endless Bliss II, 368 pp.
3– Endless Bliss III, 288 pp.
4– Endless Bliss IV, 432 pp.
5– Endless Bliss V, 512 pp.
6– Endless Bliss VI, 352 pp.
7– The Sunni Path, 112 pp.
8– Belief and Islam, 112 pp.
9– The Proof of Prophethood, 144 pp.
10– Answer to an Enemy of Islam, 128 pp.
11– Advice for the Muslim, 352 pp.
12– Islam and Christianity, 336 pp.
13– Could Not Answer, 432 pp.
14– Confessions of a British Spy, 128 pp.
15– Documents of the Right Word, 496 pp.
16– Why Did They Become Muslims?, 304 pp.
17– Ethics of Islam, 240 pp.
18– Sahaba 'The Blessed', 384 pp.
19– Islam's Reformers, 320 pp.

DEUTSCH:

1– Islam, der Weg der Sunniten, 128 Seiten
2– Glaube und Islam, 128 Seiten
3– Islam und Christentum, 352 Seiten
4– Beweis des Prophetentums, 160 Seiten
5– Geständnisse von einem Britischen Spion, 176 Seiten
6– Islamische Sitte, 288 Seiten

EN FRANÇAIS:

1– L'Islam et la Voie de Sunna, 112 pp.
2– Foi et Islam, 128 pp.
3– Islam et Christianisme, 304 pp.
4– L'évidence de la Prophétie, et les Temps de Prières, 144 pp.
5– Ar-radd al Jamil, Ayyuha'l-Walad (Al-Ghazâli), 96 pp.
6– Al-Munqid min ad'Dalâl, (Al-Ghazâli), 64 pp.

SHQIP:

1- Besimi dhe Islami, 96 fq.
2- Libri Namazit, 208 fq.
3- Rrefimet e Agjentit Anglez, 112 fq.

ESPAÑOL:

1- Creencia e Islam, 112

ПО РУССКИ:

1- Всем Нужная Вера, (128) стр.
2- Признания Английского Шпиона, (144) стр.
3- Китаб-ус-Салат (Молитвенник) Книга о намазе, (224) стр.
4- О Сын Мой (256) стр.
5- Религя Ислам (256) стр.

НА БЪЛГАРСКИ ЕЗИК:

1- Вяра и Ислям. (128) стр.
2- НАМАЗ КИТАБЪ (256) стр.

BOSHNJAKISHT:

1- Iman i Islam. (128) str.
2- Odgovor Neprijatelju Islama, (144) str.
3- Knjiga o Namazu, (192) str.
4- Nije Mogao Odgovoriti. (432) str.